بیست سال در ایران

دکتر جان ویشارد

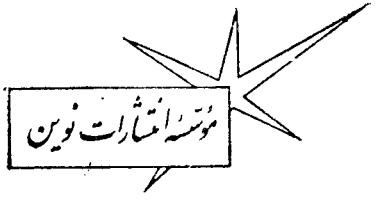
ترجمه : علی پیرنیا

بیست سال

در ایران

دکتر جان ویشارد

ترجمه: علی پیرنیا



نام کتاب : بیستمسال درایران

نویسنده : دکترجان ویشارد

مترجم : علی پیرنیا

قطع : رقعی

تیراژ : ۵۵۰۰ نسخه

چاپ اول : ۱۳۶۳

چاپخانه : خوشه

حق چاپ برای انتشارات نوین محفوظ است.

TWENTY YEARS IN PERSIA

بیست سال در ایران

روایت زندگانی در دوران سه پادشاه

*

John G. Wishard, M. A, M. D.
Director of the American Presbyterian
Hospital , Tehran

یادداشت مترجم

سرزمین کهنسال و تاریخی ما همواره مسافران و سیاحان بسیاری را به‌خود جلب کرده، و تاکنون صدها مقاله و رساله و کتاب دراین باب توسط آنان انتشار یافته است.

هر کدامشان از دیدگاه خاص خود امور جاری ما را دریافته‌اند. گاه بعض از این روایات شباهتی هم با آنچه ما بوده‌ایم نداشته، و گاه نیز بسیار نکات و دقایقی در خصوصیات اخلاقی و اجتماعی ما شناخته‌اند که خود غافل بوده‌ایم. هر چه هست گویی انسان می‌خواهد گهگاه با معیارهای دیگران خود را بسنجد و بازشناسد و هم به سلیقهٔ آنان خود را ببیند و بعد به قضاوت بنشیند.

سفرنامه‌ها یکی از منابع این قبیل آگاهیهاست.

***

دکتر ج. گ. ویشارد به‌سال ۱۸۹۱[۱] برای خدمات پزشکی به‌مناطق مختلف کردستان رفته که تفصیل آن در سه بخش اول این کتاب آمده است. اما میسیون امریکایی به سال ۱۸۸۷[۲]

۱ــ برابر با سال ۱۲۷۰ شمسی ــ م. ۲ــ برابر با سال ۱۲۶۶ شمسی ــ م.

زمینی درتهران برای تاسیس مریضخانه خریداری کرده بود، که ناصرالدین‌شاه هم نسبت به‌این اقدام علاقهٔ زیادی‌ازخود نشان داد. پس‌فرمانی مبنی براجازهٔ ساختمان صادر کرد.
اما این فرمان شامل شرایطی بود که قبول‌آن برای میسیون میسرنبود. از جمله شرایط یکی این بود که مؤذنی از طرف بیمارستان استخدام شود، که در ساعتهای معین مردم رابه‌نماز وعیادت بیماران دعوت کند، ونیزتأکید داشت که زنان دربیمارستان‌پذیرفته نشوند. صدور این‌فرمان باعث شد که تاسیس بیمارستان چند سالی به تعویق افتد. بالاخره امین‌الدوله نخست وزیر به اطباء اطمینان داد، که حاضراست‌فرمان‌شاه راملغی ساخته، خودمسئولیت‌کامل‌عدم اطاعت ازآن رابرعهده‌گیرد. با این‌پیشامد ازامریکانقاضاشد که پزشك قابلی برای ادارهٔ بیمارستان استخدام و به تهران اعزام شود.
درپاسخ‌آن درخواست دکترویشارد پس از دوسال خدمات طبی در مغرب ایران به پایتخت انتقال یافت. بیمارستان امریکایی تهران درپائیزسال ۱۹۸۳ [۳] رسماً به‌دست این‌طبیب گشایش یافت.
ازاین تاریخ امورمریضخانه به‌طرز رضایتبخشی اداره شد و شاه نیزازخدماتی که توسط آنان‌انجام می‌گرفت‌تقدیر کرد. مهارت زیادی که دکتر ویشارد در امور پزشکی، خاصه

۳ــ برابرباسال ۱۲۷۲ شمسی ــم.

جراحی داشت، اعتبار بیمارستان را درانظار مردم بالا برد. این طبیب علاوه بر ادارهٔ بیمارستان کلاسی نیزبرای تربیت اطباء ایرانی تأسیس کرد.

در سال ۱۹۰۴[۴] بیماری وبا مجدداً در ایـران شیوع یافت. برای مبارزه با آن، میسیون پزشکی از ایرانیانی که توانایی داشتند، استمداد کرد وآنان نیز به قدر توانایی خویش از هیچگونه کمك و همراهی دریـغ نورزیدند. برای مداوای بیماران سه مرکزدرتهران ویکی درتجریش دایرشد. دکتر ویشارد رساله‌ای‌نوشت واقداماتی‌را که برای‌پیشگیری‌ازاین بیماری ضرورت داشت‌به‌تفصیل توضیح‌داد. کارکنان‌میسیون باگاریهایی که اجاره کـرده بودند، درکـوچه های شهر در جستجوبودند وبیماران را به مراکزطبی انتقال می‌دادند. پس از چندی بیمارستان امریکایی درهمدان، رشت، مشهد، کرمانشاه وتبریزنیزگشایش‌یافت. دکترویشارد تاسال ۱۹۱۰[۵] درتهران خدمت کرد، که در آن سال‌ازطرف میسیون متقاعد شد وبه امریکا بازگشت*

***

اینك ذکرچند نکته را ضرورمی‌داند :

* دورق اول‌متن پارگی مختصری وجودداشت، که شامل

۴ـ برابرباسال۱۲۸۳شمسی-م. ۵ـ برابرباسال۱۲۸۹شمسی-م.

* سرگذشت سازمانها ونهادهای‌علمی وآموزشی درایران، تالیف غلامحسین صدری افشار، انتشارات وزارت علوم وآموزش‌عالی. تاریخ میسیون‌های امریکایی درایران.

دوسه کلمه می‌شد، مفهوم آنها را ازفحوای جمله دریافته‌ام.

* چهار تصویر نیز ازاصل کتاب به یغما رفته‌بود، که دراین ترجمه جایشان خالی است.

* نامهای محلی چند دهکده را خاصه درترکیه و ارمنستان نیافتم، و عینا همانگونه که در متن آمده همراه بقیهٔ نامها که مشخص بود نقل کرده‌ام.

* ازلحاظ اینکه تطابق زمانی برای خوانندگان سهلترشود، تاریخهای میلادی را در زیرنویس بـه تـاریخ شمسی تبدیل کرده‌ام. و به‌یاد داشته‌باشیم، توضیح مسائل اجتماعی ومذهبی اگرگاه بالغزشهایی همراه است، بیشتربه حساب ناآشنایی و عدم تسلط کامل مؤلف به‌فرهنگ وزبان فارسی وشیوه‌های تفکروزندگی شرقی بگذاریم. والسلام.

علی پیرنیا

اردیبهشت ۱۳۶۳

فهرست

		صفحه
مقدمه		۱
بخش اول	کرد و همسایهٔ نسطوریش	۷
بخش دوم	در میان راهزنان کردستان شرایط زندگی در طول مرزهای ایران	۲۱
بخش سوم	و ترکیه	٤۱
بخش چهارم	به طرف تهران	٦۹
بخش پنجم	پایتخت شاه	۸۱
بخش ششم	حومه تهران	۱۰۳
بخش هفتم	تبریز و ولایات غربی	۱۳۳
بخش هشتم	قم، سلطان‌آباد و همدان	۱۳۱
بخش نهم	وضع جغرافیایی و تأثیر آن برمردم	۱٤٥
بخش دهم	زبان، مذهب و فلسفه در ایران	۱٥۹
بخش یازدهم	زندگی در میان اعزه و اعیان	۱۸٥

بخش دوازدهم	در میان مستمندان	۲۰۵
بخش سیزدهم	میسیونهای پزشکی در ایران میسیونهای امریکایی و تحولات	۲۲۵
بخش چهاردهم	اجتماعی ایران	۲۴۷
بخش پانزدهم	تجارت، صنایع و قوانین	۲۶۷
بخش شانزدهم	حکومت ایران	۲۹۳
بخش هفدهم	قتل ناصرالدین‌شاه	۳۱۷
بخش هجدهم	مظفرالدین‌شاه و مشروطه محمد علی میرزا (شاه) و تحولات	۳۲۵
بخش نوزدهم	سیاسی در ایران	۳۳۹
بخش بیستم	جنبش ترقیخواهانه	۳۵۱

تقدیم به همسرم که در آن سرزمین دور، شرایط یک زندگی دلخواه را برایم فراهم آورد، آنچنان که گویی در دیار خویش روزگار می‌گذراندیم، و به زندگی مادر شرق، زیبایی و لطافت بیشتری بخشید، و تدابیر عاقلانه‌اش که همواره همراه با اشتیاق و شوری بی‌انتها بود، به تمام بخشهای خدماتی ما گرمی و امید نثار می‌کرد.

ویشارد

مقدمه

کشورایران ازجاده‌های هموار ومعتبری برخوردار نیست ، تا جهانگردان و مسافران کشورهای دیگررا، که عوامل‌مؤثری در جهت مطالعهٔ امـوراجتماعی و شناخت هرجامعه محسوب می‌شوند، به خود جلب کند. به‌این‌لحاظ‌تعداد آمریکائیهایی که دیداری‌از آن‌دیارداشته‌اند، نسبتاً کم است. قادرنیستم طرحی‌ارائه‌دهم تا بتوانیم آمـاری دقیق از افرادی که ایران‌را دیده‌اند به‌دست‌آوریم، اما مسلم‌می‌دانم که حدوداً سیصدنوزاد از پدرومادری امریکایی در آنجا متولدشده‌اند. کشوری که ازهریك میلیون نفرامریکائی ، حـداقل چهارتن به‌آنجا سفرنکرده‌اند، به‌تصورمن نمی‌تواند، شهرت چندانی داشته‌باشد. پس‌بهتراست‌بعضی نمودهای جالب حیات را از دیدگاههـای مختلف عرضه کند ، تارفع این‌نقیصه بشود. چنین امری درایران می‌تواند به‌خوبی مصداق داشته باشد، خاصه وقتی به‌تاریخ طـولانی و افتخارآمیـز و دانش و تمدن

گذشتهٔ آن، نظرداشته باشیم ، روزگارانی که هرچیز در آغاز خودبود، اما دنیای غرب، حتی قرنهای متمادی پس از آن مهجور باقی ماند و از شناخت و آگاهی به دور.

تحولات گستردهٔ اخیر درزمینه‌های سیاسی ، اجتماعی واقتصادی این ملت موجباتی بوده‌اند، تاتوجه ملتهای دیگر به آن منطقه ازجهان معطوف شود . به خطه‌ای که بزرگترین شعرا لب به‌سخن گشوده‌اند و عظیم‌ترین قشونها و لشکرکشیها را درخود تدارك دیده است، جایگاه آتش پرستان و خورشید. مخصوصاً ایران برای ما اهمیت بسیار دارد و قابل مطالعه است، بدان‌لحاظ که نژادسفید ازآنجا هستی گرفته و نام ایران * نیز از آریا و نژادآریایی ریشه‌گرفته است.

ایران به‌خاطر موقعیت خاص جغرافیائیش تاحدزیادی دردنیاناشناخته مانده واگردرمسیر شاهراههای بزرگ مسافرتی قرارداشت، نمی‌توانست چنین دربی‌توجهی منزوی بماند، آنطور که قرنها بوده‌است. مرزهای شمالی وشرقی آن درزمینهٔ تجارتی باحسادت‌تمام‌توسط روسیه مراقبت می‌شود، درحالی که ورودازجانب طرابوزان متضمن مسافرتی‌طولانی و خطرناك باکاروان، وازطریق یکی‌از وحشی‌ترین‌بخشهای‌شرقی‌ترکیه است. مسیرخلیج ازنـواحی جنـوب می‌گذرد، که با وجودکوههای مرتفع ازبخش مهم مرکزی مجزا شده‌است، و جدا ازآن صحراهای سوزانی‌دارد که ناچاراً باکاروانهای کندرو باید عبورکرد، زیرا وسیلهٔ نقلیهٔ سریع‌السیری وجودندارد. تاکنون تنها شش‌میل راه‌آهن درایران

* اینجا درمتن Iron آمده‌است .

ساخته شده‌است که تهران را به شاه‌عبدالعظیم مرتبط می‌سازد.

کتاب‌حاضر براساس سه‌دوره مسافرت به‌شرق فراهم آمده و همانطور که خواننده متوجه خواهد شد، به دو بخش تقسیم می‌شود. سه‌فصل اول‌شامل خاطرات و تجربیات در مناطق نا امن کردستان، و هفده‌بخش دیگر بطوراعم به‌ایران مربوط خواهد بود. همچنین خوانندگان می‌توانند مسیرحرکت‌را ازروی نقشهٔ ضمیمه دنبال کنند. یادداشتهائی که فصول‌مختلف ازروی‌آنها تنظیم‌شده بادقت تمام‌تجدید نظرشده‌است و تاآنجاکه ممکن‌بوده ، مورد رسیدگی و اصلاح قرار گرفته‌اند.

درحالی که کتاب‌رادرقطعی معمولی به‌چاپ رسانده‌ایم، منتهای کوشش‌را به‌عمل آورده‌ایم که بدون‌غلط چاپی دردسترس علاقه‌مندان قرارگیرد، اماچنین‌نیست ونویسنده قبلا ازخوانندگان پوزش‌می‌طلبد. از ابتدا تلاش‌من براین‌نبوده‌است که متن‌را به‌صورت‌کاری که ارزش ادبی داشته‌باشد عرضه کنم، بلکه همواره براین نیت‌بوده‌ام که یك‌نوع مداخله یا اظهارنظر را در مورد زندگی ایرانیان و توضیحاتی هرچند مختصر دربارهٔ ایران‌ارائه‌دهم. گمان نمی کنم هیچ حرفهٔ‌دیگری جز طبابت چنین‌شانسی‌را داشته‌باشد که جریان زندگی‌را درشرق آنطور که واقعاً می‌گذرد دریابد. طبیب به هرخانه‌ای پامی‌گذارد، که اگرهم‌فقیر باشدیاغنی برای‌او تفاوت ندارد. به‌همان راحتی پابه‌حرمسرامی‌گذارد که به‌مغازهٔ فلان‌تاجر یاپستوهای تریاك کشی دربازار واردمی‌شود.

اگرمؤلف درارائهٔ یك‌مطالعهٔ جالب وکامل‌از زندگی متنوع

شرقی توفیق‌چندانی نیافته‌است، تنها به‌این علت‌است که به‌قول‌معروف طبیب محرم اسرار است و تا حدود امکان لبهای طبیب باید مهروموم باشد. با این‌ترتیب پـرواضح‌است کـه نویسنده ترجیح می‌دهد حتی داستانی بی‌مزه و بی‌روح‌را بیان‌دارد تااینکه اطلاعات واسراری که با تکیه براعتبار و اعتماد حرفه‌اش به‌دست آورده افشا کند.

بدون‌شك نقل‌قولهایـی ازمقالات مؤلف کـه در روزنامـه‌های ایندیپندنت[1] ، نیویورك هرالد[2] ، اینتریور[3]، هرالد وپرسبیتر[4]، ایندیانا پلیس‌نیـوز[5] و کریستین اندیورورلد[6] به‌چاپ رسیده در کتاب‌حاضـر آمده است. باذکر این‌حقیقت که این‌نقل‌قـولها بسیارجزئی و مختصر است وتقریباً درهرموردسعی‌شده باشیوه‌ای‌تازه بیان‌شود. روش‌خاصی درنگارش به کار نبرده‌ام، و حتی‌المقدور بـرهمان سبك متداول تکیه داشته‌ام. هرجا به‌ناچار واژه‌ای‌فارسی را ذکر کرده‌ام، معادل انگلیسی آن‌را نیز آورده‌ام، بنابراین طرز نوشتن کلمات و یا تلفظ آنهـا چندان مشکلی ایجاد نخواهد کرد .

ازهرنوع انتقادبیموردی اجتناب‌شده‌است، زیراچنین‌اظهاراتی گرچه‌گاهی مفید واقع‌می‌شوند، امابیشتر آزار دهنده خـواهند بود . گذشته‌ازاین، مؤلف‌باسرفرازی‌اظهارمی‌دارد که‌درمیان ایرانیان‌دوستانی خوب‌دارد ، دوستانی که ازصبح تاشام درخوشی وگرفتاری در کناراو

1– The independant. 2– New York Herald.
3– The Interior. 4– Herald and Presbyter.
5– Indianapolis News. 6– Christian Endeavor world.

بوده‌اند. پس نهایت ناسپاسی است که از چگونگی زندگی آنها و طرز تفکرشان انتقاد بشود.

مؤلف افتخار و امتیاز تأسیس مریضخانهٔ امریکایی را در تهران دارد و سالها سرپرستی آنجارا برعهده داشته است. این سازمان طوری ازجانب ایرانیان مورداستقبال قرارگرفته که همانند یکی از مؤسسات خودشان منظور شده است. نوع دوستی در آنجا به‌پایه‌ای است، که مردم، برهرعقیده‌ای که‌داشته‌باشند، دارای حقی هستند، گرچه‌درحقیقت یك‌سازمان مسیحی آنجا را اداره می کند.

سال گذشته درپایتخت شاه، اولین مریضخانهٔ زنان ایران‌را افتتاح کردیم، کایهٔ هزینه‌های آن رابانویی مسلمان که ازخاندانهای طراز اول بود، پرداخت کرد. اوعلاقه‌مندی زیادی به‌بهبودوضع زنان‌درایران‌داشت. اگر بعضی نظریات در بارهٔ شرایط کنونی ایران جنبهٔ انتقادی دارد، مؤلف اجازه‌می‌خواهد اعلام کند که صرفاً اشاراتی است صمیمانه از جانب یك دوست. باتوجه به‌اینکه در برابر انتقادهای گستاخانه‌ای که بعضی‌غربیها، هرگاه که ایران‌ومسائلش مطرح‌می‌شود، ابرازمی‌دارند، شکیبایی خود را ازدست می‌دهد. اکنون زمانی است که بایستی آنها که به‌ایران عشق می‌ورزند برای حمایت از آن تجدید قوا کنند.

ازبسیاری دوستان خوب متشکرم که با لطف بسیار متن حاضر را مرور کردند و پیشنهاداتی دادند که برای بهترشدن‌کار مفید و مؤثر بوده است. همچنین از کتابدار دانشگاه[7] وستر ممنونم که با مهربانی

7_ Wooster.

اجازهٔ استفاده از مجموعهٔ پرارزش کتابهایی که در مورد مسافرت و زندگی درمشرق زمین بود به‌من واگذار کرد.

این کتاب‌را درطول تعطیلاتی که دروستر از شهرهای زیبای اوهایو، گذراندم، درسال ۱۹۰۸[۸] به‌رشتهٔ تحریر درآوردم.

۸- برابربا سال ۱۲۸۷ شمسی . م .

۱

کرد و همسایهٔ نسطوریش[۱]

دوجانب مرز ایران و ترکیه از تسلط قدرتهایی که در استانبول و ایران حاکمند جدا افتاده. آنجا سرزمین وسیعی است که حدود سیصد میل طول و دویست میل عرض دارد و کردستان نامیده می‌شود. شاید طبیعتاً یکی از ناهموارترین و خشن‌ترین جاهای دنیا باشد و چنین می‌نماید که محل مناسبی برای قبیله‌های وحشی، بی‌قانون و بدخلق است، که ترجیح می‌دهند در کوهستانهای صعب‌العبور و لم‌یزرع زندگی

---

۱ – Nestorian ، پیروان نسطوریوس، اسقف قسطنطنیه (۳۸۰–۴۵۱) برخلاف اسقفان اسکندریه که به ربانیت عیسی اعتقاد داشتند، معتقد بود که عیسی انسان ازمادر زاده شده، وتوحید ربانیت و انسانیت در وجود عیسی چون‌وحدت ووصلت زن‌ومرد پس‌ازازدواج‌است، یعنی‌دوطبیعت‌جدا درجسمی واحد. این‌اسقف به‌خاطر اعتقادش تکفیر و به‌صحرای لیبی تبعیدشد و پیروانش درهند، مغولستان، چین و عربستان پراکنده شدند. «فرهنگ معین»

آزاد و خودمختار داشته باشند، تااینکه درزمینهای آماده وحاصلخیز سکنی گزینند وخیلی‌راحت مالیات‌بگیران ترکیه وایران همیشه به‌آنها دسترسی پیدا کنند.

حدود این بخش عظیم دقیقاً مشخص نشده، مگر درقسمت غربی، که رود دجله آنجارا ازعراق جدا می کند. درمشرق وجنوب شرقی، دامنهٔ کوههای مرتفع به‌تدریج به‌تپه‌های کم‌ارتفاع بدل‌می‌شود، که‌شخص به‌سختی می‌تواند حدس بزند این کوهها و دامنه‌هاشان در کجا به‌پایان می‌رسند و درچه فاصله‌ای فلات شروع خواهد شد. از همان زمینهای گستردهٔ حاصلخیز است که خاك‌ایران آغاز می‌شود. در اینجاپسوند «ستان» به‌معنی سرزمین یا کشوراست، بنابراین کردستان، یعنی سرزمین کردها، عربستان، کشور عربها و فرنگستان، مملکت فرنگیها یا اروپائیهاست. واقعیت نیز همین است که کردستان خانهٔ کردهاست ، چون درهیچ کجای دیگر اوچنین احساسی نخواهد داشت. خصوصیات اخلاقی او درپستی و بلندی و پرتگاههای کوهستانها پرورش یافته . او معتقد است که هیچ نقاشی جزطبیعت نمی‌تواند این مناظر بدیع را هنرمندانه نقاشی کند. استحکامات و قلعه‌های نظامی اروپائیان به‌نظراو تقلیدی است ازآنچه طبیعت برای او وقبیله‌اش انجام‌داده است. رشتهٔ کوههای مرتفع باحفاظهای‌صعب‌العبور اورا ازهجوم ترکها ازجانب مغرب و ایرانیها ازطرف مشرق مصون نگاه می‌دارد. واژهٔ حکومت درمذاق او نفرت‌انگیز ونامطبوع است، چون ازلحاظ اومترادف است باستم وتعدی. چشم در برابر

چشم، ودندان دربرابردندان، تنهاقانونی‌است که اومی‌پذیرد. هرچیزی جدا ازاین مقوله درقضاوت او ضعیف می‌نماید.

زبان کردی یکی‌از لهجه‌های فارسی‌است، اما شبیه به‌عربی که زبان قرآن‌است نوشته می‌شود. اشکال ترجمهٔ متون به‌لهجهٔ کردی در این‌است که قبایل مختلف‌هم بایکدیگـر تفاوت لهجـهٔ زیادی دارند. بهرحال کتاب مقدس به متداولترین لهجه ترجمه شده است، اما تـا آموزشی در آن منطقه نباشد و مدرسه‌ای افتتاح نشود، کسی‌نمی‌تواند از آن استفاده ببرد، مگرچندنفر از رهبران و رؤسای قبایل که جملگی مسلمان‌هستند وطبیعتاً چندان‌تمایلی ندارند که‌این‌قبیل کتابها دردسترس مردم قرارگیرد. علت دیگری که توزیـع وتوجه به کتاب‌مقدس وسایر کتب‌را درمیان‌آنان متوقف کرده است، نفرت‌آنان ازهمسایهٔ نسطوری است.

تعداد نسطوریهایی که در کوهستان بسرمی‌برند، به دویست‌هزار نفر نمی‌رسد ، درحالی کـه کردها احتمالاً بیش از دومیلیون نفـرند. نسطوریها وابسته به کلیسای حواریون هستند، در حالی که تمام کردها مسلمانند. کردها از زمانی در آن نواحی‌ساکنند که‌گزنفون وسپاهیانش ازآنجا عبور کرد وخوانده‌ایم که‌آنها خـودشان را باپرتاب سنگهای بزرگ درمسیریونانیها مشغول‌کردند. پس‌از تجربیات زیادی که من‌در میان همان مردم کسب کردم و به تدریج در همین‌کتاب خواهد آمد، همواره همدردی بسیاری نسبت به‌پیروان‌آن یونانی جاه‌طلب درخود احساس می‌کنم. همانطور کـه بعضی نویسندگان متذکر شده‌اند، در

خصوصیات اخلاقی کردها درعین‌اینکه‌خشونت وجوددارد، فریبندگی خاصی نیزمشهوداست، ازآن نوع کـه انسان درمواجه باشیر احساس می‌کند، اگرمانع اوبشوند، دیگر کرد قابل تحسین نیست، شجاعترین افرادهم اگر در راههای کوهستانی بخواهد با او مقابلـه کند، بازنـده خواهد بود.

نسطوریهای کوهستانی کمی بهتراز کردها هستند، منظورآنهایی است که‌کاملا تحت تأثیرمیسیونهای‌مذهبی‌قرارگرفته‌اند. بعضی‌از کردها مردان دیندار وآدمهای مذهبی عمیقی هستند، وازبابت همسایگانی که قلبشان به‌نورایمان روشن‌نشده‌است رنج‌بسیار می‌کشند. وقتی‌به‌تاریخ آنها توجه‌کنیم تعجب نخواهیم کرد که تودهٔ‌مردم به‌دست دوستانه‌ای که‌ازطرف دنیای‌مسیحیت‌امریکا و انگلیس به‌جانب‌آنها درازشده‌است کمترین اعتنایی نکرده‌اند.

قبل‌ازآنکه مسلمانان‌این‌بخش‌ازآسیا را مورد تاخت وتاز قرار دهند، اینان مردمی قدرتمند وموفق بودند، درجلگه‌های آشورزندگی می‌کـردند، مکتبها ومدارس فعال داشتند، وشاید همان قوم باشندکـه به‌سرزمین‌چین و سرتاسرهندوستان هم سفرمی‌کردند، واولین‌کسانی بودندکه خبر ظهورمسیح را به‌آن نواحی رساندند.

توماس لاری[۲] در شرح زندگی دکتـر آساهل‌گـرنت[۳]، اولین پزشك امریکایی، که درایران زحمات بسیاری متحمل‌شده، آورده‌است که‌نویسنده‌ای‌چینی به‌نام (اس.و. ویلیامز[۴] ازکانتون) حدس‌می‌زند که

2– Thomas Laurie· 3– Dr. Asahel Grant
4– S. Williams·

نسطوریها درسال پانصد و پنج میلادی بنیاد یافته‌اند. اولوپن[5] در سال ششصدوسی‌وشش درنانکینگ کشیش‌بود وپکن درسال۷۱۴ سراسقف داشته است. در دوره‌های پیشین دو سراسقف در چین بوده‌اند، یکی چمبدوش یاچمبلك (پکن)[6] ودیگری پنچت یاتنقت[7]، که درسال ۱۲۶۸ شروع به‌همکاری کردند. درسال۱۶۲۵ کتیبه‌ای به‌خط‌چینی در سینگان[8] فو، که یکی‌ازبخشهای غربی‌چین‌است‌به‌دست آمد، ونشان‌می‌داددرسال ۷۸۱ وبه قول بعضی‌ها (سال ۷۸۲) توسط نسطوریها نوشته‌شده . این کتیبه‌آماری دربارهٔ مسیحیان و نیزصورت کشیشهایی که درچین‌فعالیت داشتند نشان می‌داد .

چنین به‌نظرمی‌رسد که فعالیت مذهبی نسطوریها درچین به‌سال ۱۳۶۹ باحملهٔ مغولها متوقف‌شده و ازآن‌پس روبه‌کاهش‌گذاشته است. امروزه اینطـور استنباط می کنند کـه کلیـهٔ ظواهر و آثار تلاشهـا و کوششهای‌آنان ازمیان‌رفته‌است، اما یك‌مبلـغ درنینك‌پو[9]، که درساحل جنوب شرقی سینگان‌فو قراردارد می‌نویسد، که‌شخص قابل‌احترامی که غریبه می‌نمود وظاهراً ازمردم نواحی غربی به نظـر می‌رسید، به کلیسای ما آمد و بادقت به‌موعظه‌گوش‌داد . پس‌از پایان مراسم اظهار داشت که اوواجدادش‌تنهایك‌خدای خالق و مهربان‌را پرستش کرده‌اند. او روایات مربوط به‌حضرت موسی و حضرت‌عیسی و حضرت‌مریم‌را

5- Olopun. 6 - Chambaluch, orchanbalek (Peking). 7- Panchet or Tanghut
(درتاریخ چین به‌عنوان مذهبی قدیمی ازآن یادشده است.)
8- Si-ngan-fu. 9- Ningpo.

می‌دانست و گفت که کاتولیك رومی یامسلمان نیست.

حتی نام کتابهایی که‌ازجانب‌ما توزیع‌شده به‌گوشش‌هم نخورده بود و معلوم می‌شد که تمام‌اعتقادات وروایات سینه‌به‌سینه ازاجدادش به‌او رسیده‌است. می‌گفت:« درجایی که زندگی می کند، سی‌خانواده باچنین‌طرزتفکر وجود دارد، بعضی‌ها، کتاب‌هم دارند امااز‌افشای‌آن خودداری می کنند ».

کاهش فعالیتهای مبلغیـن مسیحی نسطوری در چین در دوران گذشته، تنها به خاطر آزارها و ممانعتهای امپراطوری نبود، بلکه علت عمده‌اش هجوم سپاه مسلمانان بود که آسیای صغیر رامورد حمله قرار دادند، و آشوریها را بالاجبار به انزوای کوهستانهای وحشی کردستان راندند. به‌این‌لحاظ خطعبور و نفوذمسیحیت که از آن مسیربه‌سرزمین چین مرتبط می‌شد قطع گردید. شهرنصیبین با باغهای زیبا و جلگه‌های حاصلخیز و تاکستانهای پربار که مدرسه و دیر را احاطه کرده بودند، و باعث غرور و سرافرازی نسطوریها بـود بکلی ویران شد. به‌جای طنین زنگ کلیسا، فریاد مـؤذن فضای شهررا پـر کـرد « الله‌اکبر، اشهدان محمد رسول‌الله » . چندسال پیش که از این شهر دیدن کردم، هیچ‌اثری ازباغها و آبادانی گذشتهٔ آن وجود نداشت. چند باغ بی‌رونق و خانه‌های درهم‌ریختـه و بازاری کثیف کـه کسبهٔ عرب در آن به‌کار اشتغال داشتند وجه مشخصهٔ شهربود. نزدیکیهای ظهر بود که به شهر واردشدیم، وخوشحال ازاینکه توانستیم در بیشه‌ای زیرسایهٔ درختان‌از تابش‌مستقیم آفتاب‌سوزان ماه ژوئیه‌محفوظ بمانیم. رودخانهٔ شبار[10] هم

10- Shebar.

از آنجا درست ازجانب غربی‌شهر می‌گذشت. هوا بطورطاقت‌فرسایی گرم بود، همراهان ما باحیواناتی که باروبنه را حمل‌می کردند، بیشتر بعدازظهررا درآب‌بودند تاخنك بشوند.

در زمان حزقیل، پیغمبر یهود، اسرا را درکنار همین رودخانه منزل داده بودند* . واو درهمین‌حوالی درخود فرومی‌رفت وآرزوها و تصوراتش‌را مرور می کرد . هنوزهم‌گاهگاهی شخص می‌تواند در این‌سرزمین پدیده‌های طبیعی زیبایی را مشاهده کند. گـرمای شدید و گردوغبار باعث می‌شود که هوا کم کم با ذرات ریـز شن معلق اشباع گردد، آنطورکه‌هرچیز، مبهم به نظـر آید. ایـن شرایط روبه‌افزایش می‌گذارد تا زمانی که طوفان شروع شود. نوعی باد سموم که سه‌روز طول می کشد وزیدن می‌گیرد وپس‌از آن هواپاك وتمیز می‌شود. ندرتاً هم بااین‌طـوفان‌گردبادی همـراه است کـه از جانب شمال می آید و توده‌های‌گرد و غبار را به قسمتهایی از آسمان می کشاند و پس‌از آن خورشید بادرخشش‌خیره کننده نورافشانی‌می کند وعیناً همان‌تصویری که‌این‌پیغمبربیان کرده«فلکی‌در میان فلك دیگر» نمودار می‌شود. شعلهٔ خورشید بر تودهٔ ابرهای عظیم کـه درهم می‌پیچند می‌تابد و درایـن گیرودار چندان مشکل نیست که ازاین پاره ابـرهای پـراکنده اشکال «موجودات زنده‌ای» راکه بالهای عظیم دارند و صورتهای نوظهور پیش‌خود مجسم ببینم، همان‌طورکـه در فصل اول حزقیل بیان شده،

* ــ درسال ۵۹۸ بخت‌النصرحزقیل پیغمبررا اسیرکرد وباشهریاریهودا در اراضی کلدانیان درکنارنهرخابور(نهری‌است درزمین‌کلدانیان جاری وقوم یهود زمان اسیری درکنارآن ساکن بودند وحزقیل‌نبی‌نیزبا ایشان درآنجا سکونت می‌داشت) مسکن داد. قاموس‌کتاب مقدس. شایدنویسنده در ضبط کلمه دچاراشتباه شده باشد.

«رنگهای مختلف برپهنهٔ آسمان پدیدارمی‌گردد و مناظر خارق‌العاده و زیبایی می‌آفریند». آنها که‌شاهد چنین صحنه‌ای هستند برایشان زیاد مشکل‌نیست، علت را دریابند که چرا پیغمبر چنین کیفیتی را به‌عنوان شاهد ذکر کرده است، تا وحی و مکاشفهٔ پیغمبرش را بشناساند. حتی عرب پرهیزگار و بی توجه،گاه‌کاروان رامتوقف می‌کند، تا این جلوهٔ کم‌نظیررا که آسمان به‌خودگرفته نظاره کند. درمورد اسراکه‌مردمانی بسیارمتدین بودند، این‌صحنه خود الهام‌بخش کلمات روحانی وپرنفوذ حزقیل پیغمبر می‌توانست باشد.

شك‌نیست که کلیسای پاپی، مبلغین را سالها قبل به این سرزمین روانه‌کرده است. مدارسی برای تدریس طب و تعلیم قانون و اصول مذهبی تأسیس کرده‌اند، وفلسفهٔ کلیسا درآن‌روزگاران حتی درخیابانها تبلیغ می‌شد. از لحاظ تجارتی مردم موقعیت درخشانی داشتند و محصولات‌زمینهای پربرکت‌پیرامون‌آنها، بازارهای پرمنفعتی درشهرها وآبادیهای مسیر رودهای دجله و فرات بوجود آورده بود. اما شهر نصیبین بیشتر به‌خاطرمرکزیت تعلیمات مسیحیت و فرهنگ‌آن‌شهرت داشت. مردم در آن دوران علاقه‌مندان وخواستاران صلح بودند. اما گویی‌شرایط‌خاص‌آنان‌را وادار می‌کرد که اصول وحشیانهٔ جنگ‌رانیز بیاموزند. آنان ناصریها بودند و پیش قراولان مسیحیت، که حتی‌نفوذ وفعالیت‌آنها تاچین‌هم می‌رسید ، اماچنین می‌نمایدکه این‌بخش ازدنیا برای این اعتقادات آمادگی نداشت. اگرخاورنزدیك این «مکتب» را پذیرفته بود، شایدامروز مرکزیت قدرت وآموزش به‌عوض‌اینکه در اروپا یادنیای جدید باشد، درشهرهای‌آنان استقرارمی‌یافت.

وقتی مسلمانان شهرنصیبین و سرزمینهای اطرافش را به‌تصرف خود درآوردند، مسیحیان به‌جانب دجله فرار کردند. تعدادی از آنان‌با کمك قایقهایی که ساختند جان‌سالم بدربردند ودرپناه هم‌مسلکانشان در بغداد مصون ماندند، در حالی که بقیه از رودخانه‌گذشتند و سلامت و آزادی‌خودرا در کوهستانهای کردنشین باز یافتند.

پس‌از گذشت مدت زمانی، کردهای‌مشرك نیز به‌اسلام‌گرویدند، بااین‌ترتیب کلیسای‌نسطوری‌بطور کلی ارتباطش باغرب قطع‌شد. آنها دردره‌های‌تنگ وگذرگاههای‌صعب‌العبور کردستان، که‌درمیان کوههای مرتفع محاصره شده‌بود ، سرپناهی بـرای‌خود تدارك دیدند. درآغاز براین‌تصور و آرزوبودند که روزی فراخواهد رسید که بتوانندمجدداً به‌سرزمین خودمراجعت کنند ومایملك ازدست‌رفته‌را تصاحب نمایند، اما پس‌از چندنسل فرهنگ وتمدن قبلی‌آنها بطور کلی فراموش شد، و بسیاری ازفرزندان ، زندگـی‌آزاد کوهستان را برسالنهای دلگیر و ملال‌آور دیرها درشهرترجیح می‌دادند . اکنـون دیگـرهنر جنگهای کوهستانی واصول زندگی وحشیانه‌را آموخته‌بودند وازآن‌پس‌تاریخ آنهادرجنگهایی که اغلب‌هم‌بیرحمانه ومصیبت‌بار بودخلاصه می‌شود.

درهمین‌حال آثار آموزشهای گذشته وفرهنگ‌قبلی آنان بکلی‌ازبین نرفت، بلکه‌جزئیاتی ازآداب ورسوم و تعلیمات خاص‌گذشتگان برای آنها باقی‌مانده بود. پس‌درهرکجاکه برایشان مقدوربود کلیسایی برپا داشتند و اگردربعضی مناطق به‌خاطر حضور کـردهای همسایه چنین امکانی‌وجودنداشت‌غارهایی‌در کوهستان‌می‌یافتندودرآنهاپناه‌می‌گرفتند. دراین مخفی‌گاهها از روی نسخه‌های خطی قدیمی کتاب مقدس که به

زبان سریانی بود رونویس می کردند، و تعدادی ازپسران‌را نیز سواد خواندن می آموختند. به‌تدریج تعداد پناهندگان روبه‌افزایش گذاشت، تاآنجا که توانایی یافتند به‌دره‌های مجاورهجوم ببرند و همان بلایایی که عربها وسپس تاتارها برسرآنها آورده بودند، باکردها تلافی کنند. آنهارا ازخانه‌وآشیانه‌شان بیرون‌راندند وبابیرحمی تاآنجا که‌توانستند آنان‌را به‌قتل رساندند، اینجا دیگرمسئلهٔ تنازع‌بقا بود ومسیری خلاف مسیحیت. به‌مجرداینکه جوامع‌تازه قدعلم‌می کنند، ازهرگونه‌همدردی و همراهی جدامی‌شوند، ازطرفی بادشمنی‌قبایل‌دیگر مواجه‌می‌گردند پس‌کاهش اصول اخلاقی درمیان مردم امری اجتناب ناپذیراست.

بهرحال‌گمان می کنم هنوزهم غرورخودرا نشکسته‌باشند. به‌یاد دارم روزی وارد یکی از این جمـاعتها شدم، ومهمـان کشیشی بودم. به‌من‌گفت هرچه کتاب دردنیا وجوددارد مطالعه کرده‌است. ازاوسؤال کردم‌گمان می کند چند کتاب دردنیاوجود دارد. جواب‌داد، سه کتاب موجوداست و بعدبا غرورمرا به‌طـرف کتابخانه‌اش هدایت کـرد. در دهکده‌ای‌دیگرفقط یك کتاب وجودداشت، اماکشیش بیشترین‌استفاده را ازآن‌می کرد. سه‌شاگرد داشت و بـرای درس‌دادن به‌آنها کتاب را روی‌زمین درجلو راهب قرارمی‌داد، یك‌پسر سمت‌راست ، یکی‌سمت چپ ودیگری‌روبه‌روی معلمش نشسته بودند. این‌نفرسوم آموخته‌بود که کتاب‌را وارونه بخواند و می‌گفت خواندن‌کتاب ازهرطرف دیگر برایش مشکل است .

درس‌صرفه‌جویی‌باجدیت‌ازدوران کودکی‌به‌آنان‌آموخته‌می‌شود.



رقص عروس کردها

در بعضی جاها استطاعت مالی ساکنان دهکده روی‌هم پیش‌از خرج یك‌خانوادهٔ امریکایی که زندگی متوسطی‌هم داشته‌باشد نمی‌شود. برای قطعات کوچك زمین قابل کشت وزرع ، که دردامنهٔ کوهستان مسطح و آماده کرده‌اند، اغلب خاك‌از فاصله‌های دوربرپشت‌زنان آورده‌می‌شود. بسیاری ازقریه‌ها اسب یا قاطری ندارند. در واقع اسب دربالا رفتن‌از راههای صعب‌العبور کوهستانی ناتوان است و قاطر هم بسیارگران. نسطوری کوهستان آنقدرمغروراست که الاغ سوارنمی‌شود. دریك‌سفر دوست‌همراه من اسبی‌داشت، که درچندین محل لازم‌شد اورا باطناب ببندیم، تابتوانیم‌ازراههای باریك وخطرناك عبورش دهیم.

مزارع عمدتاً به‌کشت برنج و تنباکو اختصاص یافته، گرچه گاهی ارزن هم‌کاشته می‌شود. در دره‌های‌گرمترنیز زیتون وجوددارد. برفرازتپه‌ها گله‌های گوسفنددرحال‌چراهستند، که نه‌تنها گوشت‌اهالی‌را تأمین می کنند، بلکه ازپشم آن نخ‌وپارچه درخانه‌هاتهیه‌می‌شود. باروت مصرفی‌را خودشان تدارك می‌بینند وجملگی سرتاپا مسلحند . زندگی ارزش‌چندانی ندارد وگاه اتفاق‌می‌افتد که قاتلی‌هم بدون مجازات می‌ماند. چرا زندگی تا این‌حد مفت و بی‌اعتبارنباشد، آخر انگیزه‌ای وجودندارد که به‌خاطر آن علاقه‌مند به‌حفظ وحرمت حیات باشند.

گذشته‌ازاین‌اگربخواهند کسی‌را تعقیب کنند به‌سادگی‌می‌تواند ازمرزعبور کرده به‌جای امنی فرار کند.

درهردهکده‌ای کشیشی‌است که مراسم ازدواج‌را انجام‌می‌دهد، مردگان‌را به‌خاك می‌سپارد، و درایستر یاسایرجشنها ، مراسم‌مذهبی

کلیسابرعهدهٔ اوست. گمان‌نمی کنم کشیشی‌را دیده‌باشم که زبان‌سریانی راکه زبان‌اصلی عبادات کلیسایی‌بود بفهمد، یااقلا تاآن حدود آشنایی داشته‌باشد که بتواند ترجمهٔ ناقصی ازآن به‌زبان متداول انجام دهد. در حقیقت اکثرآنها هیچ‌تصور ذهنی ازآنچه که بـه‌عنوان عبادت انجام می‌دادند نداشتند، و اگربه‌زبان انگلیسی‌هم‌چیزی برایشان‌می‌خواندند فرق‌چندانی نداشت. تعدادی از کشیشان در کوهستانها پراکنده هستند و کم‌وبیش ازنفوذی‌هم برخوردارند، که دررأس همـه اسقف بزرگ قرار دارد.

یك‌بار به‌دیدار سراسقف که درکلیسایی واقع‌درکوشان[10] بود رفتیم. این دهکده ازپست دولتی ترکیه‌که در ژولامرك[11] قراردارد، چندان فاصله‌ای نداشت ومی‌گفتندسالهاسراسقف درآنجا اقامت‌داشته است. درآنجاکلیسایی ساخته‌بودند که درکنارپرتگاهی قرارداشت و اطراف آن مقابر بسیاری وجـود داشت. خانهٔ اسقف نیزبا خانه‌های ملازمان و نزدیکانش محاصره‌شده بود. جایی زیباتر وجالب‌تر ازآن توسط‌افرادی‌که برای سرپرستی وهدایت نسطوریها اعـزام‌شده‌بودند نمی‌شد انتخاب‌کرد. وقتی ما درآنجابودیم هنوزصحرای مواج‌گندم درو نشده‌بود. کردها که همواره وحشت حملهٔ آنها برآن منطقه سایه انداخته، با رسیدن‌تابستان باگله‌های‌گوسفندانشان به جاهای دورتر و مرتفع‌تررفته‌بودند، به‌چراگاههایی که درارتفاعات کوهستان‌قراردارد، بنابراین به‌ما تأمین‌دادندکه چادرهامان‌را درکنار بیشه‌ای نزدیك‌کلیسا

10- Kochanes. 11- Julamerk.

برپاداریم. به ماگفتند کـه ایـن‌محل‌هم چندان امنیتی ندارد، گرچه تا دهکده فاصلهٔ چندانی نداشت.

زندگی دراین‌مرکـز روحانی سیاسی نسطوریهـا بسیار جالب است. اسقف درمورد رفتارقبایل‌مختلف‌دربرابردولت‌ترکیه مسئولیت دارد و بنابراین وظیفه، مستمری بگیراست. رؤسای قبایل‌ازطرف او انتخاب می‌شوند، و تنها همین امر می‌تواند بهانه‌ای برای توطئـه و پشت‌هم‌اندازی و حسادت باشد. هرروزقاصدها اخبارگوناگون را از نواحی مختلف به‌اومی‌رسانند. معمولا در این‌گزارشها ازحملهٔ کردها وهمه‌نوع دسیسه وماجرا و داستانهای پایان‌ناپذیر ازخشونت، بیچارگی وآوارگی سخن رفته است.

سفرمابه‌این‌منطقهٔ مسیحی‌نشین شرق بسیار به‌مورد وجالب‌توجه بود. اسقف را مردی چهل‌وپنج تاپنجاه‌ساله یافتیم که دررفتارش‌بسیار مؤدب ومتواضع‌بود و اشتیاق بسیاری‌داشت کـه ماسفرمفید و جالبی داشته باشیم. بادوست همراهم دکتر کن[۱۲] خیلی‌آزادانه دربارهٔسعادت و خوشی مردمی که باآنان درارتباط بود صحبت می‌کرد. حقیقت‌این است که پدر ومادر دکتر کن از جملهٔ نخستین مبلغینی بودندکه به‌این مناطق اعزام شدند. دراو حالتی به‌وجودآمده بودکه‌مراسم ورود بـه کلیسارا خیلی محترمانه‌تر ومتواضعانه‌تر ازآنچه دیگران انتظارداشتند انجام داد. اینها شمه‌ای‌بود از آنچه سفیران مذهبی امریکایی در ایـن مناطق انجام داده‌اند.

12- Do. Coon.

۲

در میان راهزنان کردستان

میسیون مسیحی در سال ۱۸۳۵ [۱] کار خود را در میان این نژاد دور افتادهٔ غرب ایران شروع کرد، که البته زمینه‌های این کار قبلا در مردم فراهم شده بود. از آن تاریخ بـه بعد فعالیتهای مداوم در مورد کردهایی که در کوهستان بسرمی‌بردند، وقبایلی که دردره‌ها وجلگه‌ها سکونت داشتند، و یا در بخشهای حاصلخیز اطراف دریـاچهٔ اورمیه پراکنده بودند انجام گرفته است. دکتر گرنت [۲] طبیب مبلغ به قلب کوهستانها رفت وشخصاً در سال ۱۸۴۰ [۳] هستهٔ فعالی به‌وجود آورد. اوسالها کوشش و تلاش داشت و موفقیتهایی نیز به دست‌آورد. شك نیست کـه اگر جنگ و درگیری بین کردها و نسطوریهـا به وقـوع

۱ـ برابر با سال ۱۲۱۴ شمسی ـ م.

2– Dr. Grant

۳ـ برابر با سال ۱۲۱۹ شمسی ـ م.

نمی‌پیوست، آن پایگاه مسیحیت به‌قوت‌خود باقی می‌ماند و به خدمت ادامه می‌داد. نیز دکتر گرنت‌ناچار نمی‌شد کناره‌گیری کند و به موصل کشانده شود و در آنجا در اثر ابتلا به‌تب و بیماری بمیرد.

او باجدیت به‌تمامی نسطوریها اعلام کرده بود که جنگ با گروه کثیر کردهای مهاجم فقط یك‌نتیجه می‌تواند داشته باشد، آنهم شکست کامل مسیحیان است. او با همراهی بعضی از کردها و ترکها تلاش بسیار کرد تا به هرطریق ممکن، زنان و کودکان نسطوری را از قتل عام نجات بخشد، اما توفیقی در این راه به‌دست نیاورد.

وقتی کردها به دهکده‌های نسطوری‌نشین تاختند به‌کسی رحم نکردند. چون جنگ جنبهٔ مذهبی پیدا کرده بود، صدها تن از مردان به‌قتل رسیدند و زنها را به عنوان برده به‌حرمسراها بردند. جایی‌را به‌ما نشان دادند، که شاهد حادثه‌ای‌بوده و خودنشان بی‌پناهی و بدبختی آن مردم مغلوب می‌توانست باشد. بنابه‌روایت‌تعداد زیادی ازمردان و زنان سالخورده و کودکان به‌غاری در ارتفاعات کوهستان که مشرف به‌دره‌ای تنگ و عمیق بود، پناه برده بودند. بالاخره کردها ازمحل اختفای آنان مطلع شدند. ازصخره‌ها بالا رفتند و همگی آنان‌را به‌قعردره انداختند. هیچکدام از آن درماندگان نتوانستند فرار کنند. وقتی پنجاه سال پس ازاین واقعه من‌ازمحل بازدید می کردم، استخوان آنهایی که باآن طرز وحشتناك به‌قتل رسیده بودند در آن درهٔ مرگ پراکنده بود.

دلتنگ و ناامید و آواره، در اثر اشتباهی که خودشان مرتکب شده‌بودند، درعین‌حال‌درمانده‌از اینکه‌خانه‌ها ومزارعشان‌غارت ومنهدم

شده، وعدهٔ آنها نیز به میزان قابل ملاحظه‌ای کاهش یافته بود. پس از آنکه کردها محل را ترك کردند، اینان مجدداً به‌بعضی مناطق برگشتند تا زندگی تازه‌ای راآغاز کنند. کلیسای امریکایی اورمیه آمادهٔ کمك شد وازآن پس کم وبیش رابطه و پیوستگی باآنها ادامه داشت. به‌آنان یاری کردند تا از نو مدارس را برپا دارند. پسران کوهستان را برای اینکه کشیش یا معلم بشوند تربیت کنند. بیماران ومجروحین را در مریضخانهٔ خود بستری می کردند و در سالهای قحطی پول وغله به‌آنها می‌رساندند.

چندین سال پیش بنا بـه درخواستهای مکرر یکی از کشیشهای متنفذ نسطوری ومردم، مجدداً تصمیم گرفته شد، پایگاهی مذهبی در تیاری[۴] تأسیس شود. این دهکده درنزدیکی محلی است که دکتر گرنت پایگاه اول را بنیاد کرده بود، یکی ازوحشیترین و ابتدائی‌ترین مناطق کردستان.

مشکلات چنین تعهدی‌را باید یکایك برشمرد:

نزدیکترین محلی که چاپارخانه داشت، موصل‌بود کـه صد و بیست و پنج میل فاصله داشت. در آنجا بازاری وجود نداشت و داد وستدی درآن حوالی انجام نمی‌شد، حتی پولی هم موجود نبود که باآن چیزی بخرند. درواقع چیزی جزمقداری مازو فراهم نمی‌آمد که موجبی برای گرمی بازارتجارت باشد ومعاملاتی انجام پذیرد.

مردم تمام غلات و سبزیجاتی که از زمینهای مسطح و محدود

4– Tiary

دامنهٔ کوهستانها به دست می‌آوردند مصرف می‌کردند. در مدت دو زمستانی که ما در آن ناحیه گذراندیم، اغلب بامشکل فراهم آوردن غذا مواجه می‌شدیم. اما این کمبود چندان اشکالی نداشت و کمتر ما را آزارمی‌داد تادرگیریها و نزاعهای میان گروههای مختلف، که رهایی‌از آنهم جداً ازدست ما ساخته نبود.

درآن روزها تقریباًمسلم بود، کسی که ازطبابت سررشته دارد، به‌ناچار باید درچنین درگیریهـابی حضور پیدا کند. ازمن خواسته شد که تعهد بکنم درزدوخوردی که درشرق ترکیه به‌وقوع پیوسته بود، شرکت مؤثرداشته باشم ومعالجاتی‌انجام دهم. درآنجا به‌آقای ای. و. مك‌دوول [5] که ماهها درآن مناطق بسر برده بود و کوشش داشت محل مناسبی بـرای تأسیس کلیسا بیابد پیوستم. زمستان سال ۸۹-۱۸۸۸ [6] بود، و مسیر را ازبندر اسکندرون‌به طرف مدیترانه از طریق آسیای صغیر [7]، حلب [8]، مـاردین [9]، دیـاربکر [10]، و جـزیـره [11] در ساحـل دجله با اسب پیمودیم. آن عده از خوانندگان که بداقبالی دیدار از اسکندرون راداشته‌اند، فلاکت و کثافت این شهر ترکیه رابه یاد می‌آورند، شهری که‌شایدپانزده هزارنفرجمعیت‌دارد، وبه‌خاطرشیوع تب‌و صادرات ریشهٔ شیرین‌بیان‌معروف‌است. هرگز گفتهٔیك آلمانی‌رافراموش نمی‌کنم که روایتی‌درمورداسکندرون‌شنیده‌بود: «اینجا محلی است که

6- برابر با سال ۱۲۶۷ شمسی- م.

5- E. W. Mc Dowell.

7- Asia Minor. 8- Aleppo. 9- Mardin.

10- Diabekir. 11- Jezira.

(نامی است که به بین‌النهرین اطلاق کرده‌اند - فرهنگ معین.)

یونس ازدهان نهنگ به بیرون پرتاب شده.» پس از آنکه این آلمانی ازمحل بازدید کرده‌بود، می‌گفت: «هیچکس نمی‌تواند به شهر نزدیك شود و در اثر بوهای بد مریض نشود.» می‌گفت: « اکنون روایت مذکور راکاملا می‌پذیرم که سرنوشت بد نهنگ او را به این حوالی کشانده ومریضش کرده است.»

دریك کشتی بخاری که ازقسطنطنیه‌می آمد، به‌ترتیبی بایك‌پاشای ترك آشنا شدم. اوبا همراهانش به‌بغدادمی‌رفت که به‌عنوان حاکم آنجا انتخاب‌شده‌بود. اول‌قصدداشت به‌حلب برود وبامهربانی‌ازمن‌خواست به همراهان او ملحق شوم. از آنجا که تمام این مناطق برای من‌تازگی داشت و راههای مختلف مشرق‌زمین را نمی‌شناختم، با خوشحالی از پیشنهاد او استقبال کردم و جزو همراهان اوشدم. صبح زود که قصد حرکت داشتیم، باران روز پیش متوقف شده‌بود، وخورشید درخشان با روشنی وگرمی می‌تابید. اویك مقام عالیرتبهٔ رسمی بود، ومراسمی که دراین بندر کوچك به عمل آوردند، به نظرم بسیار جالب آمد. یك دسته سواره‌نظام مأمورشدند که تا پست‌نظامی بعدی، ماراهمراهی کنند و یك دستهٔ موزیك تا خارج شهر برای ما آهنگ نواخت. به راحتی می‌توانید مجسم کنید که ترکیب جمع ما در یك جادهٔ نظامی به‌چه صورت نوظهوری بود. پاشای ترك درکالسکهٔ خودش تنها بود، پس ازاوپزشك معالجش ومن بودیم که بااسب می‌رفتیم. تعدادی‌پلیس سواره وپیاده وپس از آن یك دسته اززنان پاشا دریك درشکهٔ معمولی که دایم تکان تکان می‌خورد جا داشتند. روکشهایی برآن درشکه قرار

داده بودند که محکم قلاب شده بود. فاصله‌ای که انتظار می‌رفت در رکاب عالیجناب باشم، درحدود یکصد وبیست میل بود. پس از آنکه همگی سوار شدیم و آمادهٔ رفتن، به ما اطلاع دادند که این سفرحدود ده‌روز، طول خواهد کشید. باتوجه به‌اینکه درهرمحلی واردمی‌شدیم، مورد تـوجه و احترام خاص بودیم، و در عین حال پـاشا ذاتاً انسان بخشنده‌ای‌بود، ولی من فوراً طرح تازه‌ای اندیشیدم وتوانستم ازجمع ملتزمین جدا بشوم، بدون اینکه کارم ازجانب اولغزشی به‌حساب آید.

تجربهٔ اولین‌شب سفرمرا واداشت تا درمورد جداشدنم از آنان، عجله بـه خرج دهم. سفر ما ساعتی قبل از ظهر آغاز شد، و درست نزدیکیهای غروب در مسافرخانه‌ای توقف کردیم، تا شب را درآنجا بیتوته کنیم. دراینجا مجبور شدم با تاجری ترك، هم‌اطاق بشوم. اوبه قسطنطنیه رفته و کالاهایی خریداری کرده بود. اگر چه بیشتر در کار خرید وفروش قماش یاجنس خرازی بود، اما من به زودی دریافتم که مقدار معتنابهی‌مشروبات الکلی ازویسکی امریکایی تابرندی فرانسوی نیزبا خود دارد. آن مردتا صبح بالهجه‌ای که برایم ناآشنا بود صحبت می‌کرد وابداً نخوابیدیم. به من اطمینان داد تا پای‌مرگ، دوست من خواهد بود، و رفیق همصحبت و همـدل من تـا حلب. همصحبتی و همنشینی با چنین شخصی بیشتر از یك شب بـرایم قابل تحمل نبود، بنابراین ظهر همان روزبه عالیجناب گفتم اگر این بی‌نزاکتی را برمن ببخشاید، مردی را یافته‌ام که تمام راهها را می‌شناسد وبا اسبهایی که کرایه کرده‌ایم، می‌توانم سریعتربه مقصدبرسم. باهمان ادب وتواضع

شرقی ازتصمیم من اظهار تأسف کرد و اصرار داشت تا دراین برنامه تجدید نظربکنم وبا اوبمانم. توسط مترجمی به من گفت راهی راکه درپیش دارم دزدگاههای متعدد دارد. چه خوب بود در برنامهٔ مسافرتم تجدید نظر می‌کردم و سفر پرمخاطره‌ای را به تنهایی نمی‌رفتم. اما تصور اینکه شبی دیگر را با مرد مستی که دایم سخن می‌گوید، باید بگذرانم، تردیدم را برطرف ساخت. بنابراین قاطرچی‌را فراخواندم تا مقدمات سفر را فراهم کند. با دوستان وهمراهان خداحافظی کردم وبه راه افتادم.

ما جادهٔ نظامی را ترك گفتیم و به طرف راه میان‌بری از طریق کوهستان رفتیم. هنوز فاصلهٔ زیادی دور نشده بودیم، که باران سیل‌آسایی شروع به‌باریدن کرد وآنچنان راه گل‌آلودی به‌وجود آمد که پیشروی راتقریبا غیرممکن می‌ساخت. یك ساعت‌ونیم بعد به‌رودخانهٔ ارنتس[۱۲] رسیدیم، کـه در اثر باران شدید و آب شدن برف کوهها، خروشان وسریع پیش می‌رفت. ما ناچار شدیم اسبهایمان رابه داخل جریان سریع وعمیق رودبرانیم. نزدیکیهای‌غروب به کوهستان رسیده بودیم، طوفان‌هرلحظه سخت‌تر وهواسردتر می‌شد. درارتفاعات باران و برف و گاهی تگرگی ریـز فرو می‌ریخت. با غروب خورشید به دهکده‌ای‌عربی رسیدیم وبسیارشادمان که اطاقی راحت دربهترین خانهٔ دهکده نصیبمان‌شده. یك‌بخاری چوب‌سوزاطاق راکاملاگرم کرده‌بود.

12_ Orontes. نام رودی (عاصی) درسوریه کـه آنتی‌گون شهری در کنارآن بنا نهاد ونام‌آن راآنتی‌گونیا گذاشت_ لغت‌نامه دهخدا.

شام مطبوعی که عبارت از نان، گوشت، برنج و سپس قهوه بود، خوردیم. صبح روز بعد سوار بر اسبها با سرعت هرچه بیشتر به پیش می‌راندیم. حوالی ظهر بود که به تعدادی کاروان برخوردیم. من پیش خود گمان بردم که به شهری نزدیك می‌شویم. پس از مدت کوتاهی بر فراز تپه‌هایی بودیم و در برابر ما جلگهٔ مسطح حلب قرار داشت. شهر را دیدیم با باغهای فراوانش وقصری به سبك رومی که از فاصله‌ای دور به چشم می‌خورد. در بخش میسیون مذهبی امریکا چند نفر آماده بودند تا بقیهٔ راه سفر، مرا همراهی کنند. چند روز بعد عالیجناب حاکم در میان شلیك توپهای تشریفاتی و چند دسته موزیك وارد شد، اما تاجری که شبی را با او گذرانده بودم دیگر هرگز ندیدم.

مسافرت کاروانی در جلگه‌های آسیای صغیر، خیلی شباهت به سفر دریایی دارد. هر روز وظایف مشخصی است که باید انجام بگیرد، تا هرچیز باهم، هماهنگی کامل را پیدا کند و گاهی نیز همان مناظر دریایی، ازشنهای روان به‌چشم می‌خورد. ملاقاتهای مسرت‌بخشی بادوستان در اورفا[۱۳]، دیاربکر[۱۴] ومارדין داشتیم؛ ولی درسایر روزها پشت سرهم راندیم و ادامه دادیم، بدون اینکه جزئی‌ترین حادثه‌ای اتفاق بیفتد، تا آنکه ازدجله فاصله گرفتیم وبه سلامتی با همسفرمان آقای مك‌دوول دردهکدهٔ کوچکی دردجلهٔ علیا پیاده شدیم. بالاتفاق به‌طرف کوهستان رفتیم ومن کار طبابت را آغاز کردم. همسفرمن دریکی ازدهکده‌ها

13- Urfa.

۱۴- بازهم غلط به صورت Diabekir آمده است- م.

توقف کرد، ومن تانزدیکی قرارگاه‌دوستی‌دیگر که‌تقریباًشصت‌میل‌دورتر بودپیش‌رفتم. اطلاع‌یافته‌بودم که اوبه‌سختی‌بیمارشده‌است. سفرسختی داشتم ومشکل‌تر ازآن یافتن غذا بود. به‌هرحال زمانی به بیماررسیدم که هنوزفرصت خدمتی باقی‌بود، اما تبی که درطول راهها به‌آن مبتلا شده بودم روزبه روزشدت می‌یافت وبعد کم کم تمام نشانه‌های وبا را مشخص می کرد. خانه‌های بدبو ودلگیرمحلیها رانتوانستم‌تحمل کنم، مرا به‌باغی که‌آبی‌خنك درآن‌جریان داشت‌منتقل کردند. ازآنچه روز-های بعد برمن‌گذشته است کمتربه خاطردارم، اماآنچه آرزو داشتم این بود که‌تنها رهایم کنند واهالی آنجاگویی تمایلی براین‌کارنداشتند. قاصدی روانه کردیم تا دوست دیگرم را ازبیماری من مطلع کند. او کندروبود، وخیلی طول‌کشید تانامهٔ مرا به دوستم برساند. نامه‌که به اورسید با عجلهٔ بسیارخودش را به اقامتگاه من رسانید. با مراقبت و مهربانی بسیاراو، پس ازمدت کوتاهی من‌آماده بودم تامجدداً به سفر درکوهستانها ادامه دهم.

مسافت زیادی نرفته بودیم، که مشخص شد من احتیاج به استراحتی طولانی‌تردارم. خانهٔ‌آقای ملك‌دوول‌آن زمان دراورمیه بود، وما تصمیم‌گرفتیم به هرترتیب شده ازکوهستانها عبورکنیم و تابستان یابخشی ازآن‌را درآنجا بگذرانیم. درحدود دویست میل راه داشتیم، که می‌بایست‌ازوحشی‌ترین وسخت‌ترین‌بخش کردستان‌عبورکنیم. در عوض‌شایدآن مسیردرزمرهٔ باشکوهترین‌مناظرجهان‌باشد. دربیشترطول این کوهستانها راهی وجودندارد، فقط ردپاهای‌پیاده‌هاوچارپایانی‌است

که‌ازباریکه‌ای گذشته‌اند. بیشترراه راپیاده طی کردیم، که‌پس ازدوران بیماری‌سختی که‌گذرانده بودم، باالطبع انتظارمی‌رفت باتلاش بسیارو سختی‌خودم‌رابکشانم، اماتاپایان‌هفتهٔاول‌به‌خوبی وراحتی وبدون‌حادثهٔ سویی ادامه دادیم. بهرحال به نهایت خوشحال شدم، وقتی شنبه شب خودمان را دردهکده‌ای نسطوری یافتم. به خلاف سایرجاها، ساکت وآرام بود وما تصمیم‌گرفتیم روزیکشنبه رادرآنجا بگذرانیم.

درهٔ توخما[۱۵] بیشترشبیه گذرگاه یـاگردنه است، کوهها چون دیوارهایی مرتفع هزاران فوت ازاطراف سربه‌آسمان کشیده‌اند. اگر چه ظاهراً مردم مسیحی هستند، ولی درتمام نواحی به‌راهزنی شهرت یافته‌اند. دوسال‌قبل سرهنگ بل ازهندوستان رالخت کردند. اوبی‌خبر از همه جا می‌خواست از این منطقه عبور کند. مدتی بعد یك راهب فرانسوی در پنجه‌های بیرحم آنان شکنجهٔ بسیار کشید. نیـز شنیده بودیم که بیشترکاروانها کیلومترها ازراه معمولی خارج می‌روند تابه چنگ‌این‌دزدان‌ستمگرنیفتند. ماترتیبی‌داده بودیم که‌یکشنبه رادرآنجا بگذرانیم، و بطورکلی ازخصوصیات اخلاقی سکنهٔ این ناحیه اطلاع مشخص نداشتیم. بعد فکرکردیم بهتراست دنبالهٔ برنامه را رها نکنیم تاببینیم چه پیش خواهدآمد. اگرمی‌خواستیم صبح زود یکشنبه فرار کنیم بیفایده وغیر عقلائی می‌نمود، زیراما باسختی بسیارخودمان رابه محل رسانده بودیم و همهٔ نقشه‌ها برای به دام انداختن ما بطور قطع فراهم شده بود.

15- T' Khoma.

سرتاسر روزیکشنبه را درخانه نشستیم وعدهٔ زیادی به دیدارما آمدند، وگمان می کنم‌همان کسان که قراربود فرداجلوما رابگیرند، در میان‌آنان حضورداشتند. دزدی وغارت مسئله‌ای عادی به نظرمی‌آمد وکاملا روشن‌بود که ماهم قربانی‌خواهیم‌شد. خوشبختانه اشخاص‌قابل اعتمادی با ما بودند، که درنهایت‌امر ساعتها وبیشتر پولمان را به‌آنان سپردیم، به‌این نیت‌که وقتی‌خواستیم بخوابیم، آنها ازطریق دره فرار کنند و به طرف اورمیه بروند، که درحدود یکصد میل راه است. ما ندانستیم که درچه ساعتی آنها مارا ترك کردند، زیرا تا دوروز بعد که تمام پول وامانت مارا پس دادند آنها راندیدیم.

آن‌شب رختخوابهارا پشت‌بام انداختیم، بدون دغدغه وبی درد سر خیلی خوب خوابیدیم. هنوزستارگان درآسمان درخشش داشتند، که به‌خوردن صبحانه پرداختیم، سپس‌تمام باروبنه را برپشت قاطرهای کرایه انداختیم، ودر روشنای روز قدم در راه باریك وپرپیچ وخمی گذشتیم که دربرابرمان امتداد داشت. خارج ازدهکده مزرعهٔ سرسبز کوچکی بود که جمعیتی با قیافه‌های خشن وترسناك که هرگزندیده بودم، گرد هم ایستاده بودند، شاید درمیان‌آنها افرادی هم بودند که روزقبل به‌خانهٔ ما آمدند.

شرقی‌معمولا باوقارومحترم است واین‌افراد هم‌باوجود ظاهری خشن ازاین امرمستثنی نبودند. یکنفر که‌گویا سرپرست‌آنان بود به آرامی پیش‌آمد ودهنهٔ اولین قاطررا که درجلو حرکت می‌کردگرفت ودیگران سررسیدند وبارهارا پایین‌آوردند وبردند. بعد قاطردوم و

سوم تابالاخره‌چیزی دربساط ما باقی‌نماند. بـه ما دستور دادند روی صخره‌های کنار راه بنشینیم، ماهم امریه‌را پذیرفتیم و با احتـرام بر سکوهای سنگی قرارگرفتیم. این حادثه هیچ شباهتی به سروصداها و درگیری بومیان شمال‌امریکا نداشت. هرکاری باآرامی و بایك دستور انجام می‌گرفت.

به‌ما حکم‌شد برای‌حفظ جانمان بهتـر است بـه‌خانه‌های خود مراجعت کنیم و ماپذیرفتیم. پس غاری‌را دردامنهٔ کوه یافتیم و روز را باپختن تخم‌مرغ و مقداری قارچ گذراندیم. عصرقاصدی آمد وگفت که در بار وبنهٔ ماپولی‌نبوده‌است، وآنها دنبال‌پول هستند. قاصدگفت اگرپول‌خوبی بپردازیم آنچه ازاموال مابرده‌اند به‌ما بازمی‌گردانند. ما ابداًفکرش‌راهم‌نمی کردیم که‌به‌آنهاپولی‌پرداخت کنیم، زیرامی‌دانستیم همین که پول‌راگرفتند، مجدداً وسایلمان‌را نیز خواهندبرد. بهرحال ما باهمان قاصد،طرف کلیسا به‌راه افتادیم، کـه در همان حوالـی مرکز فرمـاندهی آنان بـود. اکـثریت آنان مست وخراب بـودند. پس‌از گفتگوهای بیحاصل وطولانی و چانه‌زدنهای بسیار کـه‌گاهی با ایما و اشارات انجام‌می‌شد، و درضمن آن مارا بهترین‌آدمهای دنیا نامیدند، بدون نتیجه‌باز گشتیم. سپس به همان خانه‌ای که شب‌قبل را در آنجا گذرانده‌بودیم رفتیم. چندنفـری‌آمدند و ازپستی و نـاجـوانمردی همسایگانشان اظهارتأسف کردند، درحالی که بسیاری ازوسایل‌ماشاید در اختیار خودشان بود. ما برایشان چای تدارك دیدیم و باخوشرویی برخوردکردیم. اما در اعـماق قلبهایمان در شگفت بودیم، که چطور اینان دراین تنگنا چون‌گروگان باما رفتار می کنند.

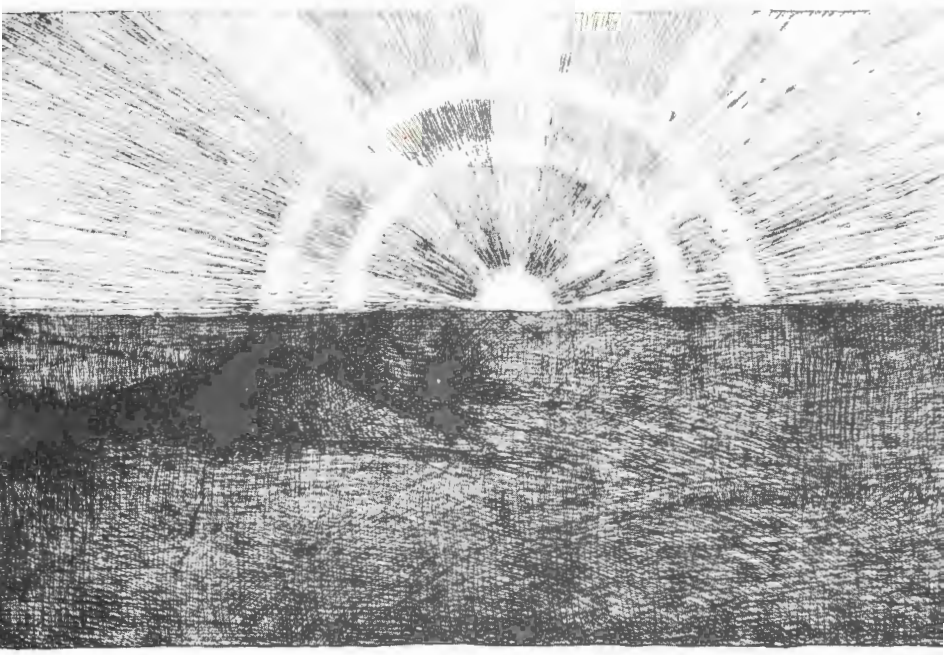
مطمئناً راه‌بازگشت‌هم بسته‌شده‌بود، و دربـرابر ما زیرآسمان پرستاره راهزنان به‌استراحت می‌پرداختند و درانتظار ورود مابودند. ماکاملا می‌دانستیم چه‌مسئله‌ای موجب‌ناراحتی وغضب آنان‌شد.ست. اینان‌می‌خواستندبدانندباساعتهایی‌راکه بردستهایمان دیده‌بودند وپولی که مسلماً با خود داشته‌ایم، تادراین مسافرت طولانی خرج کنیم، چه کرده‌ایم. به هـر شکلی کـه قضیه را برای آنـان توضیح می‌دادیم، بازهم از تصمیم خود عدول نمـی‌کردند. حتی به‌سختی‌می‌توانستند بپذیرند که ما چگونه به یکنفر اعتماد کرده‌ایم و تمام پول‌وساعتهایمان را بـه او سپرده‌ایـم. شب سختی را بـرزمین بـه صبـح رساندیم. همانجاکه دوشب‌قبل راهم با راحتی‌گذرانده بودیم. صبح خیلی زود پیاده به طـرف همان جادهٔ پرپیچ وخم باریك به راه افتادیم. مجدداً دراولین پیچ‌خارج ازده، عده‌ای در برابرما ظاهـرشدند. اما این دفعه مردان‌قبلی نبودند، بلکه‌دسته‌ای‌ازجوانان وپسران بودند. ازماخو استند پول وساعتهایمان راتسلیم کنیم ویااعتراف کنیم که باآنها چه کرده‌ایم. وقتی اظهارداشتیم که آنهارا توسط‌شخص مطمئنی پنهانی‌فرستاده‌ایم و غیراز لباسی که برتن کرده‌ایم، چیزی نداریم، خیلی عصبانی شدند و باچماق به‌جانما افتادند. اگر درآن‌جمع دونفر به‌دادما نرسیده‌بودند، قطعاً لطمهٔزیادی می‌دیدیم. این دونفر ازسرکردگان دوگروه بودند که هم‌چشمی وحسادت آنها وداردودسته‌شان بایکدیگر مشهود بود وما با توسل به‌یك‌دسته و بعد دادخواهی ازدستهٔ دیگر ازمهلکه نجات یافتیم وبه راه‌خود ادامه دادیم.

درفاصلهٔ یك یادومیلی دهکده پلی‌بود. درنزدیکی پل‌چندنفری



زن کرد

زن کوهستان چهره نمی‌پوشاند



پدیده‌ای طبیعی که اغلب در بین‌النهرین مشاهده می‌شود

شاید این منظره بتواند تصورات و تفکرات حزقیل پیغمبر را در شبار نشان دهد. علاوه بر آن "فلکی در میان فلک دیگر" و اشباح موجوداتی که از ترکیب ابرهای پاره پاره در آسمان پراکنده‌اند. در چنین شرایطی زیبایی رنگها خارج از حد توصیف است (این تصویر کار یکی از میلیونهاست.)

ایستاده‌بودند وگویی انتظار ما را می‌کشیدند. مجدداً مـا را متوقف کردند و بادقت بسیارتفتیش شدیم. کاملا مطمئن‌شدند که چیزی‌نداریم وهمین که خواستیم به راهمان ادامه دهیم، دار ودستهٔ دیگری که گویا از ده مارا تعقیب می‌کرده‌اند، از راه رسیدند. آنهاگفتند ما پولمان را جایی درلباسهایمان مخفی کرده‌ایم و آمادهٔ جنگ ودرگیـری‌بودند. به سر کردهٔ گروه‌اول که درکنارپل به‌انتظارایستاده بود، پناه‌بردیم وگفتیم اگراین دهاتی‌هارا سرجایشان بنشاند، پول‌خوبی به‌دست خواهدآورد. اوپذیرفت وجنگ درگرفت و آنان به‌جان‌هم افتادند. ماهم از فرصت استفاده کردیم، و ازجانب‌دیگر دردره‌ناپدیدشدیم.

شایدهنوز درگیری در نزدیك پل ادامه داشت که دستهٔ دیگری دردرب ورودی‌دره به‌انتظارما بودند. به احتمال زیادپنج یا شش‌میل از دهکده‌دورشده‌بودیم. این گروه‌جدیدخطرناکترازهمه به‌نظرمی‌آمدند. و دربرابر ترس وحیرت‌ما تعداد دیگری ازآدمهای شروربه‌آنها ملحق شدند. دوست‌همسفر مراگرفتند وبه‌طرف دامنهٔ کوهستان براه افتادند، که هردونفرما فکـرمی‌کردیم، می‌خواهند اورا به‌قتل برسانند. منهم به دنبال او می‌رفتم و می‌دیدم که پسرجوانی آمـاده است تا ضربه‌ای کاری برسرش بکوبد. من‌نتوانستم از موقعیت خوبی که داشتم برای واردکردن ضربه‌ای صرفنظر کنم، و از خودمان‌دفاع نکنم. پس‌سنگ مناسبی برداشتم وبه‌طرف‌جوانی که درکمین دوستم‌بود پرتاب کردم. بلافاصله کسی ضربهٔ سختی به سرم‌زد، که چندلحظه‌ای هیچ نفهمیدم. وقتی به‌خودآمدم راهزنان رفته‌بودند و لباس درست وحسابی‌هم برتن

نداشتم. بعدیکی از آنان در آن حوالی مانده بود، گفت، همین که سنگ را پرتاب کرده‌ام، که بدون شك زندگی دوستم را نجات داده، آنهارهایش کرده‌اند و به‌جان من افتاده‌اند. یك زن محلی، که همسر کشیشی پروتستان بود، خودش را درمیان من ودزدان قرارداده ومرا ازشر آنان خلاص کرده بود. دراین گیرودار بیشتر لباسهای من پاره شده بودند. بهرحال وقتی دریافتیم که از دام مرگ نجات یافته‌ایم، ماجرا به نظرمان صرفاً بازیچهٔ کودکانه‌ای می آمد. درمیان این قبایل وحشی اعتقادی است که اگر زنی برای نجات یك قربانی پادرمیانی کند، تقاضای او باید پذیرفته شود، دیگر اینکه فکر می کنم راهزنان باور کردند که ما پولی در بساط نداریم.

آن‌روز چندمیل ازمیان برف ویخ گذر کردیم و برای نجات از سرمای کشنده، بالاپوشی را ازچوپانی که درارتفاعات گله‌اش را می چراندبه‌دست آوردم. گرچه آن لباس مرا دربرابر هوای سردوبارندگی حفظ می کرد، امامو جودات و حشرات زیادی در آن فعالیت داشتند که نمی گذاشتند ذره‌ای هم در خود احساس رضایت کنم. بالاخره به‌خانهٔ محقر ولی دوستانهٔ کردی رسیدیم، و خورشید غروب کرد. شام نان بیات وقارچ سرخ کرده‌خوردیم. صبح‌زود روز بعدبه راه افتادیم. شش میل راه درپیش داشتیم، تابالاخره به‌خانهٔ کشیشی که‌در کلیسای پروتستان به کار اشتغال داشت رسیدیم. بامهربانی ومهمان‌نوازی او یك هفته در آنجا بسر بردیم. من هرگز غذای ساده و تمیزی که زن خوب او برای مافراهم می کرد ازیاد نخواهم برد.

اتفاق تازه‌ای که‌افتاد امید بسیاری درما به‌وجود آورد. یك‌روز

صبح مردی‌جوان بطور غیرمنتظره‌ای به‌دیدار مـا آمد. آنطورکه او می‌گفت، روزاول که دزدها به‌ما حمله کرده بودند اوهم نقشی داشته، و اضافه کرد که مدتی درمدرسهٔ مذهبی اورمیه درس‌خوانده است. اما اززمانی که درمیان قبایل بی‌قانون به کوهستان آمده، عادات بد آنهارا پذیرفته‌است‌وبه کاروانهایی که‌درمسیرهای‌مختلف‌درحرکتند،دستبردمی زند. به‌ماگفت‌اطلاع‌داشته‌است که‌به‌ماحمله‌خواهند کرد،امااونتوانسته مانع این‌کاربشود، چون‌به‌تنهایی‌قدرتی‌ندارد. بنابراین باکمك‌اقوامش مقدارزیادی ازباروبنهٔ مارابه‌چنگ‌آورده، که به‌ماتحویل خواهند داد. می‌گفت، تعلیماتی که درمدرسهٔ مذهبی دیده و ملاطفتی که نسبت به‌او روا‌داشته‌اند، فراموش نخواهد کرد، و می‌خواهد باپس‌دادن وسایل‌ما گوشه‌ای ازدینش‌را ادا کند. روزبعد چمدانهای‌ما رسید، که بعضی از آنها درهم شکسته‌بودند، ولی به‌هرحال‌مایهٔ نشاط ما شد. برای‌آن‌مرد راهزن که راه برما بسته‌بود و به‌جنگ اغوایش کردیم، هدیـهٔ مناسبی فرستادیم. درموقع‌مقرر به اورمیه وارد شدیم وپس‌ازچندی سفررا به جانب تبریز ادامه‌دادیم وچند هفته‌ای را هم درسلماس که درمسیرقرار دارد گذراندیم.

درماه اکتبربه‌اتفاق همکارم ملك‌دوول ویك کمك‌پزشك‌نسطوری اورمیه‌راترك کردیم‌وبه‌طرف‌راوندوز[۱۴] وموصل[۱۵] رهسپارشدیم. پس‌از عبور ازمرز ترکیه، اطلاع یافتیم که وبادرراوندوز وحوالی آن‌شیوع پیدا کرده‌است وپست‌قرنطینه‌بزودی ازورود مسافران جلوگیری‌خواهد

14- Ravandooz. 15- Mosul.

کرد. به‌این‌لحاظ باعجله ادامه دادیم تاقبل‌از آنکه دستوری‌ازقسطنطنیه برای برقراری قرنطینه برسد، ما به‌موصل رسیده‌باشیم، و حتی‌الامکان ازتوقف درقرنطینهٔ ترکیه درامان بمانیم.

وقتی بـه رودخانهٔ ذاب[16] رسیدیم، هنوز یك روزراه تا موصل داشتیم. آنطرف رودخانه ردیف طولانی چـادرها را دیدیم ومعلوم شد مسیرعبور و مرور بسته شده است. مـا در ساحل شرقی رودخانه توقف کـردیم و به طبیب مسئول قـرنطینه پیـغام فرستادیم و اجـازه خواستیم ازبخش محافظت‌شده عبور کنیم. من‌این بهانه‌را عنوان کردم که‌طبیبم وعازم مناطق‌آلوده برای جلوگیری ازشیوع بیشتروبا. ظاهراً برای تصمیم‌گیری درمورد چنین تقاضایی باید ازموصل کسب تکلیف می‌شد. قبل از آنکه پاسخی دریافت کنیم، کمك پزشك همراه مادچار بیماری شد، اگرچه مرض‌اوچندان وخیم نبود، اما دوهفته‌ما را معطل کرد. زمانی‌که اوتقریباً بهبود یافت ومامی‌توانستیم به‌سفر ادامه دهیم، بیماری درموصل نیزشایع شده بود، بنابراین پست قرنطینه حذف شد وماتوانستیم به‌موصل وارد بشویم.

مسافرت ازاورمیه به موصل باکاروان بطور فراغت ده روزطول می‌کشد، ولی‌ما این‌مسیررا سی روزه طی کرده‌بودیم. مناظرطول راه، مخصوصاً پس از راونـدوز، بسیارزیباست. وقتی وارد موصل شدیم، دانستیم اجازهٔ عبورما ازپست قرنطینه ازطرف والی صادرشده، ولی درفرستادن‌آن تأخیر کرده‌اند. والی‌که مردی بسیارمؤدب ومهربان بود

16- Zab.

ما را احضار کرد، واظهار داشت که بـه کمك ما نیازمند است. در این اندیشه زیادهم اشتباه نکرده بود، زیرامن ودستیارم، بیش از آنچه فکر می کردیم، در کمك کردن به بیماران مؤثرواقع شدیم. درعرض همان مدت کوتاه دوستان زیادی‌نیز پیدا کردیم، که بعدها خدمات بسیاری برای‌ما انجام‌دادند ومفیدفواید بسیاربودند. شیوع بیماری بسیارسخت وجدی بود، امانه به آن شدتی که من درتهران دیده‌ام

موصل درساحل غربی دجله قراردارد، درست درجهت مقابـل نینوای قدیم. وقتی من در آنجا بـودم درحدود هفتاد هزارنفر جمعیت داشت، که بیست وپنج هزارمسیحی وبقیه راهم عربها، کردها وترکها تشکیل می‌دادند. هوای‌بسیارداغی‌دارد. ردیف قبرهای‌مسیحیان دردامنهٔ تپه‌ای‌مشرف‌به‌رودخانه قرارگرفته. این‌صحنه نشان‌می‌دهد که امریکاییها نمی‌توانند دراینجا دوام بیاورند. من دوزمستان‌را در آنجا گذراندم که ازهوای لذت‌بخشی برخوردار بود، اما شنیدم که تابستانها بـه حدی طاقت‌فرساست که حتی‌بومیها که روزرا درزیرزمین وشب رابرپشت‌بام می‌گذرانند، همیشه شکوه دارند. اطراف شهر زمینهای حـاصلخیزی دارد و غلات بدون‌آبیاری در آنجا کشت می‌شود، چون زمستانها هوا ملایم است وباران هم به حدکافی می‌بارد. به یاد می‌آورم که در آنجا میوه‌جات وسبزیجات فراوانی داشتیم. وقتی آلمانها راه‌آهن رابـه این مناطق‌گسترش دهند، مطمئناً حیات تازه‌ای‌آغاز خواهد شد. اگر کانال‌های‌آبرسانی دوباره احیا شوند وآب بـرای‌کشاورزی توزیع دقیقی داشته‌باشد، هرچیزی قابل کشت خواهدبود. اروپائیانی که دراین مناطق

زندگی می کنند، درمواقعی که تابستان دراوج گرماست به‌تپه‌هاپناه می‌برند، که چندساعتی بیشترتا شهرفاصله ندارد. شهرآنطورکه ماتجربه کرده‌ایم، نمی‌تواند درتابستان برای جماعت‌اروپائی قابل‌تحمل باشد. اگرخانه‌های مناسب دراین منطقه ساخته شود، محیط سالم‌تـر ازبغداد است، که هوای چندان دلپذیری ندارد.

درموصل ابداً فاضلابی وجود ندارد وتقریباً درهر خانه چاله‌ای است که موادزائد درآن‌جمع می‌شود. آب خوردن را ازرودخانه‌تهیه می کنند وبـا وسیله‌ای بسیارابتدایی قابل‌آشامیدن می‌سازند. ظرفهایی ازگل به شکل خمره‌هـای شراب درست می کنند و آب رادرآن می‌ریزند. کوزه‌گر وقتی گل هنوزسفت نشده، مقداری نمك در ته ظرف باگل مخلوط می کند وبعدآن رامی‌پزد. بعدها وقتی آب درخمره می‌ریزند نمك حل شده وسوراخهای کوچکی‌درته‌خمره‌به وجود می آید، که‌آب ازآنها به‌بیرون تراوش می کند. بدون شك، این‌روشی است که مردم نینوا از آن استفاده می کرده‌اند. بارها دیده‌ام که آبهای آلودهٔ گودالی که چهارپایان برآن‌ایستاده بودند، به‌وسیلهٔ همین‌خمره‌هاصافی وکاملا تمیزشده بود، گرچه باصافی‌نمی‌توان میکربهارا ازآب جدا کرد.

درمقایسه بابازارهای تهران، تبریز وقسطنطنیه، بازارهای موصل چنگی به‌دل‌نمی‌زند، باوجودی که دادوستدهای عمده‌ای‌درآن صورت می‌گیرد، زیرا مرکزمعتبری‌است برای‌بخش سفلای کردستان، ترکیه، وبغداد. اگرموانع مختصری که دربعضی جاها وجوددارد، ازمیان برـدارند، رود دجله تاموصل قابل کشتیرانی‌خواهد بود. وقتی مد شروع

می‌شود، قایقها و کشتی‌های بخاری تا آنجامی آیند وموانع هم به زیر آب فرومی‌روند. اما معمولترین وسیلهٔ ارتباط کلك است که شکلی نوظهور دارد. هشتاد تاصد مشك که از پوست گوسفند تهیه شده، باد می کنند وبا نخی دهانهٔ آن رامی‌بندند وبعد همه‌را باطناب محکم به‌یکدیگرمتصل می کنند. روی آنها الوار چوب به ردیف هم قرار می‌دهند وعرشه‌ای کوچك به وجود می آید. برروی این عرشه اطاقکی چوبین می‌سازند و با پارچه‌های محلی آن را می‌پوشانند. نویسنده یکبار درمعیت دکتر بوج[17] کارمند موزهٔ بریتانیا بـا این کلکها سفر کرده است. دکتربـوج عزم دیداربابل داشت. مسافرت درجهت رودخانه چند روز بیشترطول نمی کشد ودرزمستان بسیارراحت‌تراست. وقتی‌ما مسافرت می کردیم، چون آب رودخانه پایین بود ناچارمی‌شدیم هنگام شب کلك رامتوقف سازیم وآن را با طناب ببندیم. همچنین مجبور بودیم آتشی درنزدیك ساحل روشن نگاه‌داریم، چون شغالها تانزدیکی مامی آمدند وصداهای عجیب وغریبی‌ازخود درمی‌آوردند، که‌نیمی‌به صدای آدم شبیه بود و نیمی‌به صدای کفتار. بعضی اوقات به‌این‌شبهه دچارمی‌شدیم که انسانی دراثر گرفتاری نـاله می کند، اما چند قدم دورتـر از آنش، چشمهای درخشان شغال را درتاریکی تشخیص می‌دادیم. اروپائیانی که درشرق زندگی می کنند، آموخته‌اند، که اجساد مردگان را درعمق زیادی به خاك بسپارند، زیرا اغلب این حیوان نقبی به‌قبرها می‌زند و مرده‌ها را می‌خورد.

17- Dr. Budge.

شکار اردك درزمستان واوایل بهار، لذت‌بخش است ورواج بسیار دارد، وما به‌راحتی می‌توانستیم همیشه چنتهٔ پری داشته باشیم. غذایی نمی‌توان ازرودخانه به چنگ آورد، مگر در تکریت[18] که محل تولد صلاح‌الدین[19] معروف است. تمام کلکها مجبورند در این محل توقف کنند و پولی بپردازند، که بیشتر باج سبیل به‌حساب می‌آید. درسفر قبلی عربها به دکتر بوج اجحاف کرده بودند، اکنون بسیارشادمان هستیم که با نرخ عادی اجازهٔ ورود یافتیم. از آن به‌بعد سفرتا بغداد بدون حادثهٔ جالبی طی شد، ودرمراجعت ازآنجا با اسبهایی که درهر منزل عوض می‌شد ازطریق کرکوك[20] آمدیم. با توجه مختصری به جلگهٔ گستردهٔ دجلهٔ سفلا، تجسم آن‌چندان‌مشکل نیست که آن‌روزهای‌پربرکت ونعمت را که این‌درهٔ حاصلخیز داشته است درنظر آوریم، کشاورزعرب تنها کافی است که سطح زمین را کمی بخراشد و خاك پس از گذشت چند ماه‌صد برابردانه‌ای که برزمین‌افشانده، محصول دراختیارش می‌گذارد. با این موقعیت خاص شخص می‌تواند تصور کند که شهرهای بابل و نینوا، با صدها آبادی کوچکتر پیرامونشان، چگونه بادسترنج دهقانان زحمتکش و رعایا تغذیه وحمایت می‌شدند، ولی آنقدرها ساده نیست میان مغزهای متفکری که چنان شهرهای تاریخی‌را طراحی‌وبنیاد کردند وساکنان امروزین این مناطق ارتباطی قائل شویم.

اما شرق پراز اسرارناشناخته است.

18_ Tekrit. 19_ Saladin. 20_ Kerkook.

۳

شرایط زندگی درطول مرزهای ایران و ترکیه

اواخر ماه دسامبربود که شیوع وبا بطور قابل ملاحظه‌ای روبه کاهش می‌رفت و من‌توانستم موصل‌را به‌قصد تپه‌ها و ارتفاعات ترك کنم. گرچه کوهستانها پوششی ازبرف داشتند، و بسیاری ازگذرگاهها بابرف ویخ مسدود شده‌بود، اماسفررا آغاز کردم تابه آقای ملك‌دوول، که ماه‌قبل ازموصل رفته‌بود ملحق‌شوم. مقدار زیادی دارو و وسایل خوب جراحی باخود داشتم، وبراین نیت بودم که زمستان پرکاری را درپیش خواهم‌داشت. بعضی اوقات درامریکا در موردکارهای مفید و دلخواه فقط سخن می‌گویند، چون موقعیتی برایشان فراهم نمی‌شود، اما آنچه من‌می‌رفتم که انجام‌دهم، اشتیاق خودم‌باهمکاری دوازده‌طبیب دیگربود. زیرا می‌دانستیم کردستان با بیش‌از دومیلیون سکنه، حتی یك‌طبیب‌هم ندارد.

ازروی پل قایقی که بردجله زده‌بودند عبور کردیم، و به‌طرف کویون‌جیك[1] براه‌افتادیم. تپه وخاکریزهایی درمسیرحرکت دیدیم که می‌توانست آثارکاخ سناخریب[2] مربوط بـه‌نینوای عهد باستان باشد. کاروان‌ما شامل‌یك‌راهنما، یك‌پیشخدمت، کمك داروساز و یك‌قاطرچی می‌شد که اسبهایش راکرایه کرده‌بودیم. اوایل شب‌روز دوم، به‌طرف دهکدهٔ‌الکوش[3] راه‌افتادیم، که‌می‌گفتند خانهٔ‌ناحوم[4] پیغمبربوده‌است. به‌تصور من کمترین شکی نمی‌توان داشت کـه اینجا محلی است کـه مواعظ ناحوم نوشته شده است. آنجا تقریباً چهل، پنجاه میل ازنینوا فاصله دارد، و درگذشته مطمئناً از لحاظ اجتماعی و سیاسی مهمتـر و بزرگتر از امـروز بود. روشن است کـه شدت‌گرمای نینوا، هزاران نفر ازسکنهٔ‌آنجا را به تپه‌ها و کوهستانهای اطراف فرستاده، اما یکی ازراحتترین وبهترین‌جاهایی که‌مسکن‌وغذاهم فراهم‌می‌شدالکوش‌بود.

امروزه ساکنان مناطق‌گرمسیر، تغییرات هوای شب‌وروز رادر سرزمینهای پربرف‌به‌سختی متحمل می‌شوند. درواقع بارهابیماریهای خطرناکی درمیان‌افرادی که ناگهان محل سکونتشان‌را عوض کرده‌اند، یعنی‌ازناحیه‌ای‌گرم به‌جایی سرد نقل‌مکان کرده‌اند، دیده‌ام. ولی چون الکوش دردامنهٔ تپه‌ها قراردارد، همان‌حالتی‌را نسبت به‌نینوا داشته، که برایتون نسبت به‌لندن و نیوپورت نسبت به‌نیویورك دارد.

وقتی‌ما درآنجا بودیم، به کنیسه‌ای رفتیم و در آنجا کتیبـه‌ای

---

1 – Koyonjik. محلی است کـه‌کتابخانهٔ معـروف آشور بانی‌پال را درضمن حفریات ازآنجا بیرون‌آوردند.

2– Sennacherib. (پادشاه آشور)

3– Elkosh

4– Nahum. (هفتمین *انبیاء کوچك بنی‌اسرائیل*)

گچ‌بری بردیوار دیدیم، که می‌گفتند مربوط به‌ناحوم پیغمبراست. البته چنین‌ادعایی غیرممکن می‌نمود، اما می‌شد احتمال داد که همان طومار وگچبری باشد که چندین‌مرتبه تعمیر وتجدید شده‌است. سالها قبل‌این شهر درقلمرو دولت‌ترکیه‌بود و درآنجا قرارگاه‌دولتی دایر کرده‌بودند و درنزدیکی محل، مرکزبزرگ جماعت یزیدیها[۵] یاپیروان‌اهریمن‌بود. ایامی که من ازآنجا دیدارمی کردم، تحت‌الحمایهٔ دیهوك[۶] قرارگرفته و یزیدیان توسط کمیته‌ای مخصوص ازقسطنطنیه تحت‌نظربودند تابه‌دین اسلام بگروند.

زمانی که من در سوپنا[۷] به‌آقای‌مك‌دوول پیوستم، چندروزی‌هم به تیاری سفر کردیم. درآنجا پـزشك‌خانه‌ای عمومی و مریضخانه‌ای دایرساختیم. مردم‌آنجا همانند انسانهای‌قرنهای‌گذشته زندگی‌می کردند و بسیاری ازآنان ازمحدودهٔ درهٔ کوچکی که زاده شده بودند، پافراتر ننهاده، اماهنوز خصوصیات زندگی واخلاقی اجدادشان‌را حفظ کرده بودند. خاصه‌چنین ویژگیهایی‌درنسطوریها مشهودبود، کـه میل سیری ناپذیرشان برای آموختن و داشتن مدارس، چون پدرانشان درنصیبین به‌قوت‌خود باقی‌مانده، آشکارابعضی جنبه‌های‌تمدن وفرهنگ‌گذشته‌شان به‌چشم می‌خورد. ازطرف دیگر درکردها، شواهد ضعیفی درشوق به یادگیری تظاهرداشت، واصل‌ونسب مسیحی درمیان‌آنها دیده‌نمی‌شد.

۵ــ یزیدیان طایفه‌ای ازکردهاهستندکه درپنهان کردن عقیدهٔ خود بی‌اندازه کوشش می کنند. دروجه تسمیه این فرقه اختلاف است. دسته‌ای معتقدندکه نسب آنها به یزیدابن معاویه خلیفهٔ دوم اموی‌می‌رسد وبه‌اینجهت‌است که‌آنها را یزیدی گفته‌اند ونیز گفته‌اندآنان یزید را تجسمی ازخدا می‌دانند. دستهٔ دیگرمی گویند عقاید آنان ازیك‌کیش ایرانی است وکلمهٔ یزیدی ازواژه فارسی‌یزدان اقتباس شده وپس‌ازاندکی تحریف به‌این صورت‌درآمده‌است.

6- Dihook. 7-Supna.

خانه‌های مردم معمولی در دهکده‌های بدون کلیسا بناشده، که‌این دهکده‌های کوچك اغلب با فاصلهٔ کمی ازیکدیگرقرار داشتند. معمولا خانه‌ها ازسنگهایی که بی‌سلیقه تراشیده شده‌اند، بناشده است وبناهادر دومرتبه هستند. مرتبهٔ‌تحتانی درزمستان محل نگهداری گاو وگوسفند و نشیمن خانواده است و مرتبهٔ فوقانی که به دوسوی، پنجره دارد، اقامتگاه تابستانی‌است. دربعضی‌جاهاپشه ومگس آنقدرباعث مزاحمتند که درطبقهٔ بالا سایه‌بانهایی برفراز تیرهای بلند قرارمی‌دهند*، تاگاهی وزش‌باد آن حشرات موذی را باخود ببرد.

اثاثه‌ای که درخانه‌های معمولی این‌دهکدهٔ دورافتاده وجوددارد به‌نهایت ساده ومعمولی هستند. غیرازچندتاحصیرواحتمالا یك‌قالیچه، ظرفهای‌گلی برای پخت‌وپز و اسلحه‌ای قدیمی و رنگ ورو رفته‌چیز دیگری نمی‌توان یافت. همچنین باید دشنهٔ بزرگی به آنها اضافه کنم، وکسانی که می‌توانند از آن استفاده کنندبه کمرشان‌می‌بندند. مردان‌مو-های‌سرشان راکوتاه‌نمی کنند که‌ازپشت‌بافته‌می‌شودوخودشان رابا قدم زدن‌یانشستن وبافتن‌جوراب وکفشهای‌مخصوص‌پشمی‌سرگرم‌می کنند.

پسران به‌هردلیل، کمتر اتفاق می‌افتد خانواده‌را ترك‌گویند. اگر پسری ازدواج کند عروس‌را نیز به‌خانهٔ پدرش می‌آورد، وامری غیر عادی نیست که‌گاهی شش‌خانواده دریك خانه بسرمی‌برند، وحتی دو سه خانواده دریك‌اطاق‌زندگی می کنند. ازدواج درسنین‌پایین‌انجام می‌شود، وزن‌جوان تازمانی که مادرشوهرش وفات‌یابد عروس‌خانواده محسوب می‌شود، بخت چنین‌عروسانی معمولا خوش نیست، ازآنجا

* متوجه منظور مؤلف نشدم— م.

که وظیفه‌دارد تمام امور خانه‌را برده‌وار انجام‌دهد. سالهای سال‌است که برعهدهٔ او گذاشته‌انـد، صبح‌زود همت کند و به کوهستان برود و سوخت روزانه‌را تدارك ببیند. در مراجعت صبحانـه را آماده کند، و پس‌از فراغت از آن نظافت طویله برعهدهٔ اوست. پهن‌چارپایان‌را باکاه قاطی کند، سپس‌بادستهایش آنهارا مچاله کرده وتپاله‌هارا بـرای‌خشك شدن در آفتاب بچیند. در زمستان که کوهستان پوشیده ازبرف است، ازاین تپاله‌ها به‌جای سوخت استفاده می کنند. اوهرگز اجازه‌ندارد در برابر پدرشوهرش سخن‌بگوید. به‌خاطر می آورم روزی ازپسرجوانی پرسیدم، پدرش چندفرزند دارد؟ تعجب کردم وقتی او جواب‌داد، فقط یکی. به‌اوگفتم پس‌اینهمه که درخانهٔ آنها هستند چـه کسانند؟ با طعنه گفت، آنها که دخترند بـه‌حساب نمی‌آیند. درکمرکش تپه مردی را دیدم که جوال سنگینی‌را ازروی الاغ‌برداشت و به‌زنش‌داد، تابیاورد، و خودش برالاغ سوارشد و به‌بالای تپه‌رفت.

عروسیها همواره ازجانب پدر ومادر ترتیب داده می‌شود. پدر دامادهدیه‌ای به‌پدرعروس پیشکش می کند. مردم‌دراین‌حوالی آشنایی چندانی باپول ندارند، درعوض هدایایی که می‌دهند شامل‌غذا، آذوقه و چهارپایان می‌شود. جوانی به‌من گفت، که پدرش برای جلب اعتماد زن‌اووخانوادهٔ زنش‌ناچارشده‌است‌هزینه‌ای فوق‌العاده‌بپردازد،هدایایی داده که عبارت بودند ازچهارگوسفند، دو بز، یك‌گـوساله و ده‌گالن روغن خوراکی، اما درهرحال طلاق چیزناشناخته‌ای است.

عروسی در میان کردها خالی‌از مراسم سلحشوری و افسانه‌ای انجام نمی‌پذیرد. پدرداماد تمام‌دوستان وجنگ‌آوران وابسته به‌خودش

را فرا می‌خواند. داماد قبایی رنگارنك بـرتن می کند و پیشاپیش این سپاه متهاجم قرارمی‌گیرد. جملگی درحالی که غرق اسلحه هستند به طرف‌دهکده یاخانه‌ای که عروس زندگی مـی کند یورش مـی‌برند. همین که به‌محل نزدیك شدند، ساز ودهل شروع می‌شود وتیراندازی آغازمی‌گردد، دراین‌لحظه پدرعروس بادارودسته‌اش از اطراف حمله می کنند تا بادشمن‌خیالی که درواقع دوست آنهاست روبه‌روشوند.

یك‌جنگ دروغین وزودگذر درمی‌گیـرد. پس‌از آنکـه ظاهراً مدافعین شکست‌سختی می‌خورند، داماد حق‌دارد با افرادش به داخل خانه حمله کند وعروس‌را بدزدد ودرمیان سروصدای تیراندازی‌مداوم و بی‌وقفه ازطرفین متخاصمین اورا باخود ببرد. پس‌از این واقعه پدر دختر وهمراهانش باید به‌تعقیب دختر بپردازند و اورا تشویق کنند و یاظاهراً وادارسازند به‌خانهٔ خود مراجعت کند. عروس چنین‌پیشنهادی را نمی‌پذیرد، پس‌چاره‌ای باقی‌نمی‌ماند، جزاینکه داماد و همراهانش را به‌جشن و پایکوبی دعـوت کنند. شب با ساز ودهل ورقص سپری می‌شود. حـوالی نیمه شب، دسته‌ای از دوستان داماد، تعدادی اسب می‌آورند و عروس‌راکه اغلب دخترجوان زیربیست‌سال است به‌خانهٔ تازه‌اش می‌برند.

داروهای غربی درتصور این‌مردمان ساده یك معماست، وطبیب راچون کسی که قدرتی نامحدود دارد می‌شناسند. بارها بیمارانی‌رانزد مامی‌آورند کـه به‌خیال‌خودشان شیطان درجسم آنان حلـول کـرده و همراهانشان انتظارداشتند که‌شیطان‌را ازجسم آنان بیرون‌برانیم. به‌مجرد واردشدن، درسرتاسرمنطقه می‌پیچید که‌طبیبی فرنگی‌آمده، وبلافاصله

بیماران ازهرنقطه سرازیرمی‌شدند. ازبامداد تادیروقت شب به‌آنهادارو می‌دادیم و دستورهای بهداشتی، تا آنجاکه می‌توانستیم. تعدادی‌هم می‌آمدندکه به‌مانویدصلح‌ودوستی‌بدهند وقلباً به‌ماخوش‌آمدبگویند. هنگام ورود به‌اطاق، عادتاً کفشهای خودرا ازپابیرون می‌کردند، اما کلاهشان‌را ازسر برنمی‌گرفتند. برای ادای احترام، سلام می‌گویند و برروی زمین می‌نشینند. اغلب دیده می‌شدکه به اطاق خواب‌ما نیز سرکشی می‌کردند، تامحل خواب و نحوهٔ لباس‌پوشیدن مارا مشاهده کنند. من درجای‌دیگر ندیده‌ام مردمی تا این‌حدگرفتار ومعتاد توتون باشند. مردان و بسیاری اززنان ازکشیدن چپق لذت‌می‌برند، که دراین ارتفاعات یکی ازعلل عمدهٔ ابتلا به‌بیماری آسم می‌تواندباشد.

باید اضافه‌کنم که یك‌طبقهٔ اجتماعی دیگری هستند، که انسان ناچاراست مناسبات دیگری غیرازآنچه بامردم ساده لوح و درمانده معمول می‌دارد، با آنان در پیش‌گیرد. منظورم شیخها و رؤسای قبایل مختلف است. بدون استثنا، آنها به‌تمامی خارجیان مشکوك بودند، و اغلب به‌من‌می‌گفتند، مانمی‌توانیم بپذیریم وبفهمیم چطور ممکن‌است کسی خانه وکاشانهٔ خودش‌را درکشوری دیگر ترك‌کند، وبدون‌اینکه آرزوی به‌دست‌آوردن چیزخاصی‌را داشته‌باشد، به‌این‌مناطق بیاید. در گفتگوهایی که باهم داشتیم، به‌راحتی‌ازمن می‌پرسیدندکه‌آیامأموران سیاسی دولت خودمان نیستیم؟ من‌همیشه این‌مشکل‌را داشتم که‌باشیوهٔ کار و بیان‌منطقی‌آنهارا متقاعدسازم که چنین‌نیست.

معمولترین مباحثی که می‌توانستیم به‌توافق برسیم، و همیشه سؤال در بارهٔ آن وجود داشت، دارو بود، گرچه‌گاهی اوقات حیرت

می کردم، که از کجا آنها می‌دانستند بعضی داروهای اروپایی سمی است. به‌گمان‌خودم‌کارهای جراحی که انجام می‌دادم، ازهرچیز دیگر برای کسب وجهه و اعتبارمن مؤثرتربود و برای آنها مفیدتر. مردی را به‌خاطرمی آورم که بیچاره‌چهارده‌سال ازبیماری دردناکی‌رنج‌می‌برد، و بایك‌عمل جراحی بهبودیافت. همچنین چهرهٔ مادر درمانده‌اش‌را به یاددارم که صمیمانه این‌سالهای‌طولانی ازاومراقبت کرده‌بود،وهنگامی که دریافت، پسرش مجدداً سرحال وسالم‌خواهد بود، از خوشحالی حرکاتی غیرارادی می کرد وچیزهای نامفهومی می‌گفت.

بزرگ قریهٔ مجاور روزی ازمن وهمکارم دعوت کرد، که به دیدارش برویم، این‌ملاقات تقریباً جنبهٔرسمی‌داشت. معمولامهمانهایی که به‌این‌طریق‌دعوت می‌شوند درامان‌هستند وازاحترام ومحبت‌خاصی برخوردار می‌شوند. این‌مرد در ساختمان بزرگی برفراز کوهستان زندگی می کرد، که کمترازقصری‌نبود. مردم دورونزدیك اورابه‌عنوان مردمقتدر ومتنفذ میان مردان قبیله می‌شناختند. تقریباً درعرض یك‌روز می‌توانست، سپاهی فراهم آورد،گذرگاههای کوهستانی آن‌ناحیه را مسدود کند، کلیهٔکاروانهارا متوقف‌سازد وبرتمام‌منطقه‌مسلط‌شود. گرچه ناحیهٔاو جزوخاك ترکیه‌بود، اماهروقت آن‌دولت خواسته‌بود درآنجا دخالتی داشته‌باشدونفوذی بکند، توفیقی به‌دست نیاورده‌بود. درواقع در سرتاسر کردستان، ترکها بیشتر به‌عنوان میهمان پذیرفته شده‌اند. تا آنجا که به‌طرز سلوك خودشان مربوط می‌شده، همیشه مورد احترام بوده‌اند، اما اگر اختیاراتی کسب کرده‌اند، توسط رؤسای قبایل بوده است، کسی مثل مهماندارما. نفوذ ترکها دردره‌ها و کوهستانهایی که



سبزی فروش ایرانی

نسطوریها ساکنند به‌حداقل می‌رسد.

داستانی‌دربارهٔ یك‌مأمور مالیاتی‌شنیدم که به‌دیدار رئیس‌قبیله‌ای رفته‌بود، که دردهکده‌ای‌نسطوری‌نشین درتیاری زندگـی می‌کرد. او درخواست داشت‌که ارزیابی تازه‌ای از آن محل برای اطلاع والی آمیدیابشود. به‌اوگزارش شده‌بود که آنجا یکی‌از بی‌قانون‌ترین‌بخشها درشرق‌ترکیه‌است. بهرحال ازاوبه‌گرمی ومهربانی‌استقبال کرده‌بودند. پس‌ازآنکه هدف‌ازمسافرت وملاقاتش را بارئیس قبیله‌درمیان‌گذاشت، ازاودعوت کردند که ناهار، مهمان‌آنهاباشد. اوهم‌باخوشحالی پذیرفته بود. پس‌ازناهارقهوه‌آوردند، که درآن‌معجون خواب‌آورریخته‌بودند. درخواب اورا درقطعهٔ بزرگ‌نمدی پیچیدند وهمانطورکه درازبرآن‌به خواب رفته‌بود، به‌رودخانه‌اش انداختند.

وقتی‌من‌وهمکارم به‌قصریاقلعه‌ای‌که دعوت‌داشتیم، نزدیك‌شدیم، فرمانـروا یا رئیس‌آنجا بـاتعداد زیادی نگهبان بـه استقبال ماآمدند. نزدیکترکه رسیدیم چون‌او پیاده‌بود ماهم ازاسبهامان به‌زیـرآمدیم و برخورد صمیمانه‌ای با ما داشتند. بعداً به اطاقی‌که مخصوص میهمانها بود هدایت‌شدیم، آنجا کلا جنبهٔ اطاق‌پذیرائی عمومـی را داشت. در انتهای این‌اطاق‌بزرگ‌آتشی مشتعل‌وفروزان ازکنده وچوب افروخته بود. آتش دربخاری دیواری بزرگی می‌سوخت‌که دودکشی‌هم بـر بالای‌آن قرار داشت. وقتی قلعـه مورد حمله قرارگیرد، این دودکشها یکی از مسیرهای فرار می‌تواند باشد. درها عظیم و سنگین بودند، با لولاها و قفلهای بزرگ، ودیوارها و سقفهابه‌رنگ‌زرد اندودشده بود. بردیوارها تفنگهای‌ساخت نیوانگلند، شمشیر، خنجرکه حروفی‌شرقی

برروی آنها حك‌شده، آویزان کـرده بودند. بلافاصلـه شام را خدمه آمـاده کـردند، حـتی پسرمـیزبـان بـه احتـرام مهـمانان پدرش خدمت می کرد. درآن محل ابداً صندلی وجود نداشت، و ما برزمین نشستیم، و شام‌را درهمان حالت صرف کردیم. غذارا برپارچه‌ای زبر ومحلی چیدند. شام عبارت‌بود از برنج‌وگوشتی که چندنوع پخته‌شده بود، میوه‌های‌خشك‌چون‌زردآلو، هلو، و کشمش‌همراه بافرآورده‌های لبنی. ماکه‌تمام روزرا دربرف‌راه‌پیموده‌بودیم، بااشتهای‌تمام‌خوردیم، بدون‌توجه به اینکه پیشخدمت ارباب بارها با پاهای برهنه‌اش به‌روی سفره می‌آمد تاغذایی را دربرابر ما بچیند.

پس‌ازشام، به‌گفتگو نشستیم، ما ازامـریکا سخن‌گفتیم و او از خودش. اوبه‌خانواده‌ای تعلق‌داشت که پایه‌های قدرت‌را باشکست‌دادن و ازبین‌بردن قدرتهای مدعی‌دیگـر استوار کـرده بود. پدرش یکی‌از بیرحمترین افرادی‌بوده که این منطقه به‌خود دیده است. اوبـه تفصیل برای‌ما از همه‌چیز تعریف کرد و ازجمله ، تاخت‌وتازی کـه به‌قبیله و دهکدهٔ مجاور کرده، که تمامی اهالی‌یافرار کرده‌ویابه‌قتل رسیده‌بودند، و اوتوانسته زن‌زیبایی‌را دستگیر کند تابه‌حرمسرایش بیاورد. می‌گفت درمراجعت‌به‌قلعه، درمسیرمان رودخانهٔ‌پرآب‌وخروشانی‌قرارگرفته‌بود، که‌پل‌باریکی‌برآن‌زده‌بودند. دراواسط‌پل‌دخترك ناگهان فریادزد، «همه دوستانم و تمامی مردم مرده‌اند، منهم‌بایدبمیرم»، و بایك‌جست‌خودش را به‌میان امواج رودخانه انداخت. جریان سریع آب اورا باشدت‌به صخره‌های کف رودخانه کوبید و او بلافاصله بیرمق‌شد و ازپای‌افتاد.

میزبان به‌تمام‌نواحی اطرافش پیغام فرستاده بود که «حکیم» در

روزمعین خواهدآمد وروز بعدتمام قلعه پربود از بیمارانی که ازنقاط مختلف گرد آمده‌بودند، و این‌برنامه سه‌روز ادامه‌یافت. پس‌ازآن‌عذر آوردیم، که ناگزیر ازمراجعت هستیم و چنین کـردیم . ازآن‌پس او یکی‌از دوستان خوب و وفادارما باقی‌ماند، ومدتی بعداظهارعلاقه کرد که پسرش برای‌تحصیل طب درمدرسهٔ ما پذیرفته شود.

محبت این‌شخص‌نسبت‌به‌ما، و آن‌آقا که بزرگ‌منطقهٔ شرنوش[8] بود تفاوت‌بسیارداشت. این‌مرد امتیاززندگی در کوهستانهایی‌راداشت، که محلیها آنجارا استراحتگاه کوهستانی ارگ می‌نامیدند. نام‌شرنوش را خودش انتخاب‌کرد و دره‌های آن‌منطقه‌راهم به‌این‌نام‌نامید، که‌گویا به‌معنی شهرنوح[9] است. ماههای‌گرم تابستان‌را درحسنه[10] که در حومهٔ بهتان[11] قرادارد گذرانده‌بودیم، که‌فاصلهٔ چندانی تاقلعهٔ این‌آقا نداشت. چون بارها پیغام‌داده و ازما دعوت‌کرده بود، که آغاز باب مراوده‌ای باشد، روزی عزم‌دیدار او کردیم. آن‌زمان‌که می‌خواستم برفراز تپه‌ها به‌نیت قلعهٔ او که حدوداً بیست میل فاصله داشت حرکت‌کنم، متوجه شدم‌که بیشترراه ازمیان خارها و درختان بلوط مـی‌گذرد. اواسبهایی روانه‌کرده‌بود تامرابیرند. استقبال وپذیرایی‌که ازمن‌شد، کمتر ازقلعهٔ برور[12] نبود، و روزها به‌تندی‌گذشتند. من‌چادرم‌را باخود داشتم و در مسیرهم‌نگهبانانی بامن‌بودند، تا به‌سایرراهزنان کوهستان‌یادآورشوند که مهمان مخصوص‌آقا، هستم وتحت‌حمایت بیدریغ او. دراینجانیز بیماران بسیاری ازدهکده‌های اطراف، قبل‌ازورودمن جمع‌شده‌بودند،

8- Sharnoosh. ۹ـ گمان دارم نوش باشد ـ م.
10- Hassanna. 11- Bohtan. 12- Berwer.

تاسعادت دیدار «حکیم صاحب» یاطبیب‌را داشته‌باشند.

پس‌از دوهفته اقامت، به‌عنوان میهمان آقا، اجازه خـواستم تا مراجعت کنم. اوگفت کلیهٔ خدم وحشم بـه‌پایین دره‌ها رفته‌اند تابرای حیوانات، جو وسایرچیزها بیاورند. چندروزی‌شکیبایی کردم ومجدداً به‌حضور رفتم واجازه‌خواستم، بازهم به‌عذری دیگرمانع‌رفتن من‌شد. سپس دریافتم که مرا به عنوان‌گروگان نگه داشته‌است، به‌امیدی که با گرفتن فدیهٔ هنگفتی‌آزادم‌کند. با اطلاع ازاین قضیه، فعالیت زیـادی کردم وبرایش توضیح‌دادم تابداند اگرمرا اجباراً پیش‌خود نگه‌دارد، چه ضررهایی متوجه اوخواهدشد. او کمی به‌فکر فرورفت و سرشب، یکی‌از افرادش به‌چادر من‌آمد وگفت فردا صبح‌زود اسبها برای‌انتقال من به‌حسنه‌آماده‌هستند. این کرد قاصد که‌برخوردی دوستانه باماداشت گفت، آقاپیش‌خودسنجیده ودانسته که اگرتورا مجبورکنداینجابمانی کارخطایی است. چون تو به‌عنوان مهمان براو وارد شده‌ای، اقدام او سرپیچی‌از قانون نانوشته اما مورداحترام شرقیها به‌حساب می‌آید، که هرمهمانی همیشه درامان است. دیگراینکه مردم به‌خاطر خدماتی که‌به آنهاکرده‌بودم ومراقبت ومداوای بیمارانشان، حقشناسی‌ومحبت‌خاصی نسبت به‌من پیداکرده بودند. رفتاری که بامشاوران ونزدیکان اوداشتم، دررهایی من بسیارموثر شد، وآنان بانگاهداشتن من‌به عنوان‌گروگان مخالفت‌کرده بودند. گرچه تعدادی ازآنان نزدمن آمده‌بودند واصرار داشتند که داوطلبانه درهمانجا ماندگار بشوم.

وقتی همان‌شب به‌دیدارآقا رفتم تاخداحافظی بکنم، اورا بسیار عصبانی وناراحت یافتم، کاملا روشن‌بود که راضی به‌رفتن من‌نیست. در

این برخورد او درنظرم چون گربه آمد، که باید اول موش را دراختیار بگیرد و احساس کند که درچنگالش اسیراست، قبل‌از آنکه لذت به قتل رساندن را احساس کند. هیچ اطمینانی نداشتم که فردا چه پیش خواهد آمد.

بالاخره ناامید نشدیم و قبل‌ازظهر روز بعد سالم درمنزلگاه دوستانمان درباغهای نزدیك حسنه ازاسبها به‌زیرآمدیم، اما مشکلات، پایان‌نیافت. چندروز بعدازجانب آقا پیغامی آمد که هرچه زودتردهکده را ترك کنیم. ازآنجا که این‌دهکده درقلمرو او نبود، بلکه تحت کنترل قرارگاه دولت ترکیه درجزیره قرارداشت، و از طرفی دیگرحقوق امریکاییها درترکیه طی‌معاهده‌ای مشخص شده بود، تصمیم گرفتیم در محل بمانیم و به انجام وظیفه مشغول شویم و منتظر هرپیشامدی هم باشیم.

خانم مك دوول با بچه‌هایش به دهکده رفتند، آنجا شوهرش درخانهٔ یك کشیش پروتستان جایی برایش تهیه کرده‌بود. ماهم مردان قابل‌اعتماد وکاری را دورخود جمع کردیم، که از چادرها و وسائلمان محافظت کنند. بعدنامه‌ای مؤدبانه اماجدی برای آقا فرستادیم، و درآن به‌حقوق خودمان به‌عنوان یك‌امریکایی اشاره کردیم، که طبق‌معاهدات فیمابین‌درسرتاسرقلمروسلطان عثمانی‌می‌توانیم‌مسافرت یا اقامت کنیم.

قاصدی که‌نامه‌را به‌آقارسانید، خبرآورد که آقا قصددارد به‌هر قیمت که‌شده مارا ازمنطقه بیرون‌اندازد، زیرا نقشهٔ اول‌او که‌گرفتن‌فدیهٔ کلانی‌بوده باشکست روبه‌رو شده‌است. می‌گفت‌وقتی آقا نامه‌رامطالعه کرد بیش‌ازحد عصبانی شد، فحشی نثارما کرده وگفته است که طی

بیست‌وچهار ساعت خودرا به‌ما خواهد رسانید و زندگی مارا زیرورو خواهد کرد.

باتوجه به‌اجرای طرح «مقاومت» مانتیجه‌گـرفتیم که در برنامهٔ کار و توقفمان جزئی‌ترین تغییری ندهیم، درحالی که می‌توانم‌درمورد خودم اعتراف کنم که‌جزئی‌ترین‌نگرانی ازنتیجهٔ‌کار نداشتیم. ولی‌شب طولانی‌را تاصبح کشیك دادیم، وبعضی‌افرادمطمئن‌را به‌مراقبت ازدره گمارده بودیم. عده‌ای نیز در فاصلهٔ یك یادومیلی چادرها کمین کـرده و آماده بودند تا اگرصدای پای اسبی را شنیدند به ما علامت بدهند، اما کسی ازشرنوش نیامد. تانزدیکی ظهر، که دهقانی سروکله‌اش‌پیدا شد و به‌ماگفت تمام‌مقدمات حمله آماده‌بوده، اما همان شخص کرد که مرااز چنگ آنهاخلاص کرده‌بود، همان کردقاصد آنهارااز حمله‌منصرف و متفرق ساخته‌است: اما همین دوست کـرد ما، سالها بعد، تقریباً تمام دهکده‌های نسطوری‌نشین‌را دربهتان باخاك یکسان کرد، حتی حسنه با باغهای زیبایش و مناظر فرح‌بخش و زمین حاصلخیـزش، حس‌ترحم اورا برنیانگیخت.

برای کرد، کشتن نسطوری و منهدم کردن جماعت‌آنان کمترین اهمیتی‌ندارد، ومن‌متأسفم که اینجا اقرار کنم دربعضی‌موارد، نسطوری هم دربارهٔ کرد ودارایی و کسان اوچنین می‌اندیشد. توقف ما درحسنه درآن تابستان، وسرپیچی ازفرمان‌آقا درمورد ترك‌محل، مردم‌آن ناحیه رابرای مدتی ازقتل‌عام وویرانی نجات‌بخشید. مردمان خوب ونجیبی بودند، وهرگز برای‌دولت مشکلاتی ایجاد نمی‌کردند. اگرچه اغلب اتفاقی می‌افتادکه مالیات‌آنها تانصف محصول وچهارپایانشان افزایش

می‌یافت.

اگرچه اثری از آن دهکده برجا نمانده، آثار اخلاقی آنان هنوز ادامه دارد. یکی ازهمان جوانانی که در آن‌شب تفنگی بردوش داشت، تا دربرابر حملهٔ احتمالی مقاومت کند، اکنون طبیب شایسته‌ای است، وهمان کردهایی را که به‌ناحق دهکده‌ها وزادگاه‌اورا به‌طرزوحشتناکی به نابودی کشاندند، مداوا ومعالجه می‌کند. حتی در میان این قبایل وحشی تمثیل جاودانی سامریهای خوب یعنی «قانون طلائی» مفهوم واقعی خود را نشان می‌دهد. چندین نفردیگر نیزاطلاعات کافی دربارهٔ داروهای غربی کسب کرده‌اند ودرسرتاسربخشها به‌همنوعانشان خدمت می‌کنند. تعداد معلمانی که درمدرسهٔ امریکایی تحصیل کرده واکنون در کوههای کردستان خدمات پرارزشی ارائه می‌دهند، کم نیست. در شرایطی بسیار سخت آنها نه فقط خواندن و نوشتن و ریاضیات را به دیگران تعلیم می‌دهند، بلکه به‌آنها درس درستی وراستی رانیز می آموزند واینکه صلح هم‌با خود پیروزیهایی دارد.

همین که اوضاع درحسنه آرامش یافت، من ازطریق موصل و راوندوز قصد اورمیه کردم، تا پسر عمویم آقای لوترویشارد[۱۳] و خانمش وآقای و، ح، گرانت[۱۴] را ملاقات کنم. آنها ازنیویورك آمده بودندتا فعالیت میسیونهای مذهبی‌را درآسیا مورد رسیدگی قراردهند. آقای گرانت دربارهٔ انجمنهای جوانان‌مسیحی درمدارس تحقیق‌می کرد. درراه موصل به‌راوندوز چاروادارما راه‌را گم کرد، وچندین میل مارا به‌بیراهه کشانید. درآن جلگهٔ هموارووسیع، آفتاب اوایل ماه سپتامبر

13- Luther Wishard. 14- W, H, Grant.

بطورطاقت‌فرسایی داغ‌بود. ازترس آفتاب‌زدگی، بقیهٔ روزرا دردهکدهٔ مخروبه‌ای که تمام خانه‌هایش گلی بـود توقف کردیم، درآنجا ناچاراً یك بلد اجیر کردیم تابتوانیم به‌راه اصلی بازگردیم.

نزدیکی راوندوز، مسیرکاروان به‌درهٔ بزرگ وبسیارزیبایی وارد می‌شود. شاید تجربـه تلخی کـه روزقبل کسب کـرده بودیم، وآنهمه نگرانی ودوندگیهای بیحاصلی کـه دربیابان داشتیم، باعث شد که این درهٔ سرسبز و خنك، با کوههایی که ازدوطرف سر به‌آسمان کشیده بودند ومارا ازتابش مستقیم آفتاب‌محفوظ نگاه می‌داشتند، جایی‌چون بهشت در نظرمان مجسم شود، کـه اگـر در شرایطی دیگر می‌بودیم برایمان چنین جلوه‌ای نداشت. بـرفرازتپه‌ها قبل ازآنکه به‌شهر وارد شویم، بامردی روبرو شدیم که بیست الاغ یا بیشتر انگورعالی بارزده بود. برای‌یك پذیرایی‌شایان ازخودمان انگورمفصلی خریداری کردیم.

راوندوز، یك قلعه وشهر کردنشین قدیمی است، واکنون هم‌در اختیار ترکهاست که‌آنجا محل جمع‌آوری مالیات ازکاروانهایی است که از ایران می‌آیند. اولین دفعه‌ای نبود که من به‌این شهرمی‌آمدم. دو سال قبل مأموران ترك به‌گمان اینکه ما دراین‌منطقه غریبه هستیم، بـاج می‌خواستند. آنگاه که دریافتند که من اجـازهٔ اقامت وطبابت دایم در ترکیه دارم، کلا رفتارشان تغییر کرد وطبق همان تواضع خاص شرقیها باما رفتار کردند.

به‌خوبی دریافتیم، که مأموران ترك دراین ناحیه، به‌همان اندازه ظالم وقسی‌القلب هستند، که همسایگان کردشان. غیرازچند نفری، بقیه ازافرادی تشکیل می‌شد، که بـه‌عنوان تبعیدی بـه‌آن منطقه اعزام شده

بودند. به‌دلائل سیاسی، بهترین شیوهٔ عاقلانه آن بود، تا آنجا که ممکن است آنان‌را ازشهرهای مرکزی ترکیه دورنگاه دارند. درآن تابستان که به‌اتفاق دکتر کن در کردستان گذراندیم چندین مرتبه برخوردهای ناجوربا این صاحب‌منصبان داشتیم، باوجوداین واقعیت؛ که دکتر کن درهمان منطقه متولد شده وکاملا به‌زبان آنان مسلط بود. بـه‌خـاطرمی آورم، در یك محلی از ما خواستند جوازعبور ارائه دهیم، وما چنین کردیم. اما مأمورآنجا جوازرا به‌ما پس نمی‌داد وجدا ازپول مالیات، وجهی برای خودش مطالبه می‌کرد. ماهم به‌اوحمله کردیم، به‌زمینش انداختیم وبا زور جوازها را از چنگش بیرون کشیدیم. پس از این حرکات ازکار اشتباهش عذرخواهی کرد. یك خارجی درشرق ترکیه بدون جوازعبور چون کشتی بدون قطب‌نما دراقیانوس است.

طرز سلوك با امریکائیانی که درشرق ترکیه و بخش آسیایی آن اقامت دارند ویا سفرمی کنند، ازلحاظ دولت با سوءظن وعدم اعتماد همراه‌است. نمی‌گویم که با امریکائیانی که دراینجا به هردلیل هستند، برخوردی غیر ازخارجیان دیگرمی‌شود، که هرگزچنین اتفاقی نیفتاده است، امابه تجربه دریافته‌ام که زمینه‌های دوستی واحترام بیشتری در سرتاسرترکیه می‌توان فراهم ساخت. خاصه‌بـا والیان نواحی مختلف وشخصیتهای متنفذ. تا اینکه تمام توجه به‌کادر سیاسی وقنسولهای مـا بشود. البته‌درشرایط حساس چون‌حملهٔ بیجهتی که به‌یك‌بانوی امریکایی درآمیدیا[15] کردند، می‌بایست توجه نمایندهٔ سیاسی امریکا را درترکیه به‌آن واقعه جلب کنیم، اما سیاست ما براین مبنا بود که حتی‌الامکان از

15- Amidia.

کادرسیاسی کمك نخواهیم. باید قبول کنیم مأمورسیاسی صمیمی‌ولایق درشرق می‌تواند بی‌نهایت نسبت‌به مسافرانی که ازمملکتش آمده‌اند کارساز ومفید واقع شود. زمانی که من در ترکیه بودم، مأمورانی که داشتیم بغیر ازیکی دومورد استثنایی تمامی‌صلاحیت واستحقاق چنان مسئولیتی‌را داشتند. همهٔ ترکهاهم ناجور وبدنیستند. من والیان زیادی را درشهرهای بزرگ دیده‌ام که بسیارمتواضع ومثبت بوده‌اند. آنچه اشاره کرده‌ام، درمورد آنهایی است که درمرزهای دوردست وجدا از تمدن شهری مستقرشده‌اند وطبقهٔ دیگری ازمـاموران ترکیه‌را تشکیل می‌دهند.

پسرعمویم وهمراهانش‌را دراورمیه ملاقات کردم وبه اتفاق آنان ازراه‌سلماس، وان[16] وبیتلیس[17] به‌طرف خرپوت[18] رفتیم. این‌راه مارا به‌قلب ارمنستان‌برد. درواقع تمام‌دهکده‌های مسیرما قتل‌عام‌شده بودند، ومشکل بزرگتراینکه همه‌جا غارت شده‌بود، وما ازلحاظ آذوقه سخت درمضیقه‌افتادیم. در مش[19] داستانهایی ازتعدی، کشتار، آتش‌سوزی و جنایت شنیدیم که‌گفتنی نیست. ابرهای طوفانی و تاریك بـه سرعت فضای آن منطقه‌را می‌پوشانید. ویك سال‌بعد وقتی مطلع شدیم که یکی از کثیف‌ترین وبیرحمانه‌ترین حمله‌هایی که بشر ازرم‌باستان تاکنون به یاد دارد، نسبت به مردم معصوم وساده‌دل آن منطقه شده است، چندان تعجبی نکردیم. گمان نمی‌کنم بتوانیم ازحکومت ترکیه دفاع کنیم و قضیه‌رافیصله دهیم که ادعا دارد درمیان جوانان ارمنی، دار ودسته‌های

16– Van. 17– Bitlis. 18– Kharput.
19– Moosh (Mos).

انقلابی شکل گرفته بودند. اگرهم چنین امری صحت داشته باشد، آنان درشهرها بودند، نه درمیان دهقانان بیچاره و درمانده‌ای که با خانواده هاشان در مش وساسون[۲۰] زندگی می کردند. سالی بعد نامه‌ای داشتم ازدوستی، که درآن حوالی زندگی می کرد وبـه ما محبتی داشت و چنین نوشته بود:

«در در که‌ونك[۲۱] ، سه زن‌را ملاقات کردم، آنها پناهندگانی‌بودند که ازسمال[۲۲] می‌آمدند. یکی‌ازآنها که رعشه‌ای‌درصورتش ظاهرشده بود ودایم آرام آرام می‌گریست، گفت: دوبرادرم، دامادم وبقیهٔ‌خویشانم به‌قتل رسیده‌اند. آن‌زنان می‌گفتند، سربازان سیاه‌پوش (اشاره به‌لباس تیرهٔ مهاجمین) وقتی حمله کردند با سرنیزه هر کس سر راهشان بود، پاره‌پاره می کردند وتعدادزیادی را کشتند. می‌گفتند اگرزن یاکودکی اقراربه مسلمانی می کرد، پناهش می‌دادند ودرامان بود. آنها ازخطری دیگراستقبال کرده وفرار کرده‌بودند. چند روزدرمیان صخره‌ها وسنگها مخفی شده وبالاخره موفق به فرار شده بودند. مردی درهاودوریك[۲۳] کـه نامش توروس[۲۴] بود واز اهالی سمال، گفت: پسرش، برادرش، خواهروخواهرزاده‌اش درقتل‌عام ازمیان رفته‌اند. می‌گفت پس ازپنج روزدرگیری وحشتناك، اوموفق بـه فرارشده وده روز در میان درختها مخفی بوده وازیك نوع کنگر وبـوته‌های مشابه تغذیه کرده است. در آنجاگودالهایی حفر کردهٔ وپنج‌جسد، من‌جمله کشیش هوهاناس[۲۵] که بربدنش آثار شکنجه‌های فراوان وجودداشته به‌خاك سپرده است. می-

20_ Sassoon (Samsun). 21_ Derkevank. 22_Semal.
23_Havodoric. 24_ Toros. 25_ Hohannas.

گفت، دلمان می‌خواست می‌توانستیم اجساد بیشتری را دفن کنیم، اما تعفن آنها آنقدر زیاد بود، که نتوانستیم تحمل کنیم. بعد اضافه کرد، وقتی می‌خواستم خواهرم را به خاك بسپارم، موهایش را قیچی کردم، واکنون آنها دراختیارمادرم قراردارد. همچنین وقتی برادرش دستگیر شده وسربازان اورا می‌بردند، او کلاه ازسربرگرفت وبه طرف مادرش پرتاب کرد وگفت: آنها مرا خواهند کشت، این کلاه‌را به عنوان آخرین یادگارمن پیش خود نگه دار. مرد بیچاره‌را بیرحمانه به‌قتل رساندند. زنی به‌نام ریحان، که قبلا دردالوریگ[۲۶] واکنون درهاودوریك زندگی می‌کند، گفت: مایك خانواده دوازده نفری بودیم، که پنج نفر ازآنان کشته شده‌اند. شوهرم، برادرم و پسرش را قطعه قطعه کردند؛ همسرم بطورخطرناکی زخمی شده‌بود، وحالا درصومعهٔ سن آق‌پرینگ بستری است. زن برادرم را دربرابر چشمانم به قتل رساندند. سربازی سنگ بزرگی برداشت، وبا چنان شدتی برسر او کوبید، که مغزش به‌اطراف پاشید وافتاد. پس ازدیدن این صحنه وافراد دیگری که با سرنیزه قطعه قطعه‌می‌شدند، جلوگریه‌ام رانمی‌توانستم بگیرم، وسرم راچنان محکم به دیوار کوبیدم، که اکنون کورم. هرگز کسی‌نخواهد توانست‌داستان قتل‌عام درساسون را به رشتهٔ تحریر درآورد. جزئیاتی که شنیده‌ایم و نقل‌قولهای ناقصی که شده است، گوشه‌ای از شواهد واقعی هستند و شمه‌ای از آنچه اتفاق افتاده است. بعضی وقایع ظالمانه و وحشتناك، توسط خود سربازان بیان شده است. آنها می‌گویند ما عواملی بودیم که خلاف میل‌خود درآن کشتارهای فجیع‌شرکت داشته‌ایم واعتراف

26- Dalorig.

می‌کنند، هروقت آن صحنه‌های دردناك را به یاد می‌آورند، به عذاب روحی سختی دچارمی‌شوند.

ترکها این جنگ را بر علیه مسیحیان آغاز کردند، و غارت و آتش‌سوزی به طورطبیعی بـه شهرهای بزرگتر نیز سرایت کرد، حتی خانه‌ها ومدارس امریکائیان درخرپوت درجلو چشمشان سوخت ونابود شد. گویی تکرارماجرای نصیبین بود که بیش ازیکصد سال قبل اتفاق افتاده بود. درحالی که قرن نوزدهم می‌رفت که پایان پذیرد.

پس ازوداع بادوستانم درخرپوت، بازهم چارپایانی کرایه کردم و به دیاربکر رفتم، جائی که شاید شصت هزار نفر سکنه دارد، و در محاصرهٔ کوهستانهای مرتفع‌وزیبا ودره‌های عمیق دجله‌است، من‌مهمان آقا وخانم بویاجیان[۲۷] بودم. روزهای‌خوشی راباآنان‌گذراندم. درآن زمان اوکنسول‌یار سفارت انگلستان بود. زمانی که کشتار وغارت تـا غرب وجنوب گسترش یافت وگروههای متعدد ازآن بخش روستائی به شهر حمله‌ور شدند، پرچم انگلستان که برسر درخانه‌اش دراهتزاز بود نجاتش نداد. درمراجعت به امریکا شنیدم که کردها به طرز فجیعی اورا به‌قتل رسانده‌اند.

سال بعد ساختمان مریضخانه امریکائی تهران روبه اتمام بود. از من خواستند که ادارهٔ آنجا رابپذیرم. پس‌ازگذراندن یك‌دورهٔ مرخصی کوتاه مدت درامریکا، بطرف تهران حرکت کردم، تاوظایف تازه رابر عهدهٔ بگیرم. کار درکردستان با جدیت دنبال می‌شد. گرچه وقفه‌های کوتاهی هم‌داشت. دکترمك‌دوول بافداکاری‌وتوانایی بسیاروهمکارانی

27- Mr. and Mrs. Boiajian.

که طبیبها ومعلمان بومی بودند، ادارهٔ آنجا راپذیرفته بود.

سال قبل نامه‌ای از او بـه مرکز تبلیغات رسید، و خـاطرات و تجربیات منحصربه فردی راگزارش کرده بود، که گمان می‌کنم نقل نامه‌اش هرخواننده‌ای رابه هیجان می‌آورد. نامه به‌این ترتیب است:

«روزچهارم ژانویه به اتفاق سی‌نفرتوخما راترك کردم. دردامنهٔ کوهستان بالاتر ازخانی[۲۷] تـاآنجاکـه میسربود آنهارا مرخص، واز تعداد آنان کم کردم، مگرکسانی‌که خود تمایل زیاد داشتند که مرا همراهی کنند، وخودشان نیز درژولا مرك معامله‌ای ویـا هدفی دیگر داشتند. ساعت دوبعد ازظهر دربالاترین قلهٔ کوه بودیم وازآنجا تال[۲۸] راتماشا می‌کردیم، وپس ازچند دقیقه شروع بـه پائین آمدن کردیم. نوزده نفرپیشقدم شدیم وپس ازلحظاتی‌ناگهان بهمن عظیمی ازجا کنده شد وجملگی رابه‌ته دره غلطانید. یکنفرگم شد، سه نفرمدفون شدند، اما بدون جراحت وناراحتی ازروی برفها بیرونشان کشیدیم، ویك مرد شانه‌اش دررفته بود. جزآنچه ذکرشد، جمع‌ما سالم بودند وگرفتاری دیگری نداشتیم. سهم منهم زانوئی کوفته ورگ‌به‌رگ شده ودو دندهٔ شکسته بود.

واقعهٔ وحشتناکی بود، که‌به سادگی نمی‌توان بیان کرد. به‌اتفاق کاشایوخانان[۲۹] ربیع نیسان[۳۰] وشادا[۳۱] به‌دنبال مردی بودیم که راه را باز کرده بود. در آن ارتفاع، کوهستان به حدی شیب داشت که من نتوانستم تعادل خودرا حفظ کنم وبه پشت افتادم، که نـاگهان صدای

27- Khani. 28- Tal. 29- Kasha Yukhanan.
30- Rabi Nisan. 31- Shada.

مهیبی برخاست و به دنبال‌آن توده‌های عظیم برف ازجاکنده شد. در یك لحظه همه چیز دگرگون شد، مثل‌اینکه کوه به‌حرکت‌آمده باشد، ربیع نیسان فریادزد «صاحب، نابود شدیم» مثل اینکه درفضا معلق‌شده باشم، تند باد سرد وشدیدی بـه صورتم خورد وبرفها چون توده‌های ابر برما فروریخت ودنیارا تیره وتار کرد. حرکتی چون توالی امواج داشت وبعد تودهٔ‌برفها درهم می‌شکست وفرومی‌افتاد. علی‌رغم کوشش وتقلایی که داشتم تادرسطح برفها بمانم، درمیان‌آنها غرق شدم وچون سیلابی باهم به قعر دره سرازیر شدیم. مانند خاشاکی درطـوفان بی اختیار در میان برفها پیچ و تاب میخوردم. فقط یادم می‌آید که چند مرتبه تکانهای شدید خوردم، گویی ازپرتگاهی به پائین می‌افتادم. یك دفعه هم طوری بدنم روی‌پاهایم خم شد، که فکر کردم کمرم شکست. اینهمه درچند لحظه اتفاق افتاد. ناگهان متوجه شدم تمام تقلاها رابابد دریك جهت متمرکز کنم، نفس کشیدن. چون دهانم مملوازبرف شده بود. داشتم خفه می‌شدم، که ناگهان احساس کردم که حرکتم رو به کندی می‌رود، بهمن درپائین دره متوقف شده‌بود ومن برسطح برفها بودم.

دیوانه‌وار وبا اشکال برفهارا ازدهانم بیرون ریختم ونفسی تازه کردم. فکرمی‌کنم بلافاصله براساس حب‌ذات به‌پاخاستم، تا ازمهلکه بگریزم. برکناری ایستادم ودامنهٔ کوهستان، مسیری که با بهمن پیموده بودم ورانداز کردم. حالتم‌را فقط باکلمات وحشت وحیرت می‌توانم بیان‌کنم، وهمراهان ما هنوز درهمان حالت درمتن آسمان‌آبی رنگ ایستاده بودند، اما آنقدر دورکـه قابل شناختن نبود. ارتفاع زیادی

بود ومن این فاصله‌را درکمتر ازدودقیقه پیموده بودم، شایدهم خیلی کمتر. درسفر قبلی کاشایوخانان مدت زمان راه‌پیمایی را اندازه گرفته بود، ازآنجاکه من فرودآمده بودم تاآنجاکه دوستان، ایستاده بودند، با قدمهای تند دو ساعت راه بود، بعد آنها که در بـالا شاهد صحنه بودند، اظهار داشتند که مدت زمانی که ما درراه بوده‌ایم، کمی بیش ازیك دقیقه بوده است. من نسبت به سایر همراهان بـه محل دورتری پرتاب شده بودم. اینکه کسی جان خودرا ازدست نداد واستخوانهای اصلی کسی هم آسیب ندید، حیرت‌انگیز بود وعالی. دهاتی‌ها آن را یك‌معجزه انگاشتند. چون‌باتوجه به‌اتفاقات مشابه می‌بایست سرنوشت دیگری داشته باشیم ومن همواره با سپاس وشکر فراوان به درگاه قادر متعال معتقدم، اوبودکه ما را از این مهلکه نجات بخشید.

وقتی ایستادم، سرتا پایم‌را پوششی ازبرف فراگرفته، حتی‌داخل جیبهایم وزیر لباسهایم پر ازبرف بود. کلاهی برسرنداشتم و موهایم درهم یخ زده‌بودند. خورشید درپناه کوهها قرارداشت وباد سرد که در اثرسقوط بهمن دردره می‌پیچید، نزدیك‌بود مرا منجمد کند. امااز آنجا که الطاف خداوندی بازهم شامل حالم شد، درفاصلهٔ چند متری پالتو ضخیم وگرمم رایافتم، پالتورا شادا دردست‌داشت واوخودش درفاصلهٔ زیادی تا پائین دره دردامنه گیر کرده بود، اما پالتورا درنزدیکی خود دیدم، آن را برسرم کشیدم وخونم رابه جریان انداختم وبه جستجوی دیگران پرداختم. دوسه نفردرنزدیکی‌من بـودند. وقتی ازآنها دربارهٔ سایرین پرسیدم، جواب دادنـد، مدفون شده‌اند. سپس ربیع نیسان را درفاصله‌ای دور دیدم که بـرفهارا ازلباسهایش پاك مـی کرد، اورا صدا

کردم و از سایر همراهان پرسیدم، اوهم گفت مدفون شده‌اند. بزودی دیگران آمدند وخوشحالی ما لحظه به‌لحظه بـادیدار یکدیگر فزونی می گرفت.

کاشا یوخانان، شادا و تعدادی‌دیگر، نیم میل دورتر ازما درشیب انتهایی مشغول بودند. آنها باراهنمایی کاشا، چند نفری راکه نیمی از بـدنشان دربرف بود بیرون می کشیدند. دریکجا تنها نشانهٔ یك انسان دستش بود که اززیر برف بیرون مانده بود، درجایی دیگر بازو وشانهٔ دیگری پیدا بود وسومین نفررا یافتم که یك پایش ازبرف بیرون زده بود.باسختی بسیار،تمامی‌را ازبرف بیرون کشیدیم ومعلوم شد همگی نجات یافته‌اند وبه طرف دهکده به‌راه افتادیم. آنجا وقتی صورت را مطابقه کردیم، مسلم شد که باتأسف بسیار یکنفررا ازدست داده‌ایم.

شش نفر ازافرادی که دربالای کوه بودند وبارما راحمل می‌کردند، با وحشت ازبروز چنین حادثه‌ای، بدون اینکه تأملی بکنند و عواقب آن راشاهد باشند، باسرعت خودشان‌را به‌توخما رسانده‌بودند، که ماوقع راگزارش کنند. ابتداگمان بردیم که آنها هم ازمیان رفته‌اند. بقیه همین که وضع آرام گرفت به کمك ما آمدند. تمام بار وبنهٔ ما در بالای کوه ماند ومثل بقیه من شب‌را برزمین و زیر کرسی خوابیدم که نعمتی خداداد بود، دربرابر سپاس وشکر خالصانه ما. علاوه بر آنکه لباسهای خیس ما دراثر گرمای کرسی خشك شد، فکر می کنم بهترین راه معالجهٔ بدنهای کوفته شده وخستهٔ ما بود. آنشب خواب چندانی به‌چشم ما نیامد، اگرچه روستائیان منتهای کوشش رابرای آسایش ما مبذول داشتند.

صبح بعد توانستیم لنگ‌لنگان وبـا آه وناله قـدمی دراطراف بزنیم. بلافاصله تعدادی مردان از رباط با راهنمایی کاشا یوخانان، که وجودش بسیار مؤثر ومفید بود به محل حادثه رفتند، تاجسد مردی که ناپدید شده‌بود بیابند. هیچ اثری ازاو به‌دست نیاوردند، هرچند برف راهم بامیله زدن امتحان کردند، به‌احتمال زیاد تافصل بهارهم نشانی از جسد اوبه دست نخواهدآمد.

مردی رابه توخما فرستادیم، تا واقعیت رابگویـد وازشایعات بی‌اساس جلوگیری شود. اثاثهٔ ما را ازبالای کوه به پائین حمل کردند ومقداری هم‌اززیربرفهابیرون‌آورده شد. عصرشنبه‌به‌طرف بکوری [۳۲] رفتیم. بخشی ازراه رامـی‌لنگیدم ومی‌رفتم وبقیه را دومرد جـوان و نیرومند که‌اجیر کرده‌بودم تا ژولا مرگ کمکم کنند، مرابردوش‌بردند.

توجه خوانندگان را به‌این‌نکته جلب می کنم، که توخما، همان ناحیه‌ای است که دوسال قبل ما را غارت کردند، که شرح آن در فصل قبلی آمده است. درحالی که هنوز بسیاری ازاقدامات برای سلامت و زندگی افراد این‌منطقه باید انجام بگیرد. قابل ذکراست، کـه ازگروه ما، چون مهمانی عزیزاستقبال شد. آن پسری که وسائل دزدیده شدهٔ ما را با کوشش‌زیاد به‌مابازگردانید، اکنون‌مدیرمدرسهٔ همان‌دهکده‌است.

وقتی این صفحات رامی‌نوشتم، خبرجالب وعجیب دیگری از قسطنطنیه رسید، که سلطان‌عثمانی‌قانون اساسی‌راتصویب کرده ومجلس شورابه‌زودی‌افتتاح‌خواهدشد. یك‌مسئله رابايد قطعاً بیان کنم، که مردم معنی ومفهوم آزادی‌را نخواهند فهمید، مگراینکه، قبلا ازطریق تعلیم و

32_ Be Kuri

تربیت و آموزش لازم، مقدمات شناخت وپذیرش آن درجامعه فراهم آمده باشد. سرزمین نیمه‌وحشی و آشفتهٔ کردستان رایك دولت معمولی به‌سختی می‌تواندادار ه کند، مگراینکه پیشرفتی‌اجتماعی درآن حاصل شود.

ازطرف‌دیگر، وقتی ترکیه کلاً حتی ادعای طرفداری صوری هم ازمشروطیت می کند، قدم مؤثر وجالبی به‌جلو برداشته است.

مبلغین ومأموران مذهبی امریکایی درترکیه، ابداً درامورسیاسی آنجا دخالتی نداشته‌اند، بلکه وظایف آنان صرفاً درمسائل اجتماعی و معنوی دورمی‌زند که برپایهٔ نوعدوستی است. امابابد با اطمینان خاطر یادآورشوم، وقتی حکومتی از مردان شایسته و باصلاحیت که نیات خیرخواهانه‌دارند، حمایت می کند، آنها که درمدارس وابسته‌تحصیل می کنند، وظیفه‌ای برای جبران‌آن درخود احساس می کنند، همانطور که وقتی دربلغارستان، حکومت تازه بـرسرکار آمد، جوانان دانشکدهٔ روبرت[۳۳] چنین کردند.

33_ Robbert College

۴

به‌طرف تهران

جداشدن از کردستان آشفته و کوهستانهای سرکش ارمنستان درشرق ترکیه، به‌مقصد شهرهای خوب ایران، مخصوصاً پایتخت، می‌تواند انتقالی به‌سوی تمدن و زیبایی باشد. زندگی‌ما سه‌سال ونیم درارتفاعات‌مهجور و غیرمعمور، درسایهٔ ماه وستارهٔ سلطان‌ترک‌گذشت و از آن به‌بعد به‌قول ایرانیها، می‌رفتیم که درسایهٔ شاه بگذرانیم. ایام مرخصی و استراحت درامریکا مرا بیشتر مشتاق زندگی آزاد و جالب شرق کرده‌بود. بارهامتذکرشده‌ام، افرادی که چندسال درشرق‌روزگار گذرانده‌اند دیگرچندان رضایتی اززندگی درکشورخودشان احساس نمی‌کنند. ازلحاظ یك طبیب حد مفیدبودن درآن خلاصه می‌شود، که اوتوانایی پاسخگویی ورسیدگی به‌حاجتمندانی که احاطه‌اش‌می‌کنند درخود داشته باشد.

مسیرمعمولی که امریکائیهارا به‌تهران می‌رساند، ازوین یابرلین

است که به‌باکو منتهی می‌شود. باکو شهر بزرگ نفت‌خیز روسیه در کنار دریای خزر است، که از آنجا کشتی‌های بخاری مسافررا به‌بنادر ایران منتقل می کنند.

این کشتیها معمولا فاصلهٔ باکـو تابنادر ایران را سی‌ساعته طی می کنند. تعدادی‌از آنها به‌آستارا که بندر مرزی ایران است می‌روند، که در آنجا مأموران مالیات و بهداشت روی عـرشه می آینـد. مأمور بهداشت جمعیت زائرانی که به‌مکه، مشهدیاسایرشهرهای مذهبی‌ایران می‌روند، بازرسی می کنند و دیگری چمدانهای آنها و جواز عبور را می‌بیند. وقتی وبا درمنطقه شیوع پیدا می کند، که معمولا چنین است، مأمورین قرنطینه چندروز مسافررا دربندر نگه‌می‌دارند. غذا در کشتی یافت می‌شود، اما محل‌خوابی تدارك ندیده‌اند و مسافر زمستانی بهتر است روپوش و وسایل‌خوابی همراه داشته‌باشد. دربسیاری‌از کشتیها، مسافران درجه یك در سالن غذاخوری نیمکتهایی به‌مراتب راحتتر از کابینهای کوچك و کثیف خصوصی می‌توانند به دست آورند.

نمی‌توانم آن‌را سفر راحتی بنامم، اما فـرق‌می کند، که انسان سرخوش وسرحال‌از خانه‌بیاید، یاخسته ودرمانده‌اززندگی‌دراین‌مناطق درحال مراجعت به‌خانه‌اش باشد. دریکی از سفرهایی کـه داشتم، در کابین خصوصی کشتی، چندین کرم ابریشم دیدم. چنین به نظرم رسید که‌مسافری که قبل‌ازمن درکابین بوده، باخودش‌نوع‌خاصی کرم‌ابریشم را داشته، که چندتائی فرار کرده بودند.

زمانی‌دیگر شبی بی‌آرام و ناراحت‌را به‌صبح رساندم، چون، اسبی که‌ترسیده‌بود، دایم سرش‌را اززوزنهٔ کشتی به‌داخل‌کابین‌می کرد

و سروصدابه‌راه می‌انداخت.

این‌قبیل آزارها برای کسی که تازه‌نفس از کشورش به‌این قبیل جاها سفر می کند، قابل تحمل نیست، اما بـرای کسی که خودش‌را با زندگی شرقی هماهنگ ساخته و به‌آن عادت کـرده است، یك اشکال زودگذر وبی‌اهمیت است، که فقط می‌تواند جزوخاطراتش درشبهایی که دوستان و نزدیکانش گردهم آمده‌اند تعریف کند.

بعدازظهر یکی‌ازروزهای ماه‌مه بود، که کشتی بخاری‌ما دربندر انزلی‌توقف کرد وماا‌ولین‌نظررا برقلمرو شاه ازدروازهٔ شمالی کشورش افکندیم. کوههای سرسبز و پردرخت و تپه‌هـا روبه روسیه داشتند و هنوز بعض‌آثار زمستانی که پشت‌سرگذاشته بودیم از آنها جدا نشده بود.

سطح آب‌بحرخزرازدریای‌سیاه‌پائین‌تراست. سواحل آن‌پوشیده ازگیاهان شبه‌گرمسیری است، که به خوبی نشو ونما کرده‌اند، وبسیار خوش منظرند. اماسرتاسرجنگلها درتسخیر پشهٔ مالاریا و تب‌است.

تمام‌منطقه ازلحاظ سیاسی وتجارتی، تحت نفوذ روسها بوده و هست. شاه ساختمان رفیع وزیبائی دردهانهٔ بندردارد، که پرچم ایران برفرازآن دراهتـزاز است. درآنجا ازوزرا و سفرا و مقامات سیاسی کشورهای مختلف که عازم تهران هستند پذیرائی می‌شود. مهمانخانهٔ کوچکی‌هم‌دربندروجود دارد که‌سیاحان، تجار وافرادعادی،می‌توانند درآنجا به‌استراحت‌بپردازند. تقریباً درتمام‌مهمانخانه‌ها وکافه‌های‌ایران نرخ ثابت ومشخصی وجود ندارد. ازمراجعان آنقدرمطالبـه می کنند کـه توانایی پرداختش را دارد. در سفری دیگر که ازاین بندر عبور

می‌کردم، مأموران حفظ‌الصحه قسمتی ازمهمانخانه‌را برای نگهداری بیماران مشکوك به‌وبا به‌عنوان قرنطینه اختصاص داده‌بودند.

سرزمین ایران غیر ازایالاتی که درحاشیهٔ بحرخزرقرار دارند یا کوهستانی‌است، بادره‌های‌حاصلخیز ویابیشتربیابانهای‌بی‌انتهایی‌است، که‌درتابستان آنقدرگرم وخشك‌است، که‌امکان حیات وجود ندارد و در زمستان به‌سختی سردمی‌شود. در هر کجا مختصر آبی یافت شود که بتوان‌با آن مزرعه‌ای بسیار کوچك فراهم ساخت، بلافاصله بیابان‌تبدیل به‌باغ، تاکستان و یا مزرعهٔ‌گندم می‌شود. کمتر جایی‌است که شرایط نامساعد و آلوده داشته‌باشد، مگرنواحی حاشیهٔ بحرخزر که ناچاراً مسافرانی که به‌پایتخت می‌روند باید از آنجا عبور کنند. مگر اینکه از ابتدا مسیرطولانی‌تری‌را برگزینند وراه نفلیس، تبریزراانتخاب کنند. آنها که می‌خواهند به‌تبریز بروند که واقع درایالت غربی است، در باکو کوپه‌را ترك نمی‌گویند، بلکه سفررا تا جلفا که در کنارهٔ رودارس قرار دارد ادامه می‌دهند.

امامشکلات و خطرات انزلی به دیدارجنگلهایش می‌ارزد. از انزلی به‌طرف مرداب رفتیم، که شاید ده‌میل می‌شد و پس‌از آن دیدار ازخلیج کوچکی که تمامی راه‌آن را باقایق پارویی پیمودیم وگاه به وسیلهٔ عمله‌های نیمه‌لختی کشیده می‌شد که به طول ساحل می‌دویدند. هیچ‌چیز مسحور کننده‌تر ازقایق‌سواری چهار ـ پنج میلی که درنهری بطرف پیربازار درپرتو مهتاب ماه مه داشتیم نبود.

نور درخشندهٔ مهتاب، آنقدر جالب و دلپذیربود، که پرندگان بسیاری سکوت شب‌را باآواز خود درهم می‌شکستند و آرامی آنجا

تنها با برخورد ملایم پارو وقایق با آب وچرخش ناگهانی آن بـه هم می‌خورد. دراین شرایط رؤیایی‌خستگی دنیای آشفته وپر دردسری را که گذرانده بودیم ازیاد بردیم، و سرآغاز مناسبی بود برای ورود به دنیای مبهم، ناشناخته وشاعرانهٔ ایران.

پیر بازار، درآغاز کانال یا خلیج قرار گرفته که درحدود چهار میل با رشت‌فاصله دارد، که‌یکی ازشهرهای عمدهٔ درهٔ خـزر است. راه بین رشت و پیربازار کالسکه‌رو بسیار خوبی است، مگردرایام زمستان که باران عبورازشاهراهها راهم غیرممکن می‌سازد. رشت شهرمعتبری است با حدوداً شصت هزار نفرجمعیت وتجارت عمده وقابل توجهی با روسیه دارد. والی درآنجا اقامت می کند، وبازارش پـر ازکالاهای روسی‌است. خانه‌های خوبی‌درآنجا ساخته شده واکثرمردم مسلمانند. درحالی که چنین بـه نظر می‌رسد که تعدادی ایرانیها ازلحاظ سیاسی طرفدار روسیه هستند، قنسولگری روسها، خارج ازشهر ودر محوطهٔ زیبایی بنا شده و کسانی که درآنجا خـدمت می کنند، اختصاصاً از سن‌پطرزبورگ انتخاب شده‌اند. یك قنسول‌یار انگلیسی‌هم در آنجا به‌کاراشتغال دارد، که اغلب با امریکائیها باملاطفت وحسن سلوك رفتار می کند وبرای‌مسافران انگلیسی نیز منشاء خدمات مؤثری‌است.

کلیسای پرسبیتری امریکا، نیز یك مدرسهٔ تبلیغاتی و یك مطب عمومی درمرکزشهردارد. اغلب خارجیانی که دررشت سکونت‌دارند، درکار تهیه وتجارت ابریشم هستند. صدها هکتار زمین‌هـای اطراف شهررا درختان‌توت پوشانده‌است. هوای نامساعدی دارد، اما اروپائیان وامریکائیان گویی ازاین بابت نگرانی ندارند وآنجا را بدون جزئی-

ترین تغییری قابل سکونت یافته‌اند. گاه دو هفتهٔ مداوم باران می‌بارد، تا وقتی که گودالهای مملواز آب سبزسرتاسرخیابانها را می‌پوشاند و ساعات بامدادی همه‌جا پر ازصدای قورباغه‌هاست.

زمینهای سرتاسر این ناحیه باقطعات مختلف، متعلق بـه مالکان است، کـه وسیلهٔ کشاورزان کشت وبرداشت می‌شود. مردمان افسرده وترحم‌انگیزی دارد که‌کاری جز زراعت ویـا کار درجنگل نمی‌توانند پیدا کنند. پیکرهای رنجور ورنگ‌پریده وبیرمقی که دچار مالاریا و کمبود نورخورشیدند.

درسن سی سالگی دراثر بی‌غذایی وکار طاقت‌فرسا، آثار پیری درچهره‌شان نمودارشده، درحالی که عملا از کودکی به‌زندگی رعیتی وکار شاق درمزارع برنج خو کرده‌اند. بنابراین شیوهٔ زندگی ووضع رقت‌بارشان هر غربی را متأثر می کند، خاصه اینکه بـارقهٔ امیدی در چشمهای آنها نمی‌درخشد.

فـاصلهٔ رشت، تهران تقریباً دویست میل است و روسها جـادهٔ کالسکه‌رو خوبی ساخته‌اند. شرکتی که درآن جاده کار حمل ونقل‌را بر عهده دارد، متعهد می‌شود کـه مسافران را چهل وهشت ساعته به مقصد برساند، به این شرط که آنها هم بپذیرند که شب وروز سفر را ادامه دهند. مسافران درکالسکه‌هایی که چهار اسب آنهارا می کشد قرار می‌گیرند. هرشانزده میل اسبها تعویض می‌شوند واسبهای تـازه نفس جای آنهارا می‌گیرند. بنابراین، شانزده منزلگاه بدین‌منظوردرطول راه وجود دارد.

وقتی‌صدای‌شلاق سورچی بلندمی‌شود ورشت‌راترك می‌گوییم،

جادهٔ‌همواری درپیش روقراردارد واحساس انبساطی درانسان به‌وجود می‌آید. بیست وپنج میل اول از داخل جنگلها عبور مـی‌کند و بعد کم‌کم تپه‌های امتداد رشتهٔ البرز پدیدار می‌گردد. اکنون دیگر هوا سبکتر وروشنتر شده است وخورشید خودرا نشان می‌دهد وتیرگی مه آلودازیاد می‌رود. اسبهانیزبرسرعت‌خودمی‌افزایند. جنگلها راکه‌کاملا پشت سرگـذاشتیم، راهمان بـه‌میان بیشه‌های انبوه درختان زیتون در رودبار می‌رسد.

در سمت چپ، رودخانهٔ سفید رود قرار دارد، که درست بـه اندازهٔ رودخانهٔ اوهایو در سین‌سیناتی است. اما چون سرعت زیادی دارد وصخره‌ای است، قابل کشتیرانی‌نیست. کم‌کم مناظر، با شکوه اما عاری از لطافت می‌شوند، چون بـه کوهستان می‌رسیم و جنگلها پایان می‌گیرد.

جاده پیچ و تاب می‌خورد، بالا می‌رود وبالاتر، در ایـن جـا اسبها درفاصلهٔ کمتری تعویض می‌شوند. سورچی باسرعتی خطرناك، چنان چرخهای درشکه را ازلبهٔ پرتگاه می‌گذراند، که سنگها وریگ‌های حاشیه چرخش‌کنان بـه قعردره سرازیر می‌شوند. وقتی بـه او اعتراض کردیم که کمی آهسته‌تر بـراند، سیگاری مجدداً آتش زد وبـا پوزخند و آرامش یك‌آدم جبری‌گفت «زندگی همه‌ما همیشه در دست خداست».

بهرحال، مدتی قبل، ارابه‌ای‌که وسایل دوستان انگلیسی من را حمل می‌کرد، درخاکریز حاشیهٔ رودخانه واژگون شد، ونوکر آنهابه قتل رسید و شرکت ناچاراً از بابت خونبهای او پـولی پـرداخت و

دستوراتی نیزصادرشد، که آهسته برانند، اما آن سورچی گرچه خودش دراثرسقوط ازکالسکه مجروح شده بود، هرگزشکی نداشت دراینکه آن نوکربیچاره به‌ارادهٔ خداوندد‌راثر واژگون شدن‌کالسکه‌می‌بایست‌ازبین برود. اما شرکت به خلاف انتظار اوپس ازپـرداخت خسارت قضیه را از دید دیگری مورد توجه قرارداد وبی‌احتیاطی سورچی‌را موجب حادثه دانست.

وقتی برفرازارتفاعات البرزقدم بگذاریم، منظرهٔ جالب وزیبای کوهستانهای ایران در برابر چشم پـدیدار می‌شود. جلگهٔ گسترده‌ای است، که ازسه طرف درمحاصرهٔ کوهستانها قرار گرفته که برف بـر قلهٔ آنها می‌درخشد، ودهکده‌هایی درگوشه و کنار دره‌های آن دیده می‌شود. کیفیت ساختمانها اکنون تغییرمی کند، بامهای کاهگلی ودیوارهای کوتاه، پدیدارمی گردند.

مهمتر ازآن تغییری است که شخص درمردم مشاهده مـی کند. کمتر صورتهای رنگ پریده دیده می‌شود، مردانـی نیرومند، خشن و آزاده که اغلب دربرخورد باغربیان گستاخ وجسورند.

درقزوین، که نود وشش میل تـاتهران فاصله دارد، معمولا چند ساعتی توقف‌اجباری است، تافرصتی‌باشد برای تعمیرکالسکه. درآنجا مهمانخانه‌ای است که غذایی بـرای خوردن وجایی بـرای استراحت دارد. قزوین یکی ازقدیمیترین شهرهای ایران‌است وجمعیتی درحدود پنجاه هزار نفردارد. غیر از یکی دو خیابان، بقیهٔ گذرگاههای‌آن باریك و پرپیچ وخم وپرازآشغال و کثافت است.

هوایی بسیارعالی وفرحبخش دارد، زیرا بـه کوهستان نـزدیك

است وخورشید هم‌بیدریغ می‌تابد. این‌شهرمرکزاستقرارشرکت جاده‌سازی روسهاست که اکنون جاده‌ای کالسکه‌رو به‌طرف‌همدان می‌سازند. این جاده به‌مسیر رشت، تهران که آن را نیزخودشان ساخته‌اند مرتبط می‌شود. مریضخانه‌ای نیز برای کارگران وکارمندان خود درشهر دایر کرده‌اند.

اولین دفعه‌ای که من ازاین‌راه سفر کردم، باکاروان رفتم، وهشت یا نه روز درراه بودیم. مقدار کمی ازآن رامی‌شد باکالسکه یا درشکه طی کرد، بقیهٔ راه‌را فقط قاطرهای ثابت‌قدم وقوی بنیه از عهده برمی‌آمدند. چون مسیرکاروان ازگذرگاه خزران بود که اغلب پوشیده از برف ویخ است، پست، همیشه دیربه‌تهران می‌رسید. یکمرتبه به خاطر دارم که به علت طوفانی بودن بحرخزر وبرف سنگینی که راه خزران رابسته بود ما بیش ازشش هفته نامه‌ای نداشتیم. هر اعتراضی درمورد اشغال بعضی شهرهای ایران توسط روسها وارد باشد، یك قضیه رابابد بپذیریم که آنها درساختن جاده‌های نظامی وتجارتی که عبورکالسکه و درشکه راعملی می‌سازد، خدمات‌ارزنده ومفیدی انجام داده‌اند. ممکن است درسالهای‌آینده، واگنهای برقی جانشین وسائل کهنه وپرهزینهٔ حمل ونقل امروزی بشود.

اگرروسها درایران یك شبکهٔ پیشرفتهٔ راه‌آهن به‌کارمی‌انداختند، ممکن بود قدم مؤثری باشد دربرطرف شدن عدم اعتماد عمیقی که در فکرایرانیان، نسبت به‌آنان وجود دارد.

خانه و پزشك‌خانهٔ عمومی میسیون امریکایی قزوین درمرکزشهر وبا فاصلهٔ کمی از مهمانخانه وادارهٔ پست‌خانه قراردارد.

در نزدیکی مهمانخانه دفتر شرکت تلگراف هند و اروپا قرار دارد، که در آنجا تلگراف‌ها را برای تهران یا اروپا می‌پذیرند. کیلومترها اطراف شهر، کشاورزان درتاکستانهای وسیع به کار اشتغال دارند، و در ماههای پائیز، انگورهای خوش‌مزه و پر آب فراوان یافت می‌شود.

قزوین بازارهای معتبری ندارد ومعمولا مسافر وقتی ازدروازهٔ شهر خارج می‌شود وخودرا درشاهراهی بزرگ که نود وشش میل طول دارد می‌بیند، به‌نشاط می‌آید. این مسیر به‌تهران که شهرگنبدهای فیروزه‌ای ومناره‌های مرتفع است منتهی می‌شود. درتمام راه، البرز از دور ونزدیك دیده می‌شود ودرامتداد شمالی جاده است.

گاهی جاده ازمیان صحراهای سرسبز می‌گذرد، ولی بیشتر راه درمسیری سنگلاخ ولم‌یزرع است، که تنها نشانهٔ حیات، پسربچه‌های چوپانی هستند، که باگلهٔ گوسفندشان درآن حوالی پرسه می‌زنند. این پسربچه‌ها با دیدن کلاههای آفتابگیر (چوب پنبه‌ای) فرنگیان، گوسفندی رابه بغل می‌گیرند وبه‌عنوان پیشکشی به سوی اومی‌روند. البته می‌دانند که‌آن غریبه هدیهٔ‌آنها را نمی‌پذیرد، ولی بالاخره پولی ازبابت این احترام وتواضع به‌آنها خواهد پرداخت.

مسافرت از قزوین به‌تهران معمولا شانزده ساعت به‌طول می‌انجامد، غیر از ساعات طولانی که در منزلهای بین راه برای تعویض اسبها، صرف می‌شود. تقریباً بیست میل مانده به‌تهران به‌رودخانهٔ کرج می‌رسیم وپس ازآن جلگهٔ وسیع تهران‌آغاز می‌شود.

درست درکنار پل رودخانه قصرشاهی قراردارد. که‌گویا کمتر

از آن دیدار می کند. پس از ترك شاه‌آباد، آخرین منزل این مسیر، که شانزده میل تاتهران فاصله دارد، منظرهٔ کوه دماوند دربرابرما ظاهرمی‌شود. قلهٔ مرتفع وزیبای آن درحدود هجده هزارپا ارتفاع دارد وبا وجودی که شصت میل باما فاصله دارد، درچشم مانصف این فاصله می‌نماید.

همین که به‌نزدیکیهای شهرمی‌رسیم، راه عریضترمی‌شود وقطار طولانی شتران و سایر حیوانات بارکش در آن به چشم می‌خورد. گاهگاهی هم کالسکه یادرشکه‌ای می‌بینیم که باسرنشینانی از آن‌حوالی عبورمی کنند. باغهای‌زیادی‌رامی‌بینیم که بسیارسرسبزند ونشان‌می‌دهد که بهتر ازباغهای قزوین از آنها مراقبت شده است.

جزاینها وجه‌مشخصه‌ای به‌چشم نمی‌خورد تابه یك‌غریبه هشدار دهد که عنقریب وارد پایتخت خواهد شد.

قبل ازدروازهٔ شهر و تقریباً یك میل به طرف چپ، قبرستان کوچك‌ومنظمی است که متعلق‌به‌اروپائیها وامریکائیهای پروتستان‌است، که درایران وفات یافته‌اند.

درشرق‌شهر، قبرستان رومیهای‌کاتولیك وروسهاست . پسروالتر اسکات، که زمانی منشی سفارت انگلیس بوده، دریك کلیسای امریکائی قدیمی، نزدیك دروازهٔ شاه‌عبدالعظیم به خاك سپرده شده است. بدون استثنا، اینان زنان و مردان شجاعی بودند اعم از سیاستمدار ، تاجر و یا مبلغ مذهبی، که در راه انجام وظیفه جان سپرده‌اند. ممکن است اگر شما هم با آنان آشنا بودید و هم صحبت، با نظرات سیاسی، یا اعتقادات مذهبی و یا کلاً هدفی که آنان را به شرق کشانده، روی

موافقی نشان نمی‌دادید. ولی وقتی بدانید، کـه زندگی این شجاعان داوطلبانه در محیطی که وبا وطاعون هر لحظه بیدادمی کرد گذشته‌است، تمام مسائل مربوط به‌آنان جزشهامتشان‌را ازیادخواهید برد. اکنون‌در آستانهٔ ورود به‌تهران هستیم.

۵

پایتخت شاه

تهران بزرگترین شهر وپایتخت ایران، شاید جمعیتی درحدود دویست وهفتاد وپنجهزار نفرمسلمان دارد، وتقریباً بیست وپنجهزارنفر ارمنی وزردشتی ویهودی درآن زندگی می کنند.

حضور جمعیت اروپائیان، هرقدر هم به تعدادکم، همواره یك عامل مؤثر دربهبود شرایط اجتماعی، اقتصادی وسیاسی محیط دیگر بوده است. باتوجه به‌سابقهٔ تاریخی، تهران شهرمدرنی به نظرمی‌آید، وخیلی هم قدیمی‌تر ازواشنگتن نیست.

قرنهای متمادی درنزدیکی آن شهری وجود داشته، که کم و بیش ازاهمیت بسیاری برخورداربوده است، این شهر، ری‌نام‌دارد که شاید همزمان‌با اکباتان ونینوا شهرتی داشته، وادعا می‌شود، که یك میلیون یا بیشتر سکنه داشته است. اما افسانه و ابهام طوری تاریخ سلاطین اشکانی را دربرگرفته است، که شرح وتاریخچهٔ پایتخت‌آنان

را به‌کسانی واگذار می‌کنیم که ذاتاً تصور وتفکری روشن درقضاوت تاریخی دارند، وخودمان به‌مسائل پیش‌پا افتاده می‌پردازیم، به‌پایتخت شاه.

وقتی آغامحمدخان، سرسلسلهٔ دودمان قاجار آنجارا به‌پایتختی برگزید، شهر بسیار کوچکی بود با خانه‌های گلی. هدف اصلی از این انتخاب به‌خاطر رشته کوههای البرز درشمال این شهربود، که دیوار دفاعی مستحکمی دربرابر حملهٔ روسها می‌توانست باشد، در عین‌حال مانعی بود دربرابر بادهای تند شمال که محلهای مرتفع را در زمستان بسیارسرد می‌سازد. تهران را به‌عنوان قرارگاه زمستانی درنظرگرفتند، و تابستانهای دربار در سلطانیه و سایر کوهستانها سپری می‌شد. در واقع اکنون دربارشهر را از اوایل ماه ژوئن تا اواخر اکتبر ترك می‌کند. ایرانی دوست دارد چون بادیه‌نشین زندگی کند، و تا می‌تواند خارج ازشهر وخانه باشد.

اما تهران امروز، شهردیگری است، و بسیار نسبت به‌آنچه در صد سال پیش بوده تغییر کرده است. از یك دهکده‌ای با خانه‌های گلی، در دشتی سنگلاخ، به شهر بزرگ و جدیدی تبدیل شده که بیش‌از چهار میل قطرتقریبی آن می‌تواند باشد. حصاری که دراطراف شهرزده‌اند، سیزده دروازه دارد، که با کاشی تزئین شده‌اند و دائماً مسافران ازآنها داخل‌وخارج می‌شوند. اخیراً باغهای بسیاری، چندین میل اطراف شهر احداث شده که در بعضی آنها ساختمانهای باشکوه و بزرگ نیز به‌چشم می‌خورد.

طول بازارهای تهران حدوداً بیست میل* می‌شود، که با انواع واقسام کالاهائی که ازچهارگوشهٔ جهان فراهم آمده پرشده است. چندتا از این بازارها خیابانهایی است که سقف دارند و در دو طرف آنها مغازه‌هایی کوچك قرار دارد. تیمچه وپاساژهایی که در معماری مدرن غربی ساخته می‌شود، الهامی است از سبك بازارهای شرقی. برای یك‌نفر غربی هیچ چیز جالب‌تر و درعین‌حال خشم‌آورتر از دیداراز مراکز تجارت نیست. بیشترمغازه‌ها کوچکند، اما در ایران کوچك و بزرگی مقیاس قضاوت نمی‌تواند باشد، و بعضی‌از این مغازه‌های کوچك بطورحیرت انگیزی جنس وسرمایه عرضه می‌کنند. خلاصه هر کس هرچه بخواهد می‌تواند درمراکز بازرگانی سرپوشیده بیابد، به‌شرط اینکه بداند به کجا باید مراجعه کند. البته چنین کاری همیشه آسان نیست، زیرا مثلا تاجری که وسایل‌فلزی می‌فروشد، گاه درحاشیهٔ کارش، کفش انگلیسی هم دارد، درحالی که فروشندهٔ کفش به من گفت، اگر استفاده‌ای در کسب و کارش دارد از راه فروش تریاك و مشروب است.

هیچوقت انتظار نمی‌رود فروشنده همان قیمت واقعی را اعلام کند. گاه هم اتفاق می‌افتد که کسانی باصداقت پول‌را پرداخته وجنس را خریده‌اند. اینان قربانیان اجحافی هستند که رزروشده‌اند ودرآینده مجدداً نوبتشان خواهد رسید.

اغلب نوکرها یاواسطه‌ای که مترجمی می‌کند ومابین خریدار وفروشنده معامله‌ای را پیوند می‌دهد، قیمت‌های افسانه‌ای و دروغی‌را

* گمان دارم درمورد طول بازارها رقم اشتباهی ذکر شده باشد.

مطالبه می کند و مبالغی از فروشنده باج می‌گیرد و با دیگران تقسیم می کند. البته، این حوادث بیشتر درمعاملات جزئی صورت می‌گیرد، و در مراکزی کـه معاملات عمده انجام می‌شود و با ارقام پنج شش رقمی سروکار دارند، این حقارتها به‌چشم نمی‌خورد.

پیشخدمتی که خرید خانه‌را مـی کند، معمولا ده درصدی بیشتر به‌حساب می‌آورد. حتی‌صاحبان مشاغل نیزآلودهٔ این قبیل درآمدهای تقلبی هستند. چند سال پیش یك ایرانی که حکیمی سرشناس هم بود وشهرتی داشت، به محل‌کار من‌آمد، و از من خواست تا در یك جلسهٔ مشورتی که‌باسایراطباء تشکیل‌می‌شودشرکت کنم. گویابیمار، شاهزادهٔ مشهوری بود که دربخش غربی شهر زندگی می کرد. من که آشنایی‌با روحیات چنین آدمهای رذل ولی ظاهرالصلاح را نداشتم، ابداً شکی به‌دل راه ندادم که ممکن است قضیهٔ دیگری درکار باشد. او گفت که بیمار مدت زیادی است، کـه مبتلاست، و ازلحاظ مخارج اضافی و بیمورد بـرای بهبود بیماریش، از جنبهٔ مالی هـم به‌سختی در مضیقه افتاده‌است. باتعظیمی‌چاکرانه‌گفت، نصف وجه‌معموله رادریافت کنم، چون آن بیچاره قدرت پرداخت مبلـغ بیشتری را ندارد، وسپس مرا ترك‌گفت.

مجلس مشاورهٔ طبی برگزارشد، اماعوض اینکه مرد درمانده‌ای را ملاقات کنیم، در خانهٔ اشرافی یك شاهزاده بودیم که بسیار هم با شکوه و زیبا بود. چند نفر از همکاران اروپائی منهم حاضر بـودند و شاهزاده در پایان ازما خواست که گاهگاهی از او دیـدار کنیم. پای محاسبه که به‌میان آمد، او ازپنجاه قرانی کـه به‌عنوان پیش پرداخت

توسط آن طبیب ایرانی برای من فرستاده بود سخن گفت. به او گفتم فقط سی قران دریافت کرده‌ام و معلوم شد که آن مرد به‌هریك از اطبا بیست قران کم داده است. در واقع اصرار او برای تشکیل جلسهٔ مشاوره، افزودن به‌عایدات خودش‌بود، نه‌خدمت‌به‌آن‌شخص. از آنجا که‌آن طبیب ایرانی درمیان مردم نفوذ زیادی داشت ومن تازه وارد و غریب بودم، نمی‌دانستم چگونه می‌توانستم بیست‌قران را از اومطالبه کنم. اما به‌خانه که رسیدم، نشستم و نامه‌ای ظریف به‌فارسی برای او نوشتم و فرستادم که چنین است:

«خدمت دانشمند معظم محترم، افتخار علوم ورکن معتبرحرفهٔ شریف طبابت، جناب میرزا آقاخان، طبیب، جراح و فیلسوف.

با عرض سلام به‌حضور جنابعالی و خانوادهٔ محترم. پس از استحضارازصحت وجودمبارك وتوجه به‌نیات نوعدوستانهٔ آن‌حضرت، اجازه می‌خواهم، نظرآن جناب‌را به‌این مطلب معطوف دارم. به‌خاطر دارندآن روز را که سی قران توسط آن طبیب محترم (که خداوند سایه‌اش را ازسرماکم نکند) به‌اینجانب پرداخت شد، وآن وجهی‌بود که ازجانب شاهزادهٔ والا تبار بابت جلسهٔ مشاورهٔ پزشکی ارسال شده بود.

اکنون گمان می‌رود که شاهزاده عوض سی‌قران، پنجاه قران مرحمت فرموده بودند، که بدون شك بیست‌قران مابقی قاعدتاً باید در جایی‌موجودباشد. اطبامعمولا درجیبهاشان داروهایی که‌گاه چسبناکند حمل می‌کنند وبه ذهنم آمد که شاید بیست‌قران، جایی درجیب‌مبارك چسبیده باشد. اگر بامهربانی قبول زحمت فرموده و به‌مخلص عنایت

نموده، آسترجیب مبارك را بیرون کشیده وبا دقت نظری که دارند بر آن نظراندازند، معلوم خواهد شد، حدس من تاچه میزان صائب بوده است. با چنین اقـدام خیرخواهانه‌ای نه تنها راقم این سطور، بلکـه شاهزاده‌را نیزمرهون الطاف خویش خواهند ساخت.»

چندروز بعد، اوبدون اینکه احساس شرم یا تأسفی داشته‌باشد، مرا فرا خواند وگفت:«حدسی کـه زده‌ای درست بوده است و بیست قران را پرداخت کرد. اما ندانستم آیا بقیهٔ پول دیگران راهم‌پرداخت یاخیر.

بیشترکار و کسب وتجارت‌درایران خارج‌ازبازار انجام می‌شود. دوره‌گردهای خیابانی والاغهای پربارشان، تقریباً درهمه جا دیده می‌شوند، وهرکالایی با خود دارند. چغندر پخته، بستنی، لیموناد، میوه، نان وانواع خوراکیهای دیگر توسط دوره‌گردها به فـروش می‌رسد. مرغ فروشی که دایم فریاد می‌زند «جوجه» برای همه‌آشنا و معمولـی است. پس از تجزیهٔ ظرفی بستنی که در خیابان فروخته می‌شد، نشان دادکه چون فاضلاب روباز خیابان میکرب دارد.

معمولا بستنی را باعرق به وگلاب معطرمی‌سازنـد. بسیاری از خانمهای ثروتمند، برای خـرید بیرون نمی‌روند، بلکه هـرنوع کالای مورد احتیاج‌آنان را به‌خانه‌شان می‌برند تا انتخاب کنند، و این شیوهٔ کسب، پرمنفعت‌است. البته‌عمدهٔ تجارت خانگی دردست‌یهودیهاست.

وقت در ایران براساس اصول شرقیه درنظرگرفته می‌شود، مثلا غروب همیشه ساعت دوازده است. ظهرباشلیك توپ درمیدان بزرگ مشق اعلام می‌گردد. اغلب اعلام ساعت در دو روز متوالی ازیك‌ربع

تا نیم‌ساعت اختلاف به‌هم می‌رساند.

درایران راه‌آهنی وجود ندارد، تا اقلا مردم به خاطررسیدن به آن وقت‌شناسی را بیاموزند و کـلا برای وقت چندان اهمیتی قائـل نیستند. برای هرکاری«انشاءالله» را می‌گویند، یعنی اگرخدا بخواهد، چنین وچنان خواهم کرد، واین‌تکیه کلام افراد بیشماری است.

غربیهائی کـه در سرزمینهای خشك و مرتفع آسیای مرکـزی زندگی می‌کنند، معمولا پس ازمدتی عصبی وتندخو می‌شوند. بعداز گذشت چند سال باید به‌جاهایی پست‌تر و هوایی مرطوب بروند. اما برای ایرانیها چنین‌نیست، چون براعصابشان فشاری وارد نمی‌آورند. خوش اخلاق وخوش مشرب هستند، چون هیچوقت عجله نمی‌کنند. تنها چیزی‌که در ایران با عجله همراه است، دفن اجساد مردگان‌است.

چندسال قبل بنائی که درطویلهٔ نزدیك مریضخانهٔ ماکارمی کرد، ساعت ده‌گذشته بود که از دیوار سقوط کرد و مرد. ساعت دوازده به خاك سپرده شده ومردم به‌سرکار خود مزاجعت‌کرده بودند.

دریکی از برجهای تهران ساعتی است که هر هشت‌روز یکبار کوك می‌شود، وشخص خاصی را استخدام‌کرده‌اند که این‌کار دشوار را انجام دهد! روز دوشنبه ساعت راکوك می‌کند ویك هفته صبورانه چپق می‌کشد وتماشای حرکت عقربه‌ها می‌کند. می‌گفتند او راضی‌ترین‌کارمند شهر است و مورد حسادت بسیاری که نتوانسته‌اند چنین شغل بی دردسری را برگزینند.

اما نباید به‌این فکربیفتیم که درایران مردان جدی وپرکار وجود ندارد. نمونه‌های بسیاری می‌توان ارائه داد از کسانی‌که ارزش وقت

را دریافته‌انـد و آن‌را به‌پول تبدیل کـرده‌اند. ارباب جمشید، نماینده تجار زردشتی درتهران، تا چندسال پیش به‌عنوان نویسنده یا محاسب باحقوق جزئی‌برای دیگران‌کار می کرد. امروزاویکی از ثروتمندترین و متنفذترین مردان ایران به‌حساب می‌آید. او نه‌تنها درامور اقتصادی توانایی‌خودرا نشان‌داده، بلکه درامورسیاسی نیزاعتبار دارد وبه‌عنوان نماینده دراولین‌دورهٔ مجلس‌شورا انتخابش کردند. او آدمی پاکدل و آزادیخواه است وبه‌عنوان یار مستمندان وبانی امور خیر نزد مـردم مشهور شده است.

درموارد زیادی من به‌خاطر موقعیت شغلیم شاهد بخشندگی و مساعدت این مرد به‌درماندگان وبیچارگان بوده‌ام. اشخاص دیگری‌را درمیان امریکائیان یا مسلمانان می‌توان برشمرد که خدماتی بدون‌تظاهر انجام داده‌اند، یانسبت به‌دیگران کمك وخیرخواهی کرده‌اند ودرعین حال درجریان مسائل مهم اقتصادی نیزتوفیق داشته‌اند.

تقریباً تمام تجار دفترکاری دریکی از کاروانسراهـای بزرگ بازار دارند، دراین مراکزکار، تشریفات واصول‌خاصی که درخانه‌ها معمول است رعایت نمی‌شود.

مهم‌نیست کاری که مورد رسیدگی یا معامله قرارگرفته تاچه‌حد معتبراست، همیشه وقت برای نوشیدن فنجانی چای وپك زدن به‌قلیان درنظرگرفته می‌شود. چه کسی می‌تواند به‌آن تاجرآمریکایی بقبولاند، که شوهر خوب و امریکایی خوبی خواهد بود، اگروقتی درهجوم و فشار مسائل اقتصادی است، تأملی کند تا خونسردی خود را بازیابد و آرامشی در اعصابش پیدا شود. همهٔ وجودش فریاد می‌زند که‌احتیاج

به استراحت دارد و می‌تواند بانوشیدن فنجانی چای تعادل خودرا به دست آورد.

میخانهٔ عمومی در ایران وجود ندارد، گرچه مشروب را در بسیاری از مغازه‌ها و فروشگاهها می‌فروشند. مردم معمولی عرق می‌خورند، که از تقطیر کشمش خیسانده به‌دست می‌آید، و ازسی تاپنجاه درصد الکل دارد.

شراب خوب خانگی هم‌گاه پیدا می‌شود و مورد استفاده‌قرار می‌گیرد. نیازی نیست که در اینجا اشاره کنم که گمان نرود اثر سوء نوشیدن مشروبات الکلی در شرق محدودتر و کمتر ازامریکاست.

درحقیقت، گاه آثار زیان بارآن از بعضی جهات حتی بیشتر از استعمال تریاك است. گرچه نمی‌تواند باآسیبهایی که وافور درپی‌دارد مقایسه شود. نوشیدن‌مشروبات الکلی چند سالی است که در میان مسلمانان رواج بیشتری یافته است. ظاهراً آنها وقتی به‌چیزی خو گرفتند، کمتر اتفاق می‌افتد رهایش کنند. باید اشاره کنم که تعدادبسیار زیادی هم‌هستند که جداً نوشیدن هرنوع مشروب‌الکلی‌را کاری‌خلاف می‌دانند وحتی با فروش‌آن در مغازه‌ها بطور آزاد مخالفند. متأسفانه آنها که اثرات سوء الکل و یا ممنوعیت‌آن را می‌پذیرند، گمان دارند که در تریاك مضرات یا ممنوعیت کمتری وجود دارد. اختلاف در ذهن آنهاست، که متأثر ازتفکرات مذهبی است، زیرا درقرآن، نوشیدن الکل به‌شدت منع شده، اما از تریاك سخنی به‌میان نیامده است. بدبختانه‌در میان امریکائیها چنین محدودیت‌های مذهبی حاکم نیست، از آن جهت باید اعتراف کرد، که مصرف الکل همیشه موجب

سرشکست و حقارت آنان‌بوده، درحالی که‌می‌توانیم‌جدابودن آن‌جامعه را ازتریاك واینکه تاکنون برای‌آنها ناشناخته مانده است ازافتخارات آنان به‌حساب بیاوریم. آنها که درشرق تریاك نکشند، استثنائی‌هستند. تعداد زیادی هم انفیه استعمال می‌کنند، امـا جویدن‌آن هنوز متداول نشده است.

در هیچ خانه‌ای نیست که قلیان وقوطی سیگار وجـود نداشته باشد. چایخانه‌هائی که درهرگوشه وکنار برپا کرده‌اند، محل ملاقات آدمهای بیکاره و تنبل است. دراین قبیل‌جاها، غذا، مشروب، تـریاك و تنباکو، مثل چای سهل‌الوصول است و دراختیار همه قرار می‌گیرد.

درتهران وسیلهٔ حمل‌ونقل، درشکه‌یا کالسکه‌هایی (واگن‌اسبی) است که بـا اسب کشیده می‌شود ومـردم معمولـی بسیار ازآن استقبال کرده‌اند. عده‌ای کـه درمسائل اجتماعی خـودرا صاحبنظر مـی‌دانند، معتقدند که می‌توان در تهران واگن برقـی به‌کارانداخت و بـرق‌را از آبشار پس قلعه تأمین کـرد. این‌آبشار زیبا درپانـزده میلی شمال شهر قرار دارد.

چندین کارخانهٔ بزرگ نیز دراین شهردایر شده، امـا سرنوشتی جز نا امیدی وتعطیل شدن نداشته‌اند، زیرا بالابودن نرخ ذغال‌سنگ مانع ازچرخش هرکاری است. گاهی ذغال سنگ را تنی پانزده دلار هم می‌فروشند.

تهران مناسب احـداث واگن بـرقی است، زیـرا اکثرخیابانهـا وسیع و مسطح هستند. اکنون افرادی‌که توانائی مالی دارند ازوسیلهٔ حمل‌ونقل عمومی استفاده می‌کنند، که‌گفته می‌شود حدود پانصدعدد

از آنها مشغول کارند.

به‌نظرمی‌رسد درتهران دوچیز بسیار ارزان است، زندگی‌انسان واسب. حیات یك دهقان معمولی سی‌وپنج دلار می‌ارزد واسب‌خوب نصف این‌قیمت‌به‌دست می آید. باوجوداین،گذران زندگی برای‌انسان وحیوان ارزانترازبسیاری ازبخشهای کشورما نیست. درواقع سرتاسر بسیاری ازجوامع شرقی می‌توانند باآنچه کشاورزان امریکائی دریك ایالت ضایع می کنند وبه‌هدر می‌دهندگذران کنند. هرسال تعدادزیادی از گرسنگی دراین شهرمیمیرند، و دیدن افرادی که کنارگذرگاهها از گرسنگی تلف شده‌اند منظره‌ای عادی می‌تواند باشد. درطول ماههای سرد زمستان، اغلب چنین صحنه‌هایی را جلو در ورودی مریضخانه‌هم مشاهده می کردیم. این وضع چنان روبه شدت‌گذاشته بود که ماناچار شدیم اطاق خاصی بنا کنیم و آنهاکه به‌ما پناه می‌آوردند جا و غذا بدهیم.

تا آنجاکه من تجربه کردم، درایران طبقهٔ متوسط وجود ندارد، مردم یافقیرند یا غنی، ثروت‌گروه مرفه بیشتر در زمینهای حاصلخیز است، که دهقانان درآنجا به‌کار کشاورزی اشتغال دارند. پرداخت مالیات مستقیم معمول نیست، زیرا دهکده‌ها و زمینهای کشاورزی یکساله به‌بیشترین پیشنهاد دهنده واگذار می‌شود واوخود مسئول‌است که‌با دولت کنار بیاید. مالك، کسی را به‌عنوان پیشکار یا ناظر برای رسیدگی به املاك وحتی رتق وفتق امورمنزل استخدام می کند و می‌گمارد، واوسهم مالك‌راکه همیشه بیشترین مقدار است ازدسترنج زحمت‌کشان بیچاره جمع‌آوری می کند. حاصل کار چنین است که

دهقان همیشه بیچاره‌تر و درمانده‌تر و مالك روز به‌روز ثروتمندتر می‌شود.

برای مردم‌عادی ، تهران همان‌خصوصیاتی‌را دارد، که پاریس برای‌فرانسوی می‌تواند داشته‌باشد . یکی‌از جاه‌طلبی‌های تهرانی این است‌که خانه‌ای درشهر وپایگاه وساختمانی در ده داشته باشد. و بسیاری چنین‌کاری کرده‌اند وشهر رو به‌گسترش‌است.

شهرهمیشه‌باهزینهٔ ده‌آبادشده‌است، امامباشرارباب‌نسل‌اندرنسل زیرك‌است ، درعین‌حال‌که هزاران تومان صرف‌ساختن یك‌باغ زیبا و با سلیقه می‌کند که اطرافش را بوته‌های‌گل‌سرخ و چنارهای بلند پوشانده، تمام این‌مجموعه‌را با دیوار گلی زشت و بدنمایی محاصره می‌کند که همه‌نوع تصورزیبایی و رفاه‌داخل‌را ازبین می‌برد.

درسرزمینی که هیچکس ازستم‌وتعدی معاف نمی‌شود، شرط عقل‌نیست اگر کسی امکانات و ثروتش را درانظار عمومی به‌نمایش بگذارد ودیوارگلی‌این‌فاصله‌راحفظ می‌کند. دیگراینکه‌ایرانی، طبیعتاً ذوقی شاعرانه ولطیف دارد، علاقه‌منداست که درختها و بوته‌های‌گل سرخ‌راکه تقریباً تمام‌سال‌گل‌دارند، بادست‌خودش بکارد. جویهای‌آب باسرعت وزیبایی از کناردرختان و سبزه‌ها می‌گذرند وجدا از آبیاری باغها، طراوت وتازگی‌را باخود به‌همه‌جا می‌برند.

درتهران ازماه ژوئن تااواخر نوامبر، به ندرت باران می‌بارد، وباغها که زمین خشك وبی‌حاصل رابه‌واحه‌ای سرسبز تبدیل کرده‌اند، بارشته‌راههای‌آبی‌زیرزمینی که قنات نامیده‌می‌شود، آبیاری‌می‌گردند. آب این‌قناتها ازرشتهٔ‌کوه البرز که دوازده تا پانزده‌میل تاتهران فاصله

دارد تأمین می‌شود که‌باروش مخصوص زهکشی‌شده به‌باغها می‌رسد.

شهر پرآب‌است واغلب خیابانهای خوب آب‌دائمی دارند. در گوشه‌و کنار، باغهای‌سرسبز و زیبایی دیده‌می‌شود و خاك جلگه تقریباً همه‌جا حاصلخیزاست. واگر درست‌آبیاری‌شود، حتی‌میوه وسبزیجات ایالات‌جنوبی‌را نیزمی‌توان درآن کشت کرد.

تقریباً اکثرخانه‌های خوب تهـران، بیرونی و اندرونی دارند. بیرونی که زنها حق‌ورود به‌آنجارا ندارند، مخصوص رئیس خانواده است، که درآنجا مهمانانش‌را می‌پذیرد، کارهـای تجارتی یـاشخصی خودش را انجام می‌دهد وخلاصه متعلق بـه زنـدگی مستقل اوست. معمولا باوسائلی‌از وین‌وپاریس باسلیقه‌آنجارا تزئین کرده‌اند وچندین اطاق دارد که اگرمیهمانی‌مفصلی پیش‌آید، قابل استفاده خواهندبود. پذیرائی‌های رسمی‌دربیرونی انجام می‌شود، وهیچوقت زنهای‌اندرون درآن مجالس شرکت نمی‌کنند.

اگرزنهای اروپائی بـاهمسرانشان در چنین پذیرائیهایی دعوت شده‌باشند، پس‌از پایان شام وپذیرائی، به‌اندرون دعوت می‌شوند تا با اهل‌بیت ازنزدیك ملاقات کنند. هیچ‌مردی حق ندارد به‌اندرون برود، مگرطبیب وآخوند، که آنهاهم به اتفاق فراش خلوت که مورد اعتماد و محرم‌اسرار است به‌آنجا قدم‌می‌گذارند.

تعدد زوجات که قبلا امری عادی و عمومی بـود، تـا حد قابل ملاحظه‌ای درمیان طبقات مرفه منسوخ شده‌است، و زنها ودختران از حرمت وآزادی بیشتری بـرخوردارهستند. ایـن‌وضع، مخصوصاً در شهرهای بزرگ‌کاملامشهود است، وصاحبنظران معتقدند که رهائی‌زن

ازشرایط سخت‌زندگـی دراندرون و حرمسرا بـه‌تدریج ایران‌را فرا خواهدگرفت، منتها سرعت‌آن بستگی به‌آمادگی و پذیرفتن خودزنان دارد.

ابتدا بایـد درزمینهٔ تعلیم وتـربیت و بالابـردن سطح فرهنگ اجتماعی آنان برنامه‌های فشرده، سنگین و وسیعی اجرا شود، تاخود بتوانند فرق میان‌آزادی و سوءاستفاده از آزادی و هرزگی‌راتشخیص بدهند.

اخیراً یك‌زن باشهامت، ازآنان‌که طرفدار ومدعی حقوق زنان هستند، مقالهٔتندی دریکی‌از روزنامه‌های ایران نوشته و درآن‌خواستار رسیدگی به‌وضع اسفبار زنـان شده است. این اقدام نشانهٔ امیدبخشی است، که‌زنی باجرأت بسیار قدم به‌میدان‌می‌گذارد ومدعی معمولیترین حقوقی درجامعه‌اش می‌شود، که سالها ازآن محرومش کرده‌اند.

شنیده‌ام، که چندسال‌قبل دخترناصرالدین‌شاه، روبنده وچادر را به کناری‌افکنده وبه‌اروپا رفته‌است‌تا«چیزی‌بیاموزد». روبنده وچادرزن ایرانی نه‌تنها خوشایندبیننده نیست، بلکه کسی‌هم که درپشت‌آن‌مخفی شده، چندان دل‌خوشی ندارد*. تنهـا فایده‌اش شاید محافظت سر از تابش مستقیم نورخورشید است، که البته ضررعمده‌اش‌هم سردردهای مزمنی است که‌گاه‌گریبانگیر بعضی‌ها می‌شود. دامن کوتاه وشلوار که درخانه می‌پوشند درهمان محدودهٔ اعتقاداتی است، که اگرجزآن‌برتن کنند مایهٔ رسوایی است.

چه‌خوب‌گفتـه‌اند کـه «مسائل جـدی حیات، خارج از قلب و

* ــ بعضی سیاحان‌کاسهٔ داغتر ازآشند.

احساس انسان می‌گذرد». اگرقرارباشدروزی تحولی درایران به‌وجود آید، بایستی نقطهٔ‌حرکت‌آن خانواده‌باشد، برای‌من مشکل‌است‌تصور کنم‌خانه‌ای که‌در آن زن‌یامادری‌منورالفکر وبیدارنباشد، می‌تواندنقشی جدی درتحولات اجتماعی داشته‌باشد .

تعداد زیادی اززنان ایران این‌واقعیت‌را دریافته‌اند، و از جهات مختلف برای کسب علوم و معارف مختلف در تلاشند. درهر کشوری زنان ازعوامل مهم پیشرفت مسائل اجتماعی، سیاسی و حتی اقتصادی هستند، و تاریخ ایران نشان می‌دهدکه دراین زمینه‌هم از سایرممالك مستثنی نیست و نیاز به‌پیشرفت نیز درهمهٔ جنبه‌هاکاملا مشهوداست.

درآغاز ارگ‌تهران که درآن‌قصرسلطنتی وادارات عمومی‌قرار گرفته‌اند، درشمال شهر ساخته‌شد، اما اکنون شهرآنقدرگسترش یافته که این‌بناهاکاملا درمرکزشهر واقع شده‌اند.

این‌ارگ به‌احتمال‌زیاد پانزده تابیست جریب وسعت دارد ودور تادورآن‌را دیوارعظیمی‌احاطه کرده است. داخل‌این حصارها که ارگ نامیده می‌شود شاه وخانواده‌اش زندگی می کنند، مانند سایرخانه‌های ایران، قصرنیز بیرونی واندرونی یا حرمسرا دارد.

بیرونی‌درحدود دوازده‌اطاق یابیشتربرای‌پذیرایی وتعدادزیادی هم اطاقهای کوچکتر دارد، که پیرامون حیات وسیعی قرار گرفته‌اند. مبالغ هنگفتی‌صرف‌حمل‌مبلمان‌برای‌اطاقها وسالنها ازاروپابه‌ایران‌شده است، بااینهمه‌گران قیمت‌ترین چیزها در قصر، بعضی فرشهای ایرانی است. تمام اطاقها بانوربرق، که نیروگاهش درمحوطهٔ قصر قراردارد روشن می‌شود.

دریکی از سالنها بیش ازچهارصد چراغ بـرق پـرنور وجود دارد. جالب‌است اشاره کنم، کسی که اموربرق قصررا اداره می کند، یك‌ارمنی است. نه‌تنها ساختمان‌ها ومحوطهٔ ارگ باچراغ‌برق روشن می‌شود، بلکه غذاهایی که برای‌شاه آماده می‌شود، اغلب برروی‌اجاق‌های برقی دریکی ازاتاقهای پذیرائی پخته وآماده می‌شود. به یاددارم که درحضورمظفرالدین شاه بودم، که دستورداد شامش راآماده کنند. یك‌آشپز مشهور ایرانی درحضور اوشام را پخت وآماده‌کرد. درآن زمان چراغهای محوطهٔ قصر تـا صبح روشن باقی می‌ماند، چون شاه عادت داشت، نیمه‌های شب ازخواب برخیزد وبه قدم‌زدن بپردازد.

آنقدردربارهٔ سالن بزرگ پذیرایی یاموزه سخن رفته است که من نیازی نمی‌بینم اینجابه توضیح‌آن بپردازم. درآن سالن است کـه هیئتهای سیاسی کشورهای دیگربـه حضورشاه می‌رسند ومجلل‌ترین سالن قصـراست. کف‌آن بـاکاشی خوشرنگی مفروش شده وسقف قوس‌دار وستونها درهمآهنگی وزیبایی خاصی قرارگرفته‌اند، وپنجره‌ها، تمام‌شیشهٔ سنگ است. آنجا مملو ازانـواع چیزهای نـوظهور است. چیزهای‌افسانه‌ای که خوانندگان درمجلات می‌خوانند که بعضی ازآنهابسیارگرانقیمت‌اند، چـون «تخت طاووس» مشهور، که با انواع سنگهای قیمتی تزئین شده‌است وگویا میلیونها تومان ارزش دارد. هم چنین کره‌ای وجود دارد که شهرت جهانی یافته وبا جواهرات قیمتی پوشیده شده‌است. هرقاره بایك‌رنگ جواهربارزش پرشده ومشخص گردیده است.

اما درنظربازدیدکنندگان خارجی هیچ چیز زیباتروپرارزش‌تر



باغ شاه

خلوتگاه با صفای شاه در نزدیکی تهران . مجسمه ناصر الدین شاه را سوار بر اسب نشان می‌دهد . این مجسمه کار یک ایرانی است .

ازفرشهای ایرانی نیست، شاه قبلی یك سالن بیلیارد وموسیقی دایر کرده بود که شبهای بسیاری رادر آنجا می گذرانید.

اندرون درست دربخش شمالی بیرونـی قرارگـرفته، وبرای دوازده خانواده با خدمه وفراشهایشان جا وامکانات دارد. ساختمانهای دوطبقه دراطراف محوطهٔ مربع شکل وسیعی بناشده‌اند، مثل ساختمان‌هایی که دربعضی ازشهرهای امریکا وجود دارد. دروسط محوطه، شاه اقامتگاه زیبا و معتبری دارد. اطراف این محدوده دیوارحصار مرتفعی قراردارد ودرهای ورودی وخروجی همیشه توسط حاجبها وقراولان که معمولا ازبرده‌های افریقایی هستند محافظت می‌شود.

مدرسهٔ شاه که تعداد زیادی هم محصل دارد، درداخل ارگ قرار گرفته، این کالج ساختمان جالب وزیبایی دارد، بـا وسائلی مجهز. با وجودی که انضباط دادن واداره کردن آنجا همیشه مشکل عمده‌ای بوده، کارهـای مفید ومؤثری نیـز درآنجـا انجام گرفته است. اخیراً بخش طب با نظارت وهدایت چند طبیب فرانسوی مجدداً به کار مشغول شده است. بخش نظامی، موسیقی، نقاشی، مهندسی، معدن واحتمالاً رشته‌های دیگردر آن دایر کرده‌اند. مدرسهٔ فلاحت درباغ نگارستان واقع شده است.

کتابهای متعدد اروپایی در کتابخانه به چشم می‌خورد. تنها چیزی که ازامریکا درآنجا دیدم نقشهٔ جهان‌نمای بزرگی بود که درسال ۱۸۵۶ درنیویورك توسط میسیونهای مسیحی ترسیم شده و زیر آن نوشته بودند «وتو به‌راهت ادامه بده وبه تمامی قلبها بیاموز اعتقادت را.»

متصل به مدرسه، شرکت تلگراف خانهٔ انگلیسی است. پیامهای

مربوط به هندوستان و استرالیا کـه از کمپانی هند و اروپا به تهران رسیده، از آنجا مخابره می‌شود. برای انجام ایـن کار نیروی انسانی زیادی لازم است. گروههای اروپایی زیرمنت افراد مختلفی که دراین سازمان‌کارمی کنند هستند، زیرا باید اخبار کشورهای دیگر را ازطریق آنان به دست آورند.

خبرهای روزانه به انگلیسی وفرانسه دروروقهٔ کوچکی بـه نام، «اخبار عـامه» منتشر می‌شود. البته چنین خبرهـایی قبل از آنکه در هندوستان به‌طبع برسد ودردسترس عموم قرارگیرد، درتهران به‌طبع نمی‌رسد، اما ماخبرهای امریکا رادرمدت بیست وچهارساعت به دست می‌آوریم.

بالاتر ازادارهٔ تلگرافخانه، یك میدان عمومی است که بـه نام میدان توپ یاتوپخانه معروف است، که درمرکز شهر واقع شده. از این میدان خیابانهایی به‌تمام قسمتهای شهر کشیده شده وبالطبع مرکز درشکه‌ها وارابه‌ها وکالسکه‌ها برای‌بردن‌مسافران‌به‌قسمتهای‌مختلف‌شهر است‌تنها مرکزتجارتی که دراین میدان‌بنا شده، بانك‌شاهی ایران‌است که‌درسمت‌شرقی‌محوطهٔ وسیعی‌را اشغال کرده وساختمان زیبایی‌دارد.

درنزدیکی میدان ادارهٔ پست‌خانه وادارهٔ گمرك خانه قراردارد. یکی ازخیابانها که به‌سمت شمال‌می‌رود لاله‌زارنام‌گرفته که مغازه‌هایی به‌سبك اروپایی در آن دایراست.

در غرب میدان به طرف شمال، بخش اروپایی‌نشین است کـه نام‌خیابان علاءالدوله* بر آن نهاده‌اند ودوستان فرانسوی آنجارابولوار

* فردوسی کتونی.

سفرا نام نهاده‌اند، قسمتهایی از سفارت‌خانهٔ ترکیه نیز دراین خیابان قراردارد.

درانتهای این خیابان سفارت‌خانهٔ انگلیس است، که یکی از زیباترین و عالیترین باغهای شهر است، ودر آنجا سفیر و وابسته‌های سفارت زندگی می کنند. خانه‌هایی که دراین بخش ساخته شده خیلی راحت ومجهزند وبه افرادی‌اختصاص می‌یابد که درتهران اقامت موقت دارند وشاید ازچنین مأموریتی دل‌خوشی هم نداشته باشند، که شرایط زندگی را نزدیك به آنچه در کشورشان داشته‌اند برایشان فراهم آورده‌اند. کشورما در ایران صاحب محل و خانهٔ مشخصی نیست و امریکائیها ناچارند درتهران به خانه‌های اجاره‌ای پناه ببرند.

میسیون مذهبی امریکایی درست، در پشت ناحیهٔ اروپایی‌نشین واقع شده ونمازخانهٔ کوچکی هم درآنجا بنا کرده‌اند، که پروتستانها درآنجا به‌عبادت می‌پردازند. درحدود سه‌جریب وسعت دارد وآنقدر درخت وبوته‌های گل درآن کاشته‌اند که به‌صورت باغ باصفایی درآمده است. وصل‌به نمازخانه مدرسه‌ای برای‌پسران ویکی‌هم برای دختران واطاقهایی برای اقامت احداث شده. مریضخانهٔ امریکایی به فاصلهٔ دو میل در گوشهٔ دیگر ازشهر واقع شده وخود میسیون مالك‌آن است. کاتولیکهای رومی نیزنمازخانهٔ ترو تمیزی درخیابان لاله‌زار دارند، که بعضی اروپائیان هم درآنجا به عبادت می‌پردازند. کاتولیکهای یونانی برای انجام فرایض دینی به نمازخانهٔ روسها می‌روند.

تهران زیر نظر حاکم یا والی اداره می‌شود که از طرف مقام سلطنت انتخاب‌می‌شود، وادارات مختلف‌شهری تحت‌فرمان اوهستند،

کـه مهمتر از همه شاید ادارهٔ نظمیه باشد. بیشتر مـالیات شهر توسط حاکم جمع‌آوری و به مصرف می‌رسد و در سالهای گذشته درآمدی سرشار داشته‌اند. یکبار هم گویا به‌اندازهٔ مداخل رئیس‌جمهور مالیات جمع شده است. شب هنگام، شبگردها به ماموران نظمیه کمك می‌کنند و با چماقهایشان به‌دیوارها می کوبند وفریادمی کشند. هرخانواده هم مبلغی پول یا چیزی به عنوان هدیه به آنان کـه آسایش شبانه را سلب کرده‌اند تقدیم می کند. اگر تصادفاً دزدی دستگیر شود، باید تا بامداد از او مراقبت به عمل آید، چون نظمیه گشت شبانه ندارد.

تنبیه اغلب، شلاق یا چوب‌زدن درملاء عام است، که بـا فلك کردن مجرم اجرا می‌شود. اجرای ایـن فرامین را در شرایطی عملی می‌سازند که بتوانند شاهدان‌عینی بیشتری رابه‌معرکه‌بکشانند. بسیاری ازتنبیهات ظالمانه انجام می‌گیرد وزندانها حتی برای مقاومترین افراد، طاقت‌فرساست.

اتفاق می‌افتد که به زندانیان آنقدر غذاهای نـامناسب می‌دهند که‌ابداً نمی‌توانند بخورند، واگر مجبورشان کنند، معدهٔ آنان به حدی ضعیف می‌شود که قدرت هضم را ازدست می‌دهد.

چند دفعه بیمارانی رابه مریضخانهٔ ما فرستادند که ازگرسنگی مشرف به‌موت بودند. بیشتردوستان زندانیان برایشان‌غذا می‌آوردند. با توجه به این شرایط، شرط عقل است که متهم بـه شلاق پناه ببرد، زیرا گرچه شلاق زدن سخت وظالمانه است، اما ضایعات وخطرات گرسنگی رابه دنبال‌نخواهد داشت. گرچه درایران زندان رفتن چندان سرشکستگی برای کسی ندارد، زیرا بسیاری ازاشخاص سرشناس و

معتبررا دیدم که درزندگیشان به دلایل مختلف دستگیر وزندانی شده‌اند ولااقل ازلحاظ خودشان چندان اهمیتی نداشته است.

درطول سالهای گذشته زندگی درتهران ازهمان امنیت وفراغتی برخوردار بوده که‌شهری مشابه آن دراروپا، یا امریکا می‌توانست داشته باشد. چنین به نظر می‌رسد که قتل عمد درتهران درمقایسه با شهرهایی با وسعت واهمیت آن درکشورهای دیگر، کمتر اتفاق می‌افتد. شاید هم‌ما ازجنایات وحوادثی که روی می‌دهد مطلع نمی‌شویم، چون این قبیل قضایا درروزنامه‌های یومیه انتشارنمی‌یابد.

٦

حومهٔ تهران

خزان تهران اغلب تا حوالی کریسمس خوب ودلپذیر است، و از آن‌پس سرمای جدی خودرا تاحدی نشان می‌دهد. درواقع ماههای ژانویه وفوریه هم روزهای زیادی همراه با درخشش خورشیدگرم است، که اگر کوچه و خیابانهای پرگل نمی‌بود، تاآدمی به‌ناچارخانه‌نشین شود، کلا زمستان مطبوع می‌نمود. شخصی که حال وحوصله‌ای داشت، محاسبه‌ای کرده بود که تهران درعرض سال بیش ازسیصدروز غیر ابری دارد.

از اوایل ماه ژوئن تا اواخر نوامبر باران نمی‌بارد. درماههای ژانویه و فوریه بیشترگذرگاهها پر یخ و برف است، گرچه، میزان‌الحراره ندرتاً به ده درجهٔ فارنهایت بالای صفرمی‌رسد.

دیوارهای‌بلندی‌درقسمت‌جنوبی‌بعض‌حوضهاوگودالهابنا کرده‌اند که مانع تابش مستقیم نورخورشید می‌شود، ویخ‌کافی برای تابستان

ذخیره می کنند. مقداریخی که تا فصل تابستان باقی می‌ماند، خیلی کم است وازطرفی کیفیت پستی دارد ونمی‌توان از آن برای نوشیدن آب استفاده کرد.

حوضچه‌هایی که در آن یخ تهیه ونگهداری می‌شود، اغلب پراز کثافات است وبالطبع منبع انـواع واقسام بیماریهای مختلف. کمتر اروپائی‌شجاعی پیدا می‌شود که جرأت نوشیدن شربت وسایرنوشیدنی‌های گوارائی که با آب نجوشیده و یخهای حوضی تهیه شده، به‌خود بدهد.

شیوهٔ تفکر اسلامی در پیشخدمتها و اکثر مـردمان چنان ریشهٔ عمیقی یافته که محال به‌نظر می‌رسد در آن تغییری بـه‌وجود آید. اینان اعتقاد دارند که سلامت انسان در دست الله است‌نه آب جوشیده.

تابستان تهران با توجه به‌روزهای طولانی، خشك وگرم طاقت‌فرسایی است. بنابراین بیشتراروپائیان به دهکده‌هایی کـه در دره‌ها و تپه‌های مجاور قرار دارند پناه می‌برند و در عزلت به استراحت می‌پردازند.

دراین دهکده‌ها باغهای باصفایی است بـاهوای خنك. تپه‌ها و دره‌ها در دامنهٔ کوه البرز واقع شده‌اند. البرز درحدود یازده‌هزار پـا ارتفاع‌دارد وبیشترایام سال پوشیده ازبرف است. این دامنه که شمیران نام‌دارد، مقدماتش‌درشش‌میلی شهرقرارگرفته‌است وآبادیهای‌زیادی را شامل‌می‌شود، به‌اندازهٔ یك استان‌معمولی در امریکا. دهکده‌های متعدد شمیران تمامی آب خالص و خوب دارند که از بـرف کوهستان تأمین می‌شود وسایهٔ درختان فراوان. چندسال پیش شاه دهکدهٔ قلهك را بـه

دولت انگلستان بخشید، تا درتابستان مورد استفادهٔ اجزای سفارتخانه وانگلیسی‌هایی که درتهران اقامت دارند، قرارگیرد.

همزمان با این بخشش درمسیرراه قلهك، دهکدهٔ زیبای زرگنده را نیزبه روسها واگذار کرد. اخیراً دولت آلمان نیززمین وسیعی‌را در نزدیکی تپه‌ها محصور کرده است و ترکهاهم سالهاست که یکی از بهترین جاهارا درشمیران مالك شده‌اند. مگردرمواردی استثنایی تمام اروپائیان باید اقامتگاه تابستانی خودرا اجاره کنند. چون توقف در دهکده‌ها تقریباً یك‌سوم ایام سال را شامل می‌شود، ناچاراً باید تمام لوازم خانه ومبلمان واثاثه را نیزبه آنجا منتقل کنند.

یکی ازبهترین‌ییلاقات، دهکدهٔ قلهك است که یك مأمورحفظ ـ الصحهٔ انگلیس در آنجا اقامت دارد وادارهٔ محل نیز در دست سفارت‌خانه است. من چندین تابستان آرام وپرنشاط را باخانواده‌ام‌در آنجاگذرانده‌ام. آنجا به‌صورت یك زندگی جمعی و گروهی است که جوانترها بیشترازآن لذت می‌برند. برای مثال‌گوشه‌ای ازنامهٔ‌پسرم راکه هنگام اقامت درقلهك نوجوانی بیش‌نبود نقل می‌کنم:

«وقتی یکسال پیش امریکا را ترك می‌کردم، پیش‌خودم می‌گفتم که‌آیا در ایران برای یك پسر یایك دخترامریکائی چه سرگرمی‌ها و تفریحاتی‌می‌تواند وجود داشته باشد. ولی باخوشحالی بایدبگویم که در روزشکرگذاری، بوقلمون ودر کریسمس درخت کاج‌داشتیم وبابا ـ نوئل‌هم آمد. اما برای‌روزچهارم ژوئیه‌به‌ماگفتند نمی‌توانیم‌پرچم‌امریکا را بالا ببریم، مگر اینکه اجازهٔ مخصوص داشته‌باشیم. من فکر کردم روزجشن استقلال بدون پرچم هیچ‌خوب نیست.

درماه ژوئن هوا آنقدر گرم شده بود، که ما به‌دهکده‌ای درشش میلی رفتیم، نام آنجا قلهك است که به من گفتند معنی آن گل کوچك می‌شود*. مثل گل بود، آنقدر درخت داشت، مثل دستهٔ گلی در گلدان.

چندسال پیش شاه آنجا را به‌عنوان اقامتگاه تابستانی به سفارت‌خانهٔ انگلیس بخشیده، پس ادارهٔ آنجا هم در دست انگلیسی‌هاست. ماتنهاخانوادهٔ امریکایی هستیم که در آنجا زندگی می کنیم، بقیه یا انگلیسی هستند یاایرانی. پرچم انگلیس برتیربلندی‌دایم دراهتزازاست. خوب، حالا برگزاری جشن روز استقلال بیش ازپیش با مشکل روبه‌رو شد، چون آتش‌بازی و افراشتن پرچم بدون اجازه، آنهم وقتی که تمام همسایگان ماانگلیسی بودند، ممکن بود اشکالاتی ایجاد کند. من خیلی دراین‌باره فکر کردم وبالاخره باخواهرم تصمیم گرفتیم نامهٔ درخواستی به آقای وزیرمختار بنویسیم و مشکلمان را بازگوئیم.

اتفاقاً به‌یك میهمانی دعوت شدیم که وزیرمختار انگلیس نیز قراربود درآنجا حضوریابد. مانامهٔ ذیل‌را نوشتیم وخواهرم درحضور صاحب‌خانه و میهمانانش آن را تسلیم کرد. بیست وپنجم ژوئن سال ۱۹۰۴»[1] .

* شاید گلك را منظور داشته‌اند ــ م .

۱ــ برابر باسال ۱۲۸۳ شمسی ــ م.

حضور محترم عالیجناب سر آرتور هاردینگ[2]
وزیرمختار محترم

عالیجناب، ما پسرودختری امریکائی هستیم، که در دهکدهٔ شما زندگی می کنیم و آرزوداریم درجشن چهارم ژوئیه که روزاستقلال است، پرچم امریکا را برافرازیم و آتش‌بازی کنیم. قلهك جای بسیارزیبائی‌است ومازندگی در اینجا را خیلی دوست داریم، فکرمی کنیم تنها چیزی که کم‌داریم، جشن روزاستقلال‌است. بنابراین‌درخواست می کنیم اجازه داده شود در روز مذکور، برنامهٔ خودمان را اجرا کنیم. فکر می کنیم برنامهٔ خوبی خواهد بود، مخصوصاً اینکه چون پرچم‌شما دایماً دردهکده برافراشته است، یك روز هم که پرچم امریکا در کنارپرچم شما در اهتزازباشد، عالی است. پس خواهشمندیم اجازه‌فرمائید پرچم‌را درمحوطهٔ باغ خودمان برافرازیم. امیدواریم با تقاضای ما موافقت فرمائید.

دوستان امریکائی شما
فرد ــ ب. ویشارد
برتا_آلیس. ویشارد

وقتی وزیرمختار نامه را مطالعه کرد، نگاهی موقرانه به ما انداخت وگفت، «این مطلب مهمی است، من به‌لندن تلگراف‌خواهم

2_ sir Arthur Hardinge.

کرد وخیلی زود نتیجه را به‌اطلاع شما خواهم رسانید. با آتش‌بازی چندان مخالفتی ندارم، اما قضیهٔ پرچم چیز دیگـری است.» پاسی از شب‌گذشته بود که قاصدی آمد وپاکت بزرگی در دست داشت، پشت پاکت کلمهٔ فوری به‌چشم می‌خورد. نامه بدینقرار است:

تحت توجهات اعلیحضرت پادشاه انگلستان
سفارت انگلستان، تهران
۲۵، ژوئن ۱۹۰۴

آقا و خانم، عطف به‌درخـواست شما به تاریخ امـروز، در میهمانـی منزل خانم اودلینگ[3] به‌عرض شما رسانیدم که در مورد آتش‌بازی، اشکالی وجـود نخواهد داشت، اما درموردافراشتن پرچم مطمئن نبودم.

اکنون دریافته‌ام که بـرای چنین اقـدامی قانون مصوبهٔ مجلس لازم است. یك وزیر مختار در دورهٔ ملکهٔ «آن»[4] که چنین‌اجازه‌ای‌را بدون‌مشورت بامقامات رسمی صادر کرده بود، به‌انگلستان احضار شد، و به‌خاطرخیانت به‌دولت وپادشاه سرش را ازتن جدا کردند وبعد سرش را بالای چوب پرچم قرار دادند. درفرصت کمی که از حالا تا چهارم ژوئیه باقی است، متأسفانـه نمی‌توانیم چنین اجازه‌ای را از مجلس به‌دست‌آوریم.

3- Mrs. Odling
4- Queen Anne.

اما برای اینکه شما را مرهون خـویش سازم و همدلی خودرا با امریکا نشان دهم، حاضرم چنین خطری‌را آنطور که شما پیشنهاد کرده‌اید بپذیرم. امیدوارم از منهم دعوت به‌عمل آورید تا شاهد آتش بـازی شما باشم و در جشن شما شرکت کنم.

آقا وخانم، مطیع اوامرشما خواهیم‌بود.
«آرتورهاردینگ»

«نمی‌توانم بگویم که با رسیدن این اجازه تاچه حد خوشحال شدیم، زیرا قبل‌از عزیمت به ایران ما دراینديانا پلیس[5] پرچم بزرگ وخوبی خریداری کرده بودیم. وقتی‌اجازهٔ ما رسید، به‌یکی‌ازدرختان بلند باغ آن‌را آویختیم. درپرتودرخشان آفتاب ایران چقدرزیبا به‌نظر می‌آمد. هم‌چنین کسی‌را به‌تهران فرستادیم تا موادلازم برای‌آتش‌بازی را بیاورد وچون بیشتربامهای ایران خاکی ومسطح است وخطرآتش‌سوزی وجود ندارد، به‌پشت‌بام رفتیم وآنها را آماده کردیم که پس‌از غروب آتش بازی‌را شروع کنیم.»

درساعت ۹ بعدازظهر سرآرتور همراه باکلیهٔ خانمها وآقایان اجزای سفارت وسایردوستان انگلیسی به‌باغ محل اقامت ما آمدند و ماجشن واقعی وجدی چهارم ژوئیه را برگزار کردیم.

ایرانیها آتش‌بازی جالبی انجام‌دادنـد، پس‌ازآن چند آهنگ مناسب خواندیم وبعد جملگی سرود «امریکا» وبعد «خدا اعلیحضرت

5- Indianapolis.

را سلامت بدارد» خواندند و درآخر بستنی توزیع کردیم. ایدوارم وزیرمختار وقتی به‌انگلستان می‌رسد سرش‌بربالای تیر پرچم نرود، زیرا واقعاً مرد متشخص ومحترمی است. اینطورنیست؟

«فرد ویشارد»

چون‌درب‌خانه‌های ییلاقی کمتربسته می‌شود، دزدیهای‌مختصری نیزانجام می‌گیرد. زمانی که من‌درتجریش‌زندگی‌می‌کردم، درشرایطی خاص چیزهایی را از دست دادم. مثلا یك شب صداهایی شنیده شد. صاحب باغ ودیگران ازخواب پریدند وبه‌جستجو پرداختند، اما کسی را نیافتند. پس ازیـك ساعت مجدداً سروصدایی برخاست و بـازهم کوشش برای یافتن دزد بی‌ثمرماند.

سومین مرتبه که سروصدایی شنیده شد اعتنایی به‌آن نکردند، به‌تصور اینکه سگ یاحیوان غریبه‌ای درباغ است. صبح‌بعد معلوم‌شد که دزدآمده ومقدارزیادی لباس مارا باخود برده است. چنین به‌نظر می‌رسد آنها که چنین‌کاری می‌کنند وابسته به‌دار ودستهٔ متنفذی هستند که می‌توانندموجبات رهائیشان‌را فراهم سازند و بعد سهم خودرا با آنان که مطمئنند ازآنها مراقبت‌خواهند کرد تقسیم می‌کنند.

این امر بارها به اثبات رسیده‌است. جناب آرتـور، هاردی[6]، وزیرمختار امریکاکه پول وسائل دزدیده شده‌اش را دریافت‌کرد، می‌گفت دزدها باخـود نردبان آورده بودند، وقتی متوجه شدنـد ما بیدار شده‌ایم، بلافاصله به‌پشت بام رفتند ونردبان بالاکشیدنـد. طبعاً ما همه

6- Arture S. Hardy.

جا راگشتیم، اما ازپشت بام غافل ماندیم وبه فکرمان نرسید.

درگرمترین هفته‌های تابستان، شاید پنجاه هزارنفر ازتهران بـه طرف دره‌ها وییلاقات شمیران می‌آیند. جاده‌ای که ازشهرخارج می‌شود تا حدود چهارمیل درراهی باریك وخوب دردو ردیف درخت از بیابان می‌گذرد. بارانی نمی‌بارد وچون کمتر اتفاق می‌افتد جاده، نمی به‌خود ببیند، بطرز وحشتناکی گـرد و خاك دارد و آنانکه چون من ناچارند مرتباًبه شهرهم آمد ورفت داشته‌باشند، شاهد این مدعاهستند. می‌گفتند در فصول پررفت وآمد درحدود بیست هزار رأس اسب از این جاده ایاب وذهاب می‌کنند. اغلب اوقات این‌گرد وخاك به حدی زیاد است که درشکه‌چی‌یـا اسب سوار، بیش ازچند قدم جلویش را نمی‌تواند ببیند.

قسمت راست‌جاده وتقریباً دومیل‌دورتـرازدروازهٔ شهرقصرقجر قرار دارد، که بخش وسیعی را اشغال کرده ومشرف به بیابان است، در عین حال برشهرنظاره می‌کند. این‌محل یکی ازییلاقات خوب ومورد علاقهٔ یکی ازشاهان پیشین قاجاربوده که همانجا نیز درگذشته است، که از آن به‌بعدهم دراثر بی‌توجهی روبه ویرانی گذاشته. علاوه براینها باغهای معمور وقصرهای باشکوه درنیاوران وسلطنت‌آباد، توجه هـر رهگذر را به خود جلب می‌کنند. آب فراوانی درآنها جریان دارد و بسیارخنك هستند. گرچه شاه بیش ازشش باغ وقصرباطراوت وعالی درخارج وداخل پایتخت دارد، ولی همه را درماه اوت ترك می‌گوید وبا سایر درباریان به درهٔ لار ویابه دامنه‌های کوه دماوند می‌رود. در آنجا زندگی، بیشترجنبهٔ بدوی‌دارد، وتـا زمانی که بادهای پائیزی و

برگریزان زندگی راحت‌را غیرممکن می‌سازد وتوقف بیشتردرچادرها میسرنیست ، درآنجا ماندگار می‌شود.

تعدادزیادی ازاروپائیان نیز درفصل تابستان به‌درهٔ لار می‌روند، بیشتر به‌خاطرماهی قزل‌آلای‌عالی‌وخوشمزه‌ای که‌می‌توانند درروددخانهٔ آنجا صید کنند.

میوه‌هایی که دردهکده‌های دامنهٔ البرز به‌دست می‌آید عبارتند از:سیب، هلو، گلابی، زردآلو،وآلو که‌نوعی‌مرغوب‌داد و کفاف‌بازار مصرف‌را نیزمی‌دهند. در درهٔ پس‌قلعه انواع عالی آلبالو وگیلاس به ثمرمی‌رسد، وتمام سبزیجات نیزبه‌عمل‌می‌آید. جدا ازمیوه‌جات‌خیار مانندسیب‌موردعلاقهٔ ایرانیهاست، منتها با اضافه کردن قدری‌نمك آن را می‌خورند. ظاهراً چیز بی‌ضرری به‌نظرمی‌آید، به‌شرطی که به‌صورت سالاد آن‌را باسرکه نخورند.

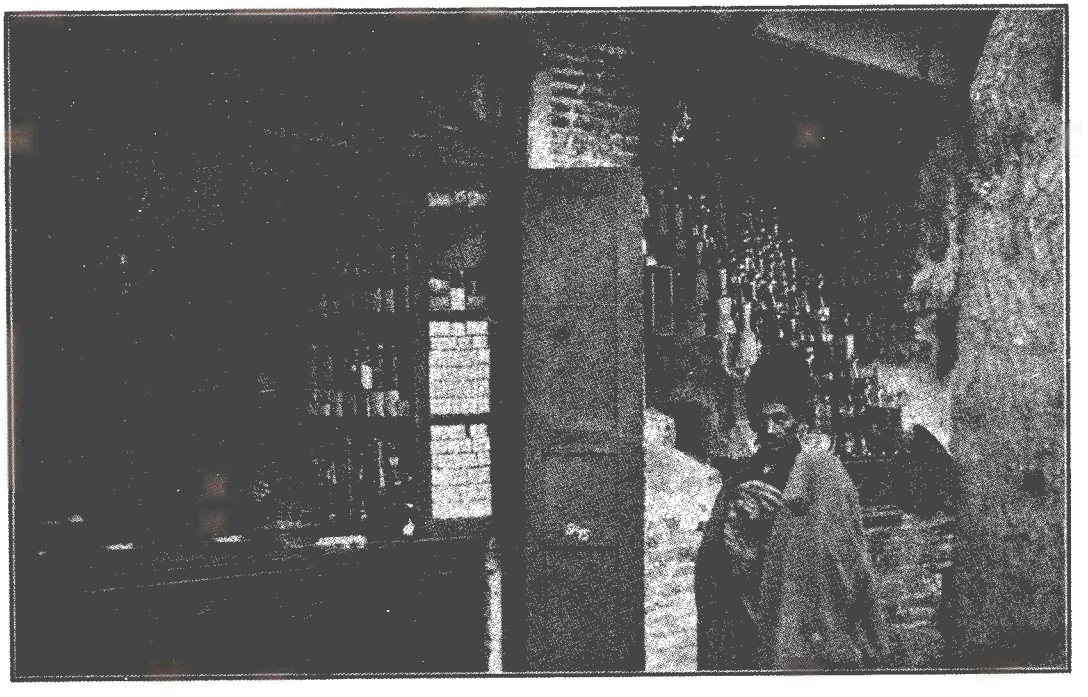
خیار درآفتاب پرقدرت‌شرق خیلی سریع رشد می‌کند وبسیار سبك‌تر و تردتراز خیاری است کـه ما به‌دست مـی‌آوریم. در عوض توت‌فرنگی درپرتوآفتاب تند، رنگش را از دست می‌دهد، ولی‌عطر وطعمش‌تغییری‌نمی‌کند. تمشك، توت کوهی، وموبزنیز فراوان‌است. مرکزپرورش انگور درجنوب غـربی تهران است و انواع میوه‌جات دیگرنیز به‌حدوفور درآنجا به‌دست می‌آید. میوه‌های‌گرمسیری را در بخشهای مرکزی ایران می‌توان دید.

سرتاسردامنهٔ شمیران شاهراههای‌خوب ساخته‌اند وعبورکالسکه و درشکه به راحتی صورت می‌گیرد، اما بهترین اسب‌سواری و پیاده روی درکوچه باغهای پرسایه‌ای است کـه به تاکستانها یاباغهای میوه



باغ سلطنتی ، تهران

قصر در فاصله‌ای دورتر قرار دارد



محل کار حکیم ایرانی (طبیب)

منتهی می‌شوند.

ازهردهکده راهی بـرای صعود به کـوه می‌توان یافت. چنین شرایط گردش و تفرجی‌را حتی‌درسویس‌هم نمی‌توان سراغ کرد. تعداد کمی ازاروپائیان به‌قلهٔ دماوند صعود کرده‌اند و من از آنها که درچنین برنامه‌هایی هستند، شنیده‌ام که با وجودارتفاع زیاد راه‌دشواری‌ندارد.

یکی‌دیگرازعلامات مشخصه که‌درجادهٔشمیران‌به‌چشم‌می‌خورد، ضرابخانهٔ ایران است که درحدودپنج‌میل خارج‌ازشهر درجهت‌راست جاده قراردارد. درآنجا پول نقرهٔ رایج مملکت ضرب‌می‌شود، که‌کلا شمش‌آن را ازآمریکا وارد می‌کنند. در نزدیکـی ضرابخانه، کارخانهٔ باروت‌کوبی است. این‌که پس‌از چندسال فعالیت هنوزحادثهٔ سوبی دراین واحد اتفاق نیفتاده، باید به‌حساب‌کارآیی و اعتبارگـردانندگان آن منظورکنیم.

درسمت مشرق شهرباغهای دوشان‌تپه[۷] قرارگـرفته است که در دوران سلطنت ناصرالدین‌شاه استراحتگاه ویژه‌ای به حساب می‌آمده و او بخشی‌ازقصررا به‌باغ‌وحش اختصاص داده‌بود. جانشین‌او به‌این قصرتوجهی نشان‌نداد و درحدود یك‌میل دورتر دردامنهٔ تپه‌ای به‌سلیقهٔ خودش‌قصری نو بنا نهاد.

در نزدیکی این قصر میدان اسب‌دوانی است که مسابقات پائیزه درآن‌برگزار می‌شود. این‌مسابقات یکی‌از حوادث مهم‌اجتماعی‌تهران به‌حساب می‌آید. در عـرض چندسال‌گذشته ورزشهای میدانی قلهك، اسب‌سواری برتپه‌های دوشان‌تپه راتحت‌الشعاع قرار داده‌است.

۷ــ درمتن Dochin Tapeh آمده است ــ م.

به‌هرحال تاحدکفایت دربارهٔ حومهٔ غرب، شمال‌وشرق تهران سخن گفتیم، اکنون اجازه می‌خواهم به‌جالبترین آنها، که درجنوب واقع‌شده ، یعنی شاه‌عبدالعظیم بپردازم.

این‌قسمت به‌خاطر آثاری که از ری‌باستان دارد و دیگر به‌لحاظ اینکه زیارتگاه مسلمانان مقبرهٔ شاه‌عبدالعظیم درآنجاست ونیز تنها برج‌خاموش (دخمه) که‌درمرکز ایران درشش میلی جنوب‌تهران‌هنوز برپا ایستاده، ازاهمیت ویژه‌ای برخوردار است.

برای رفتن به‌این‌محل باید ازواگنهای راه‌آهنی که در نزدیکی دروازهٔ شهرقرارگرفته استفاده کرد و این‌فاصلهٔ کوتاه راپیمود. ایستگاه گاری‌اسبی‌ها ودرشکه‌ها درتوپخانه‌نزدیك ادارهٔ پست‌خانه است وبعد ازخیابانهای‌پرپیچ وخم‌عبورمی کنند تابه‌ایستگاه‌ماشین‌دودی * برسند.

گاری اسبی‌ها تقسیم‌بندی شده‌اند، بی دروپنجره‌ها برای‌مردان وآنها که پنجره‌های مسدود دارند، مخصوص زنان‌است. اغلب توقفی درکافه‌های بین‌راهها می‌شود، به‌اندازه‌ای که مسافران استراحتی داشته باشند و باکشیدن قلیان خستگی‌را برطرف سازند، قلیان برای زنان و مردان همیشه آماده‌است.

همین که ازکوچه‌ها و خیابانهای جنوب شهر عبورمی کنیم، با تعجب ازخود می‌پرسم درپشت این دیوارهای بلندگلی چه‌حوادثی در جریان است. وگاه شاخه‌های بلند درخت توت یاچنارکه از دیوارها به‌کوچه کشیده شده‌اند و هزاران پرنده درآنها به‌ترنم مشغولند نشان می‌دهد، که این‌خانهٔ یکی‌از اعیان است، وگاهی خانه‌ای‌آجری ازمیان

* اصطلاحی که‌تا این‌اواخر برراه‌آهن تهران شهری‌اطلاق می‌شد ـ م.

ساختمانهای گلی قد برافراشته و حدس می‌زنیم خانهٔ یك تاجر ثروتمند ایرانی و یا اقامتگاه یك اروپایی است.

درگذرگاهی دیگر دری بازمی‌شود وهیکلی نقاب بر چهره بـه واگن اسبی وارد می‌شود. خواه جوان باشد یاپیر، زیبایا زشت، بـه دیگران ارتباطی ندارد، زیرا از سرتا پا خود را در پارچه‌ای سیاه که چادرمی‌گویند پوشانده است. اگر کالسکه توقف کند تاکاروانی ازخط بگذرد، چیزغیرمعمولی‌نیست که می‌بینیم‌شترهاباگردن درازوهیکل‌بی قواره‌به تماشا ایستاده‌اند، تا این موجود ازخود بزرگتر که سریعتراز آنهامی‌رود، وآدمهایی‌درآن‌نشسته‌اند نظاره کند. ایستگاه قطارساختمان خوبی است که بیشتر سبك روسی‌دارد. مردم با رئیس ایستگاه خیلی مؤدبانه و محترمانه‌برخورد می کنند، همان توجه رفتاری کـه ما در نیویورك بامسافران هواپیما داریم. عجیب اما واقعی است که سرتاسر دنیا دکمهٔ برنجین‌را نشانهٔ قدرت وحاکمیت می‌دانند.

این راه‌آهن سه درجه دارد، اول ودوم وسوم وتفاوت قیمت‌هر درجهٔ قطار هفت سنت است. جالب است که ناظر باشیم هفت سنت اضافی چه‌مرتبهٔ اجتماعی‌عجیبی به‌وجود می‌آورد. چون تفاوت‌وسایل رفاهی بین واگـنها بسیار زیاد است. درست نیست اگـر شخص را سرزنش کنیم که باپرداخت هفت‌سنت‌به‌گروه اشراف می‌پیوندد، بلکه صحبت بـر سر آنهمه تفاوت میان واگنهاست. واگن درجه یك خیلی راحت است وعلاوه ازحجرهٔ جداگانه‌ای که دارد، بـه هر مسافر یك فنجان چای هم مجاناً می‌دهند. حال توجه کنید که بـا هفت سنت چه امتیازاتی ه‌شخص تعلق می‌گیرد.

ترن کوچك که به اسباب‌بازی بیشتر شبیه بود درمیان بیابان و پستی‌وبلندیهای دامنهٔ جنوبی البرز، پیچ‌وتاب‌میخورد و پیش‌می‌رفت. گویی تپه‌های دامنهٔ البرز تهران را ازسه طرف درمحاصره گرفته‌اند. ما چهاریا پنج میل رابه طرف جنوب طی کردیم. بعضی قسمتها چون حاکریزهای مصنوعی به نظرمی آمد که بایدبقایای شهرقدیمی راجس[۸] پایتخت سلسلهٔ پارتیان باشد، که‌گویا روزگاری یك میلیون نفرجمعیت داشته‌است. هیچ اثر وحتی ردیف ستونی برجای‌نمانده است که نشان دهندهٔ امیدهای این ملت قدرتمند باشد، «که سالها خاطرهٔ ابتدای تاریخ را زنده نگه داشته‌اند» ویا مسافر رهگذر را به اندیشه بکشاند. جایی که خیابانهای وسیع و در اطراف آنها خانه‌های زیبای پارتیان مغرور قرار داشت، اکنون کشاورزان درمانده‌ای زندگی می‌کنند که برای بازارتهران سبزی می‌کارند.

از آن شهر عظیم هیچ برجای نبود و حتی آثار مختصری که موقعیت شهررا نشان دهد دیده نمی‌شد، مگرتپه‌های جاودانه، که در حاشیهٔ یکی از آنها آثار خرابهٔ یك برج دیده‌بانی را دیدیم، که برجادهٔ هکمتانهٔ قدیم چشم دوخته بود.

برای هیچ کس مشکل نبود که مجسم کند، نگهبان متهور و تنهایی که برفراز برج مراقبت ایستاده وچشم بیداررا برجادهٔ هکمتانه که‌چون‌ماری بردشت پهناور وبی درخت پیچ وتاب می‌خورد، دوخته است. آن روزگاران شناسایی افراد اهمیتی بسیارداشت، باید روشن

۸ــ راجس‌یارایس: نام قدیمی شهرری بوده است یا (نام یکی ازشهرهای ماد شرقی که‌تا اکباتان، ۵۵ روزراه‌بوده است.)، لغت‌نامهٔ دهخدا.

می‌شدحتی مسافری که می گذرد دوست‌است یادشمن، وامروز با شرایط دیگری مواجه هستیم. کم کم به باغها و تاکستانها نزدیك می‌شویم و پس از آن به مزارشاه‌عبدالعظیم، قبله‌گاه هزاران زائرمسلمان می‌رسیم.

دریکی ازباغهای اطراف‌شهرطبیبی زندگی‌می کند که دوپسرش درمریضخانهٔ ما تحصیل می کنند. این مرد پاکنهاد وخوب وفرزند خلف بوعلی، یك روزما را به باغ ییلاقیش بـرای صرف ناهار دعوت کرد. گرچه‌تعداد زیادی زنهای اروپایی وامریکائی نیز حضور داشتند، هیچ کدام ازبانوان اندرون آن طبیب درجلسهٔ ما شرکت نکردند. اواظهار داشت که زنش بیماراست، اما دربارهٔ آن دودیگر سخنی نگفت. غذارا بر روی میزبلندی چیده بودند و مـا ایستاده صرف کردیم، اول دسر آوردند وصورت غذا تقریباً ازاینقراربود:

لیموناد	چای	گلاب
گردو	بستنی	شیرینی
		ماست وخیار
سوپ وماهی		مرغ پلو
گوشت قیمه	چغندرپخته	برنج با چاشنی
اسفناج	کاهو	کبك
		پرتقال، سیب
خربزه‌ای که شش ماه مانده بود		نان وپنیر

(خربزه را برای ماههای بعد نگهداری می کنند)

چای

بعد از ناهاربه طرف بـرج خاموش رفتیم، قبرستان پـارسیان

«زردشتیان» یا آتش پرستان. ما از تپهٔ مجاور برج بالا رفتیم تا بتوانیم داخل دخمه‌را تماشا کنیم. اجسادی‌را دیدیم که دربرابرهجوم لاشخورها قرار گرفته بودند، و گـویی هزاران لاشخور در میان صخره‌های کوهستان زندگی‌می کردند. این برج‌یا دخمه، دیواری به ارتفاع چهل فوت دارد ودر میان آن چاه عمیقی حفرشده است. درقسمت بالای آن نرده‌هایی است که جسد مرده را قرار می‌دهند وبعد ترکش می کنند. وقتی لاشخورها کار خود راآغاز می کنند، که پوشش مرده بـه کناری افتاده است ودر پایان که گوشتی باقی نماند، اسکلت به‌چاه ته دخمه فرومی‌افتد.

درمراجعت، ازمزرعه‌ای عبور کردیم که مردی درحال‌شخم‌زدن بود. سه پسرش به او کمك می کردند وخیش را شش‌گـاو قـوی‌بنیه می کشیدند. درامریکا یك پسربچهٔ پانزده ساله درنصف روز، بیش از تمامی‌این نیروهایی که درتمام روزفعالند، می‌تواندکار ارائه‌دهد، چون اینها ازوسایل‌ابتدایی استفاده‌می کنند. امادستمزدها ارزان است، چون پسرها حداکثر روزی پنج سنت و مرد دو برابرآن دریافت می کنند. خاك بسیارحاصلخیز است و کشاورزان تقریباً هرچیزی که درآریزونا[9] ونیومکزیکو[10] به‌دست می‌آید، کشت می کنند.

شانس آنهاست که زمین‌به فراوانی محصول می‌دهد، درغیراین‌صورت مسئلهٔ تـدارك غذا بسیار مشکلتر از آنچه هست، مـی‌شد. در سرزمینی که راه‌آهن وجود ندارد، دریك ایالت، فراوانی‌غله است و در جای دیگر قحطی، چون سایر وسایل نقلیه‌گذشته ازآنکه به زمانی

9- Arizona. 10- New Mexico.

طولانی نیاز دارد، هزینهٔ زیادی راهم شامل می‌شود.

موجود نبودن وسایل حمل و نقل ارزان، مسوافق طبع آنهایی است که می‌خواهند تمام غلات را بخرند و انبار کنند، اغلب این کار انجام می‌گیرد ومنافع زیادی هم‌به دنبال دارد.

درایران ذرت به عمل نمی‌آید، که دربارهٔ آن سخن بگویم، اما محصول گندم وجو بسیار زیاد است، اکثر مردم فقط با نان وحبوبات، انگور و پنیر محلی وچای گذران می‌کنند. نان معمولا در اندازه‌های بزرگ پخته می‌شود، مثل تکه‌های چرم. که در کفاشی می‌توان دید. اما وقتی تازه باشد، خوشمزه ومغذی است چون مخلوط گندم وسبوس است.

درتهران ارمنیهایی هستند که نان سفید اروپایی را خیلی خوب تهیه می‌کنند. باتوجه‌به نفرت مسلمانان ازخوك، اجازهٔ کشتار آن دادهٔ نمی‌شود، و من در جایی ندیدم. گاوها لاغرند ودر عین حال عده‌ای معتقدند که گوشت گاو برای خوردن خوب نیست. گوشت گاو خیلی ارزان‌تر از گوشت گوسفند است، زیرا چندان خواستاری ندارد. وقتی لاشهٔ گاو رابه قصابی می‌آورند داستانهای جورواجور دربارهٔ بیماری یا علت کشتن آن گفته می‌شود.

مثلا شنیدم کـه می‌گفتند، بانویی اروپائی مطلع شد کـه در همسایگی آنها قرار است گاوی را بکشند. مستخدمش را فرستاد تا مقداری از گوشت آن برای ناهارتهیه کند. ظهرشد، اماپیشخدمت نیامد وحتی عصرهم خبری ازاونشد، اوایل شب دست‌خالی بازآمد وعلت تاخیرش‌را اینطور توضیح داد:

«گاو کم کم حالش روبه خوبی می‌رفت، تا آخر سر که کاملا بهبود یافت و آنها از کشتنش صرفنظر کردند.»

گوشت گوسفند ایران خیلی لذیذ وخوشمزه است، تقریباً مانند گوساله‌ای است که درامریکا مصرف می کنیم. فرق گوسفند امریکایی و ایرانی در این است که گوسفند ایرانی در انتهای دمش منبع چربی بزرگی می‌تواند ذخیره کند، تمام گوسفندهای ایران دنبهٔ بزرگی دارند ودر فصل زمستان و بهار، اندازهٔ دنبه نشانهٔ حالت و وضعیت پرواری گوسفند است ودرقیمت گذاری آن تاثیرزیادی دارد.

باآغاز فصل خشك که چراگاهها رو به کاهش می‌گذارند، با استفاده از این منبع چربی، حیوان می‌تواند به حیاتش ادامه دهد، در غیر اینصورت احتمال زیاد می‌رود که فصل گرما حیوان‌را ازپا بیندازد.

مرغ و خروس ایران چندان خوب نیست، زیرا چراگاههای سرسبزی وجود ندارد تابه‌خوبی تغذیه شوند. درسالهای اخیرپرورش بوقلمون رو به افزایش است و کلا نوع بسیار خوبی عرضه می‌شود. قیمت گوشت بوقلمون چندان گرانتر از گوشت گوسفند نیست و به تدریج مورد استفادهٔ عموم قرارمی‌گیرد.

دهقانهای اطراف تهران پنیرهای بسیار مرغوبی تهیه می کنند. ناحیهٔ وسیع وحاصلخیز ورامین در جنوب شرقی تهران منبع بزرگ تولید و تهیهٔ غذا برای انسانها و حیوانات تهران است. قیمت علیق و جو بیشتربستگی به‌نوع محصول‌دارد، خاصه‌محصول ورامین که تعیین کنندهٔ قیمت درسایر جاها نیز هست.

با توجه به حضور دربار و ابوابجمعی آن در تهران و اسبهای

بسیاری که قشون دراختیاردارد، همیشه مشکل تهیهٔ علیق وجود داشته است. گمان دارم آنها که مدت زیادی درایران اقامت داشته‌اند، به این نتیجه رسیده باشند، که درتعداد سپاهیان ایران‌باستان بیش ازحدتصور اغراق گفته‌اند. زیرا این کشور با شرایطی که ما اززندیك شاهد بوده‌ایم، قادر نبوده برای آنهمه سپاهی غذا وبرای اسبهاشان علوفه تدارك ببیند. این کافی نیست که بگوئیم این سرزمین در دورانهای گذشته از شرایط‌بهتری برخورداربوده است، زیرا همواره کمبود میزان‌بارندگی درکوهستانها و در نتیجه کمبودآب یکی از مشکلات اساسی بوده و خواهد بود.

درغرب شهرباغ زیبایی است، که باغشاه نامیده می‌شود، ابتدا آنجا را به عنوان میدان اسب‌دوانی دایر کردند، ولی بعدها متروکه ماند. زیبایی آنجا به خاطرآب فراوان و درختان بسیار است. درآنجا مجسمهٔ برنزی ناصرالدین‌شاه که به‌دست یك ایرانی ساخته شده قرار دارد. این‌مجسمه، شاه‌راسواربراسب نشان‌می‌دهد ودرجزیرهٔ کوچکی که پلی برای ورود وخروج پیاده‌ها دارد، قرار داده شده‌است.

۷

تبریز و ولایات غربی

تبریز مرکزعمدهٔ تجارت وحکمرانی منطقهٔغرب است، وچون ولیعهد درآنجا سکونت دارد، ازلحاظ شرایط سیاسی دومین شهر ایران منظورمی‌شود. جمعیت آنجا کمتراز تهران است ودرتمام بخش‌های داد وستد رقیب سرسخت پایتخت به حساب می‌آید. این نام به فارسی به معنی محل تب است، اما اسمی بی مسمی است، چون در ارتفاعاتی قرارگرفته که یکی ازمناطق خوش‌آب وهوای ایران است. تنها شهری است به غیرازپایتخت که امریکا درآنجا قنسولگری دارد.

شهر دارای وسعت زیادی است، و باغهای بزرگ و خانه‌های خشتی یاآجری دارد. به نظرمن شرایط وامکانات یك شهربزرگ درآن نیست، اما قرنها کم وبیش مرکزمعتبری بوده است.

بارها زلزله، شهررا به ویرانی کشانده، اما دوباره‌آن را از نو ساخته‌اند، تابه امروز که احتمالا ازآنچه بوده وسیعترشده است. گاه‌

گاهی احساس می‌شود که لرزش خفیفی به‌وقوع می‌پیوندد، اما پنجاه سال می‌گذرد که شهر صدمهٔ مهمی اززلزله ندیده‌است. ازگوشه و کنار داستانهایی در بارهٔ انبوه جمعیتی که در ایران می‌زیسته‌اند می‌شنویم، شهرهای مختلفی که جمعیتی چون شیکاگو، فیلادلفیا و بوستون امروز داشته‌اند.

اما نویسنده باید اعتراف کند که این مطلب را بـه سختی باور دارد و نمی‌تواند بپذیرد که زمانی ایران می‌توانسته جمعیت زیادی را تحمل کند ومعتقد است با وجودی که قصه‌هایی در بارهٔ تبریز قدیم و راجس بیان شده، این دوشهر اهمیت و وسعتی که امروزدارند، همان است که درروزگاران قدیم داشته‌اند.

زبانی که درکوچه وبازار تبریز می‌شنوید، ترکی است، که در بیشتر نواحی شمال غربی به‌آن تکلم می‌کنند. این زبان بـا آنچه در قسطنطنیه متداول است، متفاوت می‌نماید اماگویی درترکیه هم‌کم و بیش‌آن را می‌فهمند.

زبان فارسی بسیار کم مورد استفاده قرار می‌گیرد، مگر درکاخ ولیعهد ودر محدودهٔ اعیان واشراف. فضلای‌آن حوالی، فارسی را به عنوان زبـان دوم می‌شناسند. بعضی ازافراد معتبر و کسبهٔ سرشناس، ارمنی هستند، اما زبان ارمنی دربازار بطورکلی بلااستفاده است. این شهر چون با سلماس و اورمیه که اکثریتی مسیحی‌نشین، دارند،نزدیك است. تعداد قابل ملاحظه‌ای ازشام به‌آنجا مهاجرت کرده، به‌کسب و کار مشغولند وبه زبان سریانی تکلم می‌کنند.

اززبانهای خارجی، روسی وفرانسه نیز زمینه‌ای دارنـد، اما در

بانکها ومراکز تجارت و ادارهٔ تلگراف اززبان انگلیسی بهتر و بیشتر استقبال‌می کنند. بعضی کارمندان بومی‌درمدارس‌امریکایی‌تعلیم‌دیده‌اند.

به نظرمن جالبترین محل برای یك سیاح بازارتبریز است. کسی نمی‌تواند تحت تأثیر طاقهای قوسی، و خصوصیت محلی مغازه‌ها و فضای مملو ازحرکت وتلاش آنان قرارنگیرد. زمانی که من درآنجا بودم، خیابانها لبریزبود ازآدمهای جورواجوری که ازگوشه و کناربه آنجا ریخته بودند.

قفقازیها با کتهای پوستی، دهقانان از دامنهٔ کوههای آرارات، تجاری ازتفلیس وسایر شهرهای‌گرجستان قدیم واروپائیان باکلاههای آفتابگیر چوب پنبه‌ای وتبریزیها که لباس ولهجهٔ خاصشان کلاآنان را درمیان این‌آشفتگی ممتازمی‌ساخت درآنجاآمد ورفت داشتند.

شبها این مردم مراقب بودند تاحتی‌الامکان به خیابان نیایند، تا با مشکلی روبه‌رو نشوند و اگرهم ناچار می‌شدند، فانوسهای بزرگ ساخت چین را با خود حمل می کردند. دراینجا چون سایر شهرهای ایران، اندازهٔ فانوس نشانهٔ مرتبهٔ اجتماعی حامل‌آن است. هواآنقدر عالی است‌که با وجود شرایط غیربهداشتی، که برزندگی مردم سایه افکنده میزان مرگ ومیر بالا نیست و اروپائیان ساکن‌آنجا به خاطر گرمای هوا ناچارنیستند تابستانها شهررا ترك‌گویند.

نمی‌توانم بگویم ازلحاظ جاهای‌دیدنی تبریزمی‌تواند دربرابر تهران قدعلم‌کند، گرچه چندمسجد وساختمان دولتی، اقامتگاه‌ولیعهد در باغهای شمال شهر نیز جالب توجه است. مثل سایرجاهای ایران مسیحیان اجازهٔ ورود به مسجدرا ندارند. و در واقع دراینجا بیشتراز

سایرشهرهای ایران مراقب آنها هستند.

مسجد کبود، یکی از جاهای دیدنی است، که خرابه‌های آن نشانهٔ زلزلهٔ سختی است که بارها بنیاد شهر را در هم شکسته است. هنوز هم مجموعهٔ با شکوهی است، که باکاشیهای زیبا تزئین یافته که علاوه برزیبایی، از تجزیه شدن بنا نیز جلوگیری می کند. می گویند بنای مسجد، چهارصد سال پیش پایان یافته، اما مثل هرچیز دیگر در ایران که بازمان ارتباط داشته باشد، فقط تخمین است.

زندگی اجتماعی اروپائیان پیرامون قنسولگریهاست، که ازهمه مهمتر قنسولگری انگلیس و روس است، وفعالیت آنان در میسیونهای مذهبی وبخش تجارتی که بانکها وسایر مراکزرا زیرنظر دارد محدود می‌شود. همیشه تعدادی اروپایی از طرف دولت بـه عنوان مربی در گمرکات، پست، وسایر ادارات‌دولتی استخدام می‌شوند.

تأسیس قنسولگری امریکا، سالها جزو برنامه بوده ولی پس از آنکه یك امریکایی‌به‌قتل رسید، واحساس‌شد زندگی‌امریکائیها درمنطقه درمعرض خطر است، مقامات واشنگتن درکارافتتاح آن تعجیل کردند. پست‌مهم وحساسی دایرشده ومنافع امریکا راکاملامی‌تواند حفظ کند. آقای داتی[1]، به عنوان‌قنسول انتخاب شد وپس ازتهیهٔ مقدمات، آنجا را با کاردانی و هوش بسیار افتتاح کرد و اکنون پرچم امریکا بـه هر امریکائی که ازتبریز دیدن کند خوش آمد می گوید.

درحدود سی نفر امریکایی بجز کودکان در این ناحیه سکونت دارند که حوزهٔ اداری قنسول محسوب می‌شود. ناحیهٔ آذربایجان کـه

1- Mr. Doty.

تبریز مرکز آن است، چند سال پیش‌بـه ناامنی واغتشاش کشیده شد. راه‌کاروانی به طرف اورمیه و شهرهای غربی دریاچه هفته‌ها در دست یاغیان ودزدان قرارگرفت. آقای لاباری[۲]. مبلغ امریکایی، پس از آنکه تعدادی زنان امریکایی را تا مرزبدرقه کرد، درمراجعت به طرز فجیعی به‌قتل رسید.

ازنقاط مختلف این منطقه‌تا تهران‌آنقدر فاصله زیاد است، کـه اغلب پاسخ‌نامه‌ای، یك ماه بـه طول می‌انجامد. سفارت‌ما برای یافتن پاسخ وتحقیق دربارهٔ چگونگی این جنایت با اشکالات زیادی مواجه شدکه بالاخره‌به تأسیس قنسولگری درتبریز انجامید. درسرتاسر ایران نیازفراوانی به‌وسایل ساخت‌امریکا احساس می‌شود. مخصوصاً صنایع فلزی، وهم واگن، بخاری وکفش. باوجود این مطالب توجه مقامات واشنگتن رابه نیاز وشرایط خاصی که یك قنسول درایران دارد، جلب می‌کنم.

مسافران تبریز، خـوی، سلماس واورمیه، کـه ازشهرهای مهم آذربایجان به‌شمار می‌آیند، قطاراصلی قفقازرا درتفلیس‌ترك می‌گویند وبا خطی دیگر ازآنجا به مرز ایران وروسیه که به‌جلفا معروف است می‌رسند. جلفا درکناررود ارس که برروی‌آن پل‌ناقصی بسته‌اند واقع شده است.

راهی که ازتفلیس‌می‌آید به‌کوههای‌آرارات می‌رسد که اکنون درمحل تلاقی سه‌کشور، ایران، روسیه وترکیه قد بـرافراشته است. قله‌های مرتفع‌آن باغرور بسیار بـرتمام مناطق اطراف مسلطند وبیشتر

2- Labaree.

ایام‌سال پوشیده از برفند.

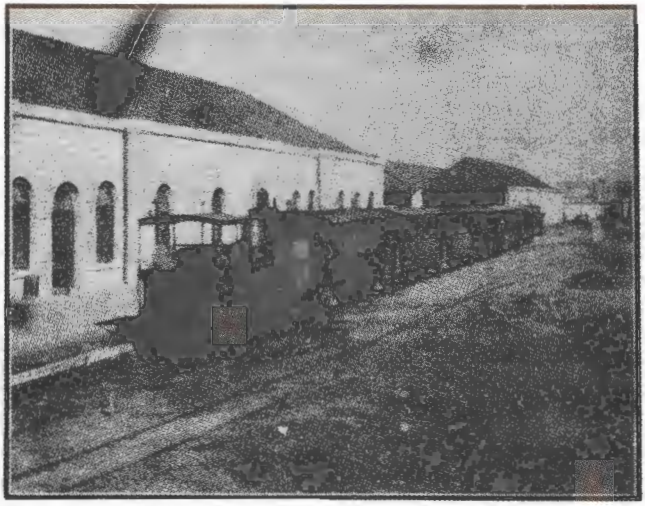
زیاد مشکل نیست بپذیریم که این، همان کوهی است که به قول بعضی‌ها در کتاب مقدس هم ذکرش آمده، ودربارهٔ طوفان افسانه‌های گوناگون وبی اساسی‌را محلیها نقل‌می کنند. کوه ازفاصلهٔ زیادی دیده می‌شود وهنوزمنظرهٔ باشکوه غروب‌را که درارتفاعات‌شهر وان[3] دیده‌ام به خوبی به‌خاطردارم.

معمولا ازمرز تا تبریز چهارروز، به‌سلماس سه روز وتا اورمیه پنج روزراه است. با استفاده ازکالسکه دربعضی قسمتهای راه وهموار کردن جاده وتعمیر پلها، تـاحد قابل ملاحظه‌ای می‌تـوان مدت سفررا تقلیل داد. سفرازتبریزبه اورمیه که قبلاپنج روزطول می کشید، اکنون باقایق ازروی دریاچه دو روز ونیم وقت می‌گیرد. اگر در این دریاچه کشتیرانی بدون پرداخت مالیات معمول می‌شد می‌توانست تأثیربسیار زیادی در منافع غرب کشور ازهرجهت داشته باشد. دریاچه، نود میل طول وتقریباًسی‌میل‌عرض‌دارد وبیشترزمینهای‌اطراف آن‌حاصلخیزاست ودهکده‌هایی آباد دارد. پس ازگذشتن ازسلماس به‌دریاچه می‌رسیم و درساحل غربی آن پیش‌می‌رویم تابه اورمیه می‌رسیم. چون این‌دریاچه ممرخروجی ندارد، به‌اندازه‌ای شوراست که هیچ جانداری نمی‌تواند درآن‌زندگی کند. هیچ‌گیاهی جزبوته‌های‌مخصوص درنزدیکی‌سواحل آن نمی‌روید. وارد شدن‌به این‌آب، بیشتربه خاطر غلظت آن خالی از اشکال نیست که نمی‌شود بـه زیرآب رفت، آنقدر نمکهای‌گوناگون و گوگرد درآن وجوددارد که‌محلیها شب قبل‌ازخوابیدن درآن استحمام

3_ Van.



لباسی که زن ایرانی در خانه می‌پوشد .



ایران فقط شش میل راه آهن دارد

ایستگاه ترن در تهران

می کنند، ومعتقدند که دیگرپشه‌یا سایرحشرات به‌آنها نزدیك‌نخواهند شد.

بـه نزدیکیهای اورمیه کـه می‌رسیم، راه از زیباترین بخشهای ایران می‌گذرد. دهکده‌های بسیاری وجود داردبا انواع درختان میوه وصحراهای سرسبز که سالهاگندم وجو ازآنها به‌دست‌آمده وتپه‌هایی کـه تصویرآنها بردریـاچهٔ‌آبی رنگ منعکس شده وگله‌های‌گوسفند بسیاری که برآنها می‌چرند.

راه از داخل وخارج دهات پیچ و تاب می‌خورد ومی‌گـذرد. دهکده‌ها آنقدر باطراوتند که‌گویی نهر کوچکی که ازبرفهای ذوب‌شده به‌آنجا می‌رسد، می‌تواندکاملا دره را سیراب کند وشاداب نگهدارد.

بسیاری ازدهکده‌های بین سلماس واورمیه مسیحی‌نشین است. میسیون امریکائی درسال ۱۸۳۵[۴] دراورمیه تأسیساتی دایر کرد واکنون چندمدرسهٔ ابتدائی دردهات وچند مدرسهٔ متوسطه، یك‌کالج ومریض‌خـانه‌ای مجهز وچـاپخانه‌ای دراورمیه دارد. هم چنین یـك میسیون انگلیسی دراورمیه فعالیت دارد، که بیست‌سال قبل‌کارش راآغاز کرده، ونیز میسیون‌کاتولیکهای رومی که کشیشان فرانسوی‌آنجا را اداره می‌کنند. اغلب دهکده‌هـای مسیحی‌نشین، کلیسایی دارنـد و در مسائل اجتماعی‌آنان پیشرفتهای محسوسی حاصل شده است.

کمی دورتر ازحد غربی دریاچه، ساوجبلاغ قـرار دارد، جایی که سالها یك میسیون‌آلمانی به‌کارهای عام‌المنفعه ونوعدوستانه درآن اشتغال داشتند. چند سال‌قبل یك‌آلمانی که برای فراگرفتن زبان‌ترکی

۴ـ برابربا سال ۱۲۱۴ شمسی ـ م

درآنجا اقامت داشت، به‌وسیلهٔ دزدانی که شبانه بـه خانه‌اش ریختند کشته شد. در جهت شرق دریاچه، شهر مراغه قرار دارد، که ازمراکز مهم تجارت محسوب می‌شود.

براساس موافقتنامهٔ انگلیس وروس درسال ۱۹۰۷[۵]، تمامی ایـن ولایات تحت نفوذ و تسلط روسها قرارگـرفت. ایـن نواحی یکی از بهترین نقاط ایران است وآمادگی بسیار برای‌گسترش تجارت دارد.

بازار شهرهای مختلف پرازکالاهای روسی است، ومردم تا حد زیادی‌به روسیه چشم امید دوخته‌اند. چون بـراین باورند کـه دولت مقتدری است وصادقانه حامی منافع ورافع حوائج آنان است.

درحقیقت موقعیت خاص جغرافیائی آذربایجان روسهارا مجبور به‌نفوذ بیشتر می کند. ترکیه تنها قدرتی است که دربارهٔ مسائل مرزی باروسیه اقامهٔ دعوی کرده است. درسال ۷-۱۹۰۶[۶] روسها سربازانرا ازمرز عبور دادند وبخشی ازایرانرا تصرف کردند.

تمام این قضایا دردست یك کمیسیون مشورتی است، کـه گمان نمی‌رود حتی درسالهای‌آینده هم نتیجهٔ‌کارآنان امید بخش بـاشد. در عین حال چنین به نظر می‌رسد مردم ازهر قدرتمندی که بیاید ونظم‌را برقرارسازد، جاده‌هارا امنیت‌بخشد، دست کردهارا ازغارت وچپاول و آتش سوزی کوتاه کند وبتواند سرزمین زیبای‌آنانرا ازویرانی‌محض وآشفتگی رها سازد استقبال خواهند کرد.

۵- برابربا سال۱۲۸۶ شمسی-م. ۶- برابربا سال ۶-۱۲۸۵ شمسی-م.

۸

قم، سلطان‌آباد و همدان

اوایل ماه سپتامبر که گرمی هوا روبه‌کاهش گذاشته بود، من و خانواده‌ام از دهکده‌ای درشمیران که تمام ایام تابستان‌را در آنجا بسر برده بودیم به‌تهران بازگشتیم. باتوجه به‌کاری که در همدان داشتم، ناچار بودم به‌آنجا بروم. همین که به خانه رسیدیم، شروع به جمع‌آوری وسایل‌سفر کردیم. سفری که درحدود دویست‌میل‌یابیشترمی‌شد. در آمریکا مسافرت دویست‌میلی امری خیلی عادی و ساده‌است، مانند یك‌گردش بعدازظهر و یاخوابی کوتاه، اما در ایران به علت نبودن وسایل‌جدیدحمل‌ونقل، همیشه‌به‌عنوان یك‌کارجدی وشاق‌به‌نظرمی‌آید، کوره‌راهها ابداًشباهتی به‌جاده‌ندارند، هتل‌واقامتگاهی یافت‌نمی‌شود، و دربعضی ازجاها حتی‌غذا هم‌نمی‌توان به‌دست‌آورد. بااین مشکلات مسافرت درایران مسائل‌زیادی به‌دنبال دارد. بالاجبار مسافر قبل‌از آغاز سفرباید تمام چیزهایی که لازم‌دارد تدارك ببیند. مختصر بگویم باید

وسائل کافی یك‌زندگی‌را باخود ببرد، و درعبورازبعضی بیابانها نیزباید به‌اندازهٔ کافی آب وغذا همراه داشته‌باشد. دیگر اینکه تعدادزیادی باید بالاتفاق سفررا باکاروان آغاز کنند، زیرا امری‌غیرمعمول نیست که‌چند مردمسلح راه‌را برکاروان ببندند و بار و اثاثهٔ آنان‌را به‌غنیمت باخود ببرند و اگرتعداد مسافران زیـاد باشد احتمال این پیشامدها ضعیف‌تر است.

درمسافـرت بـه‌همدان ، جادهٔ جنوبـی را که ازشهرهای قم و سلطان‌آباد می‌گذرد برگزیدیم. ازتهران تا قم، راه‌خوبی برای‌کالسکه ساخته شده‌است، که همه‌ساله هزاران زائر ازآن عبورمی کنند. اینجا یکی‌از مقدسترین شهرهای دنیای شیعـه است. بنائی عظیم وگنبـدی زراندود ، نشانه‌هایی ازشهر است که ازتمام جهات به چشم می‌خورد و به‌زائرمژده می‌دهد، که شهرنزدیك است. معماری آنطورکه ازبیرون نمایان است، عالی‌است. دراطراف آن باوسعت زیادی قبرستان است. درطول‌راه ازکنار صدها اجسادی که برپشت حیوانات به‌قم می‌بردند تا دفن کنندگذر کـردیم. مسلمانان معتقدند، کسانی کـه‌در نزدیکی این بارگاه مقدس به خاك سپرده شوند، جزواولین افـرادی هستند، که در قیامت به‌بهشت خواهندرفت.

برای‌ما منظرهٔ هولناکی بود، وقتی می‌دیدیم این‌اجساد خشك‌شده‌را درپارچهٔ ضخیمی پیچیده‌اند وبا تسمه به دوچوب بلند موازی که برپشت دواسب قراردارند بسته‌اند. و نیز شب‌هنگام، تعدادزیادی ازآنهارانزدیك پنجرهٔ اتاقمان روی‌هم چیدند که چندان خوشایندنبود. روزی مردی‌را دیدیم که در حدود هفتادسال داشت، و جسد زنش را

براسب پیری که به‌دنبال می کشید، حمل می کرد ومادراندیشهٔ وفاداری اونسبت به شریك زندگیش بودیم، که به خاطر برآوردن آرزوی او پس‌از مرگش این‌همه سختی ومرارت‌را تحمل می کند. من پیاده‌شدم و بااوبه‌صحبت‌پرداختم. همانطور که اشك‌از گونه‌هایش فرومی‌چکید گفت که ازدماوند می آید.

دماوند درحدود پنجاه‌میل با تهران فاصله دارد. ایـن‌مرد پیر به تنهایی بااسبش جسد زنی‌را به‌قم می‌برد تا به‌خاك بسپارد. گرچه هفتاد سال عمرداشت، صدوپنجاه میل پیاده آمده‌بود تاپس‌از مرگ‌زنش‌اقلا وصیت او را عمل کـرده باشد. در هـرقدم پریشانی و سرگشتگی، و کیلومترها بدون‌اینکه سرپناهی بیابد، و یادهکده‌ای و نشانی از آدمی باشد. همه‌جاخاموشی وسکوت بود که ندرتاً باصدای‌کاروانی که‌عبور می کرد درهم شکسته می‌شد. این‌مسیر برای‌مرده‌ای که آخرین‌سفرش راطی می کرد مناسب‌تر می‌نمود.

درتمام مسافرتهایی که درشرق داشته‌ام، کمتـرجایی سخت‌تر و رنج‌آورتر از جادهٔ بین‌تهران وقم دیده‌ام. پس‌از غروب‌آفتاب دریکی ازکاروانسراها یااستراحتگاههای بزرگ فرودآمدیم. به‌پشت‌بام رفتیم تا شامی بخوریم و درهوای‌آزاد نفسی تـازه کنیم و استراحتی‌داشته باشیم. اماکاملا ناامیدشدیم، زیراگرمای تپه‌های داغ نزدیك‌ما تمام‌شب حرارت‌را به‌جانب مامی‌فرستاد و درساعت سه بامـداد بسیارخوشحال شدیم که حیوانات را مجدداً بار زدند و مابه‌جانب منـزل بعدی‌به راه افتادیم، که درآنجاهوای خنکتری بود. دراین‌منزل کمی دورترازجاده مغازهٔ کوچکی دیدم، به‌سراغ‌مغازه‌دارفتم وپرسیدم، خوراکی‌موجود

چه‌دارد؟ اوجواب‌داد، همه‌چیز، شماچه می‌خواهید؟ مجدداًازاوسئوال کـردم بـرای خوردن چه‌چیـز دارد؟ بازاو پاسخ‌داد: همه‌چیز. ازاو درخواست کردم که مشخص کند چه‌چیزی برای فرونشاندن‌گـرسنگی موجود دارد تابخریم و به‌مصرف برسانیم.

گفت: بله قربان بهتـرین نوع تخم کدو و هندوانـه، که تقریباً یکسال‌ونیم پیش برشته‌شده و یاهرچیزی کـه شمابخواهید دارم. به‌او گفتم: شکی نیست که تخم کدوهایی که دارد، آنقدر عالـی است که نمی‌شود آن‌راباپول‌ناقابل‌معاوضه کرد، پولی که‌منشاء تمام‌آلودگیهاست و نامش‌را بدون عذرخواهی ازشما دراین‌محل نمی‌توان برزبان راند. اما این تخم کدوها و هندوانه‌ها مناسب مزاج فرنگیها یاخارجیهانیست تا بااین‌چیزهای خوشمزه به‌ضیافت بنشینند. ازاو خواستم اگرغذائی معمولی‌مثل‌نان، قدری‌گوشت یاتخم‌مرغ بیاورد، برای‌ماگواراتراست. گفت، همه‌چیز غیراز اینهاکه نام‌بردی دارم. گفتم پس‌پنیر، شیر یامیوه بیاور. سرش‌را تکانی‌داد، بااین اشاره که بعضی مردم عجب سلیقه‌های نوظهوری دارند. سعی کردم به‌او بفهمانم که بایـدمقداری از این‌قبیل مواد، چون‌نان وگوشت وغیره‌را اقلا برای‌مصرف‌مسافران داشته‌باشد. در حالی که درقیافه‌اش معمایی ناخوانده دیده می‌شد، گفت: صاحب، هر کسی کسب وکارخودش‌را بهتر می‌داند، این راه مخصوص مرده‌ها است، و آنهاهم چنین غذاهایی طلب نمی‌کنند.

پس‌از ترك قم صحنه تغییر کـرد و ما درهوای خنکتـری قرار گرفتیم. به جای بیابانهای پـرنمك و تپه‌های سوزان، به کوهستان‌های خوش‌هوا واردشدیم که آبهای خـروشان ازبرف قله‌ها سرازیر بود و

ازمیان‌دره‌ها ودرختان پیچ وتاب می‌خورد وزمین‌های‌حاصلخیزدامنه‌ها را سیراب می‌کرد. به‌همان نسبت که آغازاین‌سفر، مارا به‌خیال مرگ ونیستی انداخت، هوای فرحبخش دره‌ها نوید زندگی و امیدحیات‌را درآدمی می‌دمید. یك‌شنبه‌را در دهکدهٔ بزرگی که درحاشیهٔ کوهستان مرتفعی‌قرارداشت‌گذراندیم، جایی که‌چشم‌انداز وزیبایی‌اش‌بی‌شباهت به دامنهٔ‌آلپ‌نبود. اینجابود که نیمه‌شب یکی ازهمراهان به‌گمان اینکه دزد یاقاتلی بالای سراو ایستاده‌است ازخواب پرید، همه‌را بیدارکرد که‌گویی کسی می‌خواهد ضربه‌ای کاری برسرش بکوبد، فریاد زدکه فوراً‌چراغ‌را روشن کنند ومعلوم شد دزد وقاتل فرضی‌اوالاغی‌بی‌آزار است‌که سرگردان‌گذارش بـه‌اتاق افتاده و بـربالای تخت دوست ما متحیر ایستاده است.

روزبعد به‌منطقهٔ عراق وارد شدیم، جایی کـه بسیاری ازقالی و قالیچه‌های ایران بافته می‌شود. درهر دهکـده‌ای کـه توقف داشتیم، تعدادی‌کارگاههای قالی‌بافی دیدیم. بیشترزنان و دختران به‌کاربافندگی اشتغال داشتند، کـه حقوق روزانـه‌شان از ده سنت تجاوز نمی‌کرد. طراحی و زیبایی قالیچه‌ها نشان می‌داد که هنـرآنها بـرابر باکارنقاش هنرمندی است، که‌ازبابت یك‌تابلو هزاران سنت دریافت می‌دارد. در مسیری‌که می‌رفتیم انگور نیز فراوان‌بود و به طورعجیبی ارزان. در محلی‌دیدیم که انگورهارا به‌اسب می‌دادند تاسریعتـر چاق‌شود، و در بسیاری جاها شیـرهٔ انگور تهیه می‌کردند، تعداد معدودی‌هم شراب می‌انداختند. اما صنعت عمدهٔ آنان بافتن‌قالی است و برتپه‌هاگله‌های گوسفند درحال‌چرا هستند که‌پشم، مادهٔ اولیهٔ این‌صنعت بزرگ از آنها

به‌دست می‌آید.

درسلطان‌آباد که مرکز ایالت‌است به خانهٔ آقای ستراوس[1]، نمایندهٔ شرکت زیگلر[2] که در منچستر، انگلستان قرار دارد، دعوت شدیم. این‌شرکت بزرگترین صادرکنندهٔ فرش‌ایران است، که درشش بخش دیگر کشور نیز دفاتری دایر کرده است. باغ آنها پراز درختان سرسبزبود و نهرآب‌بزرگی ازمیان‌آن می‌گذشت. آنجا درش به‌روی همه‌بازبود وهمیشه آمادهٔ پذیرائی ازمسافران‌خسته، و به‌ما اجازه دادند که ازانبارشان نیزدیدن کنیم، که قالی‌وقالیچه‌های عالی بسیاری‌برروی هم چیده‌بودند. آنهامواد اولیهٔ درجه‌یك‌را خودتهیه می‌کنند. ریس‌را خود رنگ می‌کنند ودراختیار بافندگان می‌گذارند، وآنهادرزمستان‌های طولانی در خانه‌هاشان به‌کار مشغول می‌شوند. این‌طرح برای بسیاری از مردم‌کار ایجادکرده است و نمونهٔ خوبی است برای برپا‌داشتن مؤسسات مشابه در زمینه‌های دیگر و جاهای دیگر. حدوداً از دوازده ده دیدن کردیم وهمه‌جا ازوضع‌کار شرکت و اقدام‌آنان‌اظهار رضایت می‌کردند. آقای ستراوس قنسول یار سفارت انگلستان است. و نیزمدیرناحیه‌ای شرکت و ازسهامداران عمدهٔ آن‌که پرچم انگلیس بربالای سردرخانه‌اش دراهتزاز است.

زمانی که من آنجا مقیم بودم، شرکت دیگری که اکثریت‌آن آمریکایی‌بودنددرنظرداشتنددرآن‌منطقه‌نمایندگی دایر کنند. سلطان‌آباد و حومه‌اش بزرگترین تولیدکننده فرش ایران‌است. باعث تأسف‌است

1- Mr. Strauss.
2- Ziegler.

که ذوق‌اروپائیان و امریکائیان متوجه این‌بخش‌ازصنعت شده، زیرادر نتیجه تمام زیبایی وطراحی اصیل‌را ضایع کرده‌اند و ازآنهمه سلیقه و ابتکاری که درکارتهیهٔ فرش مبذول می‌شد، تامورد پسند بازار مشکل‌پسند محلی باشد، اکنون خبری نیست. سلیقهٔ غربیها درارائهٔ طرح و رنگ فرش ایران چیزمهملی است. مثلا همان کسی که رنگ ملایم و قالی ریزنقش‌را می‌پسندد و تحسین‌می‌کند، درآن واحد رنگ قرمز و طرح بته جقه‌ای‌را سفارش می‌دهد، که درست خلاف سلیقهٔ خودش است.

بیشترفرشهایی که‌به‌آمریکا صادرمی‌شود ودرآنجا باقیمتی‌گزاف به‌فروش می‌رسد، ازنوعی پست و بنجل است. یك‌مرتبه دیدم فرش بزرگی‌را برکف‌کافه‌ای پهن کرده‌اند، فقط بـه‌این منظورکه مراجعین مرتباً برآن رفت و آمدکنند و فرش حالت کهنگی به‌خود بگیرد و به عنوان‌جنس‌مرغوب‌تری عرضه‌شود. اغلب‌فرشهای کهنه را ازخانه‌هایی می‌خرندکه درآنجا بیماری دراثر ابتلا به‌سل، آبله، یاسایر بیماریهای واگیردار درگذشته‌است. درواقع بیماران برروی فرش نبوده‌اند،بلکه رختخواب را اغلب برروی‌فرش پهن می‌کنند. فرشهای کهنه بسیارزیبا وظریف‌اند، اماشخص بایدکاملا دقت کندکه قبل‌از حمل‌آنها به‌خانه، به‌هرطریق ممکن آنهارا تمیز وعاری‌ازمیکرب سازد. وبا، که تقریباًدر این‌مناطق بومی است ازطریق خـرید وفروش فرش، بسیاری را مبتلا کرده و ازپای درآورده است. البته فرشهایی که اروپائیان یا امریکائیان می‌خرند یا صادرمی‌کنند، اغلب تازه‌بافت هستند و درمعرض استفادهٔ اشخاص دیگری نبوده‌اند.

از سلطان‌آباد تا همدان تقریباً هشتادمیل فاصله‌است، که البته با کالسکه وتعویض‌مرتب اسب‌می‌توان بیست وچهارساعته آنراطی کرد. باکاروان‌یا تك‌اسب، سه‌روزطول می کشد. مسافران کرمانشاه می‌توانند ازطریق‌همدان بروند، اما معمولاً درمحلی‌نزدیك همدان راه راعوض می کنند. در کاروانسرایی براثر سروصدای جشن عروسی ازخواب بیدارشدیم، که درنیمه‌شب‌آمده بودند عروس‌را باخودببرند. درجایی دیگر به‌دسته‌ای مطربهای دوره‌گرد برخوردیم. آنها چند روز درخانهٔ اربابی که عروسی داشته به‌نوازندگی‌مشغول بوده‌اند، و ازبابت نشاط و شوری که به وجود آورده بودند، پول خوبی‌هم نصیبشان شده، اما درمراجعت به‌تهران بـه‌چنگ سارقین افتاده و همه‌چیزشان را دزدیده بودند. آنها در تنگ‌دستی و سختی ازما کمکی می‌خواستند تاسرمایهٔ رفته و وسایلشان‌را به‌دست‌آورند، و کسی نمی‌دانست راهزنان به کجا پناه برده‌اند.

تقریباً نه‌فرسخ بعداز همدان، یکی‌از مالکین بزرگ را ملاقات کردیم وناهاررا درخانهٔ اومهمان شدیم. آنقدر باخوشرویی ومهربانی ازما استقبال کرد و ناهـارآنقدر دلچسب بود، کـه بااصرار او تصمیم گرفتیم شب‌را نیز درمنزل اوبگذرانیم. فصل انگوربود، بعدازظهر را درتاکستان وسیع اوبه‌خـوردن انگور وشربتهای‌گوارا گذراندیم. و یکی ازچندین پیشخدمتی کـه درخانهٔ اوکارمی کـردند، دائماً از مـا پذیرائی می کرد. طبقات مرفه ایران، که این شخص نمونه‌ای از آنها بود، نسبت به‌مسافران وغریبه‌هابسیارمهربانند وصمیمیت نشان‌می‌دهند. یك‌ضرب‌المثل ایرانی‌است که‌می گوید «اگرمی‌خواهی کسی‌رابشناسی

بااو به‌سفربرو و یا چندی در خانه‌اش منزل کن.» ایرانیها همانطور که بسیار مهمان نوازند، هم‌سفران موافقی نیز هستند. اینها خصیصه‌هایی است که درذات وطبیعت آنهاست، که در سفر بهترین خصوصیت‌های اخلاقی خود را بروز می‌دهند وبهترین اسب‌هارا نیز برای سفردارند.

بیشتر راهی که به‌طرف همدان می‌رود، سربالاست. شهردردامنهٔ شمالی کوه قرارگرفته ودرماه‌های تابستان هوای بسیارخوبی دارد، اما زمستانهایش سخت سرداست. ارتفاع آنجا بیش از شش‌هزار پاست، بنابراین، بعضی‌خارجیها تحمل اقامت درآنجارا ندارند. پیرامون‌شهر باروئی ندارد، اما در جهات مختلف دروازه‌های بزرگی قرار داده‌اند، که پس‌از ساعت۹ شب ورود به‌خیابانهای شهررا مانع‌می‌شود. شهری پرداد وستد و تجارتی است، مرکز توزیع انواع کالا به‌تمام قسمتهای کردستان است، که درجهت غربی وجنوبی آن قرار دارد، همچنین بازارعمده ومهمی است برای قبایل مختلف لرستان. دربازار اغلب می‌توان‌اختلاط نامتجانس آنها که ازتپه‌ها و کوهستانها برای اولین‌دفعه به‌شهر آمده‌اند وشهرهای متمدن را مشاهده کرد. درنزدیکی شهر، تپهٔ وسیعی است که برفراز آن بنایی قرار دارد، و بردیوارهای آن صحنه‌هایی که درکتاب استر[3] ضبط شده منقوش است. به نظر نمی‌رسد که

3- Esther برادرزادهٔ مردخای، زن‌اخشویرش(خشیارشایا اردشیراول) هخامنشی. چون‌هامان وزیرشاهنشاه می‌خواست یهودیان رانابود کند، استر تقاضای‌عفو آنان‌راکردویهودیان‌رانجات‌بخشید(تورات). درهمدان آرامگاهی است که به‌نام استرومردخای معروف است.

فرهنگ معین

این‌محل قصرشوشان[۴] باشد و اگـرهم بوده، محلی مخصوص‌تابستان بوده‌است نه‌فصول دیگر. به‌هرحال مقبرهٔ استرومردخای درآنجااست، که ازطرف‌یهودیهای وفادار همیشه چراغی در آنجا روشن‌است.

جمعیت‌همدان به‌احتمال زیادباید پنجاه‌هزارنفر باشد، که بیشتر مسلمانند، گرچه تعدادی ارمنی و یهودی‌هم پیدا مـی‌شوند. مثل تمام جاهای تاریخی شرق، این‌شهر نیز درهاله‌ای ازابهام و افسانه‌هافرورفته است. ولی بدون‌تردید اکباتان‌است که پایتخت‌مادها بوده ودر انحنای جادهٔ نزدیك‌شهر، درسینهٔ کوهستان کتیبه‌ای‌است به‌خط‌میخی، ازدوران داریـوش و خشیارشا. جنبهٔ جالب این سنگ‌نبشته‌ها در این نیست که این‌پادشاهان‌نامدارچنین‌اقدامی کرده‌اند ویااینکه به‌زبان میخی، فارسی باستان، آشوری یا بابلی نوشته‌شده که نمونهٔ آن‌هم اقلا درشش نقطهٔ دیگرایران وجوددارد، بلکه اعتبار منحصربه‌فرد آن به‌این امر بستگی پیدامی کند، که الفبای‌مشخصی‌درخود داشت که موجب کشفیات‌تازه‌ای درخطوط دیگرمیخی درنینوا و سایرجاها شد[۵]. اسم‌تازهٔ این‌محل گنج‌نامه‌است. دراین قبیل‌محل‌های تاریخی، سکه وجواهرات‌هم گاهگاهی یافت می‌شود، وباعث‌شده که مردم تصور کنند در نزدیکی آن‌گنجی‌در دل کوه نهفته‌است، که درمسیربابل واکباتان قرار داشته. از نقطـه‌نظر

4- Shushan پایتخت عیلام قـدیم شوش، سوزیان، شوشان خوانده شده. بعدها درعصرهخامنشیان شوش یکـی‌از چهار پایتخت ایران محسوب می‌شد. **فرهنگ معین**

۵- نخستین‌کسی‌که موفق‌به خواندن ایـن‌حروف شد، Grotefend گرتفنندآلمانی‌بود -م.

باستان‌شناسی آنجا به حقیقت می‌تواند گنجی باشد، زیرا همانطور که اشاره شد، کلیدی بود برای کشف رمز سنگ نبشته‌هایی که درنینوا و آشور وجود داشتند.

جای دیدنی دیگر، یا آنطور که ایرانیها می‌گویند، «تماشایی»، مقبرهٔ ابوعلی سینا، پزشك و فیلسوف معروف ایرانی‌است، که کتابهای زیادی نیز تألیف کرده است. تاریخ می‌گوید که این طبیب مشهور در یك دهکدهٔ کوچکی که‌تمام‌بناهایش گلی‌بود، درترکستان[۶] به‌دنیا آمده، پیش خود تحصیل کـرده و آنقدر علم ومعروفیت پیدا کرد که صاحب اعتباردرحرفهٔ خودش‌شد، حتی‌نزد دانشمندان‌یونان قدرومنزلتی‌فراوان یافت. اماباید‌دراینجاتذکری‌بدهم که دانشجویان‌جراحی‌وعلوم‌پزشکی میسیون پزشکی امریکایی درهمدان امروزه طوری پیشرفت کرده‌اند و خدمات پزشکی مهمی انجام می‌دهند کـه ابوعلی سینا و دانشمندان یونانی، خواب‌چنین روزهایی‌راهم نمی‌دیدند.

بیمارستان امریکایی همدان به‌یادبودبانوئی بنیاد شده، که عمیقاً آرزومند بهبود وضع مردم‌بود. پس‌از وفات‌او دوستانش پولی فراهم آوردند وساختمان آجری‌خوبی درحاشیهٔ شهرساختند، که هزاران نفر را معالجه می‌کند، که اگر چنین‌جائی نبود بیماران یارنج می‌بردند و یامی‌مردند. همچنین دراینجا یك‌مدرسهٔ بسیار خوب بـرای دختران و یکی‌هم برای پسران دایر شده است. بزرگترین امید گروه مذهبی این است که بتواندکاری برای رفاه عموم انجام بدهد. دراینجـا معلمین و

۶ــ تولد ابن‌سینا سال ۳۷۰ هجری‌قمـری درافشنه یا خرمیثن ازتوابع بخاراست وفات‌اودرسال ۴۲۸ هجری‌قمری درهمدان‌است ــم.

مبلغین هم‌تربیت می‌شوند. تعداد زیادی اطبای ممتاز وجراحان نیزکار آموخته و تربیت شده‌اند و به‌خدمت اشتغال دارند، کـه یکی از آنها کحال معتبری است.

اعتراف می کنم، که به‌سختی می‌توانم بپذیـرم روزی همدان پایتخت باشکوه مادها بوده‌است. مردم اینجا بیشتردرحال تهیهٔ چرم‌و یك نوع پارچهٔ خشن محلی‌هستند. دباغی پوست همیشه حرفه‌ای بر-خلاف حفظ‌الصحه‌بوده‌است، مخصوصاً باترتیبی که درهمدان معمول است. درحوالی دباغ‌خانه‌ها گودالهایی پراز لجن وکثافت است که بوی نفرت‌انگیزی دارد. بعضی‌ها کـه در نزدیکی ایـن دباغ خانه‌ها زندگی می کردند، مدعی بودند که بوی زنندهٔ آن باعث می‌شود حتی ساعتهایشان وقت صحیح‌را نشان ندهد. درعین حال که می‌دانستم این ادعا، اغراقی بیش نیست، دلم می‌خواست آنرا بپذیرم.

روسها یك‌راه جدیدکالسکه رو ازاینجا به‌تهران ساخته‌اند که به جادهٔ دریای خزر، تهران متصل می‌شود. حق‌عبوری که دریافت می-کنند، قاعدتاً فقط کفاف تعمیرات راه را می‌دهد، ولی حمل کالاهای وارداتی راآسان می‌سازد و می‌بینیم که بازارها پراز اجناسی‌است که برروی آنها کلمهٔ مسکو به‌چشم می‌خورد. تجارت و کسب آنجا بیشتر در دست ارمنیان است واز طریـق آنهاست که روسیه تـوانسته، بازار فروش خودرا به خوبی حفظ کند. حتی مدیربانك انگلیسی، فـردی ارمنی‌است، که البته انسانی شریف وشایسته است.

مراجعت ما ازمسیرتازه‌ای بود که ازشهرهایی دیگر می‌گذشت و وقتی به‌مقصد رسیدیم معلوم‌شد درحدود ششصد میل‌راه را پشت‌سر

گذاشته‌ایم، شایدهم بیشتر. باید بگویم که مسافرت به‌این طریق هم، لذتی خاص‌خود دارد. علی‌الطلوع تعداد زیادی باهم‌به‌راه می‌افتند و تا ظهر برپست و بلند جاده می‌رانند. ظهر به‌یك منزل یا کاروانسرایی می‌رسند، ناهار خوبی اگرفراهم باشد می‌خورند، شب‌را زود به‌بستر می‌روند تاصبح فردا که مجدداً راهی دیگر برای منزلی دیگر که معمولاً سی میل فاصله دارد درپیش‌گیرند.

زندگی و تصورات دهاتیهاگاه جنبه‌های جالبی نیزدارد. دریك محل زنی دهاتی به‌محض اینکه دندانی طلا در ردیف دندانهای زنی دیگردید، فوراً اظهارمی‌داشت، که این‌زن باید زنی‌برگزیده وممتاز باشد ویا شوهرش آدم احمقی است. آخر چه کسی طلا را به‌عنوان زینت به‌دندانش می‌بندد، درحالی که جاهای‌بهتری برای نمایش دادن آن وجود دارد. بعض زنان سکه‌های طلا را به‌گردن آویخته‌اند، یا سنگهای قیمتی را چون دانهٔ تسبیح به‌نخ کشیده و برگردن دارند. اما متأسفانه تعداد بیشتری جز چند سکهٔ کوچك نقره‌ای و مهره های آبی رنگ چیزی دیگر ندارند که بیاویزند.

از بعض جهات این نوع زندگی به‌طور عجیبی سخت است. اما دهاتیها قانع و راضی هستند و ازسایر مردم ایران صبورترند. هر-کس اگر استطاعت و توانش را داشته باغ کوچکی دایرکرده است وگل ومیوه و ماکیان پرورش می‌دهد. شبها، که‌کار سخت روزانه به پایان رسیده است در باغ به دور سماور جمع می‌شوند وچای داغ با لیمو وبادرنگ معطرشده می‌نوشند. انواع میوه‌های فصل‌هم فراهم است. یکی از حضار مجلس شعری از حافظ یا سعدی می‌خواند. از

مردی‌پرسیدم، اگرپس‌ازکارروزانه‌آنقدر خسته باشدکه حال وحوصلهٔ چنین نشستی را نداشته باشد چه می‌کند. گفت: «صاحب»، در کشور ما هروقت کسی خسته باشد، چنین بـه استراحت می‌پردازد. چنین نظریه‌ای، خاصه در دنیایی که تلخی آن از هرجهت بروجودما سنگینی می‌کند، شاید ازلحاظ عده‌ای مقبول نباشد وآنرا یك نوع فسادعقیده به‌حساب‌آورند، اما مرا تحت تأثیرقرار دادکه این خود یك‌نوع‌شیوهٔ مقاومت است، نه اینکه فلسفه‌ای غیرعقلائی باشد. اگرشعروتصورات لطیف وارد زندگی امریکایی هم می‌شد، مقدارزیادی ازهزینهٔ پزشکی مردم را تقلیل می‌داد. و اگر درمزارع آنجا این طرزفکر رسوخ پیدا می‌کرد، ممکن بود جوانان راکه کلا فریفتهٔ زندگی شهری هستند، از ازاین غفلت برهاند. هرچه هست به‌تجربه‌اش می‌ارزد.



مقبره حکیم عمر خیام ، نیشابور



سنگنبشته‌های مادی ، بابلی ، هخامنشی در گنج‌نامه نزدیک همدان

۹

وضع جغرافیایی و تأثیر آن بر مردم

گمان دارم به‌اثبات رسیده باشد که کلا وضعیت جغرافیایی یك کشور، تأثیر مستقیم در نحوهٔ زندگی اجتماعی، فلسفی وحتی مذهبی مردم آن سامان دارد. درفصلی که‌مربوط به کردهابود دیدیم که زندگی در کوهستان خشن و سرسخت، چگونه مردمان را به خشونت وبی رحمی کشانید. هوا نیزیکی ازعناصر مهمی است که درنحوهٔ زندگی ومحیط اثرمی‌گذارد، اما بیشتر اثرات آن درجنبه‌های فیزیکی وطبیعی مشهود است. شاید درهیچ کجای دنیابه اندازهٔ بعضی قسمتهای ایران این همه تفاوت درهوای دونقطهٔ نزدیك به هم وجود نداشته باشد. به هیچ راه دیگری نمی‌توانم آنچه مدعی شده‌ام به اثبات برسانم، جز آنکه داستان یك مسافرت کوتاهی که به‌اتفاق دکتراسل ستین[1]، کشیش امریکایی داشتم بیان دارم. مسیرما درامتداد رشته جبال البرز به طرف

1- Dr. Essel Styn.

بحرخزر ومراجعت ازطریق فیروزکوه بود. این سفریك ماه به طول انجامید وما فرصت کافی داشتیم تا دربارهٔ زندگی وخصوصیات اخلاقی مردمی که در دهات و شهرهای مسیرما قرار داشتند، مطالعه و توجه بیشتری بکنیم.

گرمای ماه مه آغازشده‌بود که‌ما جلگهٔ تهران‌را پشت‌سرگذاشتیم و کم کم به‌دامنه‌های کوههای سرخه‌حصار * رسیدیم. شاه در آنجا ساختمانی دارد وزمین‌هایی وسیع و باغی مفصل. رسم دربار است که سالی یك باربه این محل می آیند وچند روزی توقف می کنند، «تقریباً مانند جشنی که در امریکا مرسوم است ودرآن بعضی حیوانات رابریان می کنند وضیافتی برپا می‌دارند». منتهی دراین‌جا به عوض کباب کردن حیوانات، درباریان یك نوع آش می‌پزند که درآن انواع سبزیجات که خاصیت غذایی وداروئی دارد یافت‌می‌شود. پس ازآماده شدن این معجون‌به اندازهٔ‌کافی سر که هم به‌آن اضافه می کنند، که قابل‌خوردن بشود. بعضی وقت‌ها آش رابرای پنج هزار نفر تدارك می‌بینند. تمام محدودهٔ اطراف در قرق‌خانوادهٔ سلطنتی است، که شکارگاه است.

دهقانهای مناطق مرتفع تهران و کوهستانهای اطراف باهوش و زیرکند، ازنژاد قوی‌بنیه‌ای هستند و راههای بسیار دور را پیاده می‌پیمایند. وقتی ضرورت ایجاب کند، باتکه‌ای نان وچنددانه کشمش و چند فنجان چای‌گذران می کنند. هرچه محل زندگی آنان مرتفع‌تر می‌شود، خشونت وتندی آنان افزایش می‌یابد. دراین سفرچند روز در شهر دماوند توقف کردیم که درحدود پانزده هزار نفر جمعیت دارد.

* درمتن Surkh Hizar آمده است ــم.

دماونددر دره‌ای قرار دارد، که به‌همین نام معروف است. هوای این منطقه سرد است. ما چادرمان را در نزدیکی شهر برپا کردیم ودرون چادررا ترجیح می‌دادیم. مردم آنجا صمیمی ومهربان‌بودند. چندروزی که‌آنجا بودیم، بیماران زیادی هجوم آوردند که بسیاری ازآنان وضع وخیمی داشتند وحتی ازمراقبتهای اولیه هم محروم بودند. به تعداد زیادی دارو دادیم، چند عمل جراحی مختصر انجام شد و به عده‌ای هم‌کارت پذیرش درمریضخانهٔ تهران تحویل دادیم. مردم همه زحمت‌کش وپرکارند، وموجی که دراثر نسیم درخوشه‌های‌گندم به وجود می‌آید، نشان می‌دهد که محصول خوبی‌خواهند داشت. باغهای میوهٔ بسیاری بود که غرق شکوفه بودند وبیشتربه‌آلو یاگوجه شباهت داشتند وآنها را«آلو قیسی»می‌نامیدند، چیزی‌میان زردآلو وآلو. این میوه‌را خشك‌می کنند وبه میزان زیادی به روسیه حمل می‌شود. مقدار صادرات‌آنقدر زیاد است که می‌گفتند پولی که از بابت‌آن پرداخت می‌شود نرخ مبادلهٔ ارزرا تغییر می‌دهد.

با عبور ازاین صحراهای سرسبز وباغهای پرشکوفه، به راهی ادامه می‌دهیم که فقط مال‌رو است ودر میان تپه‌ها وکوهستانها پیچ و تاب می‌خورد که ناگهان‌کوه دماوند با همهٔ عظمتش در برابر انسان ظاهرمی‌شود، قد برافراشته ونزدیك چهار میل ارتفاع‌آن بنظر می‌آید. طوری پرهیبت قرار گرفته که‌گویی شانس هرعبوری را ازحوالی‌خود ازماگرفته است. اما راه همچون ماری درپیش روی‌ما پیچ‌می‌خورد و پیش می‌رود واز دره‌های تنگ وکنار صخره‌های عظیم می‌گذرد، تا

اینکه به‌آب‌گرم * رسیدیم. این محل در حدود بیست و پنج میل تا شهر فاصله دارد. درطول ماههای تابستان صدها بیمار وعلیل‌به طرف این‌چشمه‌ها سرازیرمی‌شدند. آب جوشان چشمه، محتوی‌مقدار زیادی گوگرد است. در این سطح، آب در درجهٔ کمی جوش می‌آیدولی ما نتوانستیم تخم‌مرغها وسیب زمینی‌هایمان رابپزیم، تاآنکه آنها راتحت فشار قراردادیم. درکارهای بیمارستانی‌تهران نیزبرای ضد عفونی کردن دستگاهها و لباسهای جراحی ازفشار استفاده می‌کنیم** اما حرارت زیاد این‌آب، که باگوگرد همراه است، حوضچه‌های‌آب تنی‌را ضد عفونی می‌کند. درغیر این صورت، منبع بزرگی از انواع بیماریها می‌شدند. چون افراد بسیاری که دچار بیماریهای پوستی و امراض متفاوت‌دیگری هستند، به‌خاطر معالجه شدن دراین حوضچه‌هاآب تنی می‌کنند. برای عده‌ای دراین سطح، زندگی کردن سازگارنیست. گاه کم و بیش باران می‌بارد. تا ارتفاعات پربرف‌چندان فاصله‌ای نیست، اگرچه ممکن است شب یخ‌بندان باشد، اما آفتاب ظهر ازشدت‌گرمی قابل‌تحمل نیست. این تغییرات ناگهانی موجب ناراحتی کبد می‌شود. چند سال قبل، یك انگلیسی بیمارشد وبه همین علت جانش‌را ازدست داد. وضع هوای نامساعد این محل را درچهرهٔ پریده رنگ و بیرمق اهالی‌آن می‌توان دید. آنها که قصد صعودبه قلهٔ دماوندرا دارند، ازاین نقطه، همراه‌با راهنمایان محلی براه می‌افتند. درفاصلهٔ کمی از این چشمه‌ها، دردرهٔ عمیقی چشمه‌های جیوه‌ای‌اسك قراردارد. بیمارانی که

* درمتن Ob ـ e ـ Gairm آمده است ـ م.

** به منظورمؤلف پی‌نبردم، پس عیناً ترجمهٔ متن راآورده‌ام ـ م. منظور، استفاده ازدستگاه اتوکلاو است ـ م.

احتیاج‌به مداوای باآب جیوه‌دار دارند، ومتأسفانه تعدادشان در ایران کم نیست، به‌اسك می‌آیند ومعمولا هم نتیجهٔ خوب می‌گیرند.

پس‌ازترك این ناحیه، راهی که بطرف بحرخزرمی‌رود درپیش گرفتیم. مناظری زیبا و کوهستانهای باشکوه راه را دربرگرفته‌اند و صخره‌هایی عظیم که بردره‌ها نظاره می‌کنند. درادامهٔ راه وگذر ازپیچ وخمهای متعدد به حجاری تازه‌ای برمی‌خوریم، نقش ناصرالدین شاه است که بر پیکر کوهستان تراشیده‌اند. کم‌کم از ارتفاع کوهها کاسته می‌شود و کم وبیش بوته‌هایی درآنها به‌چشم‌می‌خورد. هرچه به‌منطقهٔ پرباران نزدیك‌می‌شویم درختچه‌ها روبه ازدیاد می‌روند. بعدبه نواحی جنگلی حاشیهٔ بحرخزر می‌رسیم.

غیرممکن است بتوان شرحی کافی ودقیق ازمردم آن منطقه، خاصه‌دهقانان به‌دست داد. دراین ناحیهٔ وسیع ودورافتاده بیشترمزارع برنج‌به چشم می‌خورد. قد وقواره‌های اکثر مردم کوتاه وچهره‌ها به رنگ خاك است وبه زبان مخصوصی تکلم می‌کنند. بابرنج جوشانده وماست روزگار می‌گذرانند وبیشترآنها سرتاسر سال مزهٔنان وگوشت رانمی‌چشند، بدون اینکه تصوری‌خاص‌نسبت به مذهب یامسائل دیگر داشته باشند، مگرآنهایی که ناچارند ازاین طریق امرار معاش کنند. بیشتر ایام سال هواگرم است، وآنها نیاز چندانی‌به لباس ندارند. زنان همدوش مردان درمزارع‌کار می‌کنند. نهال برنج‌را ازخزانه می‌آورند وساقه ساقه درفاصله‌های کوتاه درزمینی پرگل ولای می‌نشانند. وضع اخلاقی مردم بسیار بد است.

شهرآمل شانزده میل‌تا دریا فاصله دارد، وزمانی که ما درآنجا

بودیم راه‌آهنی تأسیس شده بود ولی از آن استفاده نمی‌شد. ما هم مرکز فعالیت پزشکی خود را دریکی ازاتاقهای ایستگاه قراردادیم. مدیر ایستگاه‌با مهربانی کسی راپیاده‌فرستاد، تاشاید موتوررا ازایستگاه بعدی بیاورد و ما ترن سواری بکنیم، اما معلوم‌بود که خط، تحمل موتورخانه راندارد، ازپلها دیگراطلاعی‌نداشتیم. چندروزقبل موتورخانه را به‌طرف دریا فرستاده بودند، اما چون تلگراف‌یا دیگروسایل مخابراتی‌را نداشتند، پس قاصد می‌فرستادند، که‌گفته شدآنقدر سریع می‌رود که ازترن جلو می‌افتد.

این خطرا یك تاجر ثروتمند تهرانی احداث‌کرده، وقرار بودتا پایتخت هم ادامه پیداکند، اما قاطرچیان اجتماع کردند وعرض حالی به‌حضور شاه فرستادند، که راه‌آهن درآمل متوقف شود، به این بهانه که چنین‌اقدامی هزاران نفررا بیکار خواهد کرد. متأسفانه درخواست آنها پذیرفته شد وطرح ناتمام ماند.

آرام‌آرام درحدود هشت‌تاده ساعت‌به طرف بارفروش‌راندیم، راهی که‌گویی زیرسازی نداشت و خیلی سست می‌نمود. بارفروش بزرگترین شهراین ناحیه است وجمعیتی درحدود پنجاه هزارنفر دارد. این شهرتجارت وسیعی‌با روسیه برقرار کرده وآلمانها که درکارتجارت داروئی ایران هستند، یك داروساز درآنجاگماشته‌اند. اگر نسبت به تعداد افرادی که برای معالجه به‌ما مراجعه کردند محاسبه کنیم، محل خوبی برای فروش دارومی‌تواند باشد.

یکی‌ازجالبترین‌دیدنیهای شهر، جزیرهٔ مصنوعی کوچکی است که برروی‌آن یك عمارت کلاه فرنگی ساخته‌اند، واطراف‌آن پراز

درختان پرتقال ولیمو است. راه ورودی ازمحوطه پارك به‌جزیره از روی پل بلندآجری است که چندین دهانه دارد. سطح آب دریاچه‌ای که جزیره را احاطه کرده با قشنگترین نیلوفرهای آبی که من هرگز ندیده بودم، پوشیده شده‌است. این پارك‌بزرگ وعمارت کلاه فرنگی را شاه عباس بنا کرده، که‌گاهی به عنوان قصر زمستانی از آن استفاده می کرده‌است. ساختمان، درهم‌شکسته واحتیاج به‌تعمیرات فوری دارد، اما درمدت توقف در بارفروش، بارها ازحضور درآنجا لذت بردیم. قبل ازعزیمت ازتهران، با التفات صدراعظم وحاکم، احکامی داشتیم که در جهت رفاه ما مؤثربود. مثل هر جای دیگر در بارفروش نیزبه محض ورود به حضورحاکم شهر رفتیم واحکام معرفی خود رابه ایشان سپردیم. چنین ملاقاتهایی معمولا خیلی‌سریع صورت می گرفت وهمیشه برخوردی متواضعانه ومحبت‌آمیز داشتیم.

دیدارهای مافقط به‌مقامات دولتی منحصرنمی‌شد، بلکه‌با احترام به حضور روحانیون مسلمان نیز می‌رفتیم. مخصوصاً به یاد دارم، ملاقاتهایی که بایکی ازمتنفذترین‌روحانیون بارفروش‌به‌نام شیخ‌الاسلام داشتیم که بعدها دراثرآب مروارید، چشمش کورشد. مابه اتفاق‌حاکم که‌خیلی علاقه‌مند ومصر براین ملاقات بود به‌خانهٔ شیخ‌الاسلام رفتیم. موضوع صحبت مابیشتر دراطراف فعالیتهای کلیسای مسیحی درجهان دورمی‌زد. اوگفت باعلاقهٔ زیاد تاریخ کلیسای مربوط‌به‌پاپ را مطالعه کرده است، اما در بارهٔ مسیحیت جدید چیزی نمی‌داند، جزآنکه پیروانی‌را درمیان امریکائیان وسایر افرادمسیحی مقیم‌ایران دیده است. آنچه راکه برای اوتوضیح می‌دادیم، با علاقهٔ فراوان‌گوش می کرد.

گرچه مسلمان معتقدی‌بود، ولی‌ما طبیعتاً اورامردی‌با افق دید وسیع و خوش‌نیت‌دریافتیم. بالاخره حاکم موضوع صحبت رابه‌جراحی‌چشم او کشانید واودرنهایت سخنانی‌با این‌مفهوم‌بیان کرد:«من‌مردپیری‌هستم که بیش ازیکی دوسال دیگرزنده نخواهم ماند. اما چون دلم همیشه درآرزوی روشنایی بود، فکرمی‌کنم خداوند تبارك و تعالی، این بلیه را برمن نازل‌کرد. اگر مرا ازکوری نجات بخشد، قلبم لبریز ازحمد وسپاس خواهد بود، اما اگرمشیت اوست‌که بقیت عمررا در تاریکی بگذرانم، باید بپذیرم وتحمل‌کنم. باشد چند سال دیده بـراین جهان فانی فروبستن، چشم جان مرا درقیامت پاکتر وشفاف‌ترکند.» درمدت بیست سال توقف من درایـران، این تنها موردی بود که‌کسی معالجهٔ چشمش‌را نپذیرفت.

پشه‌های فـراوان، استفاده ازپشه‌بند را درشب لازم می‌ساختند. خوابیدن برروی پل بـرای ما خیلی لذت‌بخش بود، اما محل امنی‌بـه حساب نمی‌آمد، چون درست درمعرض هجوم پشه‌های‌مالاریا بـودیم. تعدادی ازمردم نیلوفرهای‌آبی راجمع‌آوری می‌کردند، تـابه روسیه بفرستند وازآن عطر تهیه شود. وقتی چیده شده وخشك مـی‌شد، مثل علف‌خشك‌آنهارا بسته‌بندی می‌کردند وبه نظرمی‌آمدبه‌اندازهٔ مصرف دنیا ازآنها می‌توان عطربه دست‌آورد.

درحدود دوساعت ازبارفروش تا مشهدسر * ، که یکی ازبنادر عمدهٔ سواحل‌ایـران است، طول می‌کشد. درمشهدسر، قایقی اجـاره کردیم ویکی دومیل درآب پیش رفتیم، تاشاید منظرهٔ قلهٔ دماوندرا از

* بابلسر .

این جانب هم ببینیم. گرچه ازاینجا درحدود چهارمیل باآن فاصله پیدا کرده‌ایم، اما بهترین کیفیت دیدنی آن از دریا میسر است، وعظمت و زیبایی بیست هزارپایی آن به خوبی نمایان می‌گردد. دراینجا بخش‌های ماهیگیری متعددی قراردارند، ومقدار زیادی ازخاویاردرمشهدسر تهیه می‌شود. ما چند قوطی نوع مرغوب تهیه کردیم که باخود به تهران ببریم. صندوق‌های بسیاری که حاوی کالاهای روسی بودند در بندر قرار داشت، وکاملانشان می‌داد که دراین بندر نیزتجارت رونق خودرا دارد.

ازمشهدسر به‌جانب ساری به‌راه افتادیم، که راه طولانی آن از حاشیهٔشنی دریا می‌گذشت. گاه ناچارمی‌شدیم فاصلهٔ زیادی‌را در کنارهٔ دریا، داخل آب کناره پیش برویم، یا از دهانهٔ مرداب یا رودخانه‌ای بگذریم. نزدیکیهای ظهر، راهنمای‌ما ساحل‌را رها کرد ومابه دنبال او وارد راه باریکی داخل جنگل شدیم، تقریباً هوا روبه تاریکی بود که نزدیك شهررسیده بودیم. اینجا دریك باغ عمومی واتاقی که بربالای سردر ورودی قرار داشت منزل کردیم. روزهابه سرعت درپذیرفتن بیماران ویا دیدارهایی درزمینهٔکار طبابت ومربوط به‌مسائل اجتماعی می‌گذشتند. در این باغ، خیابانی طولانی بودکه دو طرفش درختان پرتقال ولیمو قرارداشتند وبه عمارت کلاه فرنگی منتهی می‌شد. ساری حاکم نشین مازندران است، گرچه از نقطه نظر تجارتی به اهمیت بارفروش نیست، اما هوای بهتری دارد.

مرحلهٔ بعدی‌تا فیروزکوه کمی‌بیش‌ازسه روزوقت لازم داشت، چون جاده واقعاً وحشتناك وصعب‌العبور بود. فاصلهٔ زیادی‌را برراهی

گذر کردیم که سنگ فرش شده بود. اما به تدریج سنگها کنده شده و درگل فرورفته بودند وبرای اسب خیلی مشکل بود که درآن مسیرزیر ورو شده قدم بردارد. یك شنبه‌را درچادرهامان درمحلی که جای شیر بود «شیرگاه» گذراندیم که تمام روزباران بود. آنقدر باران شدید بود وبه طور مفصل بارید که چادرهای هندی‌ما دیگر قدرت دفع آب‌را از دست دادند، اماآشپز خوب ما باتبحر خاص غذای مطبوعی که مرغ وپلوبا چاشنی بود برای‌ما تهیه کرد. شهر فیروزکوه نام خودرا ازتپهٔ کوچکی که درجوارآن قرار دارد و فیروزه رنگ است، گرفته. تابستانی‌فرحبخش، چراگاههایی وسیع وآبی فراوان‌دارد. برای‌چادر زدن واقامت طولانی جای مناسبی است. اغلب تابستانها مورد استفادهٔ دربار قرارمی‌گیرد.

ازاینجا تا تهران بیست وچهار فرسخ است که به‌حساب ما در حدود نود میل می‌شود. چون هرفرسخ نزدیك‌به چهارمیل انگلیسی است. نیمهٔ اول راه‌را درروز اول طی کردیم. با رسیدن‌به‌کاروانسرای کوچکی که باصفا ودنج به‌نظرمی‌آمد وبه‌امید اینکه شبی رابا فراغت به صبح آوریم، توقف کردیم. علیق وجو برای اسبها تدارك دیدیم، و پتوها را در کنارهٔ اتاق کوچك آنجا پهن کردیم، به انتظار شبی آرام و خوب. اماتمام تصورات ما باطل شد، چون پس ازلحظاتی دود تریاك چنان فضای اتاق را پر کرد که ما ناچارشدیم آنجا را ترك کنیم. صبح زود فردا بر زین اسبها قرارگرفتیم وعزم خانه کردیم. مهتاب رنگ پریده، قدرت دید دقیق را از ماگرفته بود، بطوریکه راه راگم کردیم. زمانی ناگهان متوجه ماجراشدیم که اسبهای مادرسراشیبی‌تندی مشرف

به رودخانهٔ بومهن * قرارداشتند. درآن دامنهٔ پرتگاه، غیرممکن بود که اسبهارا ازمسیر رفته بازگردانیم، پس بـا احتیاط به‌کناری زدیم و صبورانه به انتظار سپیده‌دم ماندیم. دو مـرتبه صدای‌کاروانهایی‌که از پایین می‌گذشتند، شنیدیم. فریاد زدیم راه‌را به‌ما نشان بدهند. آنها بـه گمان‌اینکه ما دسته‌ای دزد هستیم، با عجله دور شدند. با روشن شدن هوا درپیدا کردن راه‌مشکلی نداشتیم وسالم برای ناهار درخانه بودیم.

درجنبه‌های مختلف زندگی مردمی‌که درجنگلها زندگی می‌کنند، وآنهاکه در فارس هستندکه شیراز مرکـزآن است اختلافات زیادی وجود دارد. می‌گویند اصیل‌ترین زبـان فارسی در این منطقه متداول است،گرچه زبانی‌که دربـار بـه آن تکلم می‌کند در اسلوب جالبی است. من هرگزشانس دیدارملك فارس‌را نداشته‌ام، امابسیاری را می‌شناسم که در آنجا زندگی کرده‌اند وبدون استثناء از آن محل تمجید وستایش کرده‌اند. آنجا سرزمین تواناترین شعرای پارسی‌زبان است. هوای معتدلی دارد، هرگز زیادگرم ویا بیش از حد سرد نمی‌شود، وزیباییهای خاصی‌که دارد، نجابت وبرد‌باری‌خاصی‌به مردم‌آن ناحیه بخشیده است. شیرازبرای تمامی پروتستانها نامی‌آشناست، زیرا درآنجا بودکـه هنری مارتین[2] درسال ۱۸۱۱[3] به‌مدت ده‌ماه ماندگار شد ودر این فاصله اولین ترجمهٔ «عهد جـدید[4]» را بـه فارسی عرضه کرد. گرچه اوفقط یك سال در ایران بود ودر سال ۱۸۱۲[5]، در شهر

* درمتن Bomahain آمده است.

۳ـ برابربا سال ۱۱۹۰ شمسی‌ـم.

۵ـ برابربا سال ۱۱۹۱ شمسی‌ـم.

2– Henry Martin.

4– New Testament.

توکات[6] واقع‌درارمنستان وفات یافت. امانام او وایران‌ازهم‌جدا شدنی نخواهد بود. درحدود هفتاد وپنج‌سال ترجمهٔ اواز کتاب مقدس‌منتشر می‌شد وهزاران خواننده ازآن بهره می‌بردند.

درمشهد، مقدس‌ترین شهرمذهبی ایران، زندگی مردم متکی‌به زائران ومسافران است، وروحیهٔ‌آنها بیشتر درکسب پرورش یافته است. دهات اطراف شهر، اغلب ثمری ندارد، و اگر جایی زیارتگاه نیست، اعتبار چندانی هم پیدا نکرده است. شرایط زندگی و خصوصیات مردم طوری است‌که هنوزشاعری معتبرازآنجا برنخاسته تا دربارهٔ این شهرمقدس شیعه، مدیحه‌ای بسراید وسخنی‌تازه بگوید.

ایرانیها همیشه ازاصفهان با غروربسیار سخن می‌گویند. تقریباً درمرکزکشور واقع شده، باهوایی دلپذیر وآبی فراوان‌که باغهای میوه و زمین‌های حاصلخیزآنرا احاطه کرده‌اند. به نظر می‌رسدکه شرایطی بهتر از جاهای دیگر دارد، تا پایتخت ایران باشد. این شهر یکی ازمهمترین شهرهای ایران‌بوده وبدون شك خواهد بود. درحاشیهٔ رودخانه، بخش ارمنی‌نشین‌جلفا قرارگرفته. دوشهر به این نام درایران وجود دارد، یکی درکنارهٔ رود ارس ودیگری درهمسایگی اصفهان. بسیاری ازاروپائیان‌که به امور تجارتی می‌پردازند، درجلفای اصفهان سکونت اختیارکرده‌اند. در شهر، بیمارستان بزرگ وجدید میسیون کلیسایی دایراست‌که ظرفیت‌پذیرفتن دویست بیماررا دارد. انگلیسیها وروسهاباالاشتراك درآنجا خدمت می‌کنند، وآنها که سر وکاری بااین بیمارستان داشته‌اند، با اشتیاق وقدردانی بسیاراز کیفیت‌کارآنجا اظهار

6- Tokat.

رضایت می کنند. طبق موافقت‌نامهٔ انگلیس وروس، این‌منطقه‌باید زیر نفوذ روسهاباشد. ازا ن شهرتجارت وسیعی‌با یزد، کرمان، بندرعباس، بوشهر وسایر شهرهای جنوبی ایران انجام می‌گیرد. تقریباً تمامی راه‌هایی که ازسواحل خلیج فارس به پایتخت متصل می‌شود، ازاصفهان می‌گذرد.

یك راه‌کاروانی جدید که برای فعالیت‌تنها رودخانهٔ قابل کشتی‌رانی ایران،کارون، بسیار مؤثر می‌تواند باشد، ازاهوازبه اصفهان کشیده شده است. این راه‌به مقدار زیاد فاصله وزمان حمل‌کالاهای وارداتی راکه‌باید ازطریق‌جاده‌های جنوبی‌به‌تهران برسند کم می کند.

مسیر جدید از کوههای بختیاری که درجنوب وغرب اصفهان قراردارند، می‌گذرد. مذاکرات عاقلانه ومدبرانه‌ای‌با قبایلی که دراین مسیر قراردارند، انجام‌گرفته، ودرنتیجه راه‌کاملا امن است. قبلاانتظار نمی‌رفت که بتوان ازاین کوهستانها ودره‌ها بدون مواجه شدن‌با خطری عبور کرد. چندسال‌قبل درلرستان، دونفر انگلیسی، درچادرشان مورد حملهٔ دزدان واصابت‌گلوله قرارگرفتند، اماخوشبختانه ازمرگ نجات یافتند. مانند کردها، کوه‌نشینان این منطقه به‌جای پرداختن‌به فلسفه و عرفان عمیق سرزمینشان، مرد عملند. این است اختلافاتی که در دنیای اجتماعی، معنوی، جسمی واغلب مذهبی انسانها وجود دارد، خواه درجلگه‌های پست وگرم ویا درکوهستان زندگی‌کنند ویا درجاهایی که هوا سرد است وخون‌آزادتر درچرخش خویش.

۱۰

زبان، مذهب و فلسفه در ایران

درمقایسه با امریکا که انگلیسی، زبان ملی و عمومی آنجاست، نمی‌توانم بگویم ایـران امروز زبان واحدی دارد. در عین‌حال کـه کتابها به زبان فارسی نوشته شده‌اند وفـارسی زبان رایج درپایتخت و شرق وبخشی از جنوب کشور است، یکی از رقبایش هم می‌توانـد زبان ترکی باشد، که نواحی غربی‌را زیرنفوذ خود دارد. در کردستان جزلهجهٔ کردی، کمترزبان ولهجهٔ دیگری به‌گوش می‌خورد، درحالی که درنواحی ارمنی‌نشین یا کلا مسیحیان زبان انحصاری خودرا دارند. پارسیان درمیان خود از زبان باستانی ایران استفاده می‌کنند. یهودیها بازبانی تکلم می‌کنند که آنرا «عبری جدید» می‌گویند. در مازندران، گیلان، لرستان وبختیاری لهجه‌های مختلفی ازفـارسی متداول است. درنوشتن این زبانها، تقریباً همه ازویژه‌گی وفرم مخصوص کتابت عربی

استفاده می کنند، مگر ارمنیها ومسیحیان و یهودیها. یهودیها درمکاتبات با یکدیگرزبان عبری‌را باحروف‌فارسی می‌نویسند. چون اکثر کسانی که به امریکا سفرمی کنند، ازنواحی غربی هستند، درمیان آنان کمتر افرادی می‌توان یافت که فارسی را به راحتی صحبت کند.

فارسی‌را، زبان فرانسهٔ شرق مـی‌شناسند. درادب و شعر بسیار غنی است و درشیوه‌های سیاستمدارانه نیزکاربرد دارد ومهمتر ازهمه درگوش غربیها بد آهنگ نیست. بعضی اصطلاحات وجملاتی که در نظرایرانیان خیلی محترمانه است وبسیارهم بکارمی‌رود، نمی‌توان بـه انگلیسی ترجمه کرد. مثلاپیشخدمتی که برای‌انجام‌کاری‌به‌خانهٔ مجاور می‌رود، هرگز نمی‌پرسد، «آیا آقای فلان خانه هست؟» بلکه مؤدبانه سؤال می کند «آیا جناب‌آقای فلانی تشریف دارند؟» اگرپاسخ شنید که تشریف دارند، قبل از آنکه پیغام را به‌صاحبخانه بدهد، خـواهد گفت، «آقا سلام مخصوص به‌شما رسانیده‌اند وبه نوکرشما فرمودند که‌به‌عرض‌برسانم.،» درصحبت کردن‌بانوکرها،ادای کلمات وجملات فرق می کند، حتی خـود کلمات عـوض می‌شود. مثلا، از نـوکری می‌پرسند، « دماغت‌چاق است؟»، یعنی اینکه‌آیا حالش خوب است ؟ درعین‌حال او می‌فهمد که با ادب ومهربانی با اورفتار شده. از طرف دیگر در برخورد با یك مقـام والای دولتی شیوهٔ تکلم بازهـم فرق می کند. بایدگفت «انشاءالله، وجود مبارك جنابعالی درکمال صحت و عافیت باشد.» ومعمولاجواب چنین است: «البته، با دیدارشما خوب هستیم».



خرابه‌های مسجد کبود ، تبریز

چون زبان فارسی از لحاظ وسعت لغت در آداب سیاسی و شعر و ادب بسیار غنی و پربار است، در جملات و کلمانی معمولی برای عبادت مسیحیان، چندان لطافتی ندارد. یك مسیحی نمی‌تواند به‌سادگی از آن برای عبادات استفاده کند. پس در این جهت برای ارمنیها و نسطوریها و یهودیها خیلی تفاوت دارد. زبان ارمنی و سریانی جدید و نسطوریها، به طور اعجاب آوری از لحاظ واژه‌های ستایش، شکرگذاری، اعتراف، پرستش، و عبادات غنی هستند. اکنون در این زبانها فرهنگ وسیعی از ادبیات مذهبی و لغات علمی و سایر امور شناخته شده است.

اسلام هنوز درست شناسانده نشده بود که تفرقه‌ای در آن به‌وجود آمد که هنوز هم ادامه دارد. اولین اختلاف بزرگ در مسیر مسائل دینی نبود، بلکه به‌خاطر جانشینی پیغمبر پیش آمد و بالنتیجه شقاقی عظیم ایجاد شد و دنیای اسلام را به‌دو شاخهٔ بزرگ تقسیم کرد، شیعه و سنی. سنیها، مسلمانانی هستند که بیشتر زیر نفوذ سلطان ترکیه قرار دارند، درحالیکه شیعیان اکثریت جمعیت ایران امروزی را تشکل می‌دهند. میان این دو مکتب مسلمان مختصر رقابت یا عداوتی احساس می‌شود، که گاه جدی و عمیق جلوه می‌کند. چون سلطان بر شهرهای مقدس مکه، مدینه و کربلا اعمال قدرت می‌کند، ایرانیان ناچارند در موقع مسافرت به این نقاط جزئی‌ترین اقدام سیاسی نداشته باشند. علاوه براین، چنین شهرهایی که برای تمام مسلمانان اعم از شیعه و سنی قابل احترام و مقدسند، کمترین نقشی در نزدیك کردن ایران و ترکیه نداشته‌اند.

جلوه‌های حیاتی اسلام در ایران خیلی ضعیفتر از ترکیه است. در

ظاهر امر چنین می‌نماید که ایرانیان واپس‌گراتر از ترکها هستند، اما واقعیت چنین نیست. اینکه ترکها اجازه می‌دهند یك مسیحی وارد مسجد بشود، و ایرانیها اینکار را منع می‌کنند، شاید به‌این علت است، که ایرانیها ارتباط کمتری با مسیحیان دنیای غرب داشته‌اند. با گذشت زمان، نه‌تنها این حق‌را به‌مسیحیان خواهند داد، بلکه آنهارا نیزبه‌طرف خود جلب خواهند کرد.

قبل از آنکه به بعضی‌نکات مذهبی که باعث جدایی‌دنیای شیعه شداشاره کنم، بهتراست‌به‌بعض وظایف مذهبی که مشترکاً در هر دو گروه قبول عام دارد بپردازم. این مسائل مربوط به مراسمی است که درماههای محرم، صفرو رمضان انجام می‌گیرد. تقویم مسلمین‌برمبنای ماههای قمری است، و ماههای قمری هم هرسال چند روز تغییر می‌کنند.

محرم، ماه عزاداری است وتقریباً تمام طبقات در آن شرکت دارند، وبه یادبود شهادت امام‌حسین مراسمی انجام می‌شود. تمامی مردم از شاه وگدا، نه‌اینکه‌فقط یك نوارساده بریقهٔ لباس یا کلاه خود بزنند، بلکه کلاً سیاه می‌پوشند. آنان‌که توانائی دارند، بدون اعتنا به گرمی هوا، سرتا پامشکی پوش‌می‌شوند. حتی کودکانی که درخیابانها برای حسین وحسن نوحه خوانی می‌کنند، اغلب لباس تیره برتن دارند. پرچمهای سیاه کوچك برسردرخانه‌ها، به‌منزلهٔ دعوتی است از عابران، برای شرکت درمراسم مذهبی و دعاهائی که در آن خانه‌ها برای عموم انجام می‌شود. دراین جلسات، واعظ قرائت قرآن می‌کند و اشعاری درمدح وخصوصیات اخلاقی شهدا می‌خواند وبعد نصایح

و سفارشاتی به‌حضار می‌دهد که معمولا ازجانب آنها با گریه ویاآمین گفتن پاسخ می‌شنود.

مقامات مذهبی با نشان دادن بعضی صحنه‌های نمایشی از واقعهٔ کربلا کوشش می کنند تا فاجعهٔ شهادت پیشوایـان صدر اسلام‌را در اذهان مردم زنده نگاه دارنـد. این‌کار که تعزیه نام‌دارد، اجرای یـك نمایشنامهٔ مذهبی است. اولین ده روزماه محرم، ارائهٔ جدی مسائلـی مربوط به‌طلوع اسلام است، واشاره به‌زندگی دوشهید نامداراسلام. پس‌ازده روز، مراسم عادی‌تر می‌شود ویا متوقف می گردد. تقریباتمام دهکده‌ها مراسم تعزیه دارند و درجایی که در ایام عادی بازارچه‌ای است، انجام‌می گیرد. بازارچه چهارهفته ازسال به‌انجام مراسم مذهبی روزانه تعلق پیدا می کند. یکی ازمشخصات تهران تکیهٔ دولت است، که درآن تعزیه خوانی ازجانب دربار درحدی وسیع انجام می‌شود. درهمین محل‌بود که شاه قبلی موقتاً به‌خاك سپرده شد. کیفیت حرمت چنین مکانهایی، بابرگزاری تعزیه‌هاونمایش صحنه‌های مذهبی همواره محفوظ می‌ماند. خاصه باعرضهٔ صحنه‌هایی چون داستان آدم و حوا، هابیل و قابیل، یوسف و برادران، اسماعیل و هاجر و سایر قصه‌ها و حوادثی که درتاریخ اسلام وجود دارد.

گرچه تعزیه بسیارخوب وصمیمانه اجرا می‌شود، اماصحنه‌های ناشیانه‌ای نیز درآن به‌چشم می‌خورد. اسب با تجهیزات‌کامل به‌میدان می آید وصدای بلندشیپور وجمعیت انبوهی که درهم فشرده می‌شوند وپشت بامهای مجاوررا نیز اشغال کرده‌اند، حالتی تماشایـی به‌مراسم می‌دهد. ازاینها مهمتر، توجه وتحرکی است که در احساسات مذهبی

مردم ایجاد می کند و روز بروز آنها را برای دهم محرم که مهمترین روز ماه است آماده‌ترمی‌سازد. در این روز کـه شهادت امام حسین و یاران، اوست تمام مغازه‌ها ومحلهای کسب درایران تعطیل است.

ازاوایل صبح دسته‌های زیادی درخیابانها به‌راه‌می‌افتند، که جملگی مردان وپسرانی هستند که‌گاه پارچه‌ای سفیدبرتن خویش انداخته‌اند. هر کدام باخود شمشیر یاقمه‌ای دارند که باآن برسرهای تراشیدهٔ‌خود ضربه می‌زنند. دیگران با دست برسینه‌های لخت خود می کوبند و یا برپشتهای لختشان زنجیر مـی‌زنند و همه با هم نام شهدا را بر زبـان می آورند.

همجوار آنها پیران ومردان دیگری هستند که پرچمهایی حمل می کنند ونام‌حسن وحسین را فریاد می‌زنند. قاعدتاً اروپائیان درروز-های برگزاری مراسم‌مـذهبی، بهترین و مطمئن‌ترین کارها را ماندن در خانه می‌دانند. من شاهد صحنه‌های‌گوناگون تعزیه درجاهای مختلف کشوربوده‌ام، اما هیچ کجا را جدی‌تر ومتعصبانه‌تر از تبریز ندیده‌ام.

به‌دنبال محرم، ماه صفرپیش می آید که برای زیارت قم، مشهد و کربـلا بسیار مناسبت دارد. اغلب سفرهای کوتاه به‌اماکن متبرکـهٔ نزدیک منجربه‌سفرهای طولانی به‌مکه ومدینه هم می‌شود. چون‌یکی از اصول اسلام برمبنای انجام کارهای ثواب است، آنان خود را به خطر می‌اندازند و راههای طولانی را برای زیارت می‌روند، تا کـار ثوابی انجام داده باشند.

گاه پس‌انداز چند سال دریکی ازاین مسافرتها مصرف می‌شود وزائر پس ازمراجعت باید روزهای زیادی را بانداری بگـذراند. زن

سالخورده‌ای توسط پزشکان بیمارستان معالجه می‌شد، که تمام وسایل ولوازم خانه‌اش را فروخته و درهفتاد سالگی به‌زیارت مرقد یکی از ائمه رفته، و بی‌پول وبیمار مراجعت کرده بود، گاهی هم چنین اتفاق می‌افتد.

سیدها که‌یك طبقهٔ خاص‌اجتماعی هستندوگویا ازاولادپیغمبرند اغلب به‌جای تجار ویا آنان که قدرت وتحمل سفررا ندارند به‌زیارت می‌روند. باوجودی که مخارج‌زیارت این‌افراد ازجانب شخص‌دیگری پرداخت می‌شود، احترام و محبوبیت‌آنها بیش از زمانی می‌شود که به هزینهٔ خود می‌رفتند. گاه یکی ازاین‌آقایان با سیده‌ای ازدواج‌موقت می‌کند و به نیابت از زنی اورا به زیارت می‌فرستد.

درچنین مواردی، آن زن مادام‌العمر ازاحترام ومقبولیت‌خاصی برخوردارمی‌شود، چون هم‌شوهری سید داشته وهم به‌زیارت مشرف شده‌است اتفاق می‌افتد که جمعیت کثیری ازمردان یك دهکده، بدون اینکه زمینها را شخم زده ویا مایحتاج خانواده را فراهم کرده باشند، راه زیارت درپیش می‌گیرند.

اما این اعتقاد به‌کارثواب، که تقریباً به‌تمام فرق درایران نفوذ کرده است، انگیزه مؤثری در خیرخواهی و دستگیری است. فقط زمان می‌خواهد،تاشخصی که خودرا به‌خطروسختی می‌اندازد، وبرای انجام یك‌کارثواب پول ونیرویش‌را برسرآن‌کار می‌گذارد، روزی هم به‌این‌مسئله بیندیشد که می‌تواند به‌عوض‌آن درصددتأسیس بیمارستان یا سازمان خیریه‌ای باشد، همانطور که مسیحیان از سفرهای بیهوده به‌بیت‌المقدس چشم پوشیدند.

ازماه صفر تاماه روزه که رمضان است، شش‌ماه فاصله می‌افتد. هیچ تکلیفی برای پیروان اسلام سنگین‌تر ازگرفتن روزه قبل‌ازطلوع آفتاب تاغروب به‌مدت یکماه نیست. برای ثروتمندان که روزرا چون شب وشب‌را همچون روز می‌توانند بگذرانند، چندان کار شاقی نمی‌تواند باشد.

اگرماه رمضان به‌زمستان بیفتد، روزها کوتاهند وبرای کارگران مشکلات زیادی ندارد، اما اگردرروزهای گرم و طولانی‌تابستان باشد، برای کسانی که بایدازصبح تاشام درپرتو آفتاب تلاش و کوشش داشته باشند، وچیزی‌هم نخورند ونیاشامند، طاقت فرساست. آنها که معتاد به‌قلیان هستند، می‌گویند سخت‌ترین تلاش آنها درخودداری‌از کشیدن تنباکوست. بسیاری ازکارگران نیرو و هیجان‌کار را در نوشیدن ده دوازده فنجان چای در روز می‌دانند و محرومیت ماه رمضان برایشان دشوار است.

درطول سال اسلامی جشنها ومراسم‌زیاد دیگری نیزوجوددارد. من‌فقط به‌ذکرتشریفات عیدقربان* می‌پردازم. بهترین جا برای‌نظارت براین مراسم، میدان عمومی جلو ساختمان مجلس درتهران است، گویا مراسم‌این قربانی‌ازاصول یهودیان نشئت‌گرفته‌باشد، بنابرروایتی که ابراهیم می‌خواست فرزندش اسماعیل را قربانی کند. البته اشاره کنم که مسلمین معتقدند که اسماعیل قرار بود قربانی شود، نه اسحق.

جمعیت‌انبوهی‌ساعتها قبل‌از آنکه‌شترقربانی را به‌محل‌بیاورند،

* درمتن Kurban Beiram آمده است. ــ م.

درآنجا جمع می‌شوند. این شترهمیشه بهترین تجملات را دارد، و با غروری خاص قدم به‌میدان می‌گذارد، بیخبر از آنچه که در انتظار اوست. سنتی است، هرکسی که شتر را بکشد، باید درخواست او اجابت شود، واین‌امرتعداد زیادی‌ازآنان که درخواست یاشکایتی‌دارند به‌آنجا می‌کشاند، تا توجه مقامات مسئول را به‌خود جلب کنند.

وقتی علامت مخصوص شروع مراسم شنیده شد، یورش به‌سوی‌گردن شتر آغاز می‌شود، و او خیلی زود از پا می‌افتد. صحنهٔ خونبار و ظالمانه‌ای است، اما نه‌تنها حضار ایرانی را راضی می‌کند، بلکه بسیاری از خانمها و مردان اروپایی نیز مشتاقانه دراین مراسم شرکت می‌کنند.

طبقهٔ روحانی که‌اسلام را درزیرنفوذ خویش دارد، گروه‌سازمان یافته‌ای است که مریدان هرگز دخالتی در کیفیت و چگونگی‌کارآنها ندارند. از مجتهد طراز اول وپیشوای بزرگ، که در کربلا سکونت دارد، تا پائین‌ترین طبقه که ملاهای دهات کوچك هستند، می‌توانند‌از حمایت و کمك مردم برخوردار شوند.

این کمکها بیشتر به‌خاطر تهیهٔ اسناد قانونی یا تشریفات مذهبی ویاموعظه وتدریس پرداخت می‌شود وگاه شامل موقوفات نیزمی‌شود. هم‌چنین مالیاتی برارث و انتقال املاك است که خمس می‌گویند، که به‌مصرف برنامه‌های مذهبی می‌رسد.

قلندران آواره و دراویش پریشانی هستند، که در خیابانها و کافه‌ها می‌چرخند که شاید وابسته به‌سازمانی باشند، که گویا مرکزآن دراصفهان است. لباسشان غالباً ازپوست است، موهای آشفته وبلندی

دارند که بـه اطـراف سرشان آویخته و چماقهای بزرگی در دست و کشکولی که صدقه وخیرات را در آن می‌ریزند، که با اینهمه موجودی تماشایی می‌شوند. حتی وقتی هوا کاملا سرد باشد، اغلب آنها را بر سکوی خانه‌ای می‌بینیم، که به خواب عمیقی فرورفته‌اند.

آشکارا به‌نظر می‌رسد که تریاك یا بنگ مصرف کرده‌اند. بعضی نویسندگان یا سیاحان به اشتباه گمان برده‌اند که اینان پیشوایان مذهبی مردمند، اما چنین نیست. اینها آواره‌ها و ولگردانی هستند، که شایـد توجه مختصری به‌مذهب داشته باشند، اما جزئی‌ترین اعتبار و نفوذی را ندارند.

مدارسی مذهبی وجود دارد که در آنجا طلبه‌ها براساس وشیوهٔ اسلامی تحصیل می کنند وتعلیم می‌بینند. درسرتاسر کشور این مدارس دایر است وبیشترهم درمساجد انعقاد می‌یابـد وطبیعتاً باید هـرجائی تحت تأثیر معلمینش باشد. یك روحانی مسائل شرعی را با تکیه بـر اطلاعاتش واعتقاداتش بیان می کند وطلاب یادداشت برمی‌دارند، که بعدها همان جزوهٔ مرجع می‌تواند باشد.

اگر این اظهارات با آنچه که قبلا صحیح تشخیص داده شده، تفاوت داشته باشد، عملا فرقهٔ تازه‌ای پا می‌گیرد. بعض از این افـراد تا بدانجا پیش‌رفتند که هواخواهانشان پس ازچندی به‌صورت گـروه کثیری ازمریدان درآمدند. اما بیشتراین فرقه‌های نـوپا درکـودکـی میمیرند.

اعتقادی که جملگی برآنند این است که امام بزرگواری ظهور خواهد کرد و تمام مسلمین را به‌اتحاد خواهد کشانید. عده‌ای مدعیند

که حضرت محمد مجدداً خواهد آمد ودنیارا پرازعدل و داد خواهد کرد، اما اکثریت که شامل پیروان کثیردنیای اسلام می‌شود معتقدند که امامی ظهورخواهد کرد که نامش مهدی است.

همان‌گونه که مسیحیان می‌گویند ومنتظرند عیسی مسیح مجدداً ظهور خواهد کرد و دنیارا تحت قدرت مطلق خود درخواهد آورد، مسلمین نیز در انتظار ظهورمهدی هستند. درطول سالها بارها افرادی ادعا کرده‌اند که مهدی موعود هستند. آنطور که شنیده‌ام، یکی از آنها میرزا علی‌محمد، پسریك‌بزازدرشیرازبود (۱۸۲۰–۱۸۵۱)[۱] که‌افرادی را به‌دورخود جمع کرد ومدعی بود که هیچکس نمی‌تواند در مقام والای او شك کند.

نام‌باب را برای خود برگزید، که درعربی به‌معنی (در) است، دری به‌سوی خدا. اول از پوست گوسفند لباس برتن کرد و شیوه‌ای درویشی‌درپیش گرفت، مسافرتهایی به‌شهرهای مختلف کرد ومتواضعانه ادعا می‌کرد که فقط او نایب امام واقعی است. گویی جدیت او بعض علمای مذهبی را نیزمتقاعد کرد و کم کم در عقاید مردم عادی‌نیزتأثیر گذاشت. قبل از آنکه حکومت وقت متوجه بشود، عده‌ای ازمردم پیرامون باب جمع شده بودند. پس‌از آن سالهای تعقیب و آزارآغاز شد، که با شدیدترین شکل آن بود. اغلب چنین‌است که چون فرقه‌ای مورد تعقیب قرارمی‌گیرد، معتقدانی که پراکنده شده‌اند خود مبلغینی می‌شوند و درگوشه‌ای‌دیگرپناه می‌گیرند. وحشت درمیان پیروان باب وبعضی مقامات طوری شدت یافت که کوششهایی درجهت ازبین بردن

۱– برابربا سال (۱۱۹۸–۱۲۲۸) شمسی – م.

شاه درمیانشان قوت گرفت.

این جریان یکسال پس از قتل باب درتبریز به‌سال ۱۸۵۰ بود. می‌گویند طنابی به گردن باب محکم بسته بودند وسربازان ازروی دیواری عبور داده، می‌کشیدند. وقتی تانیمهٔ دیوار بالا رفت، به‌سوی او آتش گشودند. ازقضاگلوله‌ای به‌طناب می‌خورد وپاره می‌شود وباب بدون اینکه آسیبی دیده باشد، برزمین می‌افتد. اگر اوحضور ذهن داشت و می‌توانست این واقعه را نیز دلیلی برحقانیت خود بیاورد، ممکن بود نجات پیدا کند، زیرا مردم بیشتر موهوم پرست بودند، مخصوصاً سربازان. بهرحال پس از سه سال زندانی بودن، کنترل اعصابش را از دست داده و به‌شدت ترسیده بود و ابداً نمی‌توانست سخن بگوید، پس حکم را مجدداً اجرا کردند.

درمیان پیروان او شخصی به نام میرزا حسین‌علی بود که در مازندران زندگی می‌کرد، و درآنجا نیز بهائی‌ها با شدیدترین وضعی مجازات شدند. اوازایران فرار کرد، اما در قسطنطنیه گرفتار شد و به قلعه‌ای درشمال سوریه روانه‌اش کردند. او می‌گفت، سلفش که در تبریز به‌دار آویخته شده، دراوایل کار مدعی شده که نایب امام است، ولی من‌خود امام هستم که‌همه‌درانتظار اویند. بعضی‌ها که با اومحشور بودند،گویی تحت تأثیرهیپنوتیزم، اراجیف اورا باور کردند. اوحتی درزندانش ازبعضی‌ها، هم احترام می‌دید وهم پولی ازجانب مریدان می‌رسید، که آنها ظاهراً به‌قصد زیارت مکه رفته بودند، اما سراز عکا درآوردند.

سروصدای این قضایا درسرتاسر ایران پیچید وحتی با تبلیغاتی

که درواشنگتن انجام شد، دنیای جدید نیزازجریان امر مطلع گردید. درسال ۱۹۰۶[۲]، یك دسته امریکائی که گرایشی پیدا کرده بودند، در تهران جمع آمدند، سپس به اصفهان رفتند، تا هم از کم و کیف قضایا سردرآورند وهم حرکت تازه راجهت بخشند.

تصور آن دشوار است که چطور یك امریکایی می‌تواند به چنین تصوراتی اعتقاد بیاورد وبه‌روش آن عمل نماید. این امریکائیها خیلی زود، به‌چنین نتیجه‌ای رسیدند وپس از چندماه مراجعت کردند. مثل بسیاری از فلسفه‌های شرق بابیت نیزظاهر فریبنده‌ای ازخودنشان داده بود و می‌توانست درموقع صرف‌چای موضوع صحبتی باشد.

من پس ازگفتگوهای مکرری که در ایران باپیروان باب‌داشتم، باید اعتراف کنم که نفهمیدم آنها چه می‌گویند ویا اصولی که ازآن دفاع می‌کنند برچه پایه‌ای است وچه می‌خواهند. به نظرمن یك معجون درهمی است از مسیحیت، اسلام و یهود، که با فلسفه‌ها و تصورات شاعرانهٔ ذهن ایرانی ظاهرسازی شده است.

اینها یك دستورالعمل اخلاقی خاص خودشان ارائه داده‌اند، نه‌اینکه بتوانند حتی‌یك فرقهٔ مذهبی به‌حساب آیند. گمان می‌کنم‌چون آنها هرکس را با هرعقیده‌ای می‌پذیرند و محدودیتی در پذیرفتن عضو ندارند، باعث می‌شود کم کم جنبهٔ عامتری بیابند و رشدبیشتری پیدا کنند. مسلمانان و یهودیانی که به آنان پیوسته‌اند، بازهم تعدد زوجات را نادیده نمی‌گیرند، درحالی که تعداد معدود مسیحیانی که به‌جرگهٔ آنها وارد شده‌اند به‌تعدد زوجات اعتنایی ندارند.

۲ــ برابر با سال ۱۲۸۵ شمسی ــ م.

بهرحال اینها چیزهایی بود که می‌توانستم بگویم و می‌دانستم، یك چیز دیگررا بگویم که انسان به‌چیزی کـه دوست دارد اعتقاد پیدا می‌کند، وکاری را هم که دوست دارد انجام می‌دهد.

تعدادی ازپیروان باب از طبقات مـرفه اجتماعی هستند، چـون این حرکت می‌خواست به‌ظاهر بسیاری ازاصولی راکـه اسلام قرنها محدود کرده بود درهم‌بریزد. بسیاری ازرهبران‌جنبشی که به‌حکومت مشروطه انجامید، آلودهٔ آن بودند. این‌فقط یك نقل‌قول محافظه‌کارانه است که می‌گویند، درسرتاسر ایران درحدود پانصد هزار بابی وجود دارد. البته‌غیرممکن است که آمار دقیقی از این افراد به‌دست آورد، اما رقم مذکورنیزچون بسیاری از امورشرقیه، اغراق‌آمیز است.

بابیهای ایران، چـون یك‌فرقهٔ منتزع از اسلام هستند ، هرگـز نتوانستند ازطریق دولت شناسایی ورسمیتی داشته بـاشند. بنابرایـن جلسات سری برگذار می‌کنند، و تبلیغات آنها طوری آرام وزیرکانـه است، که افـرادی که به چنین امـوری اشتغال دارنـد کمتر شناخته می‌شوند.

یکی از رهبران‌آنها می‌گفت: امید دارد بـاحرکت تازه‌ای کـه آغاز کرده‌اند، درآینده به‌آنها اجازه داده‌شود جلسات علنی ازمراسم و عبادات مذهبی داشته باشند. درهرحال روشی که برای سرکوبی و ریشه‌کن ساختن‌آنان درنظرگرفته شده، ممکن‌است موجب قوت‌آنها بشود، زیرا، زجروآزار، جلسات محرمانه ومراسمی مرموزعده‌ای را متوجه‌آنان خواهد کرد وبسیارممکن است بتوانندازاین طریق‌تعدادی ساده لوح را به‌سوی خود جلب‌کنند.

فرقهٔ دیگری به‌نام علی‌اللهی‌هستند، که به‌تعداد قابل ملاحظه‌ای در دهکده‌های ترك زبان زندگی می کنند. آنها هرنوع ارتباطی را با مسائل جاری اسلام امروزنادیده می‌گیرند. معتقدند علی(ع)، ذاتی خارق‌العاده‌والهی‌دارد. مراسم‌مذهبی آنان‌بیشترشباهت‌به‌پارسیان‌باستان دارد، که مقدس شمردن‌آتش به‌عنوان سمبلی برای عبادات است. تعدادی از قبایل چادرنشین ایران پیروان این فرقه‌اند. زندگی آنان در دشت‌وصحرا می‌گذرد وشاید نجیب‌ترین وبهترین خصوصیات‌اخلاقی را در کشور دارا باشند. بعضی‌نویسندگان این قبایل‌را با کولیان‌یکسان دانسته‌اند، درحالی که اینان مردمانی دیگرند.

دستهٔ دیگری که طرفداران معنی و ترجمهٔ تحت‌الفظ هستند، مدعیند که هواخواه کلام الهی قرآن هستند. از لحاظ مسائل معنوی و عبادات ظاهری با سایرفرق متفاوتند. آنها را متشرعین[۳] می‌خوانند و اعتقاداتشان ریشه دراصول اسلام دارد. به‌عنوان دستورالعمل آنها از مطالعهٔ تاریخ اساطیر وعلم‌دین منع شده‌اند ودرعوض‌اصولی برمبنای روانشناسی دارند.

گروه دیگری که درایران پراکنده‌اند شیخیه[۴] نامیده می‌شوند. به‌نظرمن آنها هرگونه استدلال را در مسائل ظاهری و مذهبی رد می کنند. هرچیز که‌ناشی ازمکاشفهٔ مستقیم باشد ازلحاظ آنها پذیرفتنی است.

این نوع اندیشه را حتی در پدیده‌های طبیعی نیز گسترش می-

۳- درمتن Mutasharahees آمده است ــ م.
۴- درمتن Sheikees ذکر شده است ــ م.

دهند. زمانی در مرداب انزلی برقایق نشسته بودم، و طبیبی که همراه مابود دربارهٔ علت باران زیادی که در آن منطقه فرو می‌ریزد سئوال کرد. پس از آنکه توضیحات کافی دربارهٔ علل بارانهای مفصل در ناحیهٔ شمال ایران به‌آن مرد دادم، یکی از اشخاصی که درجوار ما نشسته بود وباکنجکاوی به‌سخنان من گوش می‌داد، رنجیده‌خاطر، اما صمیمانه سخنان و فرضیه‌هایی که دربارهٔ باران‌گفته بودم رد کرد. او گفت، باران‌هم یکی ازنعمتهای بیشمار خداوندی است ونشانهٔ‌بخشش و کرمش بربندگان. اگر بخواهیم چنین مسائلی‌را از لحاظ طبیعی و ظاهری بررسی کنیم، اشتباه محض و کفر است. این واقعیت که بعض نقاط ایران‌باران فراوان دارند و درجایی دیگرقطره‌ای از آنهم برزمین نمی‌چکد وباید دلیلی فیزیکی براین قضیه وجود داشته باشد، برای اوتفاوتی نداشت واعتنائی به‌آن نمی‌کرد. وقتی برای اوازاین تفاوتها سخن گفتیم، فقط به‌سادگی گفت، این قبیل مسائل قابل تعبیر وتفسیر نیستند.

بازهم فرقه‌های دیگری که ریشه درشیعه دارند، درایران دیده می‌شود، ولی‌تااندازه‌ای که خواننده بتواند مختصراطلاعی اززندگی مذهبی، ایران مسلمان داشته‌باشد، ذکر کردم.

در اینجا لازم است که شیوهٔ رفتار آنان را باهمسایگان غیر مسلمان بیان کنیم.

واقعیت امر این است که غیر مسلمان را نجس می‌دانند و اگر به غذایی دست بزنند، دیگر از لحاظ آنها قابل خوردن نیست. این‌امر به‌سابقهٔ بسیار قدیمش که درخانهٔ ابراهیم اتفاق افتاد

برمی‌گردد.

وقتی‌سارا، درکمال خشم کنیزش وپسراورا ازخانه بیرون کرد، ازاین زمان به‌بعد دوملیت ازحضرت ابراهیم منشعب می‌شونـد، در یك‌جهت اسحق واولادش قرارمی‌گیرد و درطرف دیگـراسماعیل. دو مذهب توحیدی اسلام ومسیحیت، دنبالهٔ خاندان حضرت ابـراهیمند. حضرت محمد درتداوم حضرت‌اسماعیل وابراهیم، وابراهیم واسحق جداعلای عیسی مسیح. این‌دو شخصیت وملیت درقرون گذشته، جدا ازهم بودند وهر کدام‌براین اعتقادکه دنیارا تحت تأثیر ونفوذ خویش درخواهندآورد.

درتاریخ جهان هرگزدوقدرت تا این‌حـد ملتهارا تحت نفوذو تسلط خویش درنیاورده است. آنهاکه مطالعاتی دراصول اساسی‌اسلام کرده‌اند، بیشترتمایل دارند اظهار کنندکه نفوذ اسلام در میان مـردم به‌خاطر شکل حکومت وتوجه به‌اخلاقیات خاص نیست، بلکه اصول کاملتری‌را دراسلوب عرضه کرده‌است، که شایدهم تاحدی ازمسیحیت یا یهود تأثیر پذیرفته باشد. مسلمانان حضرت ابراهیم را جـد اعلای خود می‌دانند وازطریق او به‌خدا متوسل می‌شونـد وآرزو دارند در آخرت با اومحشورباشند. آنان معتقد ومعترف به‌خدای یکتا هستند، به روزقیامت اعتقاد دارند، روزی که پـاداش اعمال‌نیك و بدی که در دنیا صورت گرفته نصیب هـر کس‌خواهد شد. شك دارنـد دراینکه مسیحیان هم کلام خدا را دارند. یعنی براین تصورندکه کتاب مقدس واقعی به‌دست کسی نرسیده است. الوهیت‌عیسی مسیح‌را نمی‌پذیرند اما اورا فردی مقدس ومحبوب می‌شناسند.

حضرت محمد باتوجه‌به‌سنتها و تفاسیرخاص، مذهبی‌را به کمال رسانید تا اصولی استادانه ومراسم عبادی تازه‌ای از آن پدیدارگشت. نکات مهمی که هرمسلمان مؤمن باید به‌آن معتقد باشد چنین‌است:

۱ـ اعتقاد به‌خدای قادرمتعال وحضرت محمدبه‌عنوان فرستادهٔ خاص او.

۲ـ نمازهای پنجگانه در روز.

۳ـ روزه‌گرفتن درایام ماه‌مبارك رمضان و دیگراوقاتی که‌تعیین شده باشد.

۴ـ زیارت مکه وسایر اماکن متبرکه.

۵ـ پذیرفتن قرآن به‌عنوان کتاب آسمانی وسایر دستورالعمل‌های مذهبی واحکام.

شفاعت مسیح را در روزقیامت قبول ندارند و اغلب گوسفند و گاورا قربانی می کنند.*

جای انکارنیست که تحولات تازه‌ای آغازشده است که شرق را به‌شناسائی بیشتر غرب تشویق کنند. رفتار ایرانیها نسبت به اروپاییان

* اظهار نظرهای بعض سیاحان غربی در مورد فرهنگ، اعتقادات و خصوصیات‌جامعهٔ ما اغلب شتابزده، ناشیانه وسطحی‌است. مسلماً پی‌بردن به واقعیت وعمق مسائلی این‌چنین پیچیده وسنگین گذشته از اهلیت نویسنده نیاز به تحقیق ومطالعاتی وسیع دارد. دراین بخش وموارد مشابه، به‌جهت امانتداری عین متن را هرچندکه آشفته وناقص به‌نظرآید نقل کرده‌ایم. شاید یك جهت آن مفیدفایده‌ای باشدکه متوجه می‌شویم مغرضین دربارهٔ ماچگونه می‌اندیشند. پس مروری می کنیم و درمی گذریم ـ م.

به‌همان اندازه احترام‌آمیزبوده که رفتاراروپائیان نسبت به‌آنان. گرچه بااینهمه، حوادث ناگواری نیزاتفاق افتاده است. فکرمی کنم درعرض سالهای‌آینده بدبینی‌ها ولطمه‌هایی که امروز نسبت بـه‌مسیحیان اعمال می‌شود، تاحد قابل ملاحظه‌ای‌کاهش خواهد یافت.

وقتی به‌سابقهٔ چند صد ساله نظرافکنیم، پیشرفتها وموفقیت‌های پنجاه سال‌گذشته‌اعجاب‌آور و امیدبخش جلوه می کند. این‌اظهارنظر را تاریخ مجامـع مسیحی، ارمنیها و نسطوریهایی کـه تحت شرایط زندگی ایران سوابقی طولانی دارند نیزتأیید می کنند. وقتی مشاهده می کنیم که یك نسطوری می‌تواند به‌سلامت براسبی سوار شود (آنها همیشه‌پیاده ازکنار مسلمانان‌عبورمـی کردند) ویا بسیاری ازآنـها در اورمیه و اطراف به خوبی یك شهروند زندگی می کنند، مـی‌توانیم حدس بزنیم که روند این قبیل پیشرفتها و سازش‌ها چقدر سریع بوده است.

ارمنیهایی که در ایران زندگی می کنند، واقعاً در آزادی کامل هستند و از لحاظ دارائی مشابه برادران مسلمانشان در امانند. البته آزار رساندن و یا توهین نصیب متعصبان مغرور می‌شود، و بیشتر از جانب افرادمجهولی‌صورت می گیرد که‌صرفاً لغزشی به‌حساب می آید. مسلماً زندگی خـالی ازخطرنیست، زیرا یك حرکت بیجا یا سخنی توهین‌آمیز به‌اسلام، حتی‌درمحدودهٔ مجتمع مسیحیان هم کسی را از مجازات نجات نمی‌دهد. همهٔ آنچه راکه گفته شد به‌حساب اعتبار و حرمت‌ایرانیهامی‌گذاریم، که هرگزاجازه ندادندصحنه‌های کشتاروقتل عام ارمنیان که چند سال قبل درترکیه به وقوع پیوست درکشورشان

تکرارشود.

درتمام مراکزبزرگ، تجارارمنی، به‌عنوان رکنی معتبردرامور تجارتی به حساب می‌آیند. مدارس برای کودکانشان دایر کرده‌اند، کلیساهایی برپاداشته‌اند وآزادانه درشهرها آمدورفت دارند وزندگی می‌کنند. بدبختانه فروشندگان مشروبات الکلی در جامعهٔ اسلامی ارمنیها هستند.

در کشوری با آن خصوصیات مذهبی که ذکر کرده‌ایم، کار تعداد قلیلی ارمنی، رسوایی دیگران را همراه می‌آورد. عده‌ای از ارمنیها در کار تجارت با روسیه هستند وبالطبع ازجانب آنها حمایت می‌شوند.

گمان می‌کنم درحدود بیست‌وپنجهزار یهودی درسرتاسر ایران وجود دارد، وهیچ کسی دیگربه‌اندازهٔ آنان مورد نفرت نیست،گویی اولاد هاجر تمامی‌نفرت‌خودرا نصیب آنان کرده است. بیشتر آزارهایی هم که دیده‌اند، درنتیجهٔ اعمال ورفتار خودشان بوده است.

آنها درهررشته‌ای‌که ارتباط بافلزات‌گران قیمت وسنگهای پر ارزش دارد صاحبنظرنـد، تجار زرنگ و باهوشی هستند و دراکثر بخشهای تجارتی‌موفقیت به‌دست می‌آورند.متأسفانه‌آنها تهیه‌کنندگان عمدهٔ شراب وعرق هستند، نیز داروهایی به‌مردم می‌دهندکه نه تنها معالجه‌ای نمی‌کند، بلکه بیشتر موجب‌گرفتاری وناراحتی می‌شود. سکه‌های تقلبی و قالیچه‌هایی بی‌ارزش را به‌ریش مردم می‌بندند. تعداد زیادی‌اززنانشان قابله هستند،گرچه‌کارهای دیگری هم درجزو آن می‌کنند که سؤال انگیز است.

یهودیان اجاره ندارند مرده‌ها را در نزدیکی قبرستان مسلمانان به‌خاك بسپارند، ودربسیاری جاها محلی مخصوص به‌خود دارند که در آنجا نیز نمی‌توانند علامت مشخصه‌ای بر روی قبر داشته باشند. مجبورند درمحدودهٔ معینی ازشهر زندگی کنند ومأموران مسلمان از آنان مالیات می‌گیرند وبررو ابطشان نظارت دارند. این مأموران مبلغی به‌خزانهٔ دولت می‌پردازند و درعوض هرچه توانستند از یهودیان می‌گیرند، مسلماً چنین مأمورانی می‌توانند مبالغ هنگفتی به‌چنگ آورند، اما چندان حمایتی ازیهودیان نمی‌کنند.

چندسال قبل یك موج آزار و نفرت شدید نسبت به‌یهودیان در درایران به‌پاخاست وبالنتیجه، آنان‌را مجبور کردند یك نوار قرمز روی آستینشان بدوزند، تا شناخته شوند و دیگران اشتباهاً با آنها برخورد نکنند تا نجس بشوند. البته چنین دستوری کاملا نتوانست به‌مرحلهٔ اجرا درآید.

تامدت مدیدی آن تعداد که شهامت کمتری داشتند، این تحقیررا آسان‌تر پذیرفتند تا تحمل آزارهایی که در صورت شناخته شدن و نداشتن آرم مخصوص نسبت به‌آنان روامی‌داشتند.

یهودیان حق استفاده از منبع آب مسلمانان را ندارند و درمحلهٔ یهودی نشین تهران مخزن آب بزرگی وجود دارد که هرسه یا چهارماه یکبار آن را پرمی‌کنند. اتفاقاً این منبع را قبل از شیوع بیماری وبای سال ۱۹۰۴[۵] پرازآب کرده بودند. چون یهودیان نمی‌توانستند ازجای دیگری آب بنوشند، منبع هم آلوده نشده بود، محلهٔ آنها باوجود

۵ـ برابربا سال ۱۲۸۳ شمسی ـ م.

کثافتی که داشت گرفتار بیماری نشد. و اگر نهایتاً آنها برای خریدفرش‌های ارزانی که بیماران وبایی برآنها مرده بودند اقدام نمی‌کردند، هرگز منطقهٔ آنها آلودهٔ وبا نمی‌شد.

با اینهمه تحقیری که می‌شوند، هرکس خواست، بدون علتی می‌تواند کتك مفصلی به آنان بزند، حقوقشان پایمال می‌شود، وهمواره مورد ستم واجحافند، بازهم می‌بینیم که این یهودیهای احمق درایران مانده‌اند. البته درمیان آنان آدمهای باشخصیت و برجسته‌ای پیدا نمی‌شود. درامورمربوط به‌دارو، هوش‌خوبی دارند ویکی از آنان مدت یازده‌سال دستیار جراحی من دربیمارستان بود. این مرد بدون توجه به‌مذهب واعتقاداتش قابل احترام ومورداعتماد بود وشایسته یك‌جامعهٔ خوب. جوامع یهودیان ایران به وجود چنین افرادی پایدار مانده است.

تحولات اجتماعی باید ازخانه‌ها آغاز شود. قبل ازآنکه اینان بتوانندبه‌احترام اجتماعی‌برسند، بهتراست به‌شرایط زندگی نکبت‌بار خانوادگیشان توجه شود. درحال حاضر یهودیان محتاج‌ترین مردم درایران هستند، ولی درعین‌حال کمترین شناختی ازموقعیت تلخ خود ونیازهایشان ندارند.

بازماندگان قدیمیترین مذهب ایران، مذهبی که یکی ازمغهایش به‌همراه سه‌نفری‌بود که درکودکی مسیح به‌دیدارش‌رفتند وهدیه‌هایی برای او بردند، مذهبی که تاریخ پیدایش آن به‌زمانهایی می‌رسد که هیچ سابقه‌ای از آن باقی نمانده جزآتشی جاودانی که سالهای سال است در آتشکده‌ها برافروخته نگاه داشته‌اند، امروز چند هزار نفری

بیش نیستند. منظورم آنهایی است که معمولا «آتش‌پرست» پارسی و یا گبرنامیده می‌شوند.

مسلمانان نسبت به آنان چندان نفرتی ندارند. باید اشاره کنم که علیه آنها نیز درگیریهایی به وجود آمده است، مخصوصاً دریزد وبعضی‌نقاط همجوار، امامبنای مذهبی‌نداشته، بلکه ازجانب‌گروههای مجهول‌الهویه‌ای چپاول وغارت شده‌اند.

زردشتیان درتهران، اصفهان، کاشان، یزد، کرمان و سایر نقاط زندگی می‌کنند.

اینان دوست ندارند، «آتش‌پرست» نامیده شوند، اگرچه‌هنوز هم پس از گذشت چندین قرن آتشکده‌ها را مشتعل نگاه داشته‌اند. تعداد کمی از آنان آشپزی می‌کنند و کشیدن قلیان یاچپق نیزدرمیانشان معمول نیست. درهیئت ظاهری هیچ‌ناهمآهنگی باسایرایرانیان‌ندارند، اما وقتی سخن می‌گویند، خودرا افشا می‌کنند، حتی فارسی متداول را ابداً نمی‌توانند بدون‌لهجه تکلم کنند. تعداد زیادی از آنان به‌اسلام روی‌آورده‌اند، امابرخلاف‌یهودیها، هرگزبه بابیها اعتنایی نداشته‌اند. اکثریت‌آنها به‌کسب وتجارت اشتغال دارند وتعدادی نیزدرکارباغبانی بسیارمتبحر ومبتکرند، تعداد باغهای زیبایی که‌درتهران باغبان زرتشتی نداشته باشند بسیار کم است.

آنان که دراین مذهب مطالعاتی داشته‌اند، برایشان مشکل بوده تا وجهی مشخص و روشن ازعقایدآنان را بیان دارند. اما وقتی با اسلام مقایسه شود، تضادهای بسیاری درآن به‌چشم می‌خورد. بطور یقین بنیان‌گذار این مذهب، زردشت‌است، اماکسی نمی‌داند دقیقاً چه

زمانی به‌دنیا آمده ودر کجا زندگی کرده است. به‌اعتقاد بعضی‌ها، مراسم مبهم ومرموز وعدم وجود اصولی‌مشخص وقطعی باعث شده که این مذهب نتواند در برابر پیشروی اسلام مقاومتی از خود نشان دهد.

وقتی در کشور به‌جهات مختلف سفرمی کنیم، اتفاق می‌افتد که تلها وتپه‌های‌خاکستررا ببینیم، که‌گویا یادگار آتشکده‌ها وپرستشگاه پارسیان باستان‌است. چاههای بزرگ نفت درباکو در کنارهٔ بحرخزر، هنوز از طرف دهقانان بعنوان سمبلی احترام‌آمیز حفظ شده و تاچند سال پیش مؤمنین ومعتقدین جدی زردشتی به‌دیدار آنها می‌رفتند.

زردشتیان درهمه جای ایران بعنوان مردمی نیك‌اندیش شناخته شده‌اند و راستگوترین قوم از مردم ایران باستان به‌حساب می‌آیند. گرچه، درعین‌حال، آنهاانحصاراً آزاد اندیش‌ترین‌انسانهایی ازجهات مختلف بودند که من درآسیا شناخته‌ام. اغلب بدون اینکه از آنها خواسته‌باشند، دربرنامه‌های نوعدوستانه و خیریه شرکت فعال دارند و در یاری کردن به بیمارستانها و مدارس همت والایی ازخود نشان می‌دهند.

زردشتیان تهران یك مدرسهٔ ابتدایی ویك‌مدرسهٔ متوسطه مربوط به‌خود دارند. براساس آنچه دستگیرم شد، دراین مدرسه‌ها اعتقاد به وجود خدای قادرمتعال «اهورا مزدا»، جاودانه بودن روح، گفتارنیك، پندارنیك و رفتار نیك به‌دانش‌آموزان تعلیم داده می‌شود.

بدون شك در ذهن آنها احترام عمیقی نسبت به‌عوامل طبیعی وجود دارد، وشاید به‌همین‌علت است که اجساد مردگان را به‌برج

خاموش یا دخمه‌ها می‌سپارند، که طبیعی ترین شیوهٔ دفن است.

انجمن بزرگ و متنفذ پارسیان بمبئی، یك دفتر نمایندگی در تهران دارد، که برای بهبود وضع و آسایش زردشتیان ایران فعالیت می کند، چون تابع حکومت انگلستان است. همه نوع کمك، مشورت واگرلازم باشد حمایت زردشتیان ازعهدهٔ آنان ساخته است.

۱۱

زندگی در میان اعزه و اعیان

هیچ‌چیز درایران‌به‌اندازهٔ واژهٔ «شأن» مورداعتنا واعتبارنیست، درعین حالی که خیلی هم ارزان به‌دست می‌آید. این کلمه که گویی پایگاه اجتماعی انسان را مشخص می‌سازد، به‌همراه خود، حرمت شرافت، نجابت، معرفت و ثروت را نیزمی‌آورد. گرچه آداب دانی ایرانیها می‌تواند ضرب‌المثل باشد، ولی ارزش اخلاقیات وفرهنگ یك شخص‌ارتباطی به‌شأن اوندارد.

تقریباً هرایرانی لقب یا پیشوندی براسمش دارد. کمترکسی است که نام خانوادگی داشته باشد، تا ازنسلی به‌نسل‌دیگرمنتقل شود. فکر می‌کنم بدون تردید ده درصد مردان ایران نامشان علی است و احتمالادرهمین حدود هم حسن وحسین نامیده می‌شوند وتعدادزیادی هم ازترکیب این دونام چون حسینعلی ویا ترکیبهای دیگر استفاده می‌کنند.

اما چنین نامهایی مشخص کنندهٔ شأن افراد نیست، پس‌القاب و عناوین دیگری باید به‌آن اضافه شود. زن یامردی که موفق به‌زیارت مرقد امام رضا درمشهد بشود، درمراجعت به‌اول نامش «مشدی» نیز اضافه می‌شود. مثلا اگرعلی است، ازآن‌پس اورا مشدی علی خطاب می‌کنند. همین‌طور اگر به زیارتی معتبرتر، یعنی کربلا توفیق یافت پس ازمراجعت «کربلائی» به‌اول نامش اضافه می‌شود. بالاترین‌مرتبهٔ زیارت مذهبی، مکه ومدینه است، که زائر «حاجی» نامیده می‌شود.

خان، لقبی است که از طرف حکومت وقت به‌کسی اعطا می‌شود، و در کشور بسیار متداول ومعمول است. قبلا این‌لقب به‌کسی اعطا می‌شد، که صاحب منصبی در دستگاه حکومت بود، اما وقتی که فرزندان‌آنان وارث ومدعی‌آن شدند، ایران خان‌های زیادی پیدا کرده است.

اغلب نوکرها، پسرها ونوهٔ آن‌کس که عنوان خان را داشت صاحب چنین امتیازی می‌شدند. دراین مورد اگرمثلا علی قرار باشد خان بشود، عنوان مرحمتی به‌آخراسمش اضافه می‌شود و ازآن پس علی‌خان است.

به‌این ترتیب شأن او از سایر همقطاران بالاتر می‌رود، اگر چه وظایفش پست‌ترباشد. این‌لقب‌را حکام ولایات هم‌می‌توانستند به‌کسی ببخشند. بعضی مقامات والای دولتی را نیز جناب‌عالی* خطاب می‌کردند. گاه حاکم می‌بایست توانایی‌یك طبیب را در معالجهٔ بیماران، تصدیق و عنوان علمی او را تأیید کند. در این تصدیق، اغلب اشاره

* درمتن Genobby Awlee آمده است ــ م.

می‌شود که دارندهٔ آن ازلحاظ مهارت، هوش ودانایی‌چیزی از ابوعلی سینا، افلاطون وبقراط کمتر ندارد.

طبیبهای جوانی که تازه وارد خدمت می‌شوند، در تلاش بسیار برای به‌دست‌آوردن چنین شهادتنامه‌ای هستند.

معمولیترین نام برای آنانکه درکار دارو وطبابت هستند، حکیم است، گرچه اخیراً واژهٔ فرانسوی دکتررا عده‌ای ترجیح می‌دهند. ایرانیهای اصیل، طبیبان طراز اول خودرا حکیم باشی می‌گویند و طبیبان اروپایی وامریکایی را حکیم صاحب می‌خوانند. در میان داروسازان نیز تعدادی لقب حکیم را به‌دست آورده‌اند که شأن بالاتری بیابند.

ازالقاب معتبرومهم درایران، ملك‌ودوله است، که اولی به‌معنای کشور ودومی به‌مفهوم دولت است. مثلا لقب امین‌الملك یعنی وفادار ومورد اعتمادکشور، و امین‌الدوله یعنی وفادار ومورد اعتماد دولت. بطورکلی، دوله، اعتباری بیشتر ازملك دارد و والاتراست.

انواع مختلف مدالهایی که وجود دارد، توسط مقام سلطنت اعطا می‌گردد، مدال شیروخورشید بیشتر مخصوص خارجیان است و درجه یك، دو، سه وچهار نیزدارد.

مدال درجه یك، به‌ندرت به کسی داده شده‌است، مگردرموارد معدودی به‌مأموران عالیرتبهٔ سیاسی تعلق گرفته باشد، که برای مثال می‌توان ازمیسیونر امریکائی معروف دکترجورج هولمز[1] نام‌برد.

مدال درجه دو، به‌طبیبان یاسایر افرادی‌که در زمینه‌های علمی

1- Dr. George Holmes.

خدمات ارزنده‌ای انجام داده باشند اعطا می‌شود، گاه‌بعض مقامات حکومتی نیز به‌آن دست یافته‌اند.

مدال درجه ۳، بیشتربه رؤسای ادارات دولتی اختصاص پیدا می‌کند ودرجه۴ نشانی ازقدردانی است‌که دربرابر هرنوع خدمت درهرزمینه‌ای به‌خارجیان بخشیده می‌شود. اعطای این مدالها بادقت و سنجیدگی خاصی همراه‌است، خاصه از زمانی‌که مجلس شورای ملی افتتاح شده است.

کسی‌که صاحب لقبی می‌شود، مورد احترام و توجه دولتیان و عامهٔ مردم است.

اگر به‌خانه‌ای وارد شوید، هرزمانی‌که باشد، باچای پذیرائی خواهیدشد. چای تقریباً به صورت یك نوشیدنی ملی درآمده است و معمولا درفنجانهای کوچکی باقند توزیع می‌شود و هیچوقت شیر یا کرم با آن نیست. بعض جاها برشی ازلیمو درکنارآن قرار می‌دهند واگرفصل لیموی تازه‌نباشد، درشیشهٔ کوچکی آبلیمو به‌مهمانان‌تعارف می‌شود. در دید و بازدیدهای رسمی، سه‌فنجان چای و درآخر قهوهٔ ترك می‌آورند.

وقتی قهوه‌را توزیع کردند، چنین استنباط می‌شودکه جلسه پایان‌گرفته‌است. قبل‌ازآنکه کسی جمعی‌را ترك کند باید بپرسد«اجازه می‌فرمائید مرخص شوم» واغلب جواب می‌شنود «اینجا خانهٔ خودتان است، هرطور میل‌شماست».

مشکل نامه‌نگاری در این است‌که باید عناوین و کلمات پر طمطراق در آن به‌کار رود. جالب است که هیچ کس از اینهمه

عبارات اغراق‌آمیز و افراطی اظهار نارضایتی و خستگی نمی‌کند. شاید بیشتر آنها نامفهوم و بی‌معنی باشند، ولی جای خود را در روابط اجتماعی ایران به‌خوبی حفظ کرده‌اند. آنقدر این‌واژه‌ها در مناسبات تجارتی، سیاسی و اجتماعی به‌صورت عادی جا افتاده‌اند، که خواننده به سرعت آنها را مرور می‌کند. درعین حال که باید درمکاتبات وجود داشته باشند، نسبت به‌آنان بی‌اعتنایی هم می‌شود، که درچشم غربیها یکنوع شوخی بچه‌گانه جلوه می‌کند. مثلا یك نامه به‌این‌ترتیب آغاز می‌شود:

«خدمت جناب مستطاب، قدسی القاب، مالك‌الرقاب، قمر رکاب، اعلم‌العلما، افضل‌الحکما، اکمل الفضلا، آنکه قوهٔ ادراکش برتر از افلاطون است و زهدش از اوصاف بیرون. والاجاه مریخ‌صلابت برجیس سعادت، کیوان‌رفعت، وفقه‌الله تعالی وایده ورفع قدره وشأنه...*

پس از تقدیم مراتب بندگی به‌حضور باهرالنور آن جناب، عرضحال مختصری داشتم که مصدع می‌شوم ...»

معمولا نامه‌ها چنین پایان می‌پذیرد:

زیاده عرضی نیست، چاکر وغلام‌شما، حسین‌پسرعلی.

سپس پشت نامه‌را باکشیدن خطوط یا نوشتجاتی درآن محل که دولبهٔ کاغذ به‌هم‌می‌رسند ظاهراً مهر می‌کنند. اگرنامه، رسمی و اداری باشد، مهر آن به‌نام نویسنده است، و اگر نامه، خصوصی باشد، کلمات دیگری را انتخاب می‌کنند. این کلمات معمولا به‌طرز

* این‌مقدمه، استنباطی‌ازمتن اصلی است ــ م.

خاصی نوشته می‌شود که خواندنش مشکل است مگر آنانکه تجربه دارند و اهل زبانند. فارسی را از راست به‌طرف‌چپ می‌نویسند.

نوشتن نامه‌های فارسی علاوه برآنکه وقت زیادی می‌گیرد، شخص باید رعایت‌آداب و اصول وتشریفات رابداند وبرادب فارسی بیش‌ازحد معمول مسلط باشد.

به‌این‌لحاظ عده‌ای به‌کتابت نامه‌های دیگران اشتغال دارند، که به‌آنها میرزامی‌گویند. بنابراین، اگر میرزا قبل ازنام کسی باشد، یا کاتب‌است یامعلم، واگرمیرزا پس ازنام ذکرشود وابسته‌به‌دربار‌است. مثلا میرزا حسنعلی، کاتب است ولی حسنعلی میرزا، گاهی به نایب‌السلطنه هم اطلاق می‌شود.

کاتبین معمولابرزمین می‌نشینند،کاغذ را دردست چپ می‌گیرند وباقلم نی می‌نویسند. مرکب‌را خودمی‌سازند ومقراض مخصوصی با خود دارند که حواشی کاغذ را با آن می‌آرایند.

کاتبان بدین‌طریق ماهی شش‌تاشانزده دلار درآمد دارند، بدون عواید متفرقه. بعضی از آنان ازخانواده‌های اکابر و اشرافند، بسیار با هوش به‌نظر می‌آیند و مجالست وگفتگو باآنان لطف خاصی‌دارد.

همانطورکه سفارتخانه‌ها منشی دارند، دربنگاههای تجارتی بزرگ و ادارهٔ امور داخلی ثروتمندان یك‌نفر به‌عنوان منشی انجام وظیفه می‌کند. آنها چند میرزا در اختیار خویش دارندکه کارهای نوشتنی‌را انجام‌می‌دهند. بالطبع گروه منشیها، هم‌حقوق‌بیشتری‌دریافت می‌کنند و هم شأن اجتماعی والاتری دارند.

تقریباً هرخانوادهٔ بزرگ ایرانی، یکنفر به‌عنوان نایب* دارد، که درغیاب مرد امورخانه‌را اداره‌می کند و درحقیقت نمایندهٔ‌خانواده به‌حساب می‌آید. زیردست او، سورسات چی یا ناظر است که هم سرپرستی نوکرها را دارد وهم مایحتاج خانه را از بازار می‌خرد و مهیا می‌سازد. اوچون یك پیشخدمت خاص است که به‌دستورات آقا ونایب‌گردن می‌نهد. درخانه‌های مرفه، داشتن‌ده بیست نفر ابوابجمعی برای تنظیم‌وچرخش اموردا‌خلی، امری غیرمنتظره نیست.

این‌عده معمولا ناهار وشام را درخانهٔ ارباب صرف می کنند. بعضی‌ازآنها ازدواج کرده‌اند ودر نزدیکی محل کارشان زندگی می‌کنند. ماهی بین‌پنج تا ده دلارحقوق می‌گیرند، غذایشان مجانی است وهرسال دو دست لباس‌هم دارند.

مشکل است ازآنهاکارهای مختلف بخواهیم، چون هرکدام بیش ازیك مسئولیت را نمی‌پذیرند. اگر مردی آشپزی می کند، پس پذیرائی ازمهمانان برعهدهٔ‌کس دیگری است، و اگرشخصی به‌عنوان سورچی آمده است که‌کالسکه را به‌این طرف وآن‌طرف‌ببرد، مراقبت ونگهداری اسبها برعهده اونیست.

بااین‌وصف روشن است که تعدادخدمه روبه‌افزایش می‌گذارد. اروپائیان و امریکائیهایی که درایران اقامت دارند، معمولا افرادی را می‌پذیرند که از عهدهٔ هرکاری برآیند. هرچه تعداد خدمتگذاران و کارکنان درخانه‌ای بیشتر باشد شأن وحرمت صاحبخانه بیشتر است، که هرشرقی‌هم چنین آرزویی درسردارد. بهترین آشپزهای ایران در

* درمتن naib آمده است ــ م.

میان مردان‌یافت می‌شوند وخانواده‌های اروپائی وامریکایی فقط مردان را برای‌خدمت درخانه استخدام می کنند.

آشپزخانهٔ یك ایرانی ثروتمند، واقعاً دیدن دارد. معمولا بـه شکل یك اطاق بزرگ است که از محل زندگـی ارباب خیلی فاصله دارد. مهم نیست در کجا قراربگیرد، در حاشیهٔ خیابان باغ باشد ویـا درانتهای آن. چون زمانی که غذا حاضرشد درظرفهای فلزی قرار می‌گیرد که مدت طولانی تری گرم بماند. سپس آن را روی سینی‌هـای چوبی‌بزرگ که با پارچه پوشیده شده می‌گذارنـد. نوکرها سینی را برسر گذاشته به ساختمان‌هـای مختلف بـاغ و اطاق‌هـای مخصوص می‌رسانند.

اگررئیس خانواده درشرایطی باشد که ممکن است مورد سوء قصد واقع شود، آشپزمجبور است وقتی غذا را در دیسها می‌گذارد، اول خـود ازآن بخورد تـا تمامی تردیدها برطرف شود. امـا معمولا نوکرهایی که استخدام مـی‌شوند قابل اعتمادنـد. واقعاً شگفت انگیز است که با مواد معدودی که اینان در اختیار دارنـد، چطور می‌توانند غذاهای خـوشمزه و مطبوع تهیه کنند. غذا برروی آتش ذغـال در اجاقهایی که در زمین کنده شده ویا با آجر و مـلاط ساخته‌اند پخته می‌شود.

صبحانهٔ ایرانیها مختصر است وشامل چای‌داغ، شیر گرم، نان خشك، میوه و پنیر می‌شود. کمتر درجایی دیده‌ام که کره برروی نان بمالند، شاید به‌این علت است که بیشترغذاهای‌آنان بیش‌ازحد معمول چربی دارد.

ظهرغذای مفصل دارند واغلب گوشتی است که برآتش می پزند و کباب می‌نامند، همراه بامقدار زیادی برنج پخته، نانهای درازبزرگ، سبزیجات ومیوه وخربزه برحسب فصل. ماهی و کبك و درفصل بهار گوشت گوسفند، بسیارمصرف می‌شود.

یکی دیگـر ازغذاهای دلچسب ایرانی فسنجان است، کـه از گوشت پخته گوسفند یا مرغ همراه باگردو، آب‌انار و کرهٔ آب شده تهیه می کنند. شیرینی‌ودسرهای ایرانی برای‌امریکائیها که ذائقه وسلیقهٔ متفاوتی دارند، چندان خوشایند نیست. گمان دارم انواع شربتهاخاص ایران باشد، که باآب میوه‌های مختلف، نوشیدنی گوارایی را تشکیل می‌دهد، اگرحوضچه‌هایی که یخرا درآنها تهیه و نگهداری کرده‌انـد فراموش کنیم، بعضی ازاین شربتها بسیارخوشمزه ومعطرند.

بهتراست در موردآشپزخانه خیلی کنجکاوی نکنیم. بدون شك اگر یك غـربی می‌دانست کـه برهٔ نوزاد بریانی که شکمش را بـا کشمش وبرنج وانواع آجیلها پر کـرده‌اند درموقع ذبح بیش ازیك هفته نداشته است، هرگز درخوردن آن شرکت نمی کرد.

برنج‌را اول می‌جوشانند، سپس آب کش می کنند ودردیگهای مسی دم می‌دهند تابتدریج پخته شود. وقتی آمادهٔ خوردن مـی‌شود، که‌کاملا خشك وسبك شده باشد، وحتماً باید باخورش، کره یا بعض سبزیجات پخته به‌مصرف برسد.

برنج‌را اغلب بازعفران رنگین می کنند. بعضی غذاها محتوی روغن و سیرزیادی است که من هرگـزجـرأت چشیدن آن را نکردم. شام هـم یکنوع سوپ به برنامهٔ ظهر اضافـه می‌شود که آبگـوشت

می‌گویند.

شام‌را اواخرشب قبل‌ازخواب صرف می‌کنند. چای بعدازظهر بطورمنظم برقراراست. تمام ایرانیهابرای صرف‌غذا برزمین می‌نشینند وتکهٔ پارچه‌ای دروسط اطاق پهن می‌کنند وهمه در اطرافش قرار می‌گیرند. مردی که سفره را موتب می‌کند برایش تفاوتی ندارد که با پای برهنه‌اش برروی سفره قدم بگذارد، یا از کنارآن ظروف غذا را بچیند. غذا از آشپزخانه تا در ورودی اطاق‌آورده شده و کسی که‌آن را تحویل می‌گیرد تادرجای مشخص بگذارد، بارها ازوسط سفره عبورمی‌کند. این‌کار برای ایرانیها امری عادی است، چون جملگی وقتی دراطاقند کفش به‌پا نمی‌کنند و درعوض همیشه چیزی برسر می‌گذارند. وقتی‌غربیها باچکمه‌های‌گل‌آلود برفرش اوپا می‌گذارند، آنهارا خشن و بی‌ادب می‌شمارد. درعوض متحیراست که چرا آنها وقتی به‌اطاقی وارد می‌شوند، پاکترین پوشیدنی، یعنی کلاهشان‌را از سر برمی‌گیرند. اعتراف می‌کنم که دراین دومورد هرگز نتوانستم توضیحاتی‌کافی بدهم و کسی را قانع سازم.

وقتی‌غذا برسفره‌آماده شد، صاحبخانه به‌پا می‌خیزد وباتعظیمی مؤدبانه‌وحرکت‌یك‌دست، می‌گوید«بسم‌الله» که‌معنی‌می‌دهد، به‌نام‌خدا. ایران‌کشور کهنسالی است وشاید قدیمترین سرزمین جهان باشد و بسی‌قدیمترازقاشق وچنگال. آنها درغذا خوردن ازاین دووسیله‌استفاده نمی‌کنند. درموقع‌صرف غذاکسی لب به‌سخن نمی‌گشاید، وجملگی با پنجه‌هایشان به‌خوردن مشغولند. به‌دهان رساندن انواع غذاهابدون اینکه صحنهٔ زننده و کثیفی حادث شود، خود مهارتی لازم دارد.

گفتگوها و گرمی جلسات، پس‌ازشام است، و بین آنان مصطلح است که، سفره را نوکرهازود برمی‌چینند، که‌ماندهٔ غذایش را دوست دارند، قلیان راهم برای‌ما می‌آورند که ما می‌پسندیم.

بـرای یك جمع دوازده نفری دوقلیان کفـایت می کند. اول به مهمان تعارف می کنند و صاحبخـانه درنـوبت بعدی قرارمی‌گیرد. در جلسه‌ای بودیم که یك اروپایی رابه خارج اطاق خواستند که با کسی صحبتی داشت، سیگارش را به کناریش سپرد. او پس از آنکه پکهای مفصلی‌زد به‌رفیق‌دیگرش‌داد وهمینطور سیگاریك ردیف‌دست به‌دست شد، تابه‌مستخدم دم دررسید، که اوهم پس‌از چند پك جانانه ته‌سیگار را به بیرون انداخت.

اماگاه دربعض جلسات اگرمسلمانان ومسیحیان مشترکاً حضور داشته باشند دو قلیان جداگانه آماده می کنند، گرچه کمتر اروپایـی دیده‌ام که شهامت استفاده ازقلیان را داشته باشد.

درچنین ضیافتهایی‌گاه چینی‌های قـدیمی و کمیاب هم به‌چشم می‌خورد.

نوشیدن چای یاقهوه باقاشق خلاف اصول است و یکنوع بی‌ـ ادبی به‌حساب می‌آیـد و بدین‌لحاظ قاشقهای کوچك چـایخوری را سوراخ سوراخ کرده‌اند، تا عملاً کسی نتواند از آنها استفاده کند.

نقره‌کاری درایران بسیار هنرمندانه است، مخصوصاً قاشقهایی که دراصفهان وزنجان می‌سازند. قاشقهای‌شربت‌خوری بزرگ چوبی به‌طرز بسیار جالبی کنده کاری شده وظروفی کـه چهار تا شش اونس گنجایش‌دارندودستهٔ آن‌هانمونهٔ‌بارزهنر کنده‌کاری روی‌چوب‌می‌تواند

باشد. قلیانها گاه باسبکی ظریف و بسیار هنرمندانه ساخته شده‌اند و با سنگهای قیمتی تزیین یافته‌اند.

هرگاه درتهران ازطرف مقامات عالیرتبهٔ دولتی ضیافتی به‌خاطر مقامات سیاسی یا سایرافراد رسمی اروپایی برپاشود، کلیهٔ مراسم به شیوهٔ غربی انجام می‌گیرد. تمامی مراسم وامور بدون نقص اجرا می‌شود وغذایی که بسیارمتنوع است، وپذیرایی توسط افرادی است که‌برای این‌قبیل کارها تعلیمات‌خاص دیده‌اند. ساعت شام معمولا بدون تغییر هشت شب است، همان زمانی که در محافل اروپایی منظور کرده‌اند.

دعوتهای رسمی دیگرازساعت چهارتاهفت است وبعد ازشام، گویی وظایف روزانه نیز به‌پایان می‌رسد. اما برای فقرا ومستمندان مسئلهٔ نان موردنیاز روزانه‌هم امری لاینحل است. تعداد افرادی که به جای کباب وپلو* با نان خشك، پنیروفنجانی چای سر می‌کنند، کم‌نیست. اگربتوانند چندپنی فراهم آورند، کلهٔ گوسفندی از قصاب می‌خرند ویك وعده را باآبگوشت آن سرمی‌کنند.

درتابستان کاهو، خیار و یامختصری میوه به‌صورت غذایشان اضافه می‌شود. در بازار شهرهای بزرگ باپرداخت چند پنی می‌توان به حدکافی آبگوشت و قدری پلو به دست آورد. درتهران که هزاران نفر از دهات به‌امید اشتغال روانهٔ آنجا می‌شوند، این کافه‌ها مراکز معتبری به‌حساب می‌آیند.

گرچه دربعضی خانه‌ها صندلی‌هم وجوددارد، اما کمتر مورد

* درمتن Kabobs and Pilau آمده است ــ م.

استفاده قرار می‌گیرند، مگر مهمانی وارد شود ولی مهمانان هم ترجیح می‌دهند از نیمکت‌هایی که پشتی دارد استفاده کنند، که معمولاً آنها را برروی فرش قرار می‌دهند. درطبقات پائین‌تر وبی‌چیز ترجیح می‌دهند کـه بـرزمین بنشینند، حتی در کلیسا دیدم کـه زنی ازنیمکت برزمین قرارگرفته بود تابهتر استراحت کند.

تعداد آنهایی که‌ازتخت‌خواب استفاده می کنند منحصربه کسانی می‌شود که یادراروپا بوده‌اند وبابه‌نحوی بااروپائیان ارتباط داشته‌اند. بخاری هم به‌ندرت دیده می‌شود وبیشتر کرسی دارند، کرسی عبارت ازمیز پایه کوتاهی است، که آتش ذغال را درزیر آن قرارمی‌دهند وبر رویش لحاف بزرگی پهن می کنند، که اکثریت قریب به‌اتفاق بـرای گرم شدن ازاین‌وسیله‌استفاده می کنند. بااین وسیله هزینهٔ گرم‌شدن یك خانواده بیش‌ازچند پنی درروز نمی‌شود. وقتی که هوا رو به‌گرمـی می‌گذارد، اهل خانه رختخوابها را به‌پشت‌بام گلی منتقل مـی کنند و جملگی درآنجا می‌خوابند.

چون بیشتر ظروف آشپزخانه مسی است، بـرای جلوگیری از مسمومیت درفواصل معین آنهارا باقلع سفید می کنند. من درخانهٔ‌خود هرچهارهفته یکبارچنین برنامه‌ای را اجرا می کردم.

مردی باوسیله‌ای چرمین که‌برای دمیدن در کوره‌بود وورقه‌های قلع‌به‌خانه می آمد وبه‌کارمشغول می‌شد. هرچیزاسیدداری اگردرظرفی مسی که سفیدی خود را از دست داده و زنگ خـورده پخته شود، مسمومیتهای شدید و خطرناك ایجاد مـی کند، که گاه منجر به‌مـرگ می‌شود. بهتر آن است که هیچگاه موادترشی‌دار درظروف مسی‌ریخته

نشود.

لباس طبقهٔ اعیان چندان تفاوت فاحشی باغربیها ندارد، مگر کت بلند یاقبایی که اززانو می‌گذرد، که وقتی برزمین می‌نشیند، پاهایش راکاملا بپوشاند. کت کوتاه فرنگیان درنظر آنها چیزی بی‌اهمیت و کم‌ارزشی است. درخیابانها اغلب عبایی بردوش می‌اندازند که از پشم شتر تهیه شده‌است.

ایرانیها کلاهی‌ازپوست گوسفندبرسرمی‌گذارند،فقط روحانیون پارچه‌ای برسر می‌پیچند که عمامه می‌نامند. طبقهٔ کارگر کلاه نمدی تنگی برسردارند، که موارد مصرف متعدد دارد.

مـ خودشاهد بوده‌ام که درآن آب‌نوشیده‌اند، غذاحمل کرده‌اند وحتی بنا برای تعمیراتی جزئی درآن ملاط جابه‌جاکرده است. یك ایرانی آداب دادن و مؤدب جز درمواقع عبادت سرش را بی‌پوشش نمی‌گذارد.

برای شرقی حمام‌رفتن نه‌تنها یك‌نیازاست، بلکه یك‌ضرورت مذهبی نیز به‌حساب می‌آید. در تعدادی ازخانه‌ها حمام خصوصی بنا کرده‌اند. حمامهای عمومی حوضچه یاخزینهٔ بزرگی دارد که همه‌در آن غوطه می‌خورند وآب آن اقلا هفته‌ای یکبارعوض می‌شود. گاه ناچار می‌شوندآب خزینه راحتی به‌مدت یکماه عوض نکنند وظاهراً باگرم کردن‌آن را عاری ازمیکرب سازند.

اگردر زیر این خزینه‌ها کوره‌ای نبود که‌آب را داغ کند، دام مرگی می‌شد برای‌آنان که استفاده می‌کنند. واکنون هم‌عامل مؤثری است درشیوع انواع بیماریهای واگیردار. ایـن حمامها درزیر زمین

ساخته می‌شوند و به‌اندازهٔ کافی گرمند. قسمتهای سردتری نیز تدارك دیده شده که مشتریان می‌توانند در آنجا چای بنوشند و قلیانی دود کنند. می‌گویند رفتن به‌حمام و مراجعت از آن چندین ساعت وقت می‌گیرد. یکی‌دیگر از مکانهایی که‌خارجیان‌اجازهٔ ورود ندارند، حمام‌ها است. بنابراین تجربهٔ شخصی ندارم تاجزئیاتی از این محلها را بیان دارم. فقط مواجه با بیمارانی بوده‌ام که گرفتار بیماریهای واگیردار مشابهی بوده‌اند.

درحمامها علاوه بر آنکه مشتریان از آب‌گرم استفاده می‌کنند، اشخاصی هستند که ماساژ (مشت‌ومال) می‌دهند وانگشتان پا ودست‌را با حنارنگ می‌کنند.

در ایران هیچ زینتی به‌زیبایی و حرمت مو وریش قرمز رنگ نیست. چه بسیارمردان‌سالمندی که صرفاً برای رنگ‌کردن موی سر وریش به‌حمام می‌روند. حمامها رابا سوختن‌فضولات اصطبل‌ها گرم می‌کنند. اگردرموقع عقد قرارداد قید نشود، مهتر تمامی فضولات را به‌حساب مداخل خود می‌فروشد. علامت مشخصهٔ حمامها توده‌های تپاله وفضولاتی است که برپشت بامشان برروی هم انباشته‌اند.

کمترخانهٔ ایرانی‌است که محلی خاصی برای لباس‌شویی‌داشته باشد، بلکه شستشو درجویهای کوچك آبی که از کنار راهها می‌گذرد انجام می‌گیرد که سرپوشیده نیستند. لباسها را هرگز نمی‌جوشانند و چون صابون‌گران‌است، بسیاری ازمردم از آن استفاده نمی‌کنند. هیچ وسیله‌ای برای شستن لباس نیست، آن را بادست چنگ می‌زنند و مالش می‌دهند، یا برتخته سنگی می‌گذارند وبا چوب مسطحی برآن

می کوبند.

بارها دربارهٔ آلودگی‌ونحوهٔ استفادهٔ خطرناکی که ازجوی‌آب حاشیهٔ گذرگاهها می‌شود تذکردادیم.

زمانی به‌خاطرشیوع وحشتناك وبا درتهران، لباس شویی به‌این ترتیب را دربخشهایی‌ازتهران ممنوع کردند وباجدیت ازآن‌جلوگیری شد، امامردم‌گویی به‌آن اعتنایی نداشتند. خوی مادها وایرانیها به سادگی تغییرنمی‌پذیرد.

ایرانیان ازعلاقه‌مندان‌اسب‌سوارند وهمواره سوارکاران‌خوبی داشته‌اند. زین‌را سنگین انتخاب می کنند و بالا می‌بندند، از رکابهای پهن استفاده می کنند وشلاق کوتاهی در دست دارند. درموقع تاخت بسیار زیبا برپهنهٔ زین بالا وپائین می‌روند. می‌توان‌گفت قیمت اسب هنوز ارزان است،گرچه سوارکاری رونقی بیش ازپیش‌دارد.

بیست‌سال پیش یك‌اسب خوب را در کردستان‌بیست وپنج‌دلار می‌فروختند، درحالی که‌امروزچنان اسبی‌را درتهران باصد دلارمشکل می‌توان به‌دست‌آورد. بهترین اسبهایی که به‌تهران‌می‌آورند ازعربستان و کردستان است،گرچه نژاد ترکستان وبختیاری‌نیزبرای بعض‌خدمات پرقدرتند.

اسبهای نژاد ترکمن بسیارباهوشند و یورتمه را زیبا می‌روند، هم برای کشیدن‌کالسکه ودرشکه مناسبند وهم برای سواری. با آنهمه علاقه‌ای که ایرانی به‌نشستن برزین دارد، هدایت اسب‌کالسکه‌را دون شأن خود می‌داند واغلب راننده یا سورچی استخدام می کند. بعض ازاینها هم‌آنقدرظالم و بی‌اطلاع هستند، که به‌فکرشان نمی‌رسد تا

میان اسب ودرشکه تعدیلی به‌وجودآورند وبه‌حیوانـات بیچاره کمتر لطمه واردآورند.

درایران اسب هم‌مانند انسان به‌چشم‌زخم نزدیك‌است، وبه‌این لحاظ درهراصطبل بزرگ یك خوك وحشی برای قربانی کردن و رفع چشم زخم نگهداری می‌شود. چنین تصور می کنند که خـوك وحشی چشم زخم‌را ازجانب اسبها متوجه خودمی کند. یکی ازبیماران من، به‌خاطر حق‌شناسی، خوکی وحشی‌را ازجنگل برایم هدیه‌آورد، امـا من ازدندانهای درازآن جانورشریربیشترازچشم زخم وحشت داشتم. دراصطبلهای خوب درسرتاسر کشور دقت و مراقبت زیادی درمـورد اسبها به‌عمل می‌آید. باوسواس زیادآنهارا تمیزنگاه می‌دارند، مرتباً باآنها تمرین می کنند وبه‌غذایشان می‌رسند، با پوشش پتومانند نمدی آنها را می‌پـوشانند و یکنفر در اصطبل با آنها می‌خـوابد. معمولا ثروتمندان ایرانی شش‌اسب برای کشیدن‌کالسکه ودرشکه وشش‌اسب برای سواری نگهداری می کنند.

بیشتر اسبهای کشیده و سنگین وزن را برای بستن به درشکـه ترجیح می‌دهند، همان نژادی که درامریکا برای کشیدن بارهای‌سنگین مورد استفاده قرارمی‌گیرد. شاید دلیل این‌انتخاب، سنگینی درشکه و ناهمواری جاده‌ها باشد.

زنان‌هم اغلب سواری می کنند، منتها برزین‌بزرگ وسرتاسری که نامش پالون است قرارمی‌گیرند. پالون برای الاغ مناسبترازاسب است. الاغ در شأن طبقات اعیان نیست و ابداً برآن سوار نمی‌شوند، اما طبقات متوسط وپائین فقط الاغ سواری‌می کنند. قاطرسواری هم

کمتر ازاسب سواری نیست وعلاقه‌مندانی دارد. وعاظ و روحانیون و تجار ازقاطراستفاده می کنند. درآغاز پاهای آنان را به‌وسیلهٔ طناب با فاصله‌ای‌معین‌به‌هم‌می‌بندند وبا تمرین زیاد، قدمهای کوتاه وآرام رفتن رابه‌این طریق می‌آموزند. وقتی طرزراه رفتن تازه‌را به‌خوبی ازعهده برآمدند، طنابهارا می‌برند وقاطربرهمان‌شیوهٔ ملایم وآرام که‌خو کرده است، ادامه می‌دهد.

درمسافرتهای طولانی که زنان و کودکان نیزهمراه‌کاروان‌باشند، تخت‌روان * ، یاکجاوه مورد استفاده قرارمی‌گیرد. تخت‌روان چون برانکار است، که برپشت دو حیوان که به‌دنبال هم قرار داده‌اند بسته می‌شود. برفرازبرانکار که بین دوحیوان درارتفاع قدآنها قرارگرفته، اطاقکی است که درآن می‌نشینند.

کجاوه عبارت ازدوصندوق بزرگ است که دردوجانب‌حیوان قرارمی‌گیرد و درهر کدام یك زن می‌نشیند، بعض ازآنها کروك هم دارند. بااین شرایط ابتدائی می‌توان روزی بیست‌وپنج تا سی‌میل‌راه پیمود. خیلی عجیب وجالب‌است که انسان درتهران، ماشین‌را درکنار این‌چیزها تماشا کند.

همیشه ازقدرت تقلید ایرانیها سخن رفته‌است، اما عشق وعلاقهٔ آنان را به‌هنرنیزنمی‌توان نادیده گرفت. شوق و توجهی که به‌تصاویر در ایران مشهود است مثلا درکشور همسایه‌اش ترکیه ابداً زمینه‌ای ندارد. هیچ‌خانه‌ای درترکیه تصویری بردیوار اطاق ندارد، مبادا آنها را بت پرست تصور کنند. درعوض درهیچ خانهٔ ایرانی نیست که

* درمتن Tackravan or Kajavahs آمده است. ــ م

تصویری بردیوارها نباشد.

درمیان آنها ازتصویرهای گران قیمت اروپایی، تا ارزانترین آنها وبریدهٔ روزنامه‌ها ومجلات می‌توان دید. دربعض عکاسخانه‌هامشتریان غربی اصرار دارند که عکس وفیلم را باهم مطالبه کنند، تا نسخه‌های آن بعداً به فروش نرسد، چون اگر عکس جالب وهنرمندانـه باشد، برای مردم تفاوتی ندارد که مربوط به کجا وچه کسی است، می‌خرند و زینت اطاق‌ها می کنند.

کارهنرمندان نقاش ایرانی‌هم باآبرنگ‌است وهم رنگ‌روغنی. بعض تصویرهای بزرگ شاه که درقصر آویخته‌اند، واقعاً عالی است. اما برای غربیها مناظری که ازدهکده‌ها تهیه می‌شود، جالبتر واصیل‌تر به‌نظرمی‌آید. دربعض ازاین آثار هنرومهارتی خاص جلـوه می کند، گویی آنها توانایی خودرا درنمایش صحنه‌هـای روزمره و عادی بـه مراتب بهتر می‌تـوانند نشان دهند. می‌توان گفت که روح هنرمندانـهٔ آنان درالهام‌گرفتن ازمسائل جاری وطبیعی قدرتمنداست.

درحمامها، کافه‌ها ودروازه‌های شهر، انواع تصویرهای زمخت وناشیانه ازصحنه‌های شکار یاپهلوانی ایرانیان به‌چشم می‌خورد. بیشتر این صحنه‌ها برای غربیان نا مفهوم و بـی معنی است. بعض از آنـها دیوهایی را نشان می‌دهند که درکنار آدمهای کوتاه قد قرار گرفته‌اند. یا حیوانات چهارپایی هستند که بال دارند، پسرهائی با صورت سبز رنگ وتمامی آنها هیکلهای‌تنومند ودست‌وپا وسرهای کوچکی‌دارند. مسلماً اینها مبنایی اصیل وریشه درفرهنگ ایران می‌تواند داشته‌باشد. کوشش درتقلید از تصاویر معروف اروپایی چندان موفق نبوده است

وتابلوهای ارزان قیمتی از آنها ساخته‌اند، که می‌توان گفت چندان نقشی در شناساندن هنر ایران نداشته‌است. وقتی درنظر آوریم که هنرمند ایرانی ابداً امکاناتی دراختیار نداشته، نه نمایشگاهی ازکار او استقبال کرده ونه ازجانب موزه‌ای به‌سراغ او آمده‌اند، متوجه می‌شویم که آثارش کلا ازذوق واستعدادش مایه‌گرفته است.

نوشتن کتاب رونق خوبی‌دارد وبسیاری ازفضلا به بازنویسی نسخ خطی کمیاب مشغولند. عقاید نو وتحولات تازه را مردم‌به‌جد می‌پذیرند وهم‌اکنون درتهران چهارچاپخانهٔ بخاری دایراست و می‌توانندکاررا به‌ده‌زبان مختلف ارائه دهند. بااین‌تفاصیل وتوجه به‌اینکه روزانه شش روزنامه درتهران منتشر می‌شود، مشکل است بپذیریم که چراکار تعلیم وتربیت وشوق‌آموختن سرعت نمی‌گیرد وبه‌پیش نمی‌رود ومتحول نمی‌شود!

۱۲

درمیان مستمندان

واژهٔ پرده * در زبان فارسی بسیار مورد استفاده قرار می‌گیرد. اگر بخواهیم درزندگی شرقیها مطالعه وتحقیق بکنیم، اغلب پرده‌ها فرو می‌افتد وتوصیفی دقیق به‌دست نمی‌آوریم. هرنمایشنامه‌ای که‌درصحنه اجرا می‌شود، شاهد بوده‌ایم که باچه سرعتی مناظر عوض می‌شوند وبازیگران درچهره‌های گوناگون ظاهرمی‌شوند، ودرلحظه‌ای صحنه‌ای غم‌انگیزبه صورتی پرنشاط یاخنده‌آور مبدل‌می‌گردد. دراین کشاکش‌ما دیگرپشت صحنه ووضعیت پیرامون خود را فراموش می‌کنیم، چنین وضعی‌به درستی می‌تواند درشرایط ایران مصداق داشته باشد. جایی که حد نهایی ثروت و فقر، خوشحالی و افسردگی روشنفکری وخرافات، تعلیم وتربیت وتصوف، چون همسایگانی پهلو به پهلوی‌هم به حیات خویش ادامه می‌دهند. اما من به پشت پرده‌ها

* درمتن Pairdeh آمده استم.

هم راه داشتم، حتی برای آنانکه باشیوهٔ ناگوارزندگی شرقی آشنایی دارند، آنچه من می‌دانستم تکان‌دهنده واعجاب‌آورمی‌توانست باشد.

شب شکرگذاری بود، در ادارهٔ امور بیمارستان روز طولانی وپرکاری را پشت‌سرگذاشته بودم. آخرین‌بیمارشب راهم ملاقات کردم و روشنی اطاقهای بیمارستان جای خود را بـه‌نور ضعیف شمع داده بود. پرستارشب درمیان تختخوابهابه اینطرف وآنطرف می‌رفت، تـا ببیند آیا کسی به کمك اواحتیاج دارد یانه.

شب دلگیر وپرملالی بود وشاید هم‌به این خاطر که دراندیشهٔ روزبعد بودم. به‌یاد می‌آوردم که‌فردا درکشورخودم مردم چه‌تعطیلات پرنشاطی خواهندداشت، ودوستان خوب وهمدلی که به دورهم جمع خواهند شد ومـا درغربت وتنهایی خویش گرفتاریم. پس ازگذشت چند سال یك خارجی ممکن است درمسیرهایی بیفتند وخود راعادت دهد ودلخوش کند و کم کم به‌زندگی‌شرقی خوبگیرد، اما هرگزعشق و علاقه به‌آب وخاك خودش را فراموش نخواهدکـرد. این احساس راحتی‌درمیان اروپائیانی که درایران زاده شده‌اند دیده‌ام. آنها همواره اشاره‌به سرزمین پدریشان می‌کردند وبادقت حساب روزهارا داشتند، به امیدآنکه روزی به‌کشور خودشان مراجعت کنند.

درآن شب که چشم دل به جانب سرزمینم داشتم، به‌نظرم‌آمد، بخاری کتابخانه بـا شعله‌ای‌گرم وفروزان می‌سوزد، و صندلی راحتی مرابه سوی خود می‌خواند. پستچی‌آمده بود و نـامه‌هایی از دوستان رسیده بود، که می‌خواستم بازکنم وبخوانم که ناگهان بافریاد شبگرد ازجا پریدم وازآن‌تصورات جدا افتادم، «پاس‌اول شب‌نمام شد، امنیت

برقرار است، امنیت برقرار است». صدای نکرهٔ او در سکوت شب سردپیچیده، ازجا برخاستم ونزدیك پنجره رفتم. پس ازچندلحظه یك کالسکهٔ زیبا وشیك روسی، که اسبهای‌قوی‌بنیهٔ روسی آن رامی کشیدند، ازباغی که درهمسایگی‌ما قرارداشت بیرون‌آمد. مقاماتی دولتی درآن باغ‌به سرمی‌بردند و معلوم شد آن شب راگرد هم بوده‌اند. ماه روزه بود، چراغهای مسجد بزرگی که درنزدیکی ما قرارداشت، خاموش بودند ودروازه‌های شهربسته. درمیان حصارهای عظیم این پایتخت آسیایی نزدیك‌به دویست وپنجاه هزارنفر درخواب بودند. اما مسلما تعدادی می‌بایست بیدار باشند.

همانطور که از پنجره به اطراف نگاه می کردم و غرق در این تصورات بودم، نور پریده رنگ فانوسی‌را در همان حوالی تشخیص دادم. مرد جوانی آن رادر دست داشت وپیر زنی او را همراهی می‌کرد، که حدس زدم باید مادرش باشد. من فورا متوجه شدم که چه حاجتی دارند، زیرا درآن دل شب هیچ کس را یارای بیرون‌آمدن از خانه‌اش نیست، مگراینکه بیماری سخت داشته باشد وبه سراغ دکتر بروند. به‌دنبال این پیش‌بینی لباسم را فوراً عوض کردم و به جای چکمه، کفش راحتی پوشیدم ومنتظر که با اولین اشاره‌ای که به در کردند، باآنها بروم وچنین کردم. پسر سخنی نمی‌گفت، اما مادر بیچاره تمام ماجرای محنت وبدبختی خود را برایم تعریف کرد. می‌گفت «پسرم دربازار پینه‌دوز است ومخارج زندگی‌ما برعهدهٔ اوست، اکنون سرما خورده وذات‌الریه شده وحالش‌بد است. حکیم، ازترس اینکه اگر بیمار بمیرد، به اعتبار شغلیش برمیخورد اورا جواب کرده

است. درنهایت استیصال‌به فالگیر مراجعه کرده‌ام واو پس ازاستخاره سفارش کرده است که به عنوان‌آخرین اقدام ازیك حکیم خارجی هم کمك بخواهم، ولو خیلی‌هم ازشب‌گذشته باشد.»

اندازهٔ فانوس وقبای‌پسرنشان دهندهٔ فقرآنان بود. واگردرنهایت تنگدستی قرارنداشتند، درجاتی ازآن‌نصیبشان بود. خانهٔ آنها دربخش پرجمعیت شهر درشارع عامی که به ایستگاه قطار شهری‌یا دروازهٔ شاه عبدالعظیم می‌رود قرارداشت. تمام فانوسهای خیابانها خاموش شده بود، چون‌به میزان معینی درآنان نفت می‌ریزند که تانیمه شب دوام بیاورند. چند تائی که کور سویی داشتندگویی شب‌را تیره‌ترنشان می‌دادند. من وآن پسربا عجله درپیش می‌رفتیم وپیرزن چند قدم عقب‌تر خودرابه دنبال‌ما می کشید وپشت سرهم حرف‌می‌زد. مردآشفته حالی که‌گاه اورا دربیمارستان دیده‌بودم، هراسان ازروبه رومی‌آمد. وقتی مرا دیدگفت: «سلام حکیم صاحب، داشتم‌به خانهٔ شما می‌آمدم. آنها همگی مرده‌اند، حالابه کسی نگویید که وبا داشته‌اند، مافکرمی کردیم این مرض لعنتی توی شهرما تمام شده، خدا بهتر می‌داند. تمام دارو ندارمن اینهابودند. خدامی‌داند، حتی پولی که‌آنها راچال کنم ندارم. خانهٔ ماسرهمین راه است. اگرفکر می کنید قصدگدایی دارم، بیائید و ازنزدیك ببینید. دلمان می‌خواهد قبل ازطلوع‌آفتاب‌آنها رابه خاك سپرده باشیم، اماحتی پولی که تاقبرستان‌آنان را برسانم ندارم.» به او قول دادم که درمراجعت به‌سراغ اوبروم وراضی شد.

خانهٔ شخص بیمارهمیشه پراز دوستان وهمسایگان کنجکاو است و انواع داروها و طلسم‌ها رابرای رفع بیماری‌به اوپیشنهاد می کنند.



بیمارستان پرسبیتری امریکا ، تهران

بیمارذات‌الریه‌ای ماهم ازاین قاعده مستثنی نبود. تشك کاهی وسخت اوبر کف اطاق قرارداشت، ودوستان ونزدیکان بیمار، مشتاقانه ونگران به‌دهان پیرزنی که طبابت‌می کرد، چشم دوخته بودند. حال بیمارچنان وخیم بود که دورمرغ راکشته وبلافاصله برپاهای بیمارگذارده بودند، تا نیروهای ازدست رفته بازآید وهرچند دقیقه چیزی بـه حلق اومی‌ریختند، که هیچ کس جزآن پیرزن که بربالین اوچمباتمه زده بود، از ترکیب وخواص آن اطلاعی نداشت.

طلسم‌ها، قرائت‌آیاتی از قرآن، دعاهای مختلف، مهر نماز و تربت مقدس، جزئی‌ترین تأثیری دروضع بیمار نکرده بودند. یکی‌از همسایه‌هارا فرستاده بودند، تاگوسفندی تهیه کند وبیاورد، تا اگرحال بیماروخامت بیشتری پیدا نکرد، فردا علی‌الطلوع برایش قربانی کنند.

پیرزن بیچاره بیشتر وسایل زندگیش راگروگذاشته، وپول‌آن‌را صرف مداوای نان‌آور خانه کرده بود. بیمار درد زیادی‌را تحمل می‌کرد وبه سختی نفس می کشید.

با بادکش کردن ودستور دارویی‌معمولی، پس‌ازیکساعت اورا ترك کردم و همانطور که وعده داده بودم، به خانهٔ آن مرد آشفته حال رفتم.

من قادر نیستم فلاکت وفقری که درآن بیغوله دیدم بیان دارم. اطاق‌آنها درحوالی یکی ازبازارها قرار داشت و برای وارد شدن، ازیکنوع نردبان چوبی بـالا رفتم. اینجا محل زندگی درماندگان و مستمندان بود، آنها که با اطمینان خاطر می‌توانند بگویند، «هیچکس دردنیا به بود و نبودشان اعتنایی ندارد.» مرض ومرگ برچهرهٔ زنان

سایه انداخته بود. درهمین جـا خواهرومادرعلی‌جان، آن مـرد آشفته حال جان سپرده بودند. شایدآنها هم روزهای بهتری داشته‌اند، امابه قول دیگران گردش روزگار، آنها رابه دربه دری ونابودی کشاند.

ظاهراً وبا درشهر روبه‌آرامی گذاشته بود، اماموارد استثنایی همیشه به‌وجود می‌آید. شب قبل آنها کمی خربزه ومیوه خورده وپس از آن علامت مشخصهٔ وبا ظاهر شده بود و بعد از آن مرگ ونیستی. افراد دیگری که دراطاقهای گلی پشت‌بام قرارداشتند همه مبتلا بودند.

دریکی از آن آلونکها پیرزنی که چون‌جادوگران می‌نمود باتنها پسرش زندگی می‌کرد. آنها میمونی دراطاق‌خود نگهداری می‌کردند که روزها درخیابانها وکافه‌ها حرکاتی‌می‌کرد وآنها پولی برای‌گذران زندگی‌به چنگ می‌آوردند. چشمان وحشت‌زدهٔ او که درگوشهٔ اطاق چمبـاتمه زده بـود، نشان می‌داد کـه از دیگـران هم کـه احاطه‌اش کـرده‌اند، می‌ترسد. من به اطاقها وارد نشدم چـون درمـورد مرده‌ها کاری از من ساخته نبود و تشریفات به خاك سپردن هم همیشه مـورد احترام است. البته قبلامکرر بوی‌کافور راکه از کفن به‌بیرون سرایت می‌کرد، شنیده بودم. پارچهٔ بلندسفیدی ازجایی فراهم کرده بودند که اجسادرا درآن بپیچند.

کفن تنها چیزی است که برای‌مراسم دفن کفایت می‌کند وبعد تابوتی اجاره می‌کنندتا جسد را بـه قبرستان حمل کنند. وقتی فقیر و بیچاره‌ای در ایران بمیرد، پس از شستشو وغسل او را درکفنی سفید می‌پیچند ودریك‌جعبهٔ چوبی‌یا تابوت قرارمی‌دهند. درهرگوشهٔ تابوت دسته‌هایی قـرار داده‌اند و دوستان و همسایگان‌آن را حمل می‌کنند.

اولین کسی که مسلمان‌هم باشد ازراه برسد به کمك می‌شتابد وگـوشهٔ تابوت‌را می‌گیرد وباکمك عده‌ای‌آن‌را اززمین بلندکرده وتا قبرستان شانه‌به شانه‌حمل می کنند.

اعتقاد براین است، آنان‌که درمراسم تشییع یـا تدفین شرکت می کنند ثواب زیادی نصیبشان می‌شود. محل کوچکی به نام غسالخانه ساخته‌انـد، که بـاپرداخت پول مختصری مرده‌را درآنجا می‌شویند. مجموع هزینهٔیك تدفین‌آبرومند درردههای پایین ایران‌کمتر ازدودلار می‌شود. تابوت وشالی که برای پوشاندن جسد است، بـرگردانده می‌شود، وجسدرا، تنهابا پارچهٔ سفیدی درزیرخاك قرارمی‌دهند. لباسهای مردگان‌را اغلب‌به مغازه‌دارانی که اجناس‌دست‌دوم دارند، می‌فروشند.

پس ازتجویز داروهایی برای دیگران که بیماربودند وپرداخت مختصروجهی برای دفن‌اموات، بارضایت خاطربه جانب خانه حرکت کردم. قبل ازآنکه روشنایی فلق برقلهٔ پربرف دماوند بیفتد بـه‌خانه رسیدم وآماده برای پذیرایی ازبیماران.

روزها پشت سرهم‌گذشتند وآن جوان‌کفاش یابه قول محلی‌ها پینه‌دوز * ،کمی بهترشد. امـا بیماری ریشه‌کن نشده‌بـود وغده‌ای چرکین دراوبه وجودآمد، که ناچارأبه بیمارستان منتقل وتحت عمل جراحی قرارگرفت.

اوتا اوایل روزهای فرحبخش‌بهار در بیمارستان‌ماندگارشد، که باغ بیمارستان نیزپر ازبنفشه‌های رنگارنگ شده بود. مأمورنظمیه‌ای کـه درنزدیکی بیمارستان خدمت می کـرد، دستهٔگل نرگسی برای‌ما

* ــ درمتن penadooz آمده‌است‌ــم.

آوردتا عیدی خودرا دریافت کند. مادر آن جوان نیزمرتباً به‌دیدارش می‌آمد و کمتر روزی اتفاق می‌افتاد که دستهٔ گل بنفشه‌ای باخودنیاورد. دسته‌گلهای بنفشه وتشکرات بیش ازحد اورابه جای پرداخت صورت حساب بیمارستان پذیرفتم. سپس یـك جفت کفش ایرانی بـــرای من هدیه آوردند، وازمن قول گرفتند که آنها رابپوشم. گمان می کنم درست یکسال بعد بود که جوان پینه‌دوز به‌دیدار ما آمد. وقتی بیمارستان را ترك گفت رنگ‌پریده وضعیف بـود، اما پس ازگذشت یکسال درعین سلامت وقدرت‌به‌نظرمی‌آمد. قدرشناسی واحترام‌اونسبت به‌بیمارستان ذره‌ای تغییر نکرده بود. گرچه نحوهٔ ابـراز محبت و دوستیش همان حالت افـراطی شرقی‌را داشت، اما ازخلال آن صمیمیت وحق شناسی اوبدون ریاکاری احساس می‌شد.

جوان‌با این نیت‌به دیدارما آمده بود، تادعوتی ازما به‌عمل آورد که‌درجشن عروسیش شرکت کنیم. باسختی بسیاروکارصادقانه صاحب دکانی در بازار شده، وتمام وسایلی کـه نزد مرد یهودی گـروگذاشته بودند، پس‌گرفته بود. اکنون دیگرتمام‌وسایل خانه‌شان رانیزدراختیار داشتند. آن سال در مسیری چنان تاریك ووحشتناك قرارگرفته بودند و امروز روزگاری پراز امید وشادی نصیبشان بود.

تشریفات ازدواج درایران‌به دومرحله تقسیم می‌شود، عقد وبعد عروسی. درقوانین اسلام هردومرحله قانونی وشرعی بـه حساب می‌آیند. در مراسم اول مسئلهٔ دارائـی و پیشنهادات طرفین حـل وفصل می‌شود ومرحلهٔ دوم زمانی است که داماد، عروس‌را ازخـانواده‌اش طلب می کند. بین‌این دومرحله ده سال تاده هفته می‌تواند فاصله باشد.

بیشتر ازدواجها درایران برمبنای آسایش ومال دورمی‌زند. اگر یك دختر ده ساله هم رسماً نامزد کسی بشود، امری غیرعـادی نیست. درچنین مواردی او زن قانونی مردی‌به‌حساب می‌آید، که هرگز اورا نـدیده است، ویـا حتی جزئی‌ترین اطلاع وسابقهٔ ذهنی نسبت‌بـه این کلمات وتشریفات احساس‌نمی کند. گاه واسطهٔ ازدواج وکیل‌یا دلال، چنین معامله‌ای راجور می کند وازبابت آن چیزی‌به عنوان پاداش می‌گیرد. بیشتراین واسطه‌ها زنان پیرند. اگرعروس‌بچه باشد، کارها خیلی سریعتر وبهتر انجام می‌گیرد وترتیب امـور ازطریق پدر ومادر داده می‌شود.

اما اگرچنانکه گاه اتفاق‌می‌افتد زن‌جوان‌با قدرت‌تشخیص‌خوب باشد، کار دلاله‌به سادگی وسرعت امکانپذیر نخواهد بـود. درمواردی نیزمیان دوخانواده که دختر وپسر دارند ازکودکی چنین قراردادهایی بسته‌می‌شود، ویا دوهمسایه براین منظورخود به‌توافقهایی می‌رسند، که دیگرواسطه‌ها دراین اموردخالتی نخواهند داشت.

ازدواج دوست پینه‌دوزما وهمسرش ازنوع آخری‌بود. عروس، دخترهمسایه بـود وپینه‌دوز ازکودکی اورا می‌شناخت. این ازدواج شباهتی‌بـه سایرمراسم ازدواج درایران نداشت، کـه زن ومرد، حتی یکمرتبه‌هم یکدیگررا ندیده‌اند.

پینه‌دوز یکسال قبل ازبیماریش مراسم‌اول، یعنی عقدرا توسط ملایی انجام داده‌بـود. عروس ومادرش بـاسایر زنان ودوستان دریك اطاق، داماد ودوستانش دراطاقی دیگر وملا درمیان این دواطاق قـرار داشته‌اند. البته معلوم‌بودعروس آه دربساط نداشته وآنچه‌نام‌برده‌اندبر

ذمهٔ داماد است که پس از چند سال اورا طلاق ندهد ودست خالی از خانه‌اش اخراج نکند. در آن‌صورت‌داماد ناچار است تمام‌آنچه اسماً عروس‌با خودش‌آورده تحویلش‌دهد. اگرکاربه طلاق وجدایی کشید همسرمی‌تواند مطالبهٔ اموالش‌را بکند. فکرمی کنم می‌توانیم چنین مقرراتی را دربعضی جوامع امریکایی نیزبه مرحلهٔ اجرا درآوریم.

اماخانهٔ عروس که شیرین نام داشت درجوار خانهٔ پینه‌دوزبود و مثل تمام‌خانه‌های‌جنوب شهر، حیاط مستقلی‌نداشت. درآن خانه بجز شیرین ومادرش، شش خانوادهٔ دیگر نیزساکن بودند.

اوبا مادرش در بالاخانه زندگی می کردند، که راهی‌با پله‌های خشتی داشت، و پرت‌شدن ازآن بسیارمحتمل بود. در میان خانهٔ مشترك آنها حوض‌آبی بود، که شاید سی‌فوت‌طول وبیست فوت عرض داشت. آب این حوض به نسبت سایرجاها خوب بود، چون زیرآبی داشت، که هروقت می‌خواستندآب را خالی‌می کردند. اطراف حیاط سنگفرش بود، مگرچند دایرهٔ کوچك که به‌عنوان باغچه ازآن‌استفاده می‌شد. دریکی ازاین باغچه‌ها درخت بادامی قرار داشت که شکوفه‌های زیبای‌آن نشانگر وپیام‌آور بهاربود.

روزعروسی هواآرام بود وحتی نسیمی هم نمی‌وزید وگرمای لذت‌بخش خورشید بهاری فضای پایین‌را خیلی مطبوع‌تر ولطیف‌تراز هوای دم‌کردهٔ بالاخانه ساخته‌بود. فرشهایی که به‌امانت‌گرفته بودندبر کف حیاط پهن کرده، آب حوض‌عوض شده وبر سنگهای اطراف‌آن گلدانهای پرگل قرارداشت.

درظرفهای دیگری دسته‌های‌گل جلوه می کرد وبرگهای‌گل

سرخ درهمه جای حیاط پـراکنده‌بود. سماور بـزرگی ازیك‌کافه در بازار تهیه کرده بودند که تمام روز، چون‌یك ماشین بخار می‌جوشید، چون مرتباً چـای دم‌می کردند وتوزیـع مـی‌شد. رقیب سماورسه قلیان بودند، که بین مدعوین دست‌به دست می‌شدند. حیاط مخصوص زنان بود وازصبح زودآمد ورفت می کردند.

چای، قلیان وشربت‌به فراوانی وجـود داشت. عروس چادرنو ابریشمی برسرداشت وتمام لباسهایش هدیهٔ داماد بود. برگردنش چند سکهٔ طلاونقره ورشته‌ای ازمهره‌های‌آبی رنگ دیده می‌شد. ابروهای اورا بامادهٔ مخصوصی‌کاملا سیاه کرده بودند وصورتش‌با سرخاب گل انداخته‌بود. همانطور که مهمانان وارد می‌شدند، پیرزنی که‌گویا مورد احترام واعتبارآنها بودبه واردین خوشامد می‌گفت، در حالی که مادر عروس وداماد، مشغول پذیرایی‌بـا نوشیدنی وشربت بودند. هریك از مدعوین درموقع ورود می‌گفتند «عروسی‌مبارك باشد»، میزبان جواب می‌داد « بسم‌الله، بفرمائید، لطف کردید، خوش‌آمدیـد.» بعد بـه‌آنان گلاب می‌پاشیدند وقلیان دراختیارشان قرارمی‌گرفت، وپس ازآن انار وشربت‌آبلیمو تعارف می کردند.

مردان برپشت‌بام خانهٔ پینه‌دوز جمع شده بودند، وتمام مراسم پائین دربالا نیزانجام می‌شد، جزاینکه دراینجا نشاط وشور بیشتری به چشم می‌خـورد. بعضی از دوستان دامـاد، خوانندهٔ دوره‌گـردی را آوردند، که بـرای سرگرمی وتفریح حضار مفصلا بـرنامه‌هایی اجرا کرد. اول باحالتی ملایم وغم‌انگیزآوازی را شروع کرد و کم کم‌بـه حدی صدایش بلند شد وفریاد می‌زد، کـه قابل شنیدن نبود وشایدتـا

فواصل زیادی به‌گوش می‌رسید. ازشدت فشاری که درموقع خوانندگی برخود واردمی‌آورد، خون‌به صورتش دویده بود وگویی چشمهایش می‌خواست ازحدقه بیرون بزند. دراین‌آواز پانزده بیت خواند که آخرین بیت‌آن به‌شرح زیر وصف‌الحال داماد بود: دلم ازعشق کباب شد وهیچکس عجب نکرد، چون عروس قشنگ‌تر ازشبنمی است که بربرگ‌گل نشسته * وسایر تعریفهای افراطی، انعکاس خنده‌ها و کف زدن مردان درهمه جا می‌پیچید.

بعدازظهر، پسرك آن عجوزه ومیمونش، که سال‌قبل شب‌بیماری دامادآنها را دیده بودم به جلسه‌آمدند، به امیدآنکه شاید به‌کمك میمونش وخرسی که همراه داشت پولی‌به چنگ‌آورد، که البته بچه‌های زیادی‌به دوراو حلقه زدند.

روزبا سرگرمی وتفریح به‌سرعت‌گذشت وشب فرارسید، که تمام مجلس رابا چراغهای‌آبی رنگ وشمع فراوان روشن کردند. این چراغهارا ازبازار اجاره کرده‌بودند. برای‌شام، برنج،گوشت، میوه و شیرینی مهیاکردند. حوالی نیمه‌شب سرو صدای زیادی درنزدیکی‌ما برپا شد، یك دسته مطرب به‌طرف خانهٔ عروس می‌آمدند. یك نفراز میان‌آنان‌آواز مخصوصی می‌خواند وپشت بامهای‌کاه‌گلی لبریزازززنان وکودکان شد ومردان به اتفاق داماد، رفتند، تا عروس را بیاورند. مراسمی که می‌بایست توسط‌آخوند انجام بگیرد، به‌صورت ساده‌ای اوایل صبح‌به پایان رسیده بود. واکنون پس ازمراسم جشن نوبت داماد بود، که ازعروس دعوت به‌عمل‌آورد. تقریباً تمام مردان فانوس

* شعری بدین مضمون نیافتم—م.

باخود داشتند، ویکنفر پیشاپیش همه چراغهای روشنی‌را به‌شکل طاق (هلالی که بربالای تیربلندی قرار داده بودندبـا خود حمل می کرد.) اگرفاصلهٔ خانه‌ها زیاد می‌بود، بـه‌اسب احتیاج داشتند، ولی درآنجا فاصلهٔ دوخانه رافرش انداخته بودند، که عروس بـرروی‌آنها بگذرد. همین که داماد به‌آستانهٔ خانهٔ عروس وارد شد،گوسفندی راپیش پـای اوقربانی کردند. عروس رابه‌طرف دربردند ودرمیان هلهلهٔ حضار، سر وصدای مطربان وفریادهای پیاپی دوستان تحویل داماد دادند.

در ایـن وقت جمعیت ازآستانهٔ درکـنار می‌رفتند وزنان بـا فانوسهایشان برای دیدن‌داماد هجوم بردند وپس ازلحظاتی مراسم پایان یـافت. روزبعد همانطورکه درفصل بیست وپنجم انجیل مقدس‌آمده، هوش‌یا حماقت، نجابت‌یا خباثت دختر مشخص خواهدشد.

پینه‌دوزرا تا ماه اوت سال‌بعد ندیدم. روزبسیارگرمی بود ومن داشتم بیمارستان راتـرك می کردم کـه تعطیلات‌آخر هفته‌را درتپه‌های شمیران بگذرانم. اوبـه اتفاق مادرش درآستانهٔ درظاهـر شد وازمن خواهش کردکـه ازدوست بیمارش عیادت کنم. می‌گفت یکنفربیمار است واحتیاج به‌مداوای فوری دارد وگرنه دونفر ازپا درمی‌آیند. آن زن یکی ازاقربای پینه‌دوز بود، که چندماه قبل شوهرش اورا ترك‌گفته واوناچاراً درخانهٔ یك دلال اسب که درمحلهٔ سنگلج زندگی می کرد، به‌کارمشغول شده‌بود، تا زندگی خود ودخترسه‌ساله‌اش رانجات دهد. من درمعیت دستیارم به‌راه افتادیم وباوجودی که عجله کردیم که هرچه زودترخود رابه محل برسانیم، قبل ازرسیدن به‌آنجا هوا تاریك شده بود. دیوارهای بلند و کوچه‌های تنگ‌گرمای طاقت‌فرسایی داشت کـه

آدم‌را خفه می کرد.

زن بیچاره‌را برنیمکتی چوبی یافتیم که درحدود چهل وهشت ساعت‌را باآن وضع نامساعد به‌سرآورده بود. معاینات اولیه نشان داد که بچهٔ بی‌نوا جان خودرا ازدست داده، پس‌به فکرافتادیم، اگربشود زندگی‌مادررا نجات‌بخشیم. قابلهٔ نادان که مسئول چنین‌حادثه‌ای بود، ماتمزده درگوشه‌ای نشسته وسخنی نمی‌گفت. اندکی کلروفورم و کارهای لازم چنددقیقه‌ای، زن‌را دچاربحرانی کرد، که‌احتمال خطرهم می‌رفت. این، یکی ازچندین مواردی بودکه روشهای جدید علمی، شرقیهارا وادارب‌ه تحسین می کند.

گفته‌اند، نیمی ازمردم‌دنیابا چشمهایشان فکرمی کنند. یك روز بعد ازظهرقبل‌ازغروب‌آفتاب را به‌یاد می‌آورم، که دردفتر بیمارستان بودم. ناگهان در باز شد و مردی محترم و موقر به درون‌آمد. چهرهٔ نجیب، ریش انبوه، عمامهٔ بزرگ و ردای راحت اوآشکارا نشان می‌داد که صاحب‌منصبی‌باید باشد، که‌البته نتوانستم‌حدس‌بزنم، الاهیات، قانون یا طب درقلمرو اوست. پس ازآنکه به‌اوتعارف کردم ونشست وگفتگوهای معمولی فارسی انجام‌گرفت، پرسیدم‌آیا حاجتی دارد ویا کاری ازمن ساخته است؟

جواب داد، «من جراحم، ازقصر دوشان تپه مراجعت می کردم که به این حوالی رسیدم. شنیده بودم بیمارستانی در اینجا دایر شده است، تصمیم‌گرفتم ازآن دیدن کنم.»

بـه اوگفتم، هیچ چیز مارا به‌اندازهٔ دیدار همکاران وهمقطاران خوشحال نمی کند، وسپس ازاودعوت کردم که به‌تمام بخشها سرکشی

کند.

از کیفیت ونظم واسلوب کارما اظهار رضایت می کرد تابه بخش جراحی رسیدیم. وقتی آنهمه وسایل وابزارگوناگون رادید، ناراحت شدکه چراآلات وادوات بی‌مصرفی‌را درآنجاکنار هم چیده‌ایم. او گفت: «این خرت وپرتها چندان ضرورتی دراطاق عمل ندارند، وقتی من جراحی‌می کنم، احتیاجی به ضدعفونی کردن، لباس مخصوص و دستیار ندارم. آستینهارا بالا می‌زنم واز پیرو پیغمبر مدد می‌طلبم وقبل ازآنکه حاضران متوجه بشوندکه چه‌می کنم، جراحی‌به پایان رسیده است.

پرسیدم، آیا بیماران بهبود پیدا می کنند؟

گفت: آن دیگربا خداست، وظیفهٔ من‌با انجام عمل جراحی‌به پایان رسیده است. سنگهایی که در اعمال جراحی مختلف از بدن اشخاص خارج کرده بودیم، به‌اونشان دادم.

اوگفت، آنطورکه شایع است، آیا واقعاً داخل آن‌ها الماس پیدا نکرده‌اید؟

جواب دادم، تا امروزچنین قضیه‌ای اتفاق نیفتاده است؟

گفت، پس چرا اینهمه زحمت می کشید وآنها را بیرون می‌آورید؟

باوجود جهلی که این مرد پیر داشت، آشکار بودکه علاقه‌مندبه یادگیری است. پس ازآن دربیشتر جلسات طبی شرکت می کرد و آشنایی مابه دوستی عمیقی بدل‌گردید. این مرد هرقدرهم که ناآشنابه فن خودبود، بازهم ازسلمانیهای جراح ودندانپزشك بهتربود. علاوه

براین‌خیلی دوست‌داشت چیزی فراگیرد، وهرچه ازدانش غربی‌بیشتر می‌آموخت، درزمینهٔ‌کارش می‌توانست مفیدترباشد.

ازهمه مهمتر، اوبالاخره‌کار جراحی را رها کرد. بیشترکارهای جراحی‌را درایران سلمانیها انجام می‌دهند. روش‌آنها بیرحمانه، غلط وقابل اعتراض است. مسلماً روشنفکران ودانایان بـه‌چنین اشخاصی مراجعه نمی‌کنند، بلکه‌آنان‌که ازپیشرفتهای‌جدید ودنیای‌مترقی غافلند به‌سلمانیها مراجعه می‌کنند.

طبقات اعیان نیزگاه درامورصحیه باسلمانیها درارتباطند، وآن درمورد خون‌گرفتن وحجامت‌کـردن است. خون‌گرفتن بـه‌دو طریق صورت‌می‌گیرد، یکی بریدن‌رگ دست ودیگری انداختن زالواست. سلمانیها زالـوهارا درشیشه‌هایی داخـل مغازه نگهداری می‌کنند ودر جلو دکان، اغلب دیـده می‌شود که رگ شخصی را زده‌اند وخون از نزدیکی‌آرنج اوبه جوی حاشیهٔ‌کوچه یاخیابان فواره می‌زند.

دراسلام، داشتن‌چهارزن قانونی است، وعلاوه براین هرمردی می‌تواند تعدادی صیغه داشته باشد. صیغه‌ها رابه راحتی می‌توان رهـا کرد، که درنتیجه، مصائب‌بسیاری برآنان‌تحمیل می‌شود. گاه‌آنان‌ناچار می‌شوند درخانه‌های بزرگ ثروتمندان‌بـه خدمتکاری مشغول شوند که به‌آنها «باجی»می‌گویند، وگاه‌به‌عنوان زن‌درجه‌دوم‌به عقد کسی درمی‌آیندتا خدمت زنان‌محبوبتر اورا بکنند. تعدادی هم‌پس ازسالها دربه دری اسیر بیماریهای‌گوناگون می‌شوند واربـابـان بیرحم اخراجشان می‌کنند.

درچنین شرایطی بیمارستان تنها پناهگاه وناجی‌آنهاست، واما

اتفاق می‌افتد که بعضی‌ها به بیمارستان هم مراجعه نمی‌کنند، تا زمانی که بیماری در تمام وجود آنها چنگ انداخته و دیگر از عهدهٔ ماهم کاری ساخته نیست. این زنان بیچاره بیشتر در کنار راهها نشسته‌اند و هیچ پناهی ندارند. تمام درها به روی آنها بسته شده است. این درماندگان نمایانگر یك سیستم غلط اجتماعی هستند.

چند سال قبل یك خانوادهٔ معروف اروپایی در تهران یکی از این قبیل زنان را به عنوان پرستار به خانه‌اش برد. او از نواحی بختیاری آمده بود و خصوصیات اخلاقی خوبی هم در او پیدا می‌شد، اما شوهرش در تهران رهایش کرده بود. در موقع جدایی دختری یازده‌ساله نیز داشته، که چند مرد قصد ربودن اورا داشتند. در حین فرار دخترك بیچاره به چاهی که سرش را نبسته بودند افتاده و مرده بود. در این ماجرای دردناك زن بیچاره جزئی‌ترین اقدامی نتوانسته بود انجام دهد.

کثرت طلاق در میان مسلمانان باعث شد که نسطوریها و ارمنیان عملاً آن را ممنوع اعلام کنند. مردان جزئی‌ترین اعتنایی به قوانین کلیسایی ندارند، ولی زنان از آنها جانب‌داری می‌کنند.

مردان بدون تأمین زندگی و آیندهٔ زنان آنان را طلاق می‌دهند و خود برای به دست آوردن اشتغال به روسیه می‌روند و در آنجا مجدداً ازدواج می‌کنند، تا بتوانند اجازهٔ اقامت دایم به دست آورند.

زنان بیوه که در میان آنان سنینی کمتر از بیست سال هم وجود دارد، بالاجبار بقیه عمر را در بی پناهی و سرگشتگی می‌گذرانند. این روش، مشکلات سخت و گرفتاریهای جدی برای جامعه فراهم آورده است.

زنان زیادی‌دیده می‌شوند که برای پرستاری یا کلفتی به‌هرجایی مراجعه می‌کنند، که اگرقوانین جدی ومسلمی دراین مورد وضع‌می‌شد، آنها صاحب‌خانواده وبچه‌های‌خود می‌شدند وبه‌این وضع فلاکت بارگرفتار نمی‌آمدند.

تعدادی ازمردان طبقات پایین نیزبه عنوان نوکربه غربیها پناه می‌برند ومتأسفانه آنان که به‌مدت یکی‌دوسال درایران ماندگارمی‌شوند وبا چنین افرادی سروکارپیدا می‌کنند، قضاوتشان درمورد ایرانیان از چنین افرادی مایه می‌گیرد.

نوکرها بسیار زیرك ودر اموری که بـاپول ارتباط دارد، بسیار زرنگ وکلاً غیرقابل اعتمادند. حتی اگرآدمهای درستکاری هم باشند پس ازچندی تحت تأثیر وتعالیم سایرین که سوابق بیشتری دراین‌کار دارندبه‌راه خطا می‌افتند، وانواع‌نیرنگ وحقه‌بازی‌ها رافرا می‌گیرند. درمیان‌آنان سازمان متشکلی وجود نـدارد، اماگویی همان ارتباطات فردی، جملگی رابه مسیر واحدی می‌کشاند. اگرقراراشد مستخدمی درصحت ودرستی‌کارش اصرار بورزد، مشکلات بسیاری برسر راهش قرار می‌دهند وبالنتیجه اخراج خواهد شد. اما اینجا نکته‌ای‌را تذکر دهم که اگر می‌توان برای قضاوت دربارهٔ امریکائیها سیاهپوستانی کـه خدمت‌آنان را می‌کنند، الگو قرار دهیم، اظهارنظرهایی که در مورد نوکرهای ایرانی می‌شود، که هرروز ازخانه‌ای به‌خانهٔ دیگرمی‌روند، می‌تواندبرای تمام ایرانیان مصداق داشته باشد.

تنها جشن معتبرو مسلم درایران نوروزاست. بیشتر به‌این لحاظ که درست درآغاز اعتدال شب وروز وطلیعهٔ بهار هرسال برگزارمی‌

شود. سایـر جشنهای ایرانی جنبهٔ مذهبی دارند، پس بـرمبنای تقویم اسلامی که ماههای قمری دارد ودایماً متغیر است، تنظیم می‌شوند.

سال‌نـو ایرانی درطبیعی‌ترین وزیباترین موقعیت‌آغاز می‌شود. زمستانی تلخ وسرد راپشت سرگذاشته‌اند وآغـاز بهاری فرحبخش‌را جشن می‌گیرند. اگراتفاقاً درچنین روزها، یاپس ازآن برف ببارد، بـه فال نیك می‌گیرند، که سالی‌را پشت سرگذاشته‌اند وسال پربـرکت و پاك دیگری راآغاز می‌کنند.

نوروز بزرگترین حـادثه در زمینه‌های، اجتماعی، اقتصادی و سیاسی‌است، بدهی‌ها تسویه می‌گردد، حکام جدید منصوب می‌شوند، وتمام امورتجارتی حـل وفصل می‌یابند. مثل اینکه روزشکرگزاری، کریسمس وجشن سال‌نورا باشکوه بیشتردرمراسمی واحد انجام‌دهند.

درنظر فقرا نیزنوروز مهمترین اتفاق سال‌بـه حساب می‌آید، و خوشی ونشاط برای‌آنان به ارمغان می‌آورد. برای نوکرها باید لباس نوتهیه شود وپولی به‌عنوان عیدی به‌آنان بپردازند. گاه درقراردادهاهم گنجانده می‌شود که‌عیدی بایدمعادل یك‌ماه حقوق‌باشد. نوکرهارنگ آبی را بسیارمی‌پسندند، وصبح عید افراد زیادی‌را، می‌بینیم که لباس نوآبی برتن کرده‌اند. تمام‌مردم، حتی فقیرترین‌آنان باتغییراتی دراطاق وخریدشیرینی به‌استقبال نوروزمی‌روند. تمام بازارها ودکاکین تعطیل می‌شوند.

دربیشتر خانواده‌ها مراسم عید چند روزبـه طول می‌انجامد و دید وبازدیدها ادامه می‌یابد. آتش‌بـازی می‌کنند وفانوسهای زیـاد و بزرگ روشن می‌شود. کـردها وسایر قبایل کوه نشین نوروزرا محترم

می‌شمارند و چنین مراسمی انجام می‌دهند. گویا این تنها یادگاری است که‌از زردشتیان‌باقی‌مانده است، ولی اگرپارسیها ادعاداشته باشند که این‌جشن مربوط‌به تاریخ گذشته آنان است، دلایل معتبری دردست ندارند. هرچه می‌خواهد باشد، آنچه مسلم است، امروزاین عیدمورد توجه وعلاقهٔ همگان قراردارد، ازشاه که بر تخت جلوس می کند و مقامات مهم مملکتی، هیئتهای سیاسی، تجار واصناف سرشناس رابه حضور می‌پذیرد، تا زن‌بیوه‌ای که باکودکانش دربالاخانه‌ای واقع در شلوغترین و کثیف‌ترین جای‌شهر زندگی‌می کند، ازصمیم قلب مراسم عیدرا برگزارمی کنند.

عید نوروز درایران تنها زمانی است که قلبها لبریز ازنشاط و شادمانی می‌شود وقیافه‌های خسته وافسرده‌را شور وشعفی واقعی فرا می‌گیرد و حتی مستمندان نیز رنجهای خود را برای مدت کوتاهی فراموش می کنند.



نمونه‌ای از شهرهای ایران که در ارتفاعات قرار گرفته‌اند .



اولین اطاق جراحی به سبک مدرن ، تهران

۱۳

میسیونهای پزشکی در ایران

من نتوانسته‌ام سابقه‌ای به‌دست آورم که آیا قبل از سال ۱۸۳۵[۱] هم امریکایی در ایران بوده است یا خیر؟ اما در پائیز سال مذکور دکتر گرنت طبیب امریکایی به‌اتفاق یکی از دوستان نویسنده‌اش اورمیه‌را برای توقف برگزید. دکتر گرنت عرضهٔ خدمات پزشکی‌را برای عموم مردم آغاز کرد و دوستش در صدد بر آمد مدارسی برای غیر مسلمانان، مخصوصاً نسطوریها دایر کند. از آن تاریخ به‌بعد، معلمین و اطباء امریکایی نه‌تنها برای مردم اورمیه، بلکه در مورد بسیاری از شهرهای شمالی ایران خدماتی انجام داده‌اند. هم‌اکنون گروههای پزشکی در تهران، همدان، قزوین، کرمانشاه، رشت، شرق ایران، تبریز و اورمیه در بخش غربی ایالت آذربایجان استقرار یافته‌اند.

دوازده پزشک، که شش نفر آنان زن هستند و یک پرستار تعلیم

۱ــ برابر باسال ۱۲۱۴ شمسی ــ م.

یافته به‌انجام‌وظیفه مشغولند. این‌افراد باهمراهی دستیاران محلی، پنج بیمارستان ودهپزشك‌خانه را اداره می کنند وسالیانه بیش ازپنجاه‌هزار بیمار را می‌پذیرند. میسیونهای پزشکی انگلیسی‌نیز دراصفهان، یزد و کرمان فعالیت دارند.

هیچکس نمی‌تواند مدتی طـولانی درشرق زندگـی کند و به شدت تحت‌تأثیرامکانات داروهای شرقی که عامل مقتدری دربنیادهای اخلاقی، اجتماعی وتجارتی به‌حساب می‌آیند، قرارنگیرد. حتی‌برای آنها که شرق را به‌عنوان یك‌بازار تجارتـی مناسب می‌شناسند، مسئلهٔ دارو اهمیتی حیاتی دارد. چون هیچ امر دیگری چون دارو به‌خانه و افرادخانواده ارتباط‌پیدانمی کند، و مسلم‌است آنچه درخانواده‌مقبول باشد، انعکاس ومقبولیت درجامعه وبعددرملت خواهد داشت. علاوه براین، انسانی که‌رنج‌می کشد وتحمل‌می کند، بالطبع به‌اطبایی نیازمند است که هدفشان صرفاً کمك کردن به‌بیماران ونجات آنان‌باشد. بعضی اطباء محترم ممکن‌است براین‌باور باشندکه باطناً بافعالیت میسیونهای پزشکی چندان موافقتی ندارند. اما خود آنان چنین‌همتی نمی کنندتا برنامـهٔ کمك بـه بیماران را برعهده بگیرند و مانند اطباء باوجدان و زحمتکش آنگاه که بیماری خطرناکی‌شیوع پیدامی کند وزندگی‌افراد زیادی مورد تهدید قرارمی‌گیرد، خانه به خانه سرکشی کنند، با مردم همدردی داشته‌باشند، بـه‌خانواده‌ها امید و شادی بخشیده و بالاخـره بیماران‌را مداوا کنند. دکترمك‌لارس[2] وابسته به‌میسیون پزشکی است که باهمان رغبتی به‌خانهٔ اشراف پـای‌می‌گذاردکه به‌کلبه‌های تاریك

2- Dr. Mac Lures.

و کثیف غیرمسیحیان درمحلهای حقیروپست وارد می‌شود. آنجا که وبا، طاعون، گرسنگی و بیماریهای دیگر، تنها چیزهایی است که به وفور یافت می‌شود و بیداد می کند.

مطالعه‌ای دقیق درزندگی افرادی چـون دیوید لیوینگ‌ستون[3] و کر[4] که اولین دارالمجانین‌را در چین افتتاح کردند، آلن[5] که میسیون کره را بنیادگذارد وبعدها به‌سمت وزیرمختار ایالات متحده درسئول انتخاب‌شد، هولمز[6]، دوست مورداعتماد وپزشك‌مخصوص شاه‌ایران، پوست[7]، استاد جراحی دربیروت و سوریه و بسیاری‌دیگر که خدمات ارزنده‌ای داشته‌اند، نشان می‌دهد کـه اطباء میسیونهای مذهبی تـا چه میزان‌کارهای بسیارمفیدی درشرق انجام داده‌اند.

دراینجا منظورمن این‌نیست که‌کارهای انجام‌شده راجدول‌بندی کنم، بلکه می‌خواهم‌شمه‌ای ازامور جاریه و امکانات میسیونهای‌طبی را بیان دارم.

برای نمونه مریضخانهٔ کلیسایی امریکارا درتهران مثال می‌زنم. جاهای‌دیگر گاه‌موفقیتهای‌زیادی‌داشته‌اندو گاه‌چندان‌دلخواه‌نبوده‌است. بهرحال‌کار درچین، هند، مصر یاامریکا کلا جنبه‌های متفاوتی دارد.

مردم همه‌جای دنیا وقتی‌بیمارمی‌شوند، رفتاری تقریبا شبیه‌به‌هم دارند، ولی‌درهرحال نحوهٔ‌کار متفاوت خـواهد بود. چون‌گاه ممکن است خدمت درشهری بزرگ و برای انسانهایی شایسته و بایسته‌انجام گیرد و یادرده دورافتاده‌ای است، که کلا مردم ازنحوهٔ‌کار و فعالیت ما

3- David Livingstone. 4- Kerr
5- Allen. 6- Holmes. 7- Post.

اطلاعی ندارند و حتی یك‌نوع بدبینی هم‌نسبت بـه خارجیان درآنها مشهود است.

درشهرهای بـزرگ شرق‌هم نیازمندیهـای فراوان وجود دارد. تهران را درنظرمی‌گیریم که جمعیت انبوه سیصدهزار نفری‌را درخود جاداده‌است. پایتختی که در آن‌فروشگاههای بزرگ، بانك‌ها، واگنهای خیابانی، دربعضی قسمتها چراغ‌برق، تلفن وتعدادی اتومبیل وخلاصه آثاری ازتمدن‌غربی می‌توان یافت، فقط پانزده‌نفر دیپلم‌پزشکی اروپا و امریکارا در اختیار دارد.

شهرمن درامریکا به‌اندازهٔ تهران است، که علاوه برادارهٔ حفظ‌الصحه و آب‌لوله‌کشی‌عالی‌درحدودششصدطبیب رسمی‌دارد! درتهران حتی‌یك‌مترفاضلاب ساخته‌نشده‌است وهمچنین اغلب‌مردم آب‌خوردن را درچاله‌های روباز نگهداری می‌کنند. سه‌سال قبل، وقتی وبا روزی سه تاچهارهزار نفررا درتهران‌ازمیان برمی‌داشت، ماصبحها خیلی‌زود به‌خیابان‌ها می‌رفتیم و اجسادمردگان زیادی‌را از جـویهای‌آب بیرون می‌کشیدیم. قاعدتاً مبتلایان به‌وبـا تشنگی عجیبی در خـود احساس می‌کنند وآب‌روان خنك درجویبارهای سر بازبرای‌آنان جاذبهٔ‌خاصی داشت. اگرچه وباگاه چهره پنهان می‌نمود، امـا تب‌حصبه دایم‌مهمان ناخواندهٔ خانواده‌ها بود. این مختصررا اشاره‌کردم تا نشان‌دهم امکان اقدامات اساسی و مقدماتی بـرای جلوگیـری از شیوع بیماری عملی نمی‌شد، و کنترل بیماریها غیرممکن می‌گردید و هنوز بـرای انجام و اجرای اموربهداشت مقدماتی خیلی‌کارها باید انجام‌گیرد.

درسال وبایی ۱۸۹۲ و ۱۹۰۴[۸]، مرکزیت کلی کنترل و مداوای بیماران درمیسیون‌پـزشکی امریکا انجام می‌گرفت. هزینهٔ آن ازجانب دولت واعانه‌های خصوصی تأمین می‌شد. من نمی‌توانم تصویر وحشت‌آور آن‌روزهارابنمایانم، که چگونه مردان قوی‌هیکل ازپا می‌افتادند، و تاجری که عصرمغازه‌اش‌را می‌بست و می‌رفت، دیگرهرگزمراجعت نمی‌کرد، جریان کسب و تجارت معلق می‌ماند، هزاران نفر باکاروان یاپیاده ازشهرفرارمی کردند و بیمارشان‌را در کنار راهها رهامی‌ساختند واجساد مرده‌ها دفن‌نمی‌شد. میسیونهای پزشکی برای کمك به‌این شهر مرگبار وهراس‌آور، ازطرف دولت، بانک‌ها، تجارتخانه‌ها، کمپانیهای تلگـراف وافراد خیـر، کمکهای بـی‌دریغ و بیحساب مالـی دریافت می کردند.

در سال وبایی ۱۹۰۴[۹] مریضخانهٔ بزرگ ما در شرق تهران، که انواع گوناگون بیماران‌رامی‌پذیرفت، منحصرأبه‌وبائیها اختصاص‌یافت و خانه‌ای‌را درغرب‌تهران برای‌سایر بیماران درنظرگرفتیم ویك‌محل هم درشمیران بنیادیافت. این‌سه‌مرکز و هم‌چنین پزشك‌خانه‌ای که در بخش یهودی‌نشین شهرقرارداشت، یکماه بدون‌وقفه‌شب‌وروز درتلاش بودند، وبالاخره تاحدودی شیوع بیماری کنترل شد.

برای اجرای چنین‌طرح حیات‌بخشی، کوششهای ما درسه‌جهت با جدیت دنبال می‌شد.

جلوگیری ازگسترش بیشتر بیماری، مراقبت دقیق از مبتلایانی

۸ــ برابر باسال ۱۲۷۱ و ۱۲۸۳ شمسی ــم.

۹ــ برابر با سال ۱۲۸۳ شمسی ــ م.

که به‌مریضخانه رومی آوردند وسر کشی و کنترل خانه‌ها، جزوه‌ای به انگلیسی و فارسی تحت‌عنوان « وبای آسیایی» چاپ و منتشر کردیم. دراین‌جزوه، دستورالعمل‌های لازم برای‌جلوگیری از ابتلاء به‌بیماری وکسکهای فوری درمراحل اولیهٔ مرض توضیح داده شده بود که در بازار ومحله‌ها و سایر شهرهای ایران توزیع شد. گزارشهای رضایت‌بخشی دربارهٔ سودمند و مؤثربودن این‌جزوه ازطبقات مختلف مردم‌به دست ما رسید.

گشت‌زدن درشهر برای پیداکردن و حمل‌اجساد مبتلایان، یکی ازحساسترین اموری‌بود که انجام می‌دادیم، که البته ازجانب‌تعدادقلیلی ازمردم موردسرزنش و اعتراض‌هم قرار می‌گرفتیم.

عده‌ای‌هم برما خرده می‌گرفتند که این‌بلا ازجانب خداوندنازل شده‌است، شما چه‌کسی‌هستید که دخالت می‌کنید، شما نه می‌توانید مانع‌آن بشوید و نه قادر خواهیدبود ارادهٔ خداوندرا تغییردهید.

اما دولت و سایرمقامات متنفذبه‌شدت ازماجانبداری‌می‌کردند، و آن‌زمان که‌کار ماپایان یافت و برای مردم روشن‌شد که ماانگیزه‌ای جزخدمت و نوع‌دوستی نداشتیم تمامی آن انتقادها و ایرادات بدل به‌گرمترین و صمیمانه‌ترین قدردانیها و تشکرات شد.

اولین‌روزی که مریضخانهٔ ما برای‌پذیرفتن مبتلایان وبایی آماده شد، شصت‌ویك بیمار مراجعه کردند، که البته هرکدام در مرحله‌ای‌از بیماری قرارداشتند. دونفر درحین انتقال از درشکه به‌بیمارستان مردند.

این‌قضیه مربوط به‌یك زن ستمدیدهٔ ارمنی‌بود که دودخترش

بالاتفاق به چنگ این بیماری مهلك افتاده بودند. مدتی برای پیدا کردن درشکه به این طرف و آن طرف دویده بود و بالاخره با هم به‌طرف مریضخانه براه افتاده بودند. اماچون مدت زیادی‌را صرف پیدا کردن وسیلهٔ نقلیه کرده بود و خانه‌اش نیزسه چهارمیل تا مریضخانه فاصله داشت، موفق نشده بود به‌سرعت آنان را به‌ما برساند. وقتی به‌آنجا آمدند که دخترش درحال احتضار بود و بلافاصله در درشکه درگذشت.

با این حادثه پیرزن‌تعادل روحی خودرا ازدست داد وبافریادهای جگرخراش به‌سورچی دستور می‌داد، آنهارا به‌خانه‌شان برگرداند. هنوزچند قدمی دورنشده بودند که‌گفته شد دختر دیگرهم مرده‌است، احتمالا دراثروحشتی که فریادهای مادرش دراو ایجاد کرده بود.

آشپز بیمارستان که شاهد این صحنه بود، با سرعت به خانه‌اش رفت وخودرا زندانی کرد. شدت بیماری درشمیران بدتربود، چون هزاران نفربه‌این‌تصور که هوای خنکترمانع شیوع بیماری می‌شود، به‌آن منطقه پناه‌برده و آنجارا نیزآلوده کرده بودند. من ودوستم نزدیکیهای ظهرسرپیچ خیابانی ایستاده بودیم، درفاصلهٔ نیم ساعت یا کمتر، پانزده تابوت راکه به‌طرف قبرستان می‌بردند ازجلو ما عبور دادند.

بازارومغازه‌ها بسته‌بود وسکوت مرگباری برتمام‌منطقهٔ وحشت زده سایه‌افکنده بود. اماداستان‌فقط‌بیان‌شرایطی تاریك ومخوف‌نیست، چون در عین‌حال ما شاهد تلاشهای انسانی، شرافتمندانه و قهرمانانهٔ ایرانیان نیزبودیم، که درمورد دوستانشان اعمال می کردند.

حاکم شهرصادقانه شب وروز درتلاش و کوشش بود وبالاخره هم دراثرابتلاء به‌بیماری در گذشت. درجوار مریضخانه، مادر جوانی به‌وبامبتلا شده‌بود، شوهرش باوسواس وصمیمیت خاص، باراهنمایی یکی ازاطباء ازاومراقبت می کرد. اما علی‌رغم آنهمه تـلاش حال او روز به‌روز وخیم‌تر می‌شد. بالاخره از خوردن دارو هـم سرباز زد، شوهرش چون اشتیاق زیادی به‌بهبود اوداشت، می‌خواست نشان‌دهد که داروگوارا وخوشمزه است، قاشقی که بیماربارها استفاده کرده‌بود به‌دهان برد وباخوشرویی‌شربت‌رانوشید. درعرض چندساعت‌به‌سختی مبتلاشده بود. هردفعه به‌بهانهٔ اینکه سری به‌پدر ومادرش بزند ازاطاق خارج می‌شد تا بیماریش‌را اززنش پنهان نگاه دارد.

چند ساعتی پس‌ازمرگ زنش اوهم دارفانی‌را وداع گفت، در حالی که هنوز ازمرگ اواطلاع نداشت. آن دو را باکودك نوزادشان در جوارهم به خاك سپردند. مـوارد مشابه بسیاری وجـود داشت که خانواده‌ای درظرف یکی دوروزبه‌کام مرگ می‌افتادند.

علاوه برکار درمریضخانه وپزشك خانه، میسیونهای طبی‌برای معالجه به‌خانهٔ مبتلایان نیزمی‌رفتند ودارو ودستوالعمل‌های ضروری‌را در اختیارآنان می‌گذاشتند. چون کمکهای مالی از طـرق مختلف در اختیار ما قرار می‌گرفت، کسی ازبابت عیادتها یا مداوا پولی‌پرداخت نمی کرد.

هوابطورطاقت فرسایی‌داغ‌بود وساعتهای طولانی‌کار، آزمایشی بود برای سنجش نیروی افرادی که درگروه ما فعالیت داشتند . اما از چهل‌نفر یا بیشترکسانی که در این جهت‌تلاش می کردند، خوشبختانه

هیچکدام مبتلانشدند. ماشاهد بودیم که دکان دار، محصل، بنا، عطار آشپز ونسق‌چی‌کار ومسئولیت خودرا رها کردند وبه‌عنوان داوطلب برای مبارزه بابیماری به‌جمع ماپیوستند.

درساعات داغ وطولانی روز و کشیکهای‌خسته کنندهٔ شب آنان درمریضخانه و درخانه‌ها بربالین بیماران بودند وتاآنجا که قدرت و امکان داشتند، به‌آنان کمك می کردند. حتی ساعاتی که مرگ آثارخود را برچهرهٔ قربانیان آشکار می‌ساخت ترکشان نمی‌گفتند.

مراقبین بیمار وبایی بایدنکاتی مهم وضروری‌را درمدنظر داشته باشند، تا درامان بمانند: اول اینکه به‌اشیاءآلوده دست نزنند ویا دایم دستهای خودرا ضدعفونی کنند. فقط غذای تازه‌پخته شده میل‌نمایند، وآب جوشیده بنوشند. من‌هرگزندیده‌ام کسی که این‌نکات را مراعات کرده دچاربیماری شده باشد، گرچه گمان‌دارم راههای دیگری هم‌برای سرایت بیماری باید وجودداشته باشد.

در هرحال میکرب این بیماری تنها ازراه دهان‌می‌تواند به‌بدن وارد شود. با وجودی که تعداد زیادی از افراد را درحال مرگ به مریضخانه می‌آوردند، حداقل چهل‌درصد مراجعین، بهبودی یافتند. با توجه به این‌امر که اگربا احساس اولین علائم بیماری، مبتلایان را به مریضخانه منتقل می کردند، می‌توانستیم میزان شفا یافتگان را تاهفتاد درصد بالاببریم.

درطول یك‌ماه توانستیم بیش‌ازچهار هزارنفررا درمریضخانه‌و خانه‌هایشان مداوا کنیم. مبلغ ۵،۵۴۹ دلار از جوانب مختلف پول دریافت کردیم ودرآخرفقط ۴۹۶ دلار باقی ماند که درمیان مؤسسات

خیریهٔ شهرتقسیم شد، به‌این نیت که‌نشان دهیم امریکائیها و مؤسسات آنان دراین تصورنیستند برای زحمات خود پولی دریافت‌دارند. البته میسیون هم ازاین‌بابت هزینه‌ای‌متحمل نشد، جزآنکه پس‌از فروکش کردن بیماری‌پولی‌بابت نظافت وضدعفونی کردن مریضخانه پرداخت کردیم.

بهترین خانه‌های ایران درباغهای بزرگی قراردارند که بادیوار گلی احاطه شده‌اند. درمعماری‌آنها چیزجالب توجه وخاصی به‌چشم نمی‌خورد، اما بعضی باغها بسیارزیبا ودیدنی است. مؤسسهٔ پزشکی‌ما دریکی ازاین باغها درحومهٔ شهرقراردارد، ومریضخانه وپزشك خانه، داروخانه ومحل‌زندگی‌کارمندان را شامل می‌شود. ساختمانها سبکی ساده دارند، اما برای‌کارما متناسب و کافی است. چهل تخت برای بیماران داریم وپول احداث‌آن‌را بیشتر مسلمانان پرداخته‌اند. ازآغاز کارمردم همراهی‌بسیاری باماداشته‌اند وهمدوش ماکارکرده‌اند. متصل به‌مریضخانه ساختمان بسیارخوب هشت‌اطاقه‌ای قراردارد، که پزشك‌خانه‌است وسال‌گذشته بیست‌هزار بیمار درآنجا پذیرفته شده‌اند.

وسعت‌کار به حدی است که ما نمی‌توانیم ازعهدهٔ مخارج آن برآییم. به‌این‌لحاظ از آنان که‌استطاعت دارند، مبلغی می‌گیریم و به مصرف‌آنانکه توانایی مالی ندارند می‌رسانیم. بسیاری از بیماران ما آنقدر فقیرند که نمی‌توانند کمترین مبلغ را بپردازند و دیده‌ایم که‌گاه کارگران، بیماران رابه‌حوالی‌آشپزخانه می‌برند وعوض دارو به‌آنها غذا می‌دهند. تمام موارد جراحی را انجام می‌دهیم، چون بیمارستان مجهز به تاریك‌خانه، اطاق عمل، وسایل جراحی خوب و داروهای

ضروری است. تنها آمار جراحیهای چشم نشان می‌دهد که چه میزان وقت و نیرو مصرف شده است.

بیش از دوهزار چشم باعمل جراحی معالجه شده ویا از کوری نجات یافته‌اند، که اگر جراحی انجام نمی‌گرفت می‌بایست دنیای ظلمت را تحمل کنند. یك طبیب ایرانی را به‌خاطر می‌آورم که ازهمدان به سراغ ما آمده‌بود، درحالی که پسر کوچکش دستش را دردست داشت و به‌مجرد ورود این سخنان را گفت:

«به‌خاطر خدا کاری بکنید، چشمهای مرا معالجه کنید، گرچه پسرم دستم را می‌گیرد و به‌همه‌جا می‌برد، اما دوسال می‌گذرد که صورت او را ندیده‌ام.»

اکنون ازیادآوری آن خوشحالم که با یك عمل جراحی دقیق نه تنها او توانست پس ازدوسال روی پسرش را ببیند، بلکه مجدداً به‌کار طبابت مشغول شد و باز هم مرد فعال و اتکاء خانوادهٔ خود به حساب آمد.

یکی از بیماران جوانکی بود که عمل جراحی چشمش باموفقیت بسیار انجام شد. یکی ازروزهای گرم اواخر بهاربود که برای سرکشی بیماران می‌رفتم، به‌من گفتند آن پسرمی‌خواهد با من صحبت کند. به طرف تخت اورفتم وپرسیدم چه‌می‌خواهد. اوگفت در این نزدیکی پسرك چوپانی است که تنها نان‌آور پیرزنی بیوه است. چون بینایی درستی ندارد، بارها گوسفندان در کوهستان ازگله‌جدا شده و ناپدید شده‌اند واوتشخیص نداده است. بعد سئوال کرد، آیا می‌توانید او را هم معالجه کنید؟ به‌او گفتم پسربچه را برای معاینه بیاورد و کارت

پذیرش‌را نیز به‌اودادم. جوانك بهبودیافت ودرزمان مقررمریضخانه را ترك‌گفت ومن قضیه‌را بکلی‌فراموش کردم. مدتی بعد درباغ بیمارستان بودم‌که دو مسافر پا برهنه‌را دیدم‌که یکی از آنان دوان دوان به‌طرف من‌آمد وگفت مـرا نمی‌شناسید؟ واقعاً هم درآن لحظه اورا به‌خاطـر نیاوردم واوکارت پذیرش بیمارستان‌را نشان‌داد ودانستم‌همان جوانکی است‌که چشمش‌را جراحی کرده بودم. اوگفت «به‌محض اینکه بهبود یافته وازمریضخانه‌مرخص‌شده، به‌جستجوی‌دوست نابینایش‌پرداخته.» اوشصت میل درروزهای‌گرم و درراهی پرسنگ وخاك وبرکوهستانی مرتفع بـاپای برهنه‌راه پیموده بود تا دوستش را بیابد، درحالـی‌که هنوزپس ازعمل جراحی قدرت وتوان خودرا بازنیافته بود. وقتی‌اورا می‌یابد ازهمان مسیرسخت و طولانی اورا هدایت‌کرده، کمی از نان خشکی‌که دردستمال پیچیده بود به‌اوداده وبالاخره اورا به مریضخانه آورده است.

من بیش‌ازحد تحت تأثیرصمیمیت اوقرارگرفتم و خـوشبختانه عمل جراحی دوستش نیزبا موفقیت انجام‌گـرفت. چنین همبستگی و گذشتی دربعضی مردم وجود دارد وچون بیشتراعمال جراحی ساده و معمولی هستند، نتیجهٔ‌کار اکثراً رضایت بخش‌است. البته بدون عمل جراحی دقیق چنین افرادی‌کورباقی می‌مانند، که نمونهٔ‌آنان گدایانـی هستند که‌آوارهٔ‌کوچه وخیابانند وبه‌ما مراجعه نکرده‌اند.

گاه بیماران با قطع پا یا دستشان موافقت نمی‌کنند، چون فکر می‌کنند دیگر درهیچ‌کجا نمی‌توانند اشتغالی به‌دست آورند. نوکـر دوست انگلیسی من کـه دریزد زندگی می‌کـرد، از ارابه پرت شد و

زانویش چنان صدمه دیده بود که می‌بایست مرگ را بپذیرد ، مگر اینکه پایش‌را قطع کنند.

او با وجودی که اربابش قول هرنوع کمك ومراقبت را داد، مرگ‌را انتخاب کرد، که خطر آیندهٔ نامعلوم ومحتاج شدن به‌این و آن را بیمورد می‌دانست. چند روز بعد اومرد، اما چنین‌مواردی استثنایی بود ومعمولا بیماران هرنوع پیشنهادی را برای بهبودخود می‌پذیرفتند، مخصوصاً اگربابیهوشی همراه باشد.

بسیاری ازروشهای معالجهٔ شرقی‌ظالمانه ودردناك است. من‌فقط از معالجهٔ کچلی که در ایران زیادهم دیده می‌شود، سخن می گویم. با معالجاتی ساده و مختصر می‌توان این قبیل دردها را بر طرف ساخت.

اما ایرانیها از یك نوع گچ ساخته شده به شکل کلاهی برسر بیمار می‌مالند و منتظر می‌مانند تاگچ کاملا درمحل خود خشك ومحکم شود، که معتقدند وقتی پوست سروموها چند هفته زیر پوشش سخت‌گچ بمانند، میکربها کشته خواهند شد. تا اینجای کار معالجه درد وناراحتی چندانی ندارد، اما برداشتن این کلاه که همراه آن موها وگاهی پوست‌سر هم کنده می‌شود، برای بیمار یکی از درد-ناکترین شکنجه‌ها است. موها وبخشی ازپوست سربر کلاه‌گچی باقی می‌ماند و درد ورنج بیشتر برای بیمار باقی می‌گذارد، فریادکودکی که کلاه‌گچی را از سراو برمی‌گیرند تاچندین خانه شنیده می‌شود.

اما چون درصد موفقیت این‌روش زیاداست، طبقات کم درآمد به‌آن مبادرت می‌ورزند.

دکمهٔ بغدادی یا حلبی را در ایران سالك می‌نامند، زیرا یازده ماه تا یکسال طول می‌کشد که بدون معالجه بهبود یابد. معمولا بایك زخم شروع می‌شود که‌گاه هم چند زخم در کنار هم قرارمی‌گیرند. دردی ندارد واندازهٔ آن از نصف نخود تا سکهٔ یك چهارم دلاری می‌رسد. اگرزخم درصورت پیدا شود، که اکثر چنین است، اثربعدی آن خوشایند نیست.

اغلب می‌بینیم که نوك بینی یا پلك چشم دراثر ابتلا ازشکل و قواره طبیعی افتاده‌اند. با مداوای معمولی زخم به‌آرامی در ظرف چند هفته بهبود می‌یابد. ابتدا تصورمی‌کردند که‌آب یا غذا باعث به وجودآمدن سالکند، درحالی که چنین نیست.

در بغداد گمان می‌کردند، هر کس خرما بخورد به آن مبتلا می‌شود. تحقیقات نشان داد که سالك عاملی خارجی دارد وازطریق میکروبهایی است که به‌وسیلهٔ مگس یا پشه به انسان منتقل می‌شود. در تهران بیش‌از جاهای دیگرشایع است، مخصوصاً آنان که تابستان را درشهر می‌گذرانند، که پشه ومگس به‌حد وفور وجود دارد.

یك جراح درایران همیشه بامسائلی برخورد می‌کند که باید با آن مجادله ومقابله کند، که اروپائیان یا آمریکائیان چندان سابقهٔ ذهنی دربرخورد با آن ندارند. یك پسرده ساله قراربود جراحی شود عمل نه‌تنها حساس بود، بلکه خطراتی‌هم ممکن‌بود به‌دنبال‌داشته باشد. بنا براین تمام احتیاطها وپیش‌بینی‌های لازم به‌عمل‌آمد. ملحفه‌ها را ضد عفونی کردیم، وتا می‌شد ازوسایل نو استفاده کردیم. عمل جراحی هم به‌خوبی انجام‌گرفت و روزبعد بیمارحالش خوب بود، امامتوجه

شدیم که چیزی زیر ملحفه تکان می‌خورد. جراح پتو وملحفه را به کناری زد، اردکی فریادکنان از آن زیر، پا به‌فرار گذاشت. وقتی از مادرش علت این کاررا جویاشدیم، گفت بچه‌ام‌ازاردك خوشش می‌آید، بدون اینکه در پرستاری از بچه‌هایش، موجب انتقال بیماریها را بشناسد.

بیماران زیادی را زائران بی‌شماری که به‌قم، مشهد و کربلا می‌روند تشکیل می‌دهند. این سفرهای طولانی، کسل کننده وخستگی آور حتی برای آدمهای مقاوم وخوش بنیه‌هم گرفتاریهایی به‌وجود می‌آورد. در فصل تابستان بسیاری بیمار می‌شوند و سروکارشان به مریضخانه می‌افتد. پس‌از بهبودی به‌سفرشان ادامه می‌دهند و عده‌ای دیگرجای‌آنان را پر می کنند. درمراجعت به‌ده، شهریا خانه‌شان‌آنچه درمریضخانه درموردآنان انجام‌گرفته برای دیگران تعریف می کنند و این خصوصیت شرقیهاست که دربارهٔ هرچیزاغراق می‌گویند وازامور ناموافق چیزی برزبان نمی‌آورند. بنابراین در قهوه‌خانه ها یا جلسات دوستانه، ماجراهای سفر ومعالجاتی که در «مریضخانهٔ دنیای جدید» داشته‌اند برای دیگران بازگومی کنند، ومریضهای زیادی ازفاصله‌های دور به‌ما پناه می آورند.

میسیونهای امریکائی که‌درنقاط مختلف ایران‌به‌خدمت مشغولند، همواره اروپائیهای مقیم را نیزحمایت کرده‌اند. چندسال قبل تحت توجهات وزیرمختارآمریکا درتهران کنسرتی ترتیب‌داده شد وعوایدش را به‌این‌کار اختصاص دادند، که بسیارهم مورد توجه قرارگرفت. شب بعد بنا به‌دستور شاه، کنسرت در دربار تکرارشد. خود شاه نیز در

سالن حضور یافت، وپس ازپایان برنامه کمك سخاوتمندانه‌ای کرد. چون‌برنامه مشترکاً توسط کاتولیکها وپروتستانها اجرا شده‌بود، پولی هم که شاه بخشیده بود به‌تساوی بین دوگروه تقسیم کردند.

آقای‌هاردی[10] وزیرمختارایالات متحده چندروز بعددعوتنامه‌ای فرستاد وتمام وزرای دولت ایران دیداری رسمی از بیمارستان به‌عمل آوردند. درمیان‌آنان اتابك اعظم هم حضورداشت که درسپتامبر سال ۱۹۰۷[11] درجلودر ورودی مجلس‌شورای ملی به‌قتل رسید.

روزنامه‌های‌تهران همواره خدمات مارا می‌ستودند، خاصه پس ازفروکش کردن وبا، مقالات مفصلی‌دربارهٔ خدمات‌مریضخانه‌به‌طبقات مختلف مردم منتشر کردند. گرچه آنان که درکار طبابت بودند هیچگونه آشنایی و ارتباطی با نویسندگان روزنامه‌ها نداشتند، ولی هروقت در مورد افراد سرشناس کارمفیدی انجام می‌دادیم، مقالات تحسین انگیز ومفصلی دربارهٔ خدمات پزشکی مریضخانه انتشار می‌یافت. ذیلا نمونه‌ای ازآنها را ذکرمی کنم:

«جناب‌جلالت مآب حاجی..... که خدمات بیشمار و از خودگذشتگی‌های بیش از حد انتظار ایشان برعامهٔ ملت از روز روشنتر است، کسی که به‌حق یکی از ارکان مهمهٔ حکومت مشروطه به‌حساب می‌آید وناجی ملت از قید اسارت وبندگی‌است، ناچاراً روانهٔ مریضخانه شدند. مدتی می‌گذشت که چشم مبارك ایشان به تاریکی

10- Hardy.

۱۱- برابر باسال ۱۲۸۶ شمسی - م.



محل زندگی اطباء
بیمارستان امریکائی، تهران



بخش زنان
بیمارستان امریکایی ، تهران

گرائیده بود وازانجام امور خیریه وخدمات عام‌المنفعه آنطور که بایدوشاید محروم‌مانده بودند. اوایل ماه‌رمضان به مریضخانهٔ امریکایی مراجعه کردند و جراحان قابل با کوششی‌وصف ناپذیر به‌مداوای ایشان پرداختند. بحمداله جراحی یك چشم که ضروری تر بود با توفیق انجام شد واکنون قادرندبه‌راحتی وخوبی مطالعه‌بفرمایند ومکتوبی مرقوم‌بدارند. انشاءالله‌تعالی‌چشم‌دیگرنیزدرفرصتی‌مناسب جراحی خواهد شد و وجود مبارك ایشان بازهم منشاء خیرات وبرکات خواهد بود.

خداوند به‌بندگان خیرخواه ودرستکارش اجرجزیل عطا فرماید وبانیان خیررا که نام نیکشان حتی پس از گذشتن از دارفانی باقی خواهد ماند قرین الطاف خویش گرداند.» *

امین‌الدوله نیز از آغاز کار مریضخانه تا زمانی که حیات داشت درمورد حمایت و کمك به‌آنجا فروگذار نکرد ونامه‌هایی نیز دررمینهٔ تشویق ما ارسال داشته است، و پس از او خانواده‌اش نیز روش او را دنبال کردند وسرمایه‌ای برای تأسیس اولین بیمارستان زنان در تهران دراختیار ما قراردادند.

درحاشیهٔ کار مریضخانه، یك مدرسهٔ امورطبی نیزدایر بود، که محصلین پس ازگذراندن دورهٔ آن و آمادگی‌کافی به نواحی مختلف می‌رفتند و مسائل طبی را حل وفصل می‌کردند. هزینهٔ این قبیل کارها

* به‌اصل این مطلب تا آنجاکه می‌دانستم دسترسی پیدانکردم—م.

ازعواید دیگر تأمین می‌شد وماتحمیل بر کسی نشده بودیم.

بخش پزشکان همه‌روزه بجز یکشنبه‌ها ازساعت نه صبح‌شروع به‌کار می‌کند وگاه که بیمار زیاد است، تا نزدیکهای غروب مشغول است. اگر هوا خوب باشد، ممکن است در روز بیش از صدمراجعه کننده داشته باشیم، وکار جراحی نیزجدا ازبرنامهٔ پزشکان ادامه پیدا می‌کند.

هرروز دردمی مختلف را می‌بینیم، عده‌ای بادرشکه‌هایی که بر چرخشان لاستیك کوبیده‌اند می‌آیند، تعدادی‌هم‌باچرخ، الاغ وشتراز راه می‌رسند، ولی اکثریت پیاده راه را طی می‌کنند.

لباسهایی که این‌مردم برتن‌دارند بطورعجیبی باهم تفاوت دارد، اما آنچه برای ما جالب است رفتار، اعتقادات، وبرخورد باآنهاست. خاصه درمورد مسلمانان که توجه واعتقادشان به الله آنقدر عمیق است که جای هیچ سؤال وجوابی باقی نمی‌ماند. اگر درموقع مشورتهای پزشکی، یکنفرعطسه کند،کار باید متوقف شود، چون نشانه‌ای است‌از اینکه اشتباهی‌رخ داده است وباید تأمل کنند. مردی که آپاندیست حاد داشت، رضایت نمی‌داد تحت عمل جراحی قراربگیرد، تا اینکه با طاسهای رمل کشف کردند چه‌ساعتی برای عمل جراحی مناسبت‌دارد. گاه افرادی مراجعه می‌کنند که مختصری انگلیسی هم می‌دانند و می‌خواهند با ماصحبت کنند.

یکی از آنان مردچاق کوتوله‌ای است که‌گهگاه به دیدار ما می‌آید. یك‌روزبا حالتی غرورآمیز واردشد واز ما مایهٔ آبله مطالبه کرد، تا بچه‌اش را معالجه کند: وقتی مبتلایان به آبله یا جذام به

اطاق‌مامی آیند ومی گوییم، خارج‌شوند، چون‌ممکن است دیگران‌هم گرفتار شوند، لبخندی می‌زنند ومی‌گویند شما به‌خدا اعتقاد ندارید، که سرنوشت همهٔ ما دردست اوست. دیگری زن‌جوانی است که بـه شدت دیوانه است، که ازوحشت فریاد می‌زند ولباسهای خـودرا پاره پاره می کند، واغلب‌درمیان مراجعین‌پرسه می‌زند. خرافاتیها می گویند که شیطان دروجود او حلول‌کرده است، وهمه اراو دوری می کنند. اما واقعیت این‌است که چون درشرق قابله کم است، این زن درموقع تولد لطمهٔ مغزی دیده است. درایران دارالمجانین وجود ندارد واین بیچاره‌های درمانده، آوارهٔ کوچه‌ها و خیابانها هستند. قبل از آنکـه میسیونهای پزشکی اقـدامی کنند، در ایـران مریض‌خانه هـم وجود نداشت.

هرقدر برخورد بـا بیماران مختلف سخت و کسل کننده باشد، تحمل خصوصیات اخلاقی وبی‌اطلاعی آنان مشکل‌تراست. اینجابهتر است که ما پرده‌ها را به‌کناری نزنیم آن‌کس که هیچ‌فایده‌ای درکار میسیون‌ها نمی‌بیند، هرگز از پشت پرده اطلاع نیافته است. تصورش مشکل می‌نماید، که‌کسی ازصبح تا شب بیماران نیازمند و درمانده‌ای که از جاهای مختلف به او روی آورده‌اند، بدون احساس ترحـم و دلسوزی بپذیرد. بعضی‌ها میل دارند از هرطریق ممکن به‌آنان کمك کنند، دراینجا احساس دیگری‌درقلب‌انسان‌به‌وجودمی آید که میسیون‌های پزشکی وظیفهٔ سنگینی ازجانب نژاد سفید برعهده دارند.

کارطبیب ارتباطی به ملیت افراد نمی‌تواند داشته باشد. بـرای ما ابداً تفاوتی ندارد که مردم‌چه‌لباسی برتن دارند، چه‌غذایی مصرف

می کنند، حکومتشان مشروطه است یاچیزی غیراز آن. اگرما برمبنای «قانون طلایی» بـا آنان رفتار کنیم، این سؤالات و هـزاران سؤال دیگرمانند آنها را نباید درنظرداشته باشیم.

اگر میسیونهای پزشکی در جاهای مختلف تصدیق و تـاییدی احتیاج داشته باشند، باید دولتها چنین‌امری را برعهده بگیرند. اخیراً دولتهای آلمان وروسیه، مریضخانه‌هایی‌مجانی‌درتهران‌تأسیس کرده‌اند. دولت انگلستان نزدیك به یك قرن است که درجنوب ایران خدمـات پزشکی و دارویی ارزان برعهده‌گرفته است.

باید متذکرشویم که این اطباء خدمات ارزنده‌ای نسبت به‌تمام طبقات انجام داده‌اند، کـه بدون وجود آنها و مـریضخانه کار مردم مشکلات بسیاری پیدا می کرد و سلامت جامعه به‌خطر می‌افتاد.

اخیراً کار شناساندن غرب‌به‌ملت شرق‌آغاز شده است. دولتها، سازمانهای تجارتی و مؤسسات گوناگون، درست در آستانهٔ ورودی شرق ناشناخته ایستاده‌اند و متوجهند که اگر به‌سلامت بتوانند اجازهٔ ورود به‌دست‌آورند، امکانات زیادی برای‌آنان‌فراهم است. مخصوصاً درزمینهٔ طب می‌توانند پیشآهنگ بسیاری از مسائل باشند، همان‌گونه که میسیونهای طبی تابه‌حال چنین بوده‌اند.

درازای این خدمات، کشورهای شرقی، غرب را غنی خواهند ساخت، چون هیچ‌کاری پردرآمدتراز اموردارویی نیست. گروه‌زیادی از اطباء اروپایی و امریکایی دریافته‌اند کـه بهترین دورهٔ تخصصی و تحقیقی را می‌توانند درشرق داشته باشند، چون همیشه انبوه بیماران وحتی نادرترین امراض دراختیارآنان است. خاصه بیماریهای مناطق

گرمسیر، امراض چشم وپوست و جراحیهای عمومی که بیش ازحد انتظار است.

دانشجویان پزشکی روزی را خواهند دید که پزشکان امریکایی برای کار تحقیقی وتجربی به ژاپن بروند و یك پزشك انگلیسی تا یك سال در هندوستان به‌کار طب و تجربه نپردازد، نسبت به‌کار و اطلاعات خود نمی‌تواند اظهار اطمینان کند. در سرزمین گنگ و پنجاب، هم وقت کافی وجود دارد و هم مراجعین اطباء بسیارند، تا بتوان کارهای تجربی لازم را برروی آنها انجام داد واثرات ناشناختهٔ داروها را آشکار ساخت، که ازمیان تجارب مختلف جنبهٔ واقعی ومفید علم طب و داروها عیان شود. شاید آنچه بیان داشته‌ام، اغراق آمیز جلوه کند، اما کسانی که شرق را شناخته‌اند بدون شك اظهارات مرا تایید خواهند کرد.

۱۴

میسیونهای امریکایی و تحولات اجتماعی ایران

تاکنون امریکا ابداً انتظار منافع مادی از ایران نداشته وتمامی هدف ما تا امروز برمبنای نیات نوعدوستانه بوده‌است. حال این‌شیوه اگر درنظر آنان که درامور تجارت واقتصادند مردود باشد، من‌دراینجا سخنی ندارم.

برای بسیاری ازمردم مشکل است که امور را خارج از مسائل سیاسی، اقتصادی و اجتماعی بررسی کنند وبپذیرند، کـه شاید بیشتر غربیها براین تصورند. قضاوت امریکائیها درمورد ارسال پول و افراد متخصص برای تأسیس مریضخانه و مدرسه درایران هرچه می‌خواهد باشد، واقعیت این است کـه ایـرانیها نسبت به‌زحمات وخدماتی کـه توسط میسیونها دربارهٔ آنان انجام گرفته حق‌شناسی کافی دارند.

برای بحث کردن دربارهٔ مسائلی ازاین‌قبیل بایدابتدا میان نیات

خیرخواهانهٔ یك جمع یا جامعه وهمچنین نسبت‌به‌آنهاوافرادی که این کمك متوجه آنهاست‌تفاوت قایل‌شویم شناسایی کافی داشته باشیم. اما آنچه من دریافته‌ام بسیاری را عقیده براین‌است که میسیون یعنی همان شخصی که آنها می‌شناسند. پس اگراین شخص ازنظرآنها آدم جالب وشخصیتی دوست داشتنی بود، شکی نیست‌آنان بافکر وفعالیتهای او همراهی وهمدلی می‌کنند، و اگربرعکس ازاین خصوصیات بهره‌ای نداشته باشد، ازلحاظ آنها میسیونری‌کار نا موفقی است و کسی بـا آن نمی‌تواند هماهنگ باشد.

این امکان برای من وجود داشت، که فصلهای بعدی کتاب را به نقل سرمایه‌گذاریها وذکر تأسیسات مختلفی کـه در مدت شصت‌سال گذشته میسیونهای خیراندیش درایران داشته‌اند بپردازم.

گمان دارم اگر کلیهٔ این‌روایات با دقت و به‌ترتیب منظمی ارائه می‌شدند، خواننده می‌توانست نتایج کلی‌آنها را ارزیابی کند و آنگاه متوجه می‌شد، که میسیونها درمیان مردم مستمند پایگاه معتبر و مفیدی دست وپا کرده‌اند، پس حق‌دارند به‌حیات خود ادامه‌دهند ومردم خود می‌توانندگواهی صادق برسودمندی و وجوب ادامهٔ فعالیتهای آنان و نوعدوستی مردم آمریکا باشند.

این اظهـار نظر ازجانب وزیرمختار انگلستان در تهران، سیر-مورتایمر دوراند[1] که بعدهم به‌عنوان سفیرکشورش به واشنگتن آمد نیزتأئید شد، ودریك جلسهٔ عمومی‌درتنسی اعلام کرد «اگرمن باردیگر درکشوری غیرمسیحی درکادرسیاسی وحساسی قرار بگیرم، دربرابر

1- Sir Mortimer Durand.

آنها (میسیونها) چون کارمند ساده‌ای خواهم بود و آنها را درمحدودهٔ کارخودم اسیر نخواهم کرد.»

اولین تلاش میسیونها تأسیس مدارس جدیدبود. مسلماً کار با داوطلبینی اندك و آینده‌ای تاریك آغاز شد، اما خوشبختانه ایران برای آدمهایی که افق فکری محدود داشته‌باشند جایی ندارد، خاصه در مسائل اجتماعی. طرح افتتاح مدرسه اول دراورمیه انجام شد و برای غیرمسلمانان درنظرگرفته بودند.

اولین محلی که توانستیم به‌این کار اختصاص دهیم، یك زیر زمین بود، اما یکی ازآرزوهای مؤسس آنجا افتتاح کالجی دراورمیه و مدارس‌عالی درتبریز، تهران، همدان، رشت و سایرنقاط بود.

دیگراز برنامهٔ وسیعش دربرپائی مدارس درشهرها و دهات آن حوالی گفتگوئی نمی کنیم. ازنامه‌های متعدد دکترپرکینز[2] بنیان‌گذار کالج اورمیه کاملا مشهود است که او اعتقاد داشت ایران شانس و استعداد تحول را دارد، اما تازمانی که مردم باسواد نشوند چنین‌امری محال به‌نظر می‌رسد.

اگر امروز می‌بود ونتیجهٔ اقداماتش را به‌چشم می‌دید بیش از حد راضی می‌شد. سالهای سال کالج اورمیه امید و ملجاء نسطوریها بود. از زمان ویرانی شهر نصیبین هیچ اقدامی برای این ملت قدیمی بجز افتتاح همان مدرسه درزیرزمین، حیات بخش نمی‌توانست‌باشد. همان هستهٔ‌اولیه به‌تدریج باعث‌شد هزاران خانوادهٔ نسطوری ازشرایط بندگی وبدبختی به‌حرمت وعزت برسند.

2- Dr. Perkins.

صدها معلم و مبلغ وطبیب برای رفع حوائج کشور تربیت شدند. در این مراکز عزت نفس، تقوی، راستگویی و مضرات شرابخانه‌ها که مشابه آن در امریکا هم وجود داشت آموخته می‌شد. سایرمجامع غیرمسلمان که جریان چنین پیشرفتی را در اورمیه دیدند، یا شنیدند، درخواست کردند که شرایطی مشابه برای کودکان آنان نیز فراهم شود. بنابراین اقدامات جدی برای تأسیس مدارس ارمنی در تبریز وتهران وبرای یهودیان وارمنیها درهمدان انجام گرفت.

پس از آن در رشت، قزوین و کرمانشاه نیز کارمیسیونها گسترش یافت. علاوه براین مدارس متوسطه، مدارس ابتدایی بسیاری در دهکده‌ها، مخصوصاً غرب ایران ونواحی کردنشین به‌همت معلمانی که میسیون تربیت کرده بود آغاز به‌کار کردند. از زمانی که تغییراتی درحکومت به‌وقوع پیوسته موج استقبال از تعلیم وتربیت و یادگیری سطح مملکت را فراگرفته است. این‌شوق برای برپاداشتن مدارس ناشی ازاعتقاد روشنگرانه‌ای بود مبنی براینکه کشوردرآینده احتیاج به‌افرادکاردان و مطلع خواهد داشت، وآنان که استحقاق داشته باشند می‌توانند به‌آن جریان بپیوندند ومنشاء خدماتی باشند.

درسرزمینی که فقط شش‌درصد مردان قادر به‌خواندن ونوشتن هستند افتتاح مدارس جدیتر ومسلم‌تر احساس می‌شد. حاصل‌کار این شد که مسلمانان‌گروه گروه قدم پیش‌نهادند و درخواست کردند که فرزندانشان درمدارس ما پذیرفته شوند. که در بعضی جاها تعداد آنان برغیرمسلمانان فزونی گرفت. دراین مدارس ازلحاظ خاندان، طبقهٔ اجتماعی ویا مذهب هیچکس بردیگری برتری نداشت، زیرا هدف

مدارس میسیون کمك کردن، تعلیم و تعلم و تربیت محصلین بود، بدون درنظرگرفتن مسائل فردی و خصوصی آنان.

ازمحصلین شهریه دریافت می‌شود، وتا آنجا که ممکن است تمام امور را خود مدارس برعهده می‌گیرند. به‌این لحاظ افراد برجسته‌ای تربیت خواهند شد. درمیان محصلین تهران، تبریز و همدان فرزندان مسلمانان معتبر و متنفذی هستند که به‌احتمال زیاد درامور آیندهٔ ایران صاحب‌قدرت واعتبارخواهند بود. اکنون پزشکان‌معروف ارمنی و یهودی که درهمدان به‌خدمت اشتغال دارند، در کالج همدان تحصیل کرده‌اند. درسرزمینی که نفرت بین قبایل وتعصبات نژادی ریشه‌های عمیق دارد، چه کسی می‌تواند میزان همکاری و صمیمیت را درمیان طبقات گوناگون این مدارس تصور کند. می‌دانیم در امریکا بیشترین پشتیبانی را از دولت مدارس خصوصی برعهده دارند، پس دلیلی ندارد که تصور کنیم گروههای مختلف‌العقیده‌ای که در مدارس ایران تحصیل می کنند، از آن شیوه مستثنی باشند.

درکجا بهتر ازمدرسه می‌توان عدالت، برابری ودرستی‌را که سه‌رکن اصلی حکومت باید باشد به‌دیگران تعلیم داد. امتیاز عمدهٔ این مدارس دربرنامهٔ درسی است که زبانهای مختلف، ریاضیات، کتابداری وبخشهایی ازانجیل درآن‌گنجانده شده است. درگوشه و کنار ایران مدرسه یا مکتبهایی دیده‌ایم که حتی اطاقهای بی سقف دارند وبچه‌ها باصدای بلند چیزهایی را تکرار می کنند و درسن ده سالگی‌هم فارغ‌التحصیل می‌شوند. میسیون امید دارد که حداقل در تهران‌کالج دیگری برای مسیحیان دایر کند.

چون زنان عموماً در انزوا بسرمی‌برند، پیشرفت تعلیم وتربیت در میان دختران چندان‌گسترده و رضایت بخش نبوده است. باافتتاح مدرسهٔ پسران در اورمیه، مدرسه‌ای هم برای دختران دایرشد واز آن روز مدرسه دیده‌ها برگروهی که صرفاً به‌امور خانه‌داری و تربیت فرزندان درخانه‌های نسطوریها می‌پرداختند، تأثیر گذاشتند. درجاهای دیگر نیز که مدارس پسرانه وجود داشت، دختران مدارس خاص‌خود را داشتند و درتهران کالجی هم برای دختران فعالیت می کرد.

مدارسی که میسیون برای دختران در ایران تأسیس کرده است، برنامه و هدفشان بکلی باآنچه که ازاسمشان پیداست وانتظار می‌رود، تفاوت دارد. مانند مدارس پسران آنها نیز تمام طبقات اجتماعی را در خود می‌پذیرند و معلمان در ارتباط نزدیك با بسیاری از خانواده‌ها هستند. اغلب اوایل صبح قبل ازطلوع آفتاب، می‌توان این معلمان زن را دید که از خانه‌ای مراجعت می کنند، که شاید درآنجا شب قبل، عزیزی جهان را وداع کرده باشد و یا مشکل دیگری داشته‌اند. آنها توانسته‌اند درمحیط خود اعتماد همگان را جلب کنند ودرمشکلات و گرفتاریها یارومددکار دیگران باشند.

دراینجا از ذکر انتقاداتی که از جانب عده‌ای دربارهٔ طرز کار میسیونها می‌شود خود داری می کنیم، چون مسلم می‌دانیم که‌آنان از زحمات و فداکاریهای این‌گروهها اززدیك آگاهی ندارند. اگر حتی ارتباطی چون بیمار و مریض داشتند، قضاوت آنها پذیرفتنی بود. در مورد خودم بگویم که فقط چند مادر، که آنقدر فقیر بودند که نمی‌توانستند پول داروی خود را بپردازند و بیمار و منزوی به‌گوشه‌ای

افتاده بودند، از کار من تمجید کردند و مرا به‌بخشندگی ستودند.

عدم اطلاع از اصول اولیهٔ حفظ الصحه، میزان مرگ ومیر در کودکان را بیش‌ازحد بالابرده است. من کودکان زیر شش‌ماهه را دیده‌ام که درجوی آب کنار راه می‌شستند، درحالی که میزان‌الحراره زیرصفر را نشان می‌داد. علت عمدهٔ صدها بیماری و مرگ را چشم زخم می‌دانند، درحالی که نادانی مادران وخرافه پرستی آنان را باید در مد نظر داشت، و باید اضافه کنم که مادر بزرگها به‌خاطر نفوذی که در خانواده دارند همیشه تصور می‌شود ازهمگان فاضلترند.

طی سفرهایی که شخص در سر تاسر کشور انجام می‌دهد، جمجمهٔ انواع حیوانات اهلی را می‌بیند که بر سرچوبی قرار داده‌اند تا مانع چشم زخم باشد. اگربه مادری بگویند بچهٔ خوشگلی داری، فوراً درصدد برمی‌آید، تاخودرا برای مرگ او آماده کند. زیرا در تصوراو این اشاره، برای فرو ریختن آثار شوم چشم زخم برخانوادهٔ آنها کافی است، حال نیت‌گوینده هرچه می‌خواهد باشد. بچه‌کشی در ایران مذموم است، چون اغلب بچه‌ها را دوست دارند، بجز چند فقره که درمورد دختران اتفاق افتاد، تکرارآن را به‌خاطر ندارم.

بعضی کودکان درموردگدایی برسرراهها نقش مؤثری برعهده دارند وتقریباً درتمام فصول نیمه‌لختند. درفصل تابستان که روزانه هزاران نفرازجادهٔ شمیران عبورمی‌کنند، دهها تن ازاین کودکان معصوم وبیچاره را می‌توان‌دید که به‌اتفاق زنانی ازخود درمانده‌تر، که معمولاً مادران آنهاهم نمی‌توانند باشند، به‌هر کس مراجعه می‌کنندو صدقه می‌خواهند. حتی در سردترین روزهای زمستان این کودکان

درکنار راهها، زیرچادر زنی که آنهارا برای جلب‌ترحم دیگران اجیر کرده، مچاله شده‌اند.

زمستانها، بعض خیابانهای تهران که آفتابگیرند ودیوارهای بلند دارند تا مانع نفوذ باد سرد شمال باشند، پایگاه اصلی گدایان است، که به‌ردیف درکنار دیوارها به‌انتظار نشسته‌اند. گاه‌که شایع می‌شود قراراست شاه ازخیابانی عبورکند، این گروه محروم ساعتها صبورانه به انتظار می‌ایستند، بـه این امید کـه مختصر پولی بـه چنگ‌آورند. چون‌کمتر اتفاق افتاده کـه نا امید بشونـد، این رسم همیشگی شده است، اما وضع کودکان دراین میان بسیار اسفناك است.

طلسم‌هایی علناً درخیابانها وبازارها فروخته می‌شودبه این نیت که دارندهٔ آن ازچشم زخم مصون است و شانس و خوشبختی به‌او روی‌می‌آورد. دربعضی‌ازآنها دعاها وآیاتی‌ازقرآن‌نقل‌شده‌که معتقدند هرکسی باخود داشته باشد، ازکلیهٔ بلیات مصون می‌ماند.

در زمـان شیوع بیماری وبا فروشندگان ایـن قبیل چیزها پول زیادی به‌دست‌آوردنـد. مادرانی که کودکانشان دراثرخـوردن غذای فاسد، یا آب‌آلودهٔ خیابانها بیمار می‌شوند و ناراحتیهایی درمعدهٔ‌آنان بروز می‌کند، معتقدند که آنها استخوانی هرز در گلو دارند، یـا به یك بیماری استخوانی مبتلایند.

درخانهٔ ما زنی خدمت می‌کرد که دختر خردسالش‌گرفتارچنین بیماری شده بـود، تمام تلاش ما برای قانـع کردن او کـه فـرزندش عارضه‌ای در گلو ندارد، بی‌حاصل ماند. او به‌یکـی ازآن افرادکـه استخوان ازگلوخارج می‌کنند مراجعه کردونیمی ازمقرری ماهیانه‌اش

را برای معالجه پرداخت. آن مردهم دریك چشم‌برهم‌زدن استخوانی را ازآستین خودش بیرون‌آورده تحویل مادر بیمار داده بود.

زنك خوشحال و خندان و استخوانی دردست به‌خانه مراجعت کرد وگفت اگر به داد بچه‌ام نرسیده بودم، از دست رفته بود. چنین افرادی بسیار زبر دستند و دقیق‌ترین چشمها را نیزگول می‌زنند، تاچه رسد به‌پیرزنی درمانده و بی‌تجربه. نباید تصور شود که چنین طرز تفکری به قشر فقیرو کم درآمد اختصاص دارد، بلکه این‌خرافات در تمام سطوح اجتماعی نفوذ کرده است. چنانکه شمارهٔ سیزده درانظار عموم شوم ونحس تلقی می‌شود.

دختران درسنین پایین به‌خانه شوهر می‌روند، حتی زمانی که دوران کودکی را می‌گذرانند. هرطبیبی که تجربه‌ای درمسائل ایران داشته باشد، می‌تواند داستانهایی هراس انگیز و تکان دهنده ازرنجها و مشکلاتی که این ازدواجهای زودرس ایجاد کرده‌اند بیان دارد. من دختران کم سالی‌را که به مریضخانه آورده‌اند دیده‌ام، که وقتی نام شوهرشان را می‌شنیدند، از ترس اینکه قرار باشد دوباره نزد او برگردند، چنان ازوحشت فریاد می‌زدند که بیخود می‌شدند. پرواضح است که ازدواج در سنین پائین دختران، نژاد را به تدریج رو به ضعف و نقصان می‌برد. دخترانی‌را دیده‌ام که درسن دوازده سالگی بامردانی که درحد سنی پدربزرگشان بوده‌اند ازدواج کرده‌اند وهمین امرباعث به‌وجود آمدن بیوه‌های زیادی شده است. چون بسیاری از این‌زنان بدون پشتوانه وعایداتی‌رها شده‌اند، راهی برای ادامهٔ‌زندگی برایشان باقی نمی‌ماند، جزآنکه به‌تدریج ضایع می‌شوند. بیشترآنان

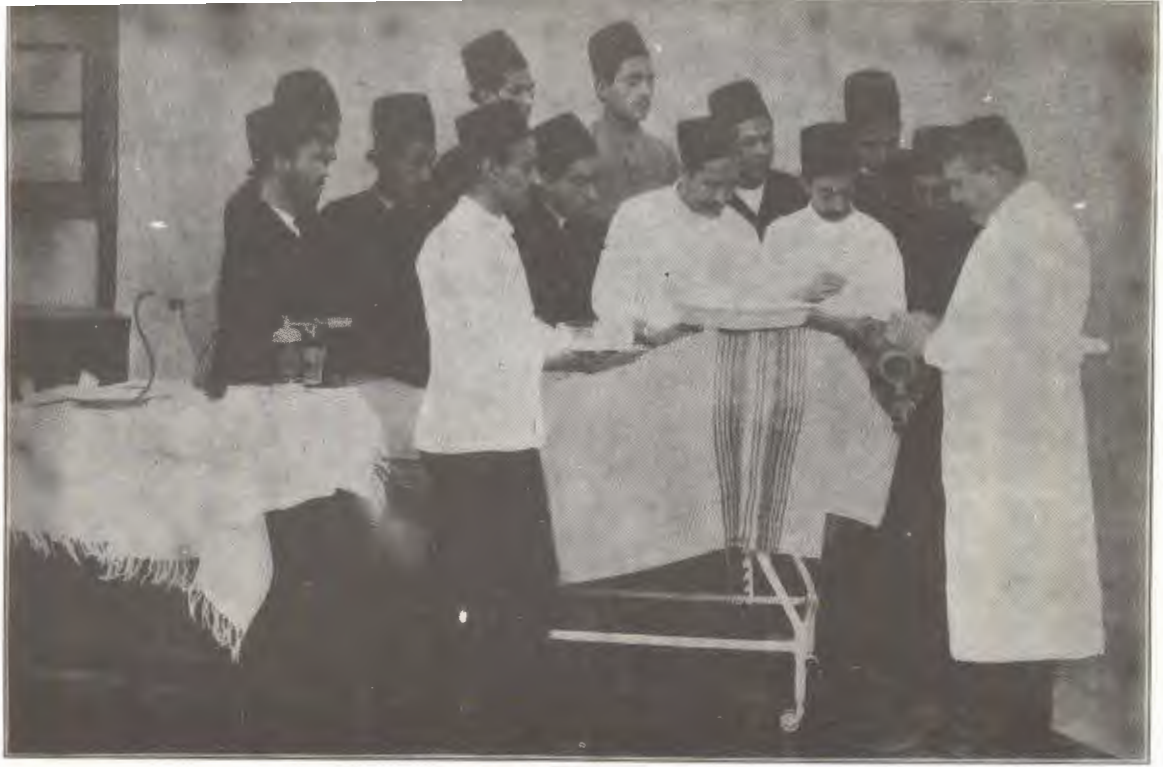
که برو رویی‌داشته باشند، بالاجبارازخانهٔ مردانی که یکی دوزن دیگر هم دارند سردرمی‌آورند، وتعدادی هم صیغه می‌شوند، که هر دوشق را قوانین‌ایران جایزمی‌داند. طلاق امری بسیارعادی است وبهیچوجه برای مردان کسرشأنی به‌حساب نمی‌آید. امادرمورد زنان چنین‌نیست، زیرا اگر او از طبقات مرفه وثروتمند هم باشد هرگز نمی‌تواند در ازدواج مجدد شوهری ازلحاظ شرایط سنی وموقعیت اجتماعی هم‌طراز اولی‌به‌دست‌آورد. زن قادرنیست شوهرش را طلاق‌گوید، اما مرد محق است که لفظاً هم زنش‌را مطلقه اعلام کند.

مردانی که با خانوادهٔ سلطنتی ازدواج می‌کنند از این حق و هم‌چنین تعدد زوجات محروم می‌شوند. کتك زدن زنها هم درمیان عده‌ای مرسوم است ودراین موردمنع قانونی وجود ندارد واگر کسی سخنی بگوید، به‌عنوان دخالت درامور داخلی افراد تلقی می‌شود.

در این فصل به‌اندازهٔ کافی درجهات مختلف سخن گفتیم تا نشان دهیم که مادران دانا وتحصیل کرده امیدهای ایران فردایند، که می‌توانند شرایطی‌نو وسازنده را جانشین اصول‌کهن سازند. در واقع تربیت وپرورش زنان به جهاتی برمردان مقدم است.

مدارس در سطوح مختلف باید در این تلاش باشند که زندگی خانوادگی و حرمت زن را به‌عظمت دیرینهٔ خود برسانند، چون آن دوران که استر زیباروی درقصر شوشان فرمان می‌راند* . البته نباید خودرا فریب دهیم وبراین باور تکیه‌کنیم که تعلیم وتربیت به‌تنهایی قادر است مردانی والا وشرافتمند و زنانی باتقوی بیافریند، که‌گاه

* شوش.



کلاس درس مؤلف کتاب

آموزش طب در صبح شنبه ، جراحی چشم برای معالجه آب مروارید



لباسی که یک زن ایرانی خارج از خانه بر تن می‌کند .

افرادی تنبل، جاه طلب وفارغ‌ازمسائل ومسئولیتهای خانوادگی هم‌در درمیان آنان ظاهر شده است. چیزی‌که برای اعتلای ایران نوین بر مردان وزنان آن دیار ضروری می‌نماید، خصوصیات و تربیت اخلاقی متعالی‌است، که آنهم برمبنای تربیت خانوادگی‌استواراست، و خانواده ازمادر وزن الهام می‌گیرد، که مادر وزن را هم معلم خوب با عشق و علاقهٔ باطنی به‌خاطر احترام واعتقاد به‌انسانیت، نه به‌جهت کسب مال پرورش داده باشد.

میسیونهایی که در ایـران به‌خدمت اشتغال دارنـد، همواره از سیاست اجتناب کـرده‌اند، نه بـه این لحاظ که آنان دولتهای صالح و خدمتگذار را برای کشورهای دیگر نمی‌پسندند، بلکه کلا شیوهٔ کار و برنامه‌های آنان براصلاح امور اجتماعی بوده است، نه مسائل‌سیاسی. به‌عبارتی دیگر آنان فضول‌کار مـردم نیستند. چند تـن از میسیونهای پزشکی برای احـراز مناصب دولتی دعوت شدنـد، و جداً امتناع ورزیدند. اما همواره همکاری خود را در جمیع امور عام‌المنفعه بـا مقامات دولتی اعلام کـرده‌اند. آنها صاحب منصبانی برای خدمـات طبی هستند که در نقاط مختلف پراکنده‌اند و اکثرآنان عضو سازمان ملی حفظ‌الصحه هستند کـه در مبارزه با امراض‌گونـاگون واگیردار کوششها کرده‌اند وموفقیتهای درخشانی داشته‌اند.

شاگردان آنان مشاورطبی بسیاری ازحکام و ثروتمندان هستند. باروی‌کارآمدن مظفرالدین شاه، ازدکتر وان من[3] که در میسیون طبی تبریز خدمت می‌کرد خواسته شد تا طبیب مخصوص حـرمسرا باشد.

3- Dr. Vanneman.

تعداد ایـن جمع به‌چند صد نفر می‌رسید، که شامل گـروه کتاب، ملازمین و پیشخدمتها هـم می‌شد. بیش‌از دوهفته طول می‌کشید تـا کاروان ازتبریز به‌تهران برسد.

درسال ۱۸۸۰[۴]، کردها درمرزهای ایران و عـراق‌به‌رهبری یك شیخ متعصب شورش کـردند*. هنوز مناسبات سیاسی میان ایـالات متحده و ایران منعقد نشده بـود و میسیونهای مـا تحت سرپـرستی نمایندگان انگلیس به خدمت ادامه می‌دادند. وزیر مختار انگـلیس و کنسولها رفتاری صمیمانه ومؤدبانه نسبت به امریکائیها داشتند وانصافاً تفاوتی میان‌آنان و اتباع انگلیس قائل نبودند. باوجودی کـه مقامات انگلیسی درجهات مختلف خدمات ارزنده ومفیدی انجام مـی‌دادند، امریکائیها سعی داشتند، تا آنجا که ممکـن است امور را بدون کمك دیگران خود به‌نتیجه برسانند.

بهرحال درگیرودار شورشی که ذکر کردیم، دکتر کوشرن[۵]، که جوان بود و در اورمیه خـدمت می‌کرد، ازطرف میسیون مأمـوریت یافت که به مسائل امـریکائیها رسیدگـی کند. او در همان منطقه به‌دنیا آمده بود و به‌زبان محلی تسلط کامل داشت و شیخ اورا جزو دوستان خود منظور می‌کرد. او، هم‌چنین درمیان قوای دولتی اورمیه دوستان زیادی داشت. دکتر کوشرن با برخورداری ازاین موقعیت خاص، نه تنها توانست میسیونها را ازخطر حتمی برهاند، بلکه اورمیه را نیز از

۴ـ برابر با سال ۱۲۵۹ شمسی ـ م.

*ـ اشاره به‌شورش کردها به رهبری شیخ عبیداله ـ م.

5- Dr. Cochran.

ویرانی و چپاول نجات داد. این حوادث بعد از جنگ ترکیه و روسیه اتفاق می‌افتاد و درست موقعی بود که ایران در اثر کمبود تجهیزات نبرد، قادر نبود با کردهای ظالم و قدرتمند به مقابله برخیزد. آنها از مرز ترکیه گذشته و در کوههای نزدیك اورمیه اردو زده بودند.

کردها سرتاسر منطقه را غارت می کردند و در اولین مقابله، مدافعین ایرانی را تارومار می‌ساختند. مردم که از موقعیت خوداطلاع یافتند، به وحشت عجیبی گرفتار آمدند. بیش ازیکماه تمام ارتباطات قطع شد، وبیشترمنطقه دراختیارمهاجمین کرد بود. یك‌روزقبل‌ازآنکه قرار بود به‌دروازه‌های شهرحمله شود، دکتر کوشرن از شیخ بیست و چهارساعت مهلت خواست وامان‌گرفت تا درآن فاصله زنان و کودکان خاصه آنان که در مدارس هستند، بتوانند شهر را ترك گویند. این درخواست پذیرفته شد و آنان را به ساختمان کالج که حدوداً دومیل با شهر فاصله داشت منتقل کردند.

اما دراین فاصله نیروهای امدادی فرا رسیدند و شهر اورمیه و دهات اطراف آن از کشتار و ویرانی مصون ماند. این حادثه نمونه‌ای از شخصیت وکارآیی دکتر کوشرن بود، که زندگی طولانی و مفیداو تکرار بسیاری از این ماجراها می‌شد. او به‌ایران عشق می‌ورزید و ایرانیها به اوعلاقهٔ زیادی داشتند، وبسیار مورد احترام بود. اوتوجهی به‌مذهب دیگران نداشت و زندگیش را وقف اصلاح وبهبود مسائل اجتماعی، اخلاقی ومعنوی طبقات مختلف مردم کرد. من در دربار بودم، که خبر مرگ این مرد نیك اندیش شایع شد. می‌توانم بگویم

به‌اندازهٔ کافی به خصوصیات اخلاقی ایرانیان آشنایی دارم ومی‌توانم غم عمیق ویا تأسف‌های ساختگی آنان را تشخیص بدهم. من شاهد اندوهی بزرگ و رنج سنگینی که در اثر فقدان او بروجود مردم سنگینی می کرد بودم. جهت دیگرخدمات او تربیت محصلین پزشکی بود که اکنون درغرب کشور از اطباء معتبر وممتازند.

وقتی سفارت ایران در واشنگتن افتتاح شد، اولین وزیر مختار ایران عازم ایالات متحده شد. دولت ایران از دکتر تورنس[6] که در میسیون پزشکی خدمت می کرد خواستار شد برای امور تشریفات و مراسم معرفی، وزیر را همراهی کند و اوهم با کمال وقار و احترام این‌وظیفه را به‌انجام رسانید.

مقامات ایرانی این واقعیت را به کمال دریافته‌اند که میسیونها کلادخالتی درامورسیاسی ندارند، بلکه قلباً خواستاراعتلای کشورند، واین شیوهٔ خدمت برمقبولیت آنان افزوده است. سلوکی که صاحبان قدرت با دکتر هولمز که در میسیونهای تبریز، اورمیه و همدان خدمت کرده، داشتند، نشان دهندهٔ همین حسن نیت است. همواره از خدمات دکترهولمزنسبت به‌شاه ودرباریان سخن می‌رود، اما اوکارش را به‌طبقات ممتاز اختصاص نداده بود. اغلب کسانی که به‌مریضخانه مراجعه‌می کردند ازبینوایان ودرماندگان‌بودند، که حتی ازدهات دور افتاده خودرا به‌آنجا می‌رساندندوبارضایت‌خاطرمراجعت می کردند.

اولین عمل جراحی ورم روده را درهمدان او انجام داد. عمل جراحی در خانه‌ای‌گلی بدون لوازم و تجهیزاتی که یك جراح باید

6- Dr. Torrence.

دراختیار داشته باشد با موفقیت انجام شد، درحالی که زن بیمار قبل ازعمل وضع وخیمی داشت، اما پس‌از آن‌که غدهٔ بزرگی ازشکم‌او خارج کردند سالهابه‌زندگی ادامه‌داد. نمونهٔ بسیاری ازچنین‌کارهابارها اتفاق افتاده که ازذکر جزئیات خود داری می کنم.

در شرق رفتار با حیوانات، مخصوصاً سگ، اسب وحیوانات بارکش بسیار ظالمانه است. البته نمی‌توان‌گفت که استثنایی وجـود ندارد، اما وقتی قضیه را کلا بررسی کنیم خود آنها هم معترفند کـه رفتار ترحم انگیزی نسبت به‌حیوانات ندارند.

مثلا سگهای شکاری زیادی درباغها و خانه‌ها به‌خوبی مراقبت می‌شوند، اما ازطرفی دیگرخیابانها پر ازسگهای ولگردی است که از آشغال خیابانها ومردار حیوانات بارکش تغذیه می کنند. اگر الاغـی در راهی بمیرد، فوراً پوست او را برای تهیهٔ چرم، می کنند، اما لاشهٔ او را در همان محل رها مـی کنند کـه طعمهٔ سگهای درنده می‌شود. ایرانیان میان ایـن سگهای آوارهٔ خیابانـی، باسگهای شکاری حتی‌از لحـاظ نامگذاری هم تفاوت مـی‌گذارند. شکارچیان و ورزشکاران سگ‌هـای شکاری خودرا توله می‌نامند. حیوانات بارکش معمولا در آنجاعمر کوتاهی دارند، چون تا نهایت تحملشان بایدکار کنند و کمتر به فکر علیق باشند. در خیابانها بارهای سنگینی را می‌بینیم، برحیوان بارکشی که پشتش مجـروح شده و خون از آن جـاری است حمل می‌شود و این مناظر بسیار عادی تلقی می‌شود.

اسبهایی که روزها درتهران درشکه‌را می کشند، ازشدت ضعف چنانند که اگـر در امریکا می‌بودند مـورد حمایت و مراقبت سازمان حمایت حیوانات قرار می‌گرفتند.

نمی‌توان انتظار داشت که با حیوانات خوشرفتاری شود، وقتی می‌دانیم که‌حتی یك پرورشگاه هم درپایتخت وحومه‌اش وجودندارد. کودکانی که در اثر مرگ پدر و مادر بی‌پناه می‌مانند و یـا بخاطـر طلاق، مرگ و اتفاقاتی دیگر مادر یا پدر خود را از دست می‌دهند، گاه توسط همسایگان فقیرشان نگهداری می‌شوند. مواردی پیش می‌آید که کودك تن به شرایط پیشنهادی نمی‌دهـد و آوارهٔ خیابانها می‌شود، هر کجاکه شب فرا رسید می‌خوابد وهرچه از این وآن به‌دست آورد می‌خورد.

پسربچه‌ای را به‌یاد می‌آورم که هنوز دوازده سال نـداشت و پاهایش به شدتی یخ زده بود، کـه ناچار شدیـم آنها را قطع کنیم. نوکرهای ما یك روز صبح زمستانی سرد پسرك را درحالی که بیهوش بود یافته بودند. او را به مریضخانه رساندیم و چند ماه آنجا بستری بود.

وضع مجانین سخت‌تر از سایربیماران است، چون در سرتاسر مملکت حتی یك محل‌هم برای نگهداری‌این درماندگان بخت‌برگشته وجود ندارد. حتی روشنفکرترین افـراد هم برایش مشکل است کـه مراقبت از این افراد رانده شده را برعهده بگیرد، که برخی از ایـن آوارگان دچـار حصبه، سل، کوری، کـری یا بیماریهای دیگر هـم شده‌اند. هنوزمردم براین عقیده‌اند که عوامل ماوراءالطبیعه درپیدایش بیماریها خاصه جنون دخالت مستقیم دارند. ایـرانیها می‌گویند کـه شیطان درجسم و روح آنها حلـول کـرده و بالنتیجه این مـوجودات ترحم‌انگیز را به‌رنجیر می‌کشند یا کنده بند می‌کنند و یا دراطاقهای

تاریك و زیر زمینها زندانی می کنند.

تحت چنین شرایطی بیمار کم کم کورسوی امیدش را ازدست می‌دهد و به تدریج ضعیف‌العقل ، ابله و وامانده‌تر می‌شود. من بارها درشرایط مختلف لزوم تأسیس یك دارالمجانین را بـه مقامات مسئول گوشزد کرده‌ام، اما کمترین نتیجه‌ای نگرفته‌ام. اگر زمانی وجـدان اخلاقی مردم به‌حد کمال و روشنی کافی برسد، چنین مشکلاتی نیزبه سادگی برطرف خواهند شد. اما درحال حاضر اینجا تاریکترین چهرهٔ اجتماعی جهان می‌تواند باشد.

تابش شدید ونور خیره کنندهٔ آفتاب، تغذیهٔ بد، کلاههای‌بدون لبه وابرهای‌گرد وغباری که برشهر سایه افکنده باعادات و رسوم بی‌رویه‌ای که درمردم ریشه‌گرفته، بیماریهای چشم را نیز به ارمغان‌آورده است.

برای نابینایان نیز هیچ مؤسسه‌ای وجود ندارد و آنان ناچارند برای‌گذران زندگی از این در به‌آن در بروند. در پایتخت گـروههای پنج‌نفرهٔ نابینایان اغلب درخیابانها دیده می‌شوند. آنان دست دردست یکدیگر دارند و دسته جمعی به صدای بلند چیزهایی می‌خوانند و از عابران کمك وصدقه طلب می کنند. مریضخانهٔ میسیون امریکایی‌برای پایان دادن به نابسامانی این محرومـان پیشقدم شد و محلی را بـرای نگهداری و معالجهٔ آنان درنظر گرفت. درآن جا هزاران چشم بینایی خودرا با مداوا باز یافتند و تعداد بسیار زیادی با عمل جـراحی دیده به‌دنیاگشودند. خوشبختانه‌گوش کودکان ایرانی به مـراتب سالمتر از چشم آنان است و افرادکر خیلی کـم وجود دارند، من کرولال بـه

ندرت دیده‌ام. دوعلت می‌توان برای آن درنظرگرفت، نخست آنکه معمولا در نقاط مرتفع که هوای خشك دارد زندگی می کنند و دیگر به‌آن جهت که بیشتر وقت خود را در هوای آزاد و خارج از محیط خانه می‌گذرانند.

در ایران برای جذامیان نیزجزئی ترین اقدامی صورت نگرفته است و کار در این زمینه را نیز میسیونها آغاز کردند، اما باکمال تأسف باید اذعان کنم که فشار کار به‌حدی است که آنان قادر نیستند، آنطور که باید وشاید ازعهده برآیند. خوشبختانه این بیماری جز در چند دهکده عمومیت چندانی نیافته است.

دولت درمورد آنان ممنوعیتی‌اعلام نکرده است واغلب‌آزادانه در خیابانها دیده می‌شوند. گاه به مریضخانه هم مراجعه می کنند. یك بانوی امریکائی که ازدهکدهٔ آنان دیدن کرده می‌نویسد:

« وقتی‌شرایط زندگی نکبت‌باراین‌بیچارگان را از نزدیك دیدم ومتوجه شدم که‌برای رفاه یا نجات آنان کمترین اقدامی نشده است، نتوانستم خودداری کنم و به‌گریه افتادم.» ما تا آنجا که امکانات اجازه می‌داده دربارهٔ آنان اقدامات مؤثر انجام داده‌ایم.

قمار بازی یکی دیگر از امورناپسندی است که در ایران جایی برای خود یافته است. انواع شگردها و بازیها برای به‌دست‌آوردن پول درگوشه و کنار به‌چشم می‌خورد. پسر بچه‌هایی را در خیابانها می‌بینید که به دورهم جمع شده برروی دستمالی که در وسط پهن کرده‌اند با یك نوع مهره که باید از ستون فقرات حیوانی باشد بازی می کنند. یکبار درتبریز یکی ازاعضاء میسیون طبی برسبیل کنجکاوی

استخوان را وارسی کرده و متوجه شده بود متعلق به‌اسکلت انسانی بوده‌است، اما عموماً استخوان‌گوسفند بکارمی‌برند. حرفه‌ایها از کارت بازی، طاس ووسایل دیگری که برای ما ناآشناست استفاده می کنند.

احتمال اینکه چنین امور وسوسه انگیز و مخرب توسعه یابد بسیار زیاد است، کـه عملا می‌تواند برای تمام جـوامع خطرات و مضرات بسیارهمراه خود بیاورد، مگراینکه بتوان درعین‌حال چاره‌ای دربرابرآن اندیشید. اینکه به‌ذکـر چنین مسائلی مـی‌پردازم منظورم تذکر و هشداری است، تا مقامات مسئول در فکر چاره جویی باشند. اگر این جزئیات تاکنون از جانب کسی مطرح نشده است، تنها می‌تواند به‌این دلیل باشد کـه دیگران در برخـورد با چنین صحنه‌هایی، کنجکاوی وحساسیتی از خود نشان نداده‌اند ویا درمدت زمان کوتـاه توقف، چنین فرصتی نداشته‌اند.

میسیونها درکنار هرحرکت ترقیخواهانه ایستاده‌اند، وهیچگاه توجهی به‌ملیت وخصوصیت جوامع نداشته‌اند، بلکه‌هدفشان اصلاح این‌گرفتاریها و رفع نیازمندیهای آشکار است.

پذیرفتن این واقعیت که آنان نتوانسته‌اند خـدمات ارزنده و درخشانی ارائه دهند، نمی‌تواند کارهای انجام شده را بی‌ارزش‌جلوه دهد. همانطور که بارها اشاره کرده‌ام مریضخانه و داروخانه کـه تنها امید هزاران نفر می‌بود افتتاح شده. مدارس، مـردان توانایی را تـربیت می کنند تـا بتوانند در تحولات و مشکلات مشکل گشای حکومت خود باشند، مدارس دخترانه نیز فعالیت و تلاش بی‌وقفه‌ای دارند و البته کوششهای بی حاصلی برای ارائهٔ ادبیاتـی منزه و منظم واحد در زبان فارسی نیز به‌عمل آمده است.

اگـر کسی زبان فارسی را خـوب بداند و بفهمد و روزها در خیابانها به قدم زدن بپردازد، متوجه می‌شود که تا چه میزان وجـود چنین ادبیاتی ضروری است. اگـر میسیونها را متهم کنند کـه در کار مردم فضولی کرده‌اند و یا از ارتباط با مأموران ملیتهای مختلف حتی‌المقدور سر باز زده‌انـد، مسلماً در برنامه و هـدفشان مصداق واقعی نمی‌توانند داشته باشد. زندگی و کارآنان همچون کتابی باز دربرابر همگان قرار داشته و باید اضافه کنم کـه هرکس به این مؤسسات مراجعه کرده، باتحسین وقدردانی آنجا را ترک‌گفته است.

دکتر آگوستوس،[7] ال، کنی، جراح معروف و کاتولیك رومی از ملبورن استرالیا پس از مراجعت از سفر دور دنیا، در مصاحبه‌ای با یك روزنامـهٔ امریکایی دربـارهٔ بیمارستان یکی از میسیونها گفت: «من شك دارم که مریضخانهٔ دیگری هم در دنیا چنین خدماتی را بـا شایستگی انجام داده باشد.»

میسیونرها هرگز ادعا نکرده‌اندکه روش آنها بدون اشتباه بوده است، یا اینکه فقط آنها راه صحیح را انتخاب کرده‌اند. اگر تلاش آنان مورد تأیید وتمجید قرارگرفته به‌این لحاظ است که افرادبسیاری در خانه ومزرعه مساعی آنان را درراه تحولات وآگاهیهای اجتماعی ستوده‌اند و اذعان داشته‌اندکه اجرای برنامه‌ها هیچ منافاتی بامذهب، سیاست وعلائق ملی آنان نداشته است.

7_ Dr. Augustus L. Kenny.

۱۵

تجارت، صنایع وقوانین

براساس آماردولتی جمعیت ایران ۹/۵۰۰/۰۰۰ نفرنخمین زده شده است. بدنیست اجمالا اشاره‌ای هم‌به وضع تجارتی این سرزمین داشته باشیم. نیمی از تجارت ایران‌با روسیه انجام می‌گیرد، یك چهارم باانگلستان ویك چهارم دیگربا ترکیه، فرانسه، اطریش، آلمان وسایر کشورهاست که ایالات متحده‌هم‌می‌تواند جزو آنها منظورشود. ایالات متحده درسال ۱۹۰۶[1] معادل ۲۲،۶۱۸ دلارکالا به‌ایران فروخته است.

طبق گزارشهای دولتی و آخرین آماری که بـه‌دست مارسیده در سال ۱۹۰۶ ایران بـرابـر ۲۵،۲۱۰،۲۹۸ دلار صادرات وبـه میزان ۳۳،۲۳۵،۷۱۸ دلار واردات داشته کـه شامل کلیهٔ کالاهـا می‌شود. در مورد واردات می‌بینیم که ایران ۶،۷۷۹،۰۰۰ پوند چای مصرف کرده که معادل ۱،۸۳۲،۲۳۰ دلار می‌شود وچهاربرابراین مبلغ رانیز برای

۱ـ برابربا سال ۱۲۸۵ شمسی‌ـم.

خرید شکرپرداخته است.

باتوجه به‌عادت سیگارکشیدن واینکه همراه‌آن مصرف کبریت هم بالا می‌رود، معادل ۲۷۸،۸۱۲ دلاربه این‌کالا اختصاص یافته است: باوجود توتون زیادی که درایران کشت ومصرف می‌شود، واردات‌این کالا ۴۳،۷۷۴ دلار بر صادرات‌آن افزایش نشان می‌دهد. آنها که‌گمان می‌کنند، کار میسیونها هزینهٔ سنگینی راشامل می‌شود، دوفقرهٔ زیررا برای‌آگاهی آنان‌اشاره‌می‌کنم: درهمان‌سال ۱۹۰۶ معادل ۱،۲۹۴،۷۳۰ دلارسکه یاشمش واردشده، درحالی‌که فقط ۷۵۵،۵۱۰ دلار از کشور خارج شده است.

بیش از ۸،۰۰۰،۰۰۰ گالن نفت، بجز میلیونها شمعی که به مصرف می‌رسد، برای فراهم کردن روشنایی مردم مورد نیازاست وبا وجود اینکه‌بناهاخیلی‌معمولی ساخته‌می‌شود، نجارهادرحدودیکچهارم میلیون دلارمیخ احتیاج دارند.

ایران سالی ۱۴۱،۳۸۴ دلار مواد لازم برای نان، ۳۱۴،۴۱۶ دلاربرنج واردکرده و صادراتش ازاین مواد ۲،۶۵۴،۲۱۸ دلار بوده است. اگربتواند چنین زمینه‌ای درمورد غلات وسایر محصولات کشاورزی فراهم‌آورد، خیلی زود اقتصادکشور برپایه‌ای استوار قرار خواهدگرفت.

درسال ۱۹۰۶ بیش از ۳،۵۰۰،۰۰۰ دلار پنبه فقط به روسیه فروخته شده، اما در عوض به‌ارزش ۴،۰۰۰،۰۰۰ دلار، پارچهٔ کتانی که درشهرهای مختلف‌روسیه تولید شده واردکرده‌اند. به‌نظر نمی‌رسد

ایران بتواند روزی پنبه‌ای بـه‌پاکیزگی، لطافت وطول الیاف، که در امریکا به‌دست می‌آید تولید کند. شاید بتوان پنبهٔ باچنین مرغوبیت‌را فقط دردره‌های خوش‌آب وهوا به دست‌آورد.

آنطور کـه محقق شده، سه عنصر شیمیایی دررشد ومرغوبیت پنبه تأثیرمستقیم دارند، اسید فسفوریك، نیتروژن وپوطاس. ازاین سه عنصر اسید فسفوریك مهمتر ازبقیه است، چون کنترل فعالیت دوعنصر دیگررا برعهده دارد. نبودن وسایل حمل ونقل، بی‌توجهی نسبت‌بـه مسائلی‌مشابه وسایر سهل‌انگاریها موجبات‌عمده‌ای بوده‌اند که ایرانیان نسبت‌به حاصلخیزی خاکشان هم بی‌تفاوت باقی مانده‌اند.

هوای‌ایران به‌مراتب ازهندوستان‌یامصر برای کشت پنبه مناسبتر است، چـون درشرایط آن کشورها گیاه خیلی زودتـر ازحد لازم رشد می‌کند، در نتیجه الیافی کوتاه دارد. بلال امریکایی یـا ذرت در ایران چنین حالتی پیدامی‌کنند. ساقه‌به سرعت رشدمی‌کند، اما باآغازفصل گرما، خوشه‌ها قبل ازموعد رسیدگی پیدا می‌کنند، که درنتیجه نصف اندازه‌ای که باید باشد تولید می‌شود.

دربعضی مناطق ایـران پنبه چنین حالتی پیدا می‌کند و رشد سریعی دارد، درعوض الیاف آن کوتاه و زبرند. دربسیاری‌از نواحی با وجودی که‌گاو وسایر حیوانات‌را نگهداری می‌کنند، نمی‌توانندکود رابه زمینهای خود بدهند. به علت کمبود سوخت‌کود را خشك می‌کنند وبرای‌گرم شدن یا پختن چیزی‌به مصرف می‌رسانند.

درحـال حـاضر کشت پنبه‌را رعایـا ودهقانان برعهده دارند و محصول رابه دوسه شرکت ارمنی یاروسی می‌فروشند وآنان به‌مسکو

یاسایر شهرهای مهم که درکار تهیهٔ پارچه‌های کتانی هستند حمل می‌کنند. پنبه‌را زنان و کودکان کشاورزان ازمزارع جمع‌آوری می کنند ودرعدلهای بزرگ که شتر بتواند حمل کند می‌پیچند ودرگونی قرار می‌دهند وسپس باطنابهایی که ازپنبه یانوعی الیاف خشن دیگر، خود تهیه کرده‌اند می‌بندند.

مسافرانی که به‌طرف بندر انزلی می‌روندیا ازآنجا مراجعت می کنند همواره صدها شتر راکه بارپنبه دارند وبه‌آنسو درحرکتند درمسیر خود می‌بینند. این جاده وقطار شتران بخش کوچکی ازمواد صادراتی رانشان می‌دهد، چون محصولاتی که درغرب به‌دست می‌آید به‌تبریز که مرکز تجارت آن ایالت است حمل می‌شود، سپس از آنجا به‌جلفا وبعد باراه‌آهن به‌تفلیس ارسال می گردد.

اکنون راهی که روسها ازتبریز به‌جلفا ساخته‌اند وازرود ارس می‌گذرد مورد بهره‌برداری قرارگرفته، وفراغت ورفاه بسیاری برای مسافران وتجار فراهم آورده است. این راه درروند تجارتی روسیه تأثیربسزایی دارد، چون‌مسلم شد، یك ارابه که دوگاو ترآن رابکشند، می‌تواندبه اندازه‌ای که شش شتر توانایی دارندکالا ببرد ونیز هزینهٔ حمل رابه یك ششم تقلیل دهد، درعین حال وقت کمتری صرف می‌شود. کالاهای روسی هم‌اکنون تامرزایران‌با راه‌آهن‌حمل می‌شود، که هشتاد میل‌با تبریزفاصله دارد.

ایران علاوه برمیزان زیاد پارچه‌های کتانی که درسال ۱۹۰۶ از روسیه واردات داشته، مقدار بیشتری نیزاز بریتانیای کبیر خریداری کرده‌است. بیش ازپنج میلیون دلارپارچه ازانگلستان خریداری شده،

که بخش اعظم آن راهندوستان تولید کرده است. ململ، چلوار وسایر پارچه‌های هندی درایران خواستاران زیادی دارد.

به‌نظر عجیب می‌آید که درایران کارخانهٔ بافندگی وجود ندارد. باتوجه به کوهستانهای بسیاری باآبهای فراوان که می‌توانند نیروی بسیاری تولید کنند و هشیاری ایرانیان درسایر حرفه‌ها، مخصوصاً شهرتی که درتهیهٔ پارچه‌های پشمی وابریشمی دارند، نسبت‌به راه‌اندازی چنین تأسیساتی غفلت شده است.

ملتی که آن قدر توانایی و هوش دارد که می‌تواند زیباترین فرشهای جهان‌را ازپشم‌وپنبه بادستهای خود ببافد، ونخ آن‌را باگیاهان وبرگ‌درختانی که فقط‌خودش، می‌شناسد به‌زیبایی وثبات رنگ کند، ساده‌ترین نقشی درتهیهٔ لباس خودش ندارد که به‌نظرمن حیرت‌انگیزو تکان دهنده است. گویا واژهٔ انگلیسی (Muslin) که به معنی ململ است، جانشینی بروازهٔ (Muslim) به‌معنی مسلمان باشد. به‌تعبیری دیگرچون طبع زیباپسند ایرانی به‌تهیهٔ پارچه سفید بدون نقش ونگار وزیبایی راضی‌نمی‌شد، دیگران چنین‌کاری رابرعهده‌گرفتند. ازطرفی دیگریك فرش آنقدر درآمد نصیب صاحبش می کند که‌بتواند هرمقدار پارچهٔ کتانی ارزان‌قیمت احتیاج‌دارد، خریداری کند. بهر حال، شکی نیست هرزمان که مصلحت عمومی اقتضا کند. که دراموری سرمایه‌گذاری کنند، ایرانیان پولشان را درتأسیس کارخانه‌های بافندگی به جریان خواهند انداخت. درعین حال نمی‌دانم‌چرا ازکارخانه‌های تهیهٔ کتان سفید امریکائی در منطقه خلیج استقبالی نمی‌شود، در حالی که هوای آن حدود چنین پارچه‌هایی رابرای لباس طلب می کند. شاید

علتش عمومیت یافتن کتان امریکایی درچندنقطه ازسواحل عربی باشد.

صادرات سالانهٔ پشم ایران نزدیك به یك ونیم میلیون دلاربوده، که ازنصف تولید رقم کمتری رانشان می‌دهد. قسمت اعظم پشم ایران صرف بافتن قالی می‌شود. سال گذشته ارزش صادرات فرش ایران ۳،۲۲۵،۳۴۴ دلار بوده است. واژهٔ فرش برقالیچه‌هایی که روی آن نماز می‌گزارند تاقالیهای بزرگی که درسالنهای وسیع قصرها پهن شده اطلاق می‌شود. فرشها به نام محلی که بافته شده‌اند معروفند، مثلا فرشی که در کرمانشاه بافته شده کرمانشاهی، وفرش بخارا، بخارایی و فرش کردستان را کردستانی می‌نامند.

گرچه درامریکا فرشهای ضخیم وسنگینی باکرك زیادتررا ترجیح می‌دهند، ولی این فرش، بهترین نیست. اغلب آنها را شل می‌بافند وپشم آن ازنوع پست است. گرانترین فرشها درابعاد کوچك است برای نمازگزاران، که دویارد طول ویك یارد عرض دارند. آنها بیشتر ریزباف وناز کند، به‌راحتی تمیز می‌شوند وشاید یکصد سال دوام بیاورند. هریارد مربع ازاین فرش‌بین پانزده‌تا پنجاه دلارفروخته می‌شود. فرشهای معمولی بزرگ و سنگینی که در فروشگاههای امریکا وجود دارد، ازیارد مربعی چهار دلار شروع می‌شود و بر حسب مرغوبیت وقدمت، قیمت آن‌بالا می‌رود. درخانهٔ یکی ازاعیان پایتخت فرشی بردیوار آویزان دیدم که درحدود چهل‌یارد مربع اندازه‌اش بود وبا توجه به‌نوع، کیفیت ومیزان‌کاری که بر آن شده بود، شاید بیش‌از هشت هزاردلار ارزش داشت.

اتفاق می‌افتد که فرشی رادر لندن ارزانتر ازبازارهای ایران به



موقع صرف چای در بیمارستان امریکایی

دست آورد. دوسه سال‌قبل چنین وضعیتی پیش آمد وعلتش آن بود که بازارهای انگلستان بیش ازحد جنس داشتند، وایـران دچاربی پولی شده‌بود. اما فرش خوب‌تر کمن که درامریکا به‌نام بخارایی‌می‌شناسند، همیشه وهمه جا مقبول است. ارزش فرش درایران بطوری متغیراست که مشخص کردن‌آن درزمانهای مختلف‌کار مشکلی است.

یکنوع‌فرش‌ساده‌است‌که به‌گلیم معروف است. فرشهای سبکی هستندواغلب‌پنبه‌ای که‌هرپوندآن‌درحدود چهل‌وپنج سنت ارزش‌دارد. دراندازه‌های متناسبی‌تهیه‌می‌شوند،اگرلازم باشدبه‌راحتی می‌توان‌آنها را شست وگران قیمت هم نیستند.

طرحهایی عالی درمیان‌آنها می‌توان یـافت، اما متأسفانه بیشتر رنگهای روشن دارندکه خوشایند نیست. ایـرانیهاگلیم رادر راهروها می‌اندازند ودرخانهٔ‌آنان کـه استطاعت ندارند قالی وقالیچه‌های‌گران قیمت بخرند، جانشین فرش است.

فرشهای نمدی درتمام نقاط ایران دیده می‌شود، ولی امریکائیها ازآن استقبالی نکرده‌اند،گرچه بسیارمناسب اطاق خواب و کتابخانه هستند. رنگ‌آنها زرد ونخودی است وحاشیهٔ بـاریك قـرمز رنگی دارند، کلفت وبسیارگرمند. گلیمها بافته نمی‌شوند، بلکه‌آنهارا اززدن‌و مالیدن پشم می‌سازند. گلیم دراندازه‌های بزرگ هم تهیه می‌شود ودر بعضی خانه‌ها زیرفرشهای دیگرقرارمی‌دهند، تااطاق بیصدا وگرم‌باشد.

در برخی‌جاها، برسطح میز غذاخوری می‌گذارند، تا درموقع جابجایی ظروف ازایجاد سروصدا جلوگیری شود. چون پشمی‌هستند وکلفت وگرم، جای مناسبی بـرای‌پیداشدن بید است. طرزساختن‌آن

حیلی‌دیدنی است که چگونه اززدن پشم آن رابه صورت ورقهٔمسطحی درمی‌آورند وساعتها مالش وفشار می‌دهند تانمد شود. دهقانان ازاین نمد کلاههای بدون لبه‌ای برای خود تهیه می کنند.

مسلماً فرشهای ابریشمین ایران، ازنقطه نظرهنری حدی بالاتر ازفرشهای پشمی دارند، اما موارد استفادهٔ عمومی وهمه جانبه نمی‌توانندداشته‌باشند. زیبایی‌وارزش فرشهای ابریشمین بستگی‌به ظرافت وتنوع رنگهای متغیر آن دارد. یعنی اگرنور اززوایای مختلف برآن بتابد، رنگها نیزدر اثر آن انعکاس به‌رنگی دیگردیده می‌شوند. زمانی یك جفت ازاین قالیچه‌ها را در دربار دیدم که حتی جرأت توصیف زیبایی آنها رادر خودنمی‌بینم. قالیچه‌های ابریشمین زینت دیوارند، یا برروی پیانو ومیز قرارمی‌گیرند وبرای پهن کردن برروی زمین ساخته نشده‌اند.

ابریشم ایران درهمه جا معروفیت دارد وعلاوه برمقداری که در داخل کشور برای لباس وفرش مصرف شده، معادل ۱،۶۳۰،۹۰۴ دلار به‌خارج صادرشده است. تاریخ‌تجارت ابریشم ایران نیازمندبه فصلی مستقل است، زیرا تاآنجا که تاریخ گذشتهٔ این‌مملکت نشان می‌دهد، تجارت ابریشم، یکی ازمهمترین صادرات‌را تشکیل می‌داده است. در این موردقطعاً می‌توانم بگویم که میزان‌تجارت ابریشم درحال حاضر خیلی کمتر ازدوقرن پیش است.

بیشتر محصول ابریشم اکنون‌به روسیه وترکیه ومختصری هم به‌فرانسه صادرمی‌شود. مرکز عمدهٔ تهیهٔ ابریشم سواحل بحرخزر است، امادراطراف کاشان، یزد وتبریزنیزبه‌میزان کمتری تولیدمی کنند.

ایرانیها گونه‌های مختلف آن را ابریشم می‌نامند. اما اروپائیان نوع درجه یك آن‌را ابریشم ایران می‌شناسند. دونوع دیگر از آن در ایران تولید می‌شود که مرغوبیت پایین‌تری دارد.

امروزه در گیلان‌ومازندران توجه خاصی به صنعت‌ابریشم مبذول می‌دارند وقسمت عمدهٔ آن‌را ارمنیان وفرانسویان دراختیار دارند. با وجود این همانطور که قبلا اشاره‌شد، تولید آن حدی پائین‌تر ازدوقرن پیش‌دارد، اما زمینهٔ گسترش وتولید بیشتر آن ازهرجهت فراهم است.

تعجب‌آوراست بدانیم که ایران کم باران که ارتفاعاتی لم‌یزرع هم دارد، معادل ۳،۲۲۵،۳۴۴ دلار صادرات ماهی داشته است. صید ماهی اکثراً درسواحل جنوبی بحرخزرتوسط شرکتهای روسی انجام می‌گیرد. پرواضح است که کلا ماهیهابه جانب روسیه حمل می‌شود. بعضی ازماهیها بهترین‌نوع موجود درروسیه است، سرزمینی که خود غنی‌ترین منابع صید ومرغوبترین نوع آن را دراختیاردارد.

ایران سالانه ۲۰۰،۰۰۰ پوند تریاك صادرمی کند، لازم‌به تذکر است که بیست وپنج درصد محصول، درداخل مملکت‌به مصرف می‌رسد. این واقعیتی‌است که تریاك مرفین‌چندانی ندارد، اما مواد اصلی آن برای کسانی که معتادند دلپذیر وآرام‌کننده می‌نماید.

صادرات اسب وگوسفند معادل ۵۰۰،۰۰۰ دلاربوده است. از آنجاکه این سرزمین مناسبت وموقعیت‌خاص دامداری را دارد، این صنعت نیز می‌تواندگسترش واعتبار بیشتری پیدا کند. دردامنه‌ها ودره‌های کوهستانهای مختلف هکتارها چراگاه وجود دارد که می‌تواند اسبها وگوسفندان بیشماری‌را درخود پرورش دهد. بخشهایی ازآنها

مورداستفادهٔ چادرنشینان است که رمهٔ خودرا می‌چرانند. چون قیمت یك اسب برابربا بیست گوسفند است، بنابراین پرورش اسب مقرون‌به صرفهٔ بیشتر است.

هندوستان بازار آماده ومناسبی برای اسبهای ایرانی است وبیشتر اسبهای صادراتی با کشتی به‌بندر بمبئی حمل می‌شوند. نژادی که در بازار هندوستان خواستاران بسیار دارد به‌نام قراباغ است. این اسب بسیار خوش‌بنیه وزیباست ومی‌تواند با آب وهوای هندوستان سازش داشته باشد. ازنژاد عربی وترکمن درفصلی دیگر سخن گفته‌ایم.

هیچ حیوانی حساس‌تر ازشتر نیست. باآنکه قادراست بارهای سنگینی‌را حمل کند، بیابانهای بی‌آب وعلف رابه راحتی بپیماید، به سادگی‌هم بیمارمی‌شود ومیمیرد. اودر معرض انواع بیماریهای جلدی ودرونی است. باوجود این دربازار ارزش زیادی دارد وازدست دادن یك شتر برای کاروان سالار بسیارگران تمام می‌شود. دربرفهای سنگین ایران، که خصوصاً درماههای ژانویه وفوریه فرومی‌بارد، دیگر شتر ارزش خودرا ازدست می‌دهد.

صادرات پوست گوسفندان ایران دریك سال رقمی معادل ۱۰۰۰۰۰۰۰ دلار داشته‌است. این پوستها ازپنجاه سنت تا دو دلار و نیم ازدهقانان خریداری می‌شوند. بعضی ازاین پوستها بسیار زیبایند ودرامریکا تاده برابر قیمت‌به فروش می‌رسند. بسیاری ازگوسفندان را منحصراً به‌خاطر پوستشان‌می کشند، بنابراین فصل‌بهار، غنی وفقیر، از گوشت فراوان وارزان استفاده می کنند.

هشترخان که بندری روسی در کنار بحرخزر است، به‌خاطر

پوست مرغوب گوسفند معروفیت دارد. درایران هم پوست مرغوب را از ارتفاعات و قسمت عمده‌ای از بخشهای شمالی نزدیك مرز روسیه می‌آورند.

پوست بزایران خواستاران زیادی دارد، خاصه آنان که آستری گرم برای کتهای پوستی کلفت می‌خواهند، وفرشی مناسب برای درشکه‌ها ویا قفقازیها که کلاهی زیبا از آن برسر می‌گذارند. بعضی از این پوستها، نرم، گرم ورنگی بسیارقشنگ وهم سیاه براق دارند.

صادرات کشمش شرایط بسیار مساعد وگسترده‌ای دارد، که هنوزهم تاحد زیادی نیزقابل توسعه وافزایش است. درنقاط مختلف کشور، درحاشیهٔ دره‌ها وتپه‌ها، دهکده‌های پرآب وسرسبزی است که بهترین نوع انگوربه دست می‌آید، که کسی هم ارزشی برآن قائل نیست ومجاناًدراختیاراین و آن قرارمی‌گیرد. اکنون درحوالی‌اورمیه، قزوین، همدان، اصفهان و شیراز تاکستانهای وسیع با محصولاتی فراوان ونوعی مرغوب وجود دارد.

معدنی بجز فیروزه درایران وجود ندارد وناچاراً تمام‌آهن و فولادمورد نیازکشور وارد می‌شود. * بخاریهای امریکایی برای گرم کردن منازل‌به تعداد معدودی وارد شده وهمگی خواستارآنند. فلز-آلات امریکایی نیزبازار خوبی کسب کرده است. بارها من قفلهای ساخت امریکا دیده‌ام، که کلمات روی‌آن به‌طرز نوظهور و اشتباهی ثبت شده بود. ازاشتباهاتی که درطرزنوشتن روی‌قفل بود، دانستم که

* درهمان زمان‌معادن‌مس، آهن، سرب، گوگرد وذغال سنگ‌هم‌شناخته شده و ازبعضی‌آنها بهره‌برداری می‌شده است‌ـم.

درجایی دیگر ارصنعت امریکا تقلید کرده‌اند.

چرم ایـرانی برای صحافی وجلد سازی مناسب است. بـدان جهت برای ساختن چکمه ویراق وسایر چیزها خوب نیست، که چرم محکمی درمقایسه باچرم‌امریکا نمی‌تواندباشد، واگرهم وسایلی دیگر از آن ساخته‌اند، ارلحاظ استحکام وزیبایی بـاکالاهای مشابه امریکایی قابل رقابت نیست. امـا بهترین نوع برای جلدسازی است واین هنر سابقه‌ای طولانی درفرهنگ ایران دارد که امروزهم متداول است.

از طرف دیگر سال‌گذشته ایران معادل ۲۰۰،۰۰۰ دلار وسایل چرمی خریداری کرده است. بـه نظر می‌رسد که تجار چکمه و کفش امریکائی می‌توانند موقعیت تجارتی بسیار خـوبی دراین منطقه بـرای خود تدارك ببینند. کیفهای چرمی عالی، جعبه‌های دارویی و اجناسی ازاین قبیل بازارفروش خوبی درایران دارد.

نکاتی که درمورد تجارت خارجی ایران متذکر شدم صرفاً بـه این‌لحاظ بود که شاید مورد علاقه واستفادهٔ عده‌ای واقع بشود. کسی نمی‌تواند ادعا کند که امریکائیهاچشم طمع‌به تجارت‌با ایران‌دوخته‌اند، درحالی که روسیه معادل ۱۶،۷۱۴،۷۱۶ دلار، بـریتانیای کبیر معادل ۶،۹۳۸،۹۱۰ دلار، هند انگلیس معادل ۳،۵۸۶،۳۷۲ دلار، فـرانسه معادل ۱،۶۸۲،۴۱۸ دلار، اطـریش مجـارستان معادل ۱،۱۳۷،۱۷۸ دلار، آلمان معادل ۵۷۳،۶۲۰ دلار، چین معادل ۱۳۷،۷۵۸ دلار، کالا به ایران فروخته‌اند و کمترین رقم‌معادل ۲۲،۶۱۸دلاربه‌امریکا تعلق دارد.

اکنون توجه خوانندگان رابه منابع‌طبیعی ایران، که تعدادی‌را هم قبلا یادآورشده‌ام، معطوف می‌دارم. دراینجا باید متذکربشوم که

هر اقدامی درجهت گسترش درجنگلداری و احیای آن خدمتی شایسته و ارزنده می‌تواندبه حساب آید. گرچه به‌این امر توجه شده‌است وزمانی که ازشهری به‌شهردیگرمی‌رویم،در کنار نهرها و گوشه و کنار،بیشه‌های درخت تبریزی‌به چشم می‌خورد. یك تنهٔ معمولی درخت تبریزی که بین‌هشت‌تا ده‌سال داشته‌باشد ازپنجاه سنت تادودلاردرتهران خریداری می‌شود. دریك جریب زمین حداقل هزارقلمه ازاین درخت می‌توان کاشت، که با احتساب هزینهٔ آب ونگهداری پس ازده سال هزاردلار منفعت می‌آورد. البته اگرهمه به‌فکرنهالکاری بیفتند قیمتها خیلی کمتر ازاین خواهد بود ودرعوض هزینهٔ حمل افزایش خواهد یافت.

روشهای کاشت وبرداشت غلات نیزباید متحول بشود. اکنون عیناً روشی که درنینوا وبابل مرسوم بوده معمول می‌دارند، که هزینه‌اش به مراتب بیش از ماشین‌آلات امروزی است. چون تابستانها طولانی وگرم است وباران هم‌نمی‌بارد، کشاورزان می‌توانند به‌امور دیگربپردازند و کار خرمن کوبی رادر فرصتی مناسب انجام‌می‌دهند. نوع گندم خوب وسخت است وپس از آسیاب کردن آرد مرغوبی به دست می‌آید. آسیاب‌ها نیزبر شیوه‌ای ابتدایی هستند، یعنی دوسنگ مسطح بزرگ که بانیروی آب برروی یکدیگر می‌چرخند وگندمی که درمیان آنها قرارمی‌گیرد آرد می‌کنند.

نفت نیزدر حوالی کرمانشاه کشف شده، اما درمورد اینکه آیا استخراج آن مقرون به‌صرفه باشدیا نباشد، تصمیمی گرفته نشده است. تاوقتی که وسایل حمل ونقل مهیا نشود، رساندن نفت‌به تهرانیا سایر نقاط وشهرهای بزرگ غیرممکن به‌نظرمی‌رسد، ولو اینکه مقدارآنهم

زیاد باشد.

معدن فیروزه که درراه مشهد قراردارد، آنطور که شنیده‌ام نسبت به‌معادنی که در آریزونا کشف شده صرفه ومرغوبیت چندانی ندارد. چون درعین‌حال فیروزهٔ امریکا ازلحاظ سختی وثبات رنگ ازفیروزهٔ ایران جالب‌تر است.

اگرفیروزهٔ ایران دایماً تمیز نگاه داشته شود وآب وصابون به آن‌نرسد، بسیارزیباست ودرایران خواستاران زیادی دارد.

واحدوزن درمعاملات ایران مثقال است که هفتادو یك‌گندم انگلیسی، یانود وشش‌گندم ایران می‌شود. چهارگندم ایران یك‌نخود می‌شود وشانزده مثقال‌را یك‌سیر می‌نامند. پنج‌سیر یك‌گروانکه است وچیزهای سنگین رابا من وزن‌می کنند. من‌درجاهای مختلف مملکت باهم متفاوت است، ازشش ونیم پوندتا صد وشانزده (۱۱۶٫۸) پوند اختلاف‌وزن وجوددارد.

اگرگندم، جو،کاه، چوب وذغال‌را بامقیاس کم بفروشند واحد من‌به‌کار می‌رود، ولی اگرمقدار معامله زیادباشد واحد خروارمورد استفاده قرارمی‌گیرد. درتهران هزارمن یك‌خرواراست.

واحد اندازه‌گیری ذرع * است که معادل ۴۰٫۹۵ اینچ می‌شود. شش هزارذرع نزدیك‌به چهارمیل است (۳٫۷۷) که فرسخ می‌گویند، وآنطورکه یونانیها تلفظ‌می کردند پرسنگ. واحد اندازه‌گیری سطح‌جریب است که ۱٬۰۶۶ ذرع مربع‌یا ۱٬۲۹۴ یارد مربع‌را شامل می‌شود.

* درمتن Zair به‌کاررفته است‌ـم.

واحدپول سکهٔ نقره‌ای به‌وزن هفتادو یك‌گندم یا کمتر است که قران می‌نامند. درحدود هشتاد ونه‌ونیم درصدنسبت نقرهٔ خالص‌است. معاملات بزرگ برتومان تکیه دارد که ارزش‌آن بـه‌دلار بسیارنزدیك است. صادقانه‌بگویم دلار وتومان‌برابرند وسکهٔ ده‌سنتی‌امریکا با قران برابری می کند.

پول‌رایج مملکت برپشتوانهٔ نقره است، بنابراین باپایین وبـالا رفتن نرخ‌نقره تومان‌نیز متغیر است. گـاهی ایـن‌تغییر بسیارزیاداست چون زمانی که روسیه وژاپن درجنگ بودند، کـه ارزش قران خیلی بالارفت وتاسیزده سنت‌رسید، ولی‌پس ازیکسال که جنگ پایان‌گرفت به‌نه سنت‌کاهش یافت. حتی درایالات مختلف دریك روزتبدیل پـوند بادلار نرخهای متفاوتی دارد، چون مسئلهٔ عرضه وتقاضا مطرح است.

واژهٔ پول‌را به‌تمام واحدهای‌آن می‌توان اطلاق کـرد، درحالی که کوچکترین سکه‌راهم‌پول می‌نامند، که‌برابربا یك‌چهارم‌سنت‌است. پنجاه قران‌یا پنج‌تومان برابربا یك‌پوند می‌شود. ذیلا ارزش‌پول ایران رامی‌آورم، بـا اشاره‌بـه اینکه ارزش سکه‌های مسی‌را تقریبی ذکـر کرده‌ام.

پول	برابر	۰/۲۴	سنت	مسی
شاهی	«	۰/۴۸	«	«
دوشاهی	«	۰/۹۶	«	«
پنج شاهی	«	۲/۴	«	«
ده شاهی	«	۴/۹	«	نقره‌ای

یك‌قران(هزار)	برابر	۹/۸ سنت	نقره‌ای
دوقرانی (دوهزار)	»	۱۹/۶ »	»
پنج‌قرانی (پنج‌هزار)	»	۴۹ »	»
تومان (ده قران)	»	۹۸ »	اسکناس
سه تومانی	»	۲/۹۴ دلار	»
پنج تومانی	»	۴/۹۰ دلار	»

چکهای بانکی‌یااسکناس ده، بیست، پنجاه تومانی وبیشتر هم هست که به‌بهای اسمی دربازارروا ج دارد.طلا چندان چرخشی ندارد اماسکه‌های یك‌چهارم ویك دوم ویك‌تومانی اغلب دردست این‌و آن پیدا می‌شود، وسکه‌های بزرگتررا بایدفقط ازبانك تهیه کنند. عمومابه یك‌قران هزارمی‌گویند، زیرا هزاردینار می‌شود. البته اکنون دیناردر بازارجایی ندارد، همانطورکه میل (Mill) درامریکا ازجریـان افتاده است، امامردم‌عادتاً رقمهای کم رابه هزاربیان می‌دارند. سالهاقبل دینار ارزشی برابرقران امروزی داشته است.

داستان معروفی نقل می کنند که یك اروپایی به‌خاطر خـدماتی که‌برای یکی ازنجبای ایران انجام داده‌بود، اسبی هدیه‌گرفت. ارزش اسب‌فقط بیست دلاربود، امادر نـامه‌ای کـه آن شخص‌به خانواده‌اش نوشت، ارزش اسب‌را دویست هزاردینار قید کرد. گرچه اوواقعیتی‌را بیان‌داشته، اما قصدش‌گول زدن وشوخی‌با خواننده بوده‌است.

در سال ۱۸۹۹[۲] بانك شاهنشاهـی[۳]، سهم ایران را در بـانك

۲ــ برابربا سال ۱۲۵۸ شمسی ــم.

۳ــ همان بانك انگلیس درایران وخاورمیانه است کـه درابتدا به‌نام ←

شرق خرایداری کرد و از آن‌پس درپیشرفت اصول‌اقتصادی ایران نقش عمده‌ای برعهده داشته‌است. این‌بانك توانست کمك مؤثری‌بـه مردم ایران بـرای‌برقراری سیستم‌پـولی مطمئن وراحت بنماید. درشرایط بحرانی نیزوامهایی دراختیاردولت‌گذاشته است. وقتی درسال ۱۸۹۶[۴] ناصرالدین‌شاه به‌قتل‌رسید، بانك‌پولی به‌دولت‌قرض‌داد تابتواند هزینه‌هایش‌را پرداخت کند. این‌همراهی راآقای ژوزف‌رابینو[۵] که‌مدیریت بـانك‌را بـرعهده داشت انجام‌داد، که‌گویی ازوضع ایـران وشرایط سرمایه‌گذاری‌شرق اطلاع‌داشت.

علاوه بربانك شاهنشاهی ایران که بـاسرمایه‌گذاری وهمکاری انگلیسهاکار می کرد روسها بـانك دیگری داشتند، که بـاگشاده دستی مبالغ هنگفتی به‌آن دسته ازتجار که بـا روسیه دادو ستد داشتند وام پرداخت می کرد.[۶]

← بانك شاهنشاهی ایران‌به موجب امتیازی کـه اعتبارآن مدت ۶۰ سال بوده ازطرف یك‌مؤسسهٔ تجارتی‌انگلیس بـاسرمایهٔ یك‌میلیون لیرهٔنقد ویك میلیون‌لیرهٔ تعهدشده تشکیل‌یافت ومتدرجاً شعبی‌هم درشهرستانهای مهم‌ایران دایرکرد وحق‌امتیازچاپ اسکناس نیزبه این‌بانك داده‌شد. ولی‌درسال ۱۹۳۰ این‌حق به‌بانك ملی واگذارگردید. فرهنگ معین.

۴ـ برابربا سال ۱۲۷۵ شمسی ـم.

5_ Joseph Rabino

۶ـ درسال ۱۲۶۷ هـ.ش روسها درمقابل‌انگلیسها برای‌سازمان بانکی در ایران‌ازدولت امتیازی‌گرفتند ودرتهران بنگاهی موسوم‌به «بانك استقراضی ایران» تشکیل دادندکه بـه تدریج دربعضی شهرهای شمال شعب‌آن ←

دربازار نیزافراد بسیاری هستند که پول‌به‌قرض این‌و آن می‌دهند.

باافتتاح مجلس شورای‌ملی، دولت تصمیم گرفت، که بانك‌ملی ایران‌رابنیادگذارد. تلگراف‌رویتر[۷] از تهران‌معلوم می‌دارد که موافقتنامهٔ تأسیس‌بانك ملی‌ایران بـه‌امضا رسیده‌است. مفاد اصلی آن به‌این شرح است:

«سرمایهٔ بانك ۱۵،۰۰۰،۰۰۰ تومان است. خارجیان اجـازهٔ سرمایه‌گذاری در آن‌را ندارند. تمام درآمدهای دولت و آنچه در رهن است‌به این‌بانك واریزشود وتمام پرداختهای دولتی‌را بانك انجام‌دهد.

← نیزدایر گردید. قصد روسیهٔ‌تزاری ازتأسیس بانك‌توسعهٔ نفوذآن دولت درایـران خصوصاً دربرابر انگلیسها بـود وبانك استقراضی‌یك دستگاه‌کاملا رسمی‌دولت روسیه‌بود وبـرای‌رقـابت بـابانك شاهنشاهی‌ایران خودرا در معاملات‌استقراضی بسیارسخاوتمند نشان‌می‌داد ومبالغ زیادی به درباریان، اعیان واشراف وارباب‌نفوذ بیش‌ازحـد اعتباری‌آنـان وام‌می‌داد. درسال ۱۲۸۳ معلوم شد از ۳۰ میلیون منات سرمایهٔ اولیه، فقط ۳ میلیون منات‌در صندوق باقی‌مانده‌است. فرهنگ معین.

۷ـ درسال ۱۸۸۸ برابربا سال ۱۲۶۷ شمسی‌انگلیسها بانکی‌درهندوستان تأسیس کردندبه‌نام «بانك‌جدیدشرقی» وبه‌عنوان یك‌شرکت‌بازرگانی شعبه‌ای در تهران افتتاح‌کرد. این بانك پول‌کاغذی را هم درایران رواج‌داد. این پول‌کاغذی اسکناس‌نبود، بلکه‌قبضهایی‌بودبه‌صورت‌حوالهٔ‌خزانه‌دارکه ارزش آن پنجقران‌به‌بالا ودرهمهٔ‌شعب قابل‌پرداخت دروجه حامل‌بود. امتیازتأسیس بانك‌را برای‌مدت ۶۰ سال به‌رویتر دادند وحق بهره‌برداری ازمعادن‌آهن، سرب، جیوه، ذغال‌سنگ، منگانز، به‌استثنای طلاونقره‌رابه‌اووا گذارکردند و نیز حق انتشار اسکناس.

بانك حق‌دارد قراردادهای رهنی واستقراضی باداخل یاخارج کشوربر طبق‌اصول شرع‌مقدس منعقدسازد.

این‌بانك نسبت‌به سایرمؤسسات مشابه درمورد استخراج‌معادن، صید مروارید در خلیج فارس، ساختمان جاده‌ها و راه‌آهن در مرحلهٔ نخست قرارمی‌گیرد. هم‌چنین اگربانك شاهنشاهی عمل کرد خود رابه دلیل انقضاء امتیازیـا موجباتی دیگرمتوقف سازد بانك‌ملی حق‌انتشار اسکناس‌را دارد.[۸]

موافقتنامهٔ دیگری میان بانك ودولت بـه‌تصویب رسید، که بـر

۸ــ درسال ۱۳۲۴ هـ.ق عده‌ای که درحدود صدتن‌بودند ازتجار واعیان سرمایهٔ‌تاسیس بـانك‌را سی کـرورتومان معین نمودندکـه لدی‌الاقتضا می‌توانست‌به صدکرورتومان هم بـالغ‌شود. بانك قانوناً می‌توانست‌به معاملات زراعتی، رهن املاك، خرید وفروش بروات‌تجاری داخله وخارجه وقرض و استقراض مبادرت‌ورزد ودر اراضی‌موات واملاك دولتی بـه‌کشف واستخراج معادن‌اقدام ودرخلیج فارس‌غواصی وصید مرواریدکند. ونیزمجازدراحداث راههای‌آهن وشوسه بود. حسابهای دولت به‌آن بانك منتقل شود و حق نشر اسکناس نیز به‌بانك تعلق‌داشت، درعوض بانك مکلف‌بود:

الف‌ــ صدی‌ده ازعوایدخالص خودراکه ازاستخراج معادن‌وغواصی به‌دست .ی‌آوردبه‌دولت بپردازد.

بـ‌ــ درموقع احتیاج دولت تایك پنجم سرمایهٔ خودرا وام‌بدهد.

جـ‌ــ دولت حق‌بازرسی درامور بانك‌را داشته‌باشد.

دـ‌ــ حق فروش وانتقال بـه‌تبعه یاشرکت خارجی‌را ازهرقبیل نـداشته باشدـ‌ــ تاریخچهٔ بانك ملی ایران.

اساس آن دولت ۲،۰۰۰،۰۰۰ تومان با بهرهٔ ۹ درصد از بانك قرض بگیرد، که نیمی از آن قبل و نیم دیگر پس از اول مارس ۱۹۰۸[۹] پرداخت گردد. تبصره‌ای نیز تأیید می‌کند که باعدم‌پرداخت به‌موقع امتیاز باطل خواهد بود. البته اگر مجلس لازم بداند زمان را تمدید خواهد کرد.»

دراین‌مورد روزنامهٔ فاینانشیال تایمز لندن اضافه می‌کند، «بانك شاهنشاهی ایران تنها امتیاز انتشار اسکناس را برای پنجاه سال آینده در اختیار دارد.»

اشاره‌ای که در تصویبنامه بـه‌قوانین شرع مقدس شده نشان می‌دهد که آشکارا شرع[۱۰] برعرف ارجحیت دارد. می‌خواهم نتیجه‌گیری کنم که باوجود برقراری مشروطه و تشکیل مجلس شورای‌ملی به‌نظر من، ایران سالهای سال حکومت روحانیون را خواهد پذیرفت. شرع، قوانین مذهبی و مقدسی است که از جانب آخوندها یا مقامات روحانی و مجتهدین در تمام شرایط اجتماعی اعمال می‌شود. اصول آن بر مبنای قرآن است که احترام و تعهد نسبت به اجرای دقیق آن خیلی بیش از قوانین مجلس و قوهٔ مجریه کاربرد دارد.

در ایران هیچ ملکی خرید و فروش نمی‌شود، مگر اینکه امضاء و تأیید یکی از افراد مذکور را داشته باشد. اگر کسی خلاف این رویـه ملکی را بخرد، عمل اشتباهی مرتکب شده. مگر اینکه وابسته به‌مقامات متنفذ و سرشناسی باشد که دراین صورت هم ورثهٔ او بادادخواهی و ادعا و مشکلات بسیاری مواجه خواهند شد.

۹ــ برابر با سال ۱۲۸۷ شمسی ــ م.

۱۰ــ درمتن Shahr آمده است ــ م.

مجموعهٔ قوانین ایران که درتمام جنبه‌های کسب وتجارت هم جاری است ودرامریکا به‌صورت قوانین‌مدنی حتمی‌الاجرا است‌به چهار بخش تقسیم می‌شود: تکالیف و مراسم مذهبی، احکام کسب و تجارت، امورصحیه‌ووظایف‌شرعیهٔافراد وآخرین آن درمورد مشخص کردن چیزهای پاك و نجس، عقوبت‌گناهان و مجازات سرپیچی از قوانین است. همان‌گونه که قوانین‌ما باتصمیمات دادگاههای عالی در تمام زمینه‌هاگسترش یافته است، اصول‌شرع نیزدر ایران طی‌قرنها از طرف‌آن عده که حامی و مجری‌آن بوده‌اند با تفاسیر مختلف برتمام امورسایه افکنده است.

اگرمی‌شد ریشه‌های بعضی مفادراکه غیرعادی ومشکوك به‌نظر می‌رسد بررسی کنیم، می‌توانستیم منبع اصلی آنها رادر قوم‌یهود، و حتی‌قبل ازحضرت ابراهیم بیابیم. یك هدف کلی درآن وجود دارد که انسان‌را به‌مسیر وظیفه‌شناسی بکشاند. باوجودی که بسیاری‌موارد غیر عادی‌وسوء استفاده درآن‌رخنه کرده است، امابیش ازیك‌قانون اصرار دارد قلوب انسانهارا به صراط مستقیم هدایت کند. این‌قوانین نفوذ و حاکمیت خاصی‌برمردم دارد، وهمگان درذهن خویش چنین پذیرفته‌اند، که ازهرلحاظ خالی ازاشتباه است. به‌این ترتیب‌مانع هرجاذبه‌ای می‌شود و خارجیان را ازسرمایه‌گذاری در این مملکت به وحشت می‌اندازد. ولی باید این واقعیت را بپذیریم که بسیاری ازاین قوانین منطقی است واکثرکارهای‌آنان عاقلانه به‌نظر می‌رسد. گمان نمی‌کنم ایران محل‌مناسبی برای سرمایه‌گذاری باشد، مگرآنکه وجدان‌عمومی بیدار شود ودر مسائل اجتماعی واقتصادی تحولات بنیادی و اصولی

پدیدار گردد.

جرائم معمولی‌را براساس قوانین‌شرع قضاوت‌می کنند واغلب هم‌دیده می‌شود که این اصول سخت شرعی بـه‌شکل قوانین ملایم و عطوفت‌آمیز عرف درمی‌آید، وبه جای‌آخوندی که امورقضاوت رابر عهده دارد، حاکم ایـالت‌یـا صاحب منصبی‌بـه رسیدگی می‌پردازد. بسیاری از مردم را مـأمـوران نظمیه تنبیه می کنند، بدون اینـکه در دادگاهی محاکمه شده باشند. هیچ‌مجرمی‌هرچند خلافی‌اندك مرتکب شده‌باشد، نمی‌تـواند ازفلك شدن معاف شود. آنطور کـه مشهود است فلك‌شدن هم برای کسی اهانت وسرشکستگی به‌حساب نمی‌آید.

کودك مکتب‌گریز، مردگستاخ وشرور ودزد هم بـاید چـوب بخورند. چنین تنبیهاتی‌باهووجنجال زیادی همراه است. وسپس کتك خوردن‌با ترکه ویابه‌دارآویختن ازچوبی‌بزرگتراست. مجرم‌رابه‌پشت می‌خوابانند، مچ پاهایش‌رادروسط چوبی‌می‌بندند، بعددوسرچوب که دردست دونفر است آنقدر بالامی‌آورند، تا کف پاهای اومعلوم شود وبـر کف پاهای لخت اوچوب می‌زنند.

وقتی قرارباشد ماجرا صورتی جدی وترسناك به‌خود بگیرد از مأموراعدام می‌خواهند دارا بـرپا دارد. حکام ایالات کمتر اتفاق می‌افتد بدون مشورت واجازهٔ شاه کسی رابه دارآویزند. مأموران اجرای قوانین عرف‌آنطور کـه وانمود می کنند ظالم نیستند. تنبیهات خیلی سخت امریکا، درایران کودکانه به‌نظرمی‌رسد.

برای‌یك مردثروتمند، همیشه‌وهمه جامصیبت است که به‌نحوی درگیرقانون بشود واین امردر ایران هم‌مورد دارد. شدیدترین حکم‌را

درمورد آنان صادر می کنند، ولی اگر پول خوب و حق و حساب ارزنده‌ای پرداخت شود، اجرای آن متوقف می گردد. می گویند دستگاه قانون بایدبا «روغن کف دست» روغنکاری وسرویس شود. باتوجه به‌این شیوهٔ اجرای قوانین، حکمیت در امور کسب و تجارت امری بسیار معمولی شده‌است.

برای رسیدگی‌به ورشکستگی ویا مشاجرات میان تجارعمده، شورایی تشکیل می‌دهند ودربعضی جاها، این‌شورای داوری بطوردایم وجوددارد. اعضای شورا باهم توافق کرده‌اند که دربرابر تصمیمات متخذه پایداری کنند. درچنین سازمانی شانس دزدی وزد وبند کمتر وجود دارد.

اگرشکایتی ازیکی ازاعضای حکمیت بشود، قاصدی همراه‌با یك نامهٔ مؤدبانه برای او می‌فرستند وازاو می‌خواهند که درخانهٔ مدیر اعضای حکمیت به‌اتفاق مدعی‌حاضرشود. مدعی ومدعی‌علیه درجلسه حضورمی‌یابند وتمام مدارك وشواهد موردرسیدگی قرارمی گیرد. اگر شهود حاضر درجلسه به‌قرآن قسم یاد نکنند، احتمال ریا و دروغ در کارشان وجودخواهدداشت واگرقسم‌یاد کردند، رسیدگی‌به واقعیت‌امر بسیارسهل می‌شود.

ایرانیان حتی وقتی که بیان واقعیتی دربین باشد، تمایلی‌به قسم خوردن ندارند واین امرباعث شده که فقط درموارد جدی ومهم پای قسم‌خوردن به‌میان آید.

در میان طبقات پایین باور دارند که قسم خوردن شانس آخرت آنان‌را به خطرمی‌اندازد. به‌این ترتیب معمولا بطرزعجیبی از آن‌طفره

می‌روند. داستانی نقل می کنند که مردی قسم خورد اگر دشمن دیرینه اش به دیدارش بیاید، آزاری به او نخواهد رسانید، چون میل دارد روشی دوستانه وصلحجویانه درپیش بگیرد. دشمن خبردار شد که آن مرد به قرآن قسم خورده است و گفته: «الهی، کاری کن قبل از آنکه به دشمنم آسیبی برسانم روانه قبر بشوم».

دشمن از این گفتارها اطمینان حاصل کرد و به دیدار آن مرد رفت. بامهربانی وتواضع از او استقبال کردند، ولی زمانی که می‌خواست آنجارا ترك گوید به او تیراندازی کردند و کشته شد. سپس مشخص گردید، مرد قبری را کنده ودرموقع خروج دشمنش از داخل قبر به او تیراندازی کرده واورا به قتل رسانده و به خیال خودش برطبق قسم رفتار کرده است. باید اضافه کنیم که در تمام موارد مدنی و حقوقی مانند، قراردادها، تعهدات وحتی درورشکستگی‌ها اصرار به مصالحه دارند. تقریباً تمام ایرانیان آنطور که از اخلاق وروحیات آنها به خوبی آشکار است، اهل صلح ودوستی هستند.

تضادی که درمیان سه قوهٔ، مقننه، مجریه وقضائیه وجوددارد به خوبی احساس می‌شود وچون یك مرجع صالحه برای برطرف ساختن اختلاف نیست، فقط شاه می‌تواند به غائله پایان دهد ویا یکی ازمجتهدین سرشناس پا درمیانی کند. اگر امام جمعهٔ تهران دربارهٔ مسئله‌ای اظهار نظر بکند ویاشاه قضیه‌ای را اعلام بدارد، هیچ کس درمورد آن نه سئوالی دارد ونه حق اظهارنظر.

موارد خلاف دربارهٔ خارجیانی که درایران زندگی می کنند، درداد گاه فوق‌العاده بررسی می‌شود ومربوط به ادارهٔ خارجه است.

ولی معمولاً سفرای اروپایی وقنسولها قضیه‌را دنبال می کنند وبه‌نحو رضایت‌بخشی آن رافیصله می‌دهند.

اگراروپایی مدعی باشد وایرانی مدعی‌علیه، به‌سرعت مسئله‌را موردتوجه قرارمی‌دهند واگر مسئله جنایی باشد، دادگاه عرف به‌آن رسیدگی می کند. اگرمواردی مالی وپولی درمیان باشد ومسئله برای رسیدگی دراختیار مقامات قضایی‌مدنی قرارگیرد، ممکن است سالها به‌طول انجامد، که البته پایان بخشیدن به‌آن بستگی‌به فعالیت ونفوذ سفرا ونمایندگی‌های خارجی دارد، تابتوانند سریعترآن رابه نتیجه برسانند.

میان ایران وایالات‌متحده تاکنون پیمان‌خاصی درمورد استرداد مجرمین‌به امضاء نرسیده‌است وهیچ سابقه‌ای دردست نیست که حتی اقدامی‌هم صورت‌گرفته باشد. جالب است تصور کنیم اگرقاتل یا مجرمی به‌آنجا پناهنده‌شود، تکلیف‌چه خواهدبود. اگر کسی به‌ایران پناهنده شود وسالها عاطل وباطل صرفاًبه خاطر فرار از دستگیری و مجازات اقامت کند چه‌خواهد شد، گرچه کسی جرأت‌نمی کندبه چنین اقدامی بپردازد. اگرچنین قضیه‌ای پیش آید، خطسیر وانتخاب مقامات ایرانی، بستگی به تمایلات وابسته‌های سیاسی با همه پیش‌آمدهای احتمالی آن دارد، نه‌یك اصول مدون.

قانون جدید عوارض ایران که درسال ۱۹۰۳[۱۱] به مورد اجرا درآمد، تبصره‌ای دارد درقرارداد متقابل که بادولت روسیه‌منعقد شده است. قبل ازتصویب وتأیید این‌قرارداد فقط‌چندقرانی به‌عنوان ورودیه

۱۱ــ برابربا سال ۱۲۸۲ شمسی ــ م.

به‌خاك ایران دریافت می‌شد، بدون توجه‌بـه ارزش واعتبارکالاها. البته قوانین جدید هم چیز فوق‌العاده‌ای نیستند، درحالی کـه مملکت هم سخت درمضیقهٔ مالی‌است. ومسلماً مابه عنوان امریکایی نمی‌توانیم‌بـه میزان عوارض بالا اعتراض بکنیم. زیرا، عوارض سنگین‌تری از هر کالایی که به‌بنادرمان واردمی‌شود دریافت می‌داریم.

۱۶

حکومت ایران

برای توضیح روشن‌تر از حکومت ایـران می‌توان آنرا به‌سه بخش تقسیم نمود: دربار، هیئت وزیران و مجلس شورای ملی. اگر چه‌ظاهراً این‌سه‌رکن مهم جداازهم می‌نمایند، امااصولا دربسیاری از جهات درحکم واحدند. تا سال ۱۹۰۶ حکومت ایران پادشاهی مطلق بود، هنوزهم شاه حاکم مطلق است، و درتمام امور قوهٔ اجرائیه بااو مشورت می‌شود، باوجودی که باافتتاح‌مجلس شورای ملی، حقوق‌او قانوناً و باقاطعیت مشخص ومعین گردیده است.

به‌نظرمن درافکار بسیاری از امـریکائیها عدم اطلاع و شناسائی کافی در مـورد دربار ایـران وجوددارد. مخصوصاً درمورد سه‌تن از سلاطین اخیر کـه براین کشور تاریخی حکمرانی کرده‌اند. درسخنی کوتاه می‌توان اصول مشخصه و چهرهٔ اصلی دربار، مخصوصاً شاه‌را

۱ــ برابر باسال ۱۲۸۵ شمسی ــ م.

ترسیم کرد، که به‌این ترتیب شاید بتوان اشتباهاتی که عده‌ای درروزنامه‌ها مرتکب شده‌اند اصلاح کنیم. چنین اظهار نظرها معمولا از جانب کسانی است که در مملکت زندگی نکرده‌اند، بلکه مسافرانی بوده‌اند که درجستجوی چیزهای تازه به‌این مناطق آمده‌اند و اغلب احساس نفرتی به‌شرق درخویش‌داشته‌اند وبا این زمینهٔ اطلاع وتصور، مقالات خودرا تهیه کرده و فرستاده‌اند.

ازطرفی دیگر خواسته‌اند هرچیزرا با دید غربی‌خود بسنجند. برای شناسایی شرق باید اوراق تاریخ قرنهای گذشته را ورق بزنیم و روزهای قبل از کشف قارهٔ امریکا را درنظر آوریم، آن دوران کهن که قدرت اجداد انگلیسی ما در شرق اعتباری نداشت، و ایران از فرهنگ و تمدن والایی برخوردار بود. گرچه بی‌علاقگی، دغلی و ضعفهایی در بعض موارد به چشم می‌خورد، ولی ما باید درحکومتهای اروپا وامریکا نیزجنبه‌های منفی وضعفی که وجود دارد و باید اصلاح بشود به یاد داشته باشیم و دربارهٔ مسائل اجتماعی اینان با انصاف نظر بدهیم.

اگرایران تمام ایرادات و پیشنهادات مجانی را که نویسندگان و صاحب نظران اعلام داشته‌اند به کار می‌گرفت، می‌توانست بهشتی باشد، وکشور نمونهٔ جهان امروز.

ایران، کشوری است که قهرمانانی چون کوروش، داریوش، خشایارشا، خسرو انوشیروان و بسیاری دیگر داشته است وبزرگانی که همین دویست سال قبل قدرت و عظمت ایران را با شکست هندوستان‌نشان‌دادند. درمیدانی‌جلوقصرشاهی‌درتهران‌توپ‌بزرگی‌قرار

دارد که نادرشاه ازفتح دهلی با خود آورده و می‌گویند بسیاری از جواهرات و فلزات قیمتی سلطنتی، غنائمی است از آن کشور. پلهای بزرگ سنگی، کاروانسراها که همان چایخانه‌ها و مهمانخانه‌های میان راهها هستند درزمان شاه عباس ساخته شده‌اند.

وقتی تشریفات دربار را می‌بینیم و عظمتی که خود دولت مشوق و مسبب آن است، از اینکه شاهان اینهمه اسامی متعدد والقاب بسیار داشته‌اند، تعجب نمی‌کنیم. نیز خود شرقی‌ها تشریفات را دوست دارند. آنها از برگزاری سادهٔ مراسم اجتماعی راضی نمی‌شوند، نه اینکه تصور کنیم در این سلیقه یکنوع خود خواهی وجود دارد. مواجب بگیران دولت در هر طبقه‌ای باشند مورد احترامند.

چندسال قبل وقتی مظفرالدین شاه، سفیری به واشنگتن فرستاد تا انتخاب پسر بزرگش را به‌عنوان وارث مسلم تاج و تخت به‌اطلاع برساند، برخورد ساده‌ای که مقامات واشنگتن با قضیه داشتند، بعدها به‌سختی مورد انتقاد قرارگرفت و قنسول امریکا در تهران جواب‌قانع کننده‌ای بر آن نیافت.

وزیر مختار جدید امریکا هم که به تهران وارد شد، انتظار می‌رفت با سردی و بی‌اعتنایی مواجه شود. با وجود قبول این واقعیت که دولت امریکا هیچگونه ترتیب رسمی و پذیرایی از مهمانانش را نداده بود، ایران این اشتباه را نادیده‌گرفت و مأموران تشریفات خود را با ملتزمین به بندر انزلی روانه کرد و تمام اصول ادب واحترام را در دویست میل فاصلهٔ بحرخزر تاپایتخت مرعی داشتند.

هر وزیر مختار یا صاحب منصبی سیاسی که به ایران بیاید،

به‌عنوان مهمان کشور منظور می‌شود و با تشریفات خاصی از او استقبال می کنند و یك نفرمهماندار از طرف حکومت در بندرانزلی به پیشواز اومی‌رود. وقتی دربار اطلاع می‌یابد که وزیرمختارجدیدی به جانب ایران حرکت کرده است، مهماندار مسئولان پذیرایی و تشریفات را فرا می‌خواند و دستورات لازم را از جانب حکومت به آنها ابلاغ می کنند. او به جانب مرز می‌رود تا از مهمان عالیقدر استقبال رسمی به‌عمل آورد.

ازلحظهٔ ورود هر مأموری مهمان دولت است، ودرتمام مسیر از تشریفات و احترامات خاص برخوردار می‌شود. وقتی به تهران‌نزدیك شد، اسکورتی نظامی از او استقبال می کند که با تشریفات بسیار و همراهی دستهٔ موزیك، به محل اقامتش هدایت می‌شود.

پس‌از ورود معمولا شاه اسبی سواری برای او می‌فرستد و مثلا درجشن استقلال که چهارم ژوئیه برگزار می‌شود، دولت به‌عنوان شرکت و همراهی‌در جشن، خوردنی و آشامیدنی می‌فرستد تا مورد استفادهٔ عموم قرار بگیرد.

نمایندگیهای مختلف سیاسی خارجی درتهران نفوذ بسیاری در امورسیاسی واجتماعی ایران دارند.دفعات بسیاری بحرانهای‌اجتماعی ریشه در جلسات چای عصرانهٔ این گروه داشت، که عصبانیتهایشان موج خشم و درگیری را به‌جامعه منتقل کرد.

متأسفانه این قبیل‌مسائل به‌عوض آنکه اجتماعی را به‌اصلاح و ترقی بکشاند آن را ضعیفتر و محدودتر خواهد کرد. اگر هیئتهای سیاسی با حمایت دولتهایشان، در یك نیت واسد برای کمك کردن

به ایران هماهنگ می‌شدند، این کشور می‌توانست اعتبار وقدرت گذشتهٔ خود را باز یابد، و این والاترین خدمتی است برای احیای افتخارات یك کشور.

شاه عنوانها و القاب زیادی دارد که درباریان به‌کار می‌برند، از جمله شاه شاهان (شهنشاه)، جهاندار، جهان پناه، قبلهٔ عالم، ظل‌الله و غیره.

این‌واژه‌ها صرفاً برای ادای احترام ونشان دادن مراتب‌اخلاص است و شاید از لحاظ یك غربی نامفهوم و بی‌مورد به‌نظرآید، که قابل ترجمه هم نیستند. بسیاری می‌دانند که ما درامریکا کلمهٔ آقا یا sir را برای بسیاری ازافراد به‌کار می‌بریم که استحقاق‌آن را ندارند، ولی آن را پذیرفته‌ایم و درعوض برای بسیاری عالیجناب را به‌کار می‌بریم که شأن و احترام آنان را خیلی بیش از ادای این کلمات احساس می کنیم.

درشرق نیزچنین است، که حکام و امرا باید لقبی به‌عنوان تشریفات یا رسوم محلی داشته باشند. درباریان معتبر اغلب خود را «جان نثار شاهنشاه» معرفی می کنند.

شخص اول دربار که وزیر دربار است مسئولیت تشریفات و شاغلین مناصب دیگر را درآنجا عهده‌دار است. در واقع اوصاحب منصب دولتی نیست، با وجود این در چنان موقعیتی قرار دارد و از چنان نفوذ وقدرتی بهره‌مند است که درمیان تمام امراء دولت ومقامات حکومتی سرشناس و قابل احترام بسیار است. پس از او دوازده نفر یا بیشتر «باشیان» هستند که تمشیت سایر بخشها را برعهده دارند،

میرآخورباشی، نسق‌چی باشی‌وغیره.... خواجه‌هایی که درحرمسرای بانوان خدمت می‌کنند سیاه پوستند و گاهی سفید پوست هم درمیان آنان وجود دارد. علاوه براینها مثلا مطرب باشی، نقاش باشی و حکیم باشی و بسیاری دیگر از مشاغل در دربار هریك به‌کاری می‌پردازند.

درمیان این خدم وحشم تعداد زیادی افریقایی نیز هستند، زیرا درایران تعصب و تبعیضی درمورد انسان و نژادش و به‌خاطر رنگ پوستش وجود ندارد. اکنون به‌یاد نمی‌آورم که سیاه پوستی را دیده باشم که در مزرعه‌ای به‌کار اشتغال داشته باشد یا برده‌ای سیاه، از شرایطی بهتر نسبت به همردیفان سفید خود قرار داشته باشد. آنها اغلب درخانه‌ها نوکری می‌کنند، اما باید اذعان کنم که گاه نسبت به نوکرهای سفید پوست ازآنان توجه و مراقبت بیشتری می‌شود، در زندگی خود امنیت و اعتمادی دارند و بعض آنان ثروتی به‌هم‌زده‌اند وزندگی مرفهی را می‌گذرانند.

اما زنان، مردان سفید پوست‌را برای ازدواج ترجیح می‌دهند. اگر یك ایرانی که مکنت وجاهی دارد و برده‌هایی سیاه وسفید، به ورشکستگی وفقربیفتد، دون شأن خود می‌داند که برده‌ها را بفروشد، بلکه اغلب آنهارا آزاد می‌کند. چنین تصمیمی‌گاه صورت مجازاتی به‌خود می‌گیرد، به این معنی که نوکر بیچاره خودش باید در صدد یافتن اربابی برآید و جایی را برای گذران حیات دست وپا کند، وگرنه در فقرو فلاکت، روزگار سختی در پیش خواهد داشت. با اینهمه بردگی وبرده‌داری در ایران کار لغوی است وبه‌این لحاظ روز

به‌روز تعداد بردگان به‌سرعت روبه‌کاهش می‌گذارد.

شرارت و فسادی که درخانه‌های بزرگ واشرافی روی می‌دهد، از حرص، طمع، فریب و عشقهای پنهانی ریشه دارد. همیشه مستی و جلسات تریاك‌کشی برقرار است، اما در دربار پادشاهی در این‌گونه موارد مراقبت و جلوگیری بسیاری می‌شود وهنوز جنبهٔ عام نیافته است.

با وجودی که دربار برای ایران سالیانه درحدود نیم میلیون دلار هزینه ایجاد می‌کند، درمقایسه با آن، زندگی شاه وعادات او در شیوه‌ای معمولی است. صبح زود بیدار می‌شود، صبحانهٔ مختصری که عبارت از نان وچای و کمی پنیر است می‌خورد و به‌قلیان کشیدن می‌نشیند، که بلافاصله پس از آن کارهای روزانه آغاز می‌گردد. ظهر ناهار آماده می‌شود وگرچه انواع اغذیه فراهم است، شاه‌فقط به‌غذای مختصری اکتفا می‌کند. بعدار ظهر مجدداً بساط چای مهیاست، اما شام معمولاً دراندرون صرف می‌شود.

هفته‌ای چند مرتبه اعلیحضرت برای اسب سواری به یکی از باغها یا قصرهای نزدیك می‌رود. نسق‌چی باشی، مأمورانش را در سرتاسرمسیرمستقرمی‌سازد ودربعض‌نقاط مخفیانه افرادی را می‌گمارد تا هیچ‌گونه مزاحمتی ایجاد نشود.

شاه اگر اتومبیل را انتخاب نکند با کالسکهٔ روبازی که شش اسبه است درخیابان ظاهر می‌شود. درهرحالت حدودصدنفر سوارکار مسلح او را درمیان می‌گیرند. این سواران، هم گارد احترامند و هم گارد محافظ.

ایرانیان عادت عجیبی دارند و دم اسبهایشان را به‌صورت سرخ روشن با حنایی رنگ می‌کنند، گرچه این روش از طرز ظالمانهٔ علامت‌گذاری اسبهای دولتی در امریکا منصفانه تر به‌نظر می‌آید، که هنوز هم در بعضی ایالات غربی متداول است.

میر شکارچی باشی نیز مسئولیت مهمی برعهده دارد، زیرا برای دربار هیچ تفریح ولذتی بیش از شکار مقبول نیست. تمام قسمتهای شرقی تهران منطقهٔ حفاظت شدهٔ دربار است. منطقه‌ای کوهستانی است که آنهم برای شکارهای کوچك و بزرگ مناسبت دارد.

شکاربزرگ شامل یکنوع پلنگ *، گراز یا خوك وحشی و بز کوهی می‌شود. قسمی کوزن شمالی با جثه‌ای کوچك نیز در آن نواحی وجود دارد. شکار کوچك از قبیل روباه، خرگوش صحرایی وقرقاول به‌فراوانی‌یافت می‌شود. خرگوش صحرایی ایران ازخرگوش امریکایی بزرگتر است و کسانی که علاقه مند به تعقیب شکارند، تماشای تازیهایی که این خرگوشها را با پاهای بلند وسرعت زیاد دنبال می‌کنند عالی‌وفرحبخش است.

معمولا شکار بزرگ دربار در اواسط زمستان آغاز می‌شود و از جاجرود** برنامهٔ رهبری آنرا ترتیب می‌دهند.

در این محل یك ساختمان شکارباني وجود دارد که شاه سازماندهی شکار را با تعدادی نزدیك به پنجهزار تن ملتزمین رکاب‌از

* ــ درمتن Pulang آمده است ــ م.

** ــ درمتن Jarge Rud آمده است ــ م.

آنجا آغاز می‌کند. چون کلاً همراهان باید درچادربسربرند، بالطبع آزمایش سختی برای تعیین میزان وفاداری نسبت به‌ذات اقدس‌می‌تواند باشد! اما اینان همواره مشتاق رفتنند و می‌توانند در دو ردیف چادرهایی که برپا می‌دارند و آتش ذغالی که می‌افروزندگرم وراحت بگذرانند. این اردو حداقل دوهفته ماندگارمی‌شود وگاه نخست وزیر وسایر مقامات طراز اول مملکتی نیز حضور دارند.

با این ابوابجمعی انبوه دربار، آشکار است که بخش طبابت نمی‌تواند کارکم مسئولیت و ساده‌ای باشد، بلکه بسیار حساس و سنگین‌است. درست پس‌ازپایان جنگهای کریمه بودکه‌ناصرالدین‌شاه ازدولت فرانسه درخواست کرد، که یکی از بهترین اطبای خود را به عنوان پزشکی فرنگی به دربار او بفرستند.

قرعهٔ فال به‌نام جراح جوان فرانسوی افتاد. اوقبلادرجنگهای سباستوپول[۲] شرکت داشت وتا حدودی ازخصوصیات‌اخلاقی‌شرقی‌ها مطلع بود. بیش ازچهل سال دکتر طولوزان[۳] درکمال صداقت و وفاداری در خدمت سلطان بود و درسن هفتادو هشت سالگی چندسال پس از قتل ناصرالدین شاه وفات یافت و درقبرستان کاتولیکهای‌تهران به خاك سپرده شد.

گرچه تقریباً تمام سلاطین اروپا نشانی به‌او اعطا کرده بودند، و او می‌توانست با داشتن آنهمه نشان احساس افتخار بسیاری داشته باشد، اما بیش از همه چیز عشق و احترامی خاص برای مردم ایران

۲ــ درمتن Sevastopol آمده است‌ــم.

3ــ Sir Joseph Tholozon, M.D.

قائل بود وگمان ندارم اروپایی دیگری جزاو، آنهمه از احترام‌عمیق ایرانیان برخوردار بوده باشد.

دکتر طولوزان قبل از مرگش درخواست کرد که دستیاری برایش انتخاب و روانهٔ ایران شود، و دکتر شنیدر[۴]، که افسری فرانسوی بود به تهران آمد. این طبیب نیز بیش از دوازده سال در ایران ماندگار شد و در دربار به‌خدمت مشغول بود و باعث شد بخش ملی حفظ‌الصحه بنیاد یابد.

او سازمان آموزش و تربیت اطباء کشور را به‌عهده گرفت و گذشته ازآنکه توانست طاعون را ریشه‌کن کند، خدمات بسیاری در زمینه‌های گوناگون دیگر انجام داد. وقتی دکتر شنیدر به پست نظامی خود در فرانسه مراجعت کرد، دکتر کوپن[۵] را به‌عنوان نمایندهٔ طب فرانسه در دربار معرفی کرد.

دکترلنوکس لیندلی[۶] نیز به‌عنوان نماینده داروئی انگلستان به‌گروه پیوست. در دوران سلطنت شاه متوفی اوهم مدتی مدیریت گروه را برعهده‌گرفت. سرهوگ ادکوك[۷] در زمانی که شاه متوفی هنوز ولیعهد بود، جانشین طبیب امریکائی، دکترهولمز شد. او سلف

4- Dr. Schneider.

5- Dr. Coppin.

6- Dr. Lennox Lindley.

که اصل کتاب حاضررا مؤلف به خط خود درتاریخ ۳۱ دسامبر ۱۹۰۸ به او هدیه کرده است.

7- Sir Hugh Adcock.

دکتر لیندلی بود و پانزده سال در دربار به‌خدمت اشتغال داشت.

درموارد مختلف که نیاز به مشاورهٔ طبی احساس می‌شد، اطباء دربار از نمایندگان پزشکی مقیم پایتخت نیز دعوت می کردند تا در آن مشاورت جویند. مثلادرمدت بیماری طولانی وسخت شاه متوفی یك هیئت مشاورهٔ طبی تشکیل یافت که عبارت بودند از:

دکتر سکات[8] وابسته به بخش تلگرافخانهٔ هند و اروپا، دکتر سادوسکی[9]، جراح بریگاد قزاق در تهران و بالاخره مؤلف‌این کتاب. این گروه ماهها درمراقبت و مداوای شاه بیمار همکاری مداوم ونزدیك داشتند.

کمپانی تلگراف هند و اروپا وابسته به‌دولت هند، یك بخش مجهز طب در تهران تأسیس کرده است، که تحت نظراطباء با تجربه خدمات ارزنده‌ای انجام می‌دهند. اما مهمترین واساسی ترین‌خدمتش درسواحل جنوبی ایران بوده، یعنی وبا وطاعون که به شدت شیوع داشت و بومی شده بود و ایران را تهدید می کرد، متوقف ساخت. تمام این امور با سرپرستی و نظارت دکتر سکات از تهران انجام گرفت.

در ارتباط با این امر از یك طبیب انگلیسی دیگر نام می‌برم، که قبل از مرگ نابهنگامش بطور غیررسمی با دربار در ارتباط بود. این شخص دکتر اودلینگ[10] نام داشت که سالها طبیب سفارت انگلیس بود. در مدت سی وپنج سال اقامتش درایران نسبت به‌تمام

8- Dr. Scott.
9- Dr. Sadowsky.
10- Dr. Odling.

طبقات از شاه وگدا خدمات ذیقیمتی انجام داد. او را درقبرستان پروتستانها به خاك سپردند، و برسنگ مزارش جملهٔ مناسبی حك کرده‌اند: «همانجا که درختی قد برافراشته، بگذار به‌خاك بیفتد.» پس از مرگ دکتر اودلینگ، دولت انگلستان باکمك دکتر نلیگان[11] به کارش ادامه داد.

چنین به‌نظر می‌رسد، با تعداد اطبائی که ذکرشان رفت و استادانی که در دانشکدهٔ سلطنتی حضور داشتند و سازمان امورصحیه و اطباء دربار، تا حد زیادی می‌شد به‌امور عام‌المنفعه وحفظ‌الصحه پرداخت. کشوری که نه ونیم میلیون نفر جمعیت دارد، کمتر از پنجاه نفر طبیب واجد شرایط درآن یافت می‌شود. مردم بیسوادند و نمی‌دانند که باید پولی هم ازبابت هزینهٔ بیماری و حفظ تندرستی درنظر بگیرند، مگر آنان که ثروتی مادی و معنوی دارند.

در دو مورد از پزشکان متخصص خارجی دعوت به‌عمل آمد که به ایران سفر کنند. برای این‌کار می‌گفتند به یك چشم پزشك ۳۵۰۰۰ دلار به‌اضافهٔ تمام هزینه‌هایش را پرداختند و یك متخصص آلمانی که برای معاینه و مداوای شاه متوفی دعوت شد ۲۶۰۰۰ دلارو هزینهٔ یك ماه اقامتش را دریافت کرد. لازم به‌تذکر است که اطباء میسیونها هیچگاه از این ارقام کلان سهمی نداشتند.

درقصر یك آزمایشگاه مجهز و داروخانه‌ای مفصل به مدیریت یك شیمی‌دان ماهر و باهوش فرانسوی دایر است. در اینجا انواع آزمایشات طبی برای اطباء انجام می‌گیرد، درحالی که آب شهر و

11- Dr. Neligan.

غـذاهای مختلف را هم هر کس در آنجا مـی‌تواند برای رسیدگی تحویل دهد که آزمایش شود. این بخش، همچون بسیاری از امـور ایران، نوبنیاداست. پستهای کابینه بدینقرار است:

صدر اعظم یا نخست وزیر، سپهسالار* یا وزیر جنگ، وزیـر امورخارجه، وزیر مالیه، وزیـرپست و تلگراف، وزیر علـوم، وزیـر فواید عامه که جملگی را شاه معرفی می‌کند و باید از طرف مجلس تأیید شوند.

در عرض دو سال گذشته، به‌دلیل تحولات سیاسی که در کشور جریان یافت، وزرا زیادتغییریافتند. پرواضح است که با دگرگونیهایی که در مسائل اجتماعی و سیاسی ایران به وقوع پیوسته، کار مقامات مسئول مملکتی برخلاف گذشته روز به‌روز مشکل‌تر خواهد شد.

بسیاری از ادارات فواید عامه مناصب پر درآمدی دارند، کـه مأموران، هم‌حقوق خوبی مـی‌گیرند وهم از طـرق مختلف مداخـل دارنـد. کسی کـه منصب مهـم دولتی دارد، مسلماً شأن و آبـروی بیشتری به‌هم می‌زند و در مملکت صاحب قدرت و نفوذ بیشتری هم می‌شود.

یکی از موارد سوء استفاده‌ای که کوشش می‌شود از طریـق مجلس شورای ملی حل وفصل شود، پرداخت مواجب به‌اعیان است که ازهرلحاظ در رفاهند، نه غم کمبودی‌دارند، نه زحمتی می‌کشند. آنها به‌اندازهٔ یك نخ ریس هم نفعی به‌مملکت نمی‌رسانند، که حتی سلیمان هم با چنان حشمت از چنین رفاهی برخوردار نبود. نه اینکه

* درمتن Sapar salar آمده استـم.

بخواهم اظهار نظر بی‌موردی کرده باشم، که واقعیت همین است.

گفتگوی پرداخت حقوق بازنشستگی به تمامی مردم وضع سفسطه‌آمیزی پیدا کرده وباید به ترتیبی منطقی اصلاح شود.

سالها پیش، ازخزانهٔ عمومی مبلغی به‌بعض‌خانواده‌ها پرداخت می‌شد. دریافت کنندگان پسر یا دختر مقامات مهم مملکتی هستند، که شاید پدرانشان خدماتی درگذشته انجام داده و پاداش آنرا هم درهمان زمان دریافت کرده‌اند، یا پسر ودختر مستخدم اعیان و اشراف هستند که کار آنان جنبهٔ فردی پیدا می‌کند و ارتباطی به بودجهٔ دولت نمی‌تواند داشته باشد.

در هر شهری چندین خانواده هستند، که به این بهانه از دولت مقرری دریافت می‌دارند. شاید بعضی‌ها رقمی مختصر دریافت دارند، اما مجموع راکه حساب کنیم مبلغ هنگفتی می‌شود که بر دوش مالیات دهندگان می‌افتد.

بسیاری از اطباء ایرانی مبلغی از دولت دریافت می‌دارند، اما چند سال قبل طبیبی ایرانی که در بیمارستان ما کار می‌کرد از من کمك خواست تابتواند مبلغی از دولت به‌عنوان بازنشستگی دریافت دارد. از اوپرسیدم به چه جهت به چنین تصوری دچار شده است. گفت، من پیرشده‌ام، پس‌اندازی هم برای خانواده‌ام ندارم، در عین حال شاه مهربان و بخشنده است. من تقاضایش را امضاء کردم وگمان نمی‌کردم بتواندکاری از پیش ببرد. چندماه بعد به دیدار من آمد وبا خوشحالی اظهار داشت، سالی صد دلار برای خود وخانواده‌اش منظور شده است. تا زمان مرگش این مبلغ را با کم وبیش تأخیر

دریافت می کرد.

چند سال قبل وقتی ناصرالدین شاه ازمدرسهٔ میسیون امریکایی درتهران بازدید به عمل آورد، دستور داد هرسال درایام نوروز مبلغی از خزانه به این واحدپرداخت شود. چندسالی تهیهٔ آن اشکال‌چندانی نداشت، ولی پس از گذشت چندین سال فراهم کردن آن به زحمتش نمی‌ارزید و کم کم قطع شد.

بسیاری از آنها که این مواجب‌را دریافت می کنند، وقت زیادی برسر این کارصرف می کنند. کسی که باید پول را بپردازد، اغلب اظهار می‌دارد که موجودی ندارد و اتفاق می‌افتد که‌گاه تا یکسال گیرندهٔ وجه برای مبلغی جزئی باید آمد و رفت کند و منتظر بماند. ظریفی می‌گفت، مواجب بگیری که باید مدتها وقتش‌را صرف کند تا پولش را به‌دست آورد، مثل مردی است که با زنی به‌خاطر پولش ازدواج کرده و برای گرفتن پول از او باید تلاش کند.

مهمترین سازمان دولتی در ایران، نخست وزیری است که صدراعظم یانخست وزیر در رأس آن قرار دارد. او در بسیاری موارد جانشین شاه است و هرروز با او ملاقات می کند.

در میان مقامات مهم دولتی‌افراد با هوش‌هم زیاد دیده می‌شود. اغلب کار آنها سنگین است. وظایف اجتماعی و امور اجرایی در سرزمینی چون ایران طاقت فرساست. در کلیهٔ امور باشاه مشورت می‌شود و به اوگزارش می‌دهند، ازضایع شدن محصول در روستایی دور افتاده تا بحث در بارهٔ موافقتنامهٔ انگلیس و روس درمورد ایران. او باید در مرکز ماندگار شود و با اسراف و ولخرجی روزگار

بگذراند، ولی از تشریفات و آداب و رسوم نمی‌تواند شانه خالی کند.

در ایران برای یك مرد مستمند دستیابی به‌صدر اعظم راحتتر است، تا در بسیاری‌از کشورهای غربی که ادعای دموکراسی دارند، درمانده‌ای بخواهد به‌حضور حکمران یك ایالت برسد. از طرف دیگرشام وپذیراییهایی که او ترتیب می‌دهد، دربهترین وضع واسلوب اروپایی است و تا آنجا که تصور شود در حدی عالی برگزار می‌شود.

من‌خوشبختانه شانس شرکت‌دراین جلسات را مکرراً داشته‌ام. پذیرایی یك روز را به‌خاطر می‌آورم که شاید با شکوهترین جلسات پس از سالها می‌توانست باشد، که از تمام هیئتهای سیاسی وکلیهٔ سفارتخانه‌ها دعوت‌به‌عمل آمده‌بود، تادرجشن‌تولدشاه شرکت‌جویند. صدر اعظم سرحال بود، ازاطاقی‌به‌اطاق دیگر می‌رفت و برمی‌گشت. کمتر کسی می‌توانست حدس بزند که استعفای او از جانب شاه پذیرفته شده واسبها آماده‌اند تا اورا به تبعیدگاه ببرند.

روزبعد برکناری او درهمه‌جا اعلام شد. به قم تبعیدش کردند و دوسال درآنجا تحت نظربود. یك سنت است، کسانی که شاغل پستهای مهم چون نخست وزیری هستند، پس از عزل باید پایتخت یا کشورراترك‌گویند. او پس‌از آن سفر دور دنیارا آغاز کرد ودرایالات متحده از سان فرانسیسکو تا نیویورك را نیزپیمود. وقتی می‌خواست نیویورك را ترك کند، نیم‌ساعت کشتی را به‌انتظار گذاشت و مشغول صبحانه خوردن در بندر بود. بعد علت تأخیرش را اینطور توضیح

داد، که «هرگز در کشتی اشتهای خوبی نداشته است».

وزارت امورخارجه تنهامؤسسه‌ای است که خارجیان مقیم ایران با آن سروکاردارند. تمام مطالب محرمانه که مربوط به وزارت‌خارجه است، باید از طریق سفارت تسلیم آنان شود. تنها درمـوارد خاص و ضروری وزیر خارجه به‌حضور شاه می‌رود.

مسائل عادی ومعمولی را ادارهٔ خارجه حل وفصل می کند. در این وزارتخانه چند معاون هستند که هر کـدام امور جاری یك یا چند کشور را بـرعهده دارند. امور مربـوط بـه انگلستان و روسیه چنان حساس و سنگین است که یك یـا چند نفر برای هـر کشور در نظـر گرفته‌اند. سایـر کشورها کـه ارتباطـات یا مسائل کمتری دارنـد، کارهایشان انباشته می‌شود تـا یك معاون در فـرصتی مناسب امور چند سفارتخانه را باهم رسیدگی کند. وظایف اجتماعی که برعهدهٔ وزیـر امورخارجه است فقط تا حدودی کمتر از صدراعظم است.

سیستم جدیدپستخانهٔ ایران درسال ۱۸۷۵[۱۲] شروع به‌کار کرد، که در همان سال ایران به اتحادیهٔ جهانی پست پیوست. اکنون تقریباً در تمام شهرهای بزرگی که بازاری دارند پستخانه هم دایر شده‌است.

دربیشترشهرها ودهات نامه‌هارا پستچی‌ها به خانه‌ها می‌رسانند. هزینهٔ پست از ایـالات متحده به هریـك از شهرهای ایـران پنج سنت است. البته بایـد هزینه‌ها با مـوافقت اتحادیهٔ بین‌المللـی پست باشد. تعدادی از نامه‌هایی که به ما می‌رسید، بیش‌ازحد معمول وزن داشت، که ما صرفنظر از اضافه پرداخت پول تمبر، چند سنتی هم انعام می-

۱۲ــ برابر با سال ۱۲۵۴ شمسی ــ م.

دادیم. اما چون بسته‌ها و نامه‌های پستی درایران با اسب حمل می‌شود، دولت از قبول کتاب و اشیاء بدون اضافه پرداخت خودداری می‌کند. با این‌ترتیب هزینهٔ حمل دوازده جلد کتاب قطور از نیویورك به طول‌امریکا باماشین‌پستی‌درحدود دو دلار می‌شود، درحالی که همین کالا اگرقرار باشد در سرتاسر ایران‌با اسب پستی‌حمل شود، پنج برابر آن خرج دارد. با وجود این، کارپستخانه درایران‌با توجه به‌مشکلات و زحماتی که متحمل می‌شوند، قانع کننده است.

جاده‌های مناسبی وجود ندارد و در بسیاری راهها نیز اشرار و دزدان کمین کرده‌اند. اولین دفعه امریکاییها در سال ۱۸۳۵ به ایران آمدند ، باکمك ونظرمقامات سیاسی انگلیس نامهٔ آنان پس از سه‌ماه می‌رسید. قنسول انگلیس درتبریزبه‌آنها اجازه داده بود که نامه‌هایشان را از طریق پیك سفارت به‌لندن بفرستند، تا از آنجا به امریکا ارسال شود. این پیك هنوزهم به ایران می‌آید و می‌رود و امانات و بسته‌های سفارت انگلیس را در سرتاسر کشور توزیع و جمع‌آوری می‌کند.

تقریباً تمام شهرهای مهم تلگراف دارند. گرچه رساندن آن به افراد هنوز نظم خاصی نیافته و آشفته است، اما نسبت به گذشته پیشرفت مهمی محسوب می‌شود. چندین باراتفاق افتادکه ازشهرهایی درحدود دویست میل فاصله به دوستم درتهران تلگراف زدم وحرکتم را به‌اطلاع اورساندم، ولی با اسب زودتر از تلگراف به خانه‌رسیدم. چون زبان فرانسه در پستخانه‌های دولتی زمینه‌ای دارد، پذیرفتن

۱۳ــ برابر با سال ۱۲۱۴ شمسی ــ م.

تلگرافهای انگلیسی و فرانسه هم اشکالی به‌هم نمی‌رساند. البته عموماً زبان فارسی‌معمول است، اما تمام منشی‌ها ومتصدیان، انگلیسی و فرانسه را می‌دانند. مدیریت عالی تلگراف از جانب انگلیسی‌ها نمونهٔ جالبی ازحسن انجام امور است و درعین حال خدمتی بسیار مفید برای جامعهٔ ایران.

وزارت‌علوم، تعلیم وتربیت وعدلیه را، به‌عقیدهٔ من‌باید تجدید سازمان کنند ومتحول سازند. چون اکنون زمان این دگرگونی فرا رسیده است. واضح است که بدون یك سیستم پیشرفتهٔ تعلیم و تربیت نمی‌توان امیدی به مملکت داشت ولزوم وجود قضات شرافتمند نیز برای هر کشور جای‌گفتگو ندارد.

تاکنون دولت‌کاری جدی و مشخص درمورد فواید عامه ارائه نداده است. بهتراست برای جریان یافتن امور و مدیریت دقیق برای مدتی کوتاه هم که شده نظارت و مدیریت این واحد را برعهدهٔ خارجیان بگذارند. برنامهٔ کار اکنون منحصراً بر احداث راههای تجارتی، ساختن پلها و اصلاح و گسترش بنادر قرار گرفته است.

حال اشاره‌ای به وضع قشون می کنیم، که بیشترین رقم هزینه را به‌خود اختصاص داده است. مشکل است تعداد واقعی این افراد را بیان کنیم، چون بسیاری از آنان فقط نامی درلیست دارند واز خودشان اثری پیدا نیست. طول خدمت معمولا بیست سال است، ولی در زمان صلح سربازان دوسال درمیان سرخدمت حاضرمی‌شوند. بطور معمول همیشه ده‌هزار سرباز درتهران وجود دارد و بطور قطع ده برابر این رقم درسرتاسر مملکت مشغول انجام وظیفه هستند.

طریقهٔ سربازگیری چنین است که به دهات و نـواحی مختلف ابلاغ می‌کنندتا سهمیهٔ سربازخودرا معرفی‌و اعزام دارند. تعدادزیادی پذیرفته نمی‌شونـد و انتخاب شدگان بایـد ازطرف آنان کـه معاف شده‌اند حمایت‌مالی‌شوند ومخارجشان تأمین شود.

در زمان صلح سربازان شهرهای بزرگ بـه‌عنوان نگهبان یـا دربان استخدام می‌شوند و ازاین‌بابت ماهی درحدود یک دلاراجرت می‌گیرند که باید باهمین مبلغ خـود را اداره کنند. عـلاوه برایـن مختصری پـول و سالی هـم دو دست لباس ارزان قیمت از وزارت جنگ دریافت می‌دارند. باوجودی که این مواجب اندك است، آن را با صاحب منصب مافوق تقسیم می‌کنند.

به‌سادگی مشخص می‌شود که آنان سرنوشتی دارند کـه رشك کسی‌را برنمی‌انگیزد وآنقدرهاهم به حسابشان نمی‌آورند تا تشویـق شوند و شجاعتی ازخود بروز دهند.

به اندازهٔ کافی جنبه‌های مختلف را اشاره داشتیم، تا نشان دهیم که‌گرچه مدیریت دولت ایران چندان کار مشکـلی نیست و هنوز در خط پـدری و پدرسالاری قـدم برمی‌دارد، اما بـرای ادارهٔ آن هزینهٔ هنگفتی‌نیزلازم است. ازاین رو جمع‌آوری درآمد وپرداخت آن‌یکی از صور مهم مدیریت ملی است.

دولت درآمدش را از دو طریق به‌دست می‌آورد: یکی مالیات و دیگر وجوهاتی که حکام محلی فراهم می‌کنند. مالیات‌گرفتن بـی‌شباهت بـه نحوهٔ دریـافت مالیات در امریکا نیست و به‌میزان زیادی بستگی به درآمد عمومی دارد. اما وجوهی که حکام طلب مـی‌کنند

در امریکا سابقه‌ای ندارد.

دولت حاکمی را برای منطقهٔ معینی در نظر می‌گیرد. با این پیش‌بینی که مبلغ تعیین شده‌ای از تمام نواحی تحت فرمان او به خزانهٔ دولت خواهد رسید. گاهی مبلغ درخواستی دولت آنقدرزیاد است که حاکم را از قبول مسئولیت جدید منصرف می‌سازد.

سرپیچی‌از پیشنهاد هم چندان‌کارساده‌ای نیست یکی ازدوستان من که چند سال پیش‌حاکم اورمیه بود، چندین دفعه انصراف خودرا از انتصاب تازه‌ای اعلام کرد و بار هم پذیرفته نشد. او که اطاعت امر نکرده و تهران را به‌قصد مأموریت جدید ترك نگفته بود، مواجه با سربازان‌گارد دولتی شد و به‌اواخطار کردند که هرچه زودتر تهران‌را ترك‌گوید و به‌محل مأموریت خود عزیمت نماید و او ناچار شد فوراً بار سفر بربندد. همین ماجرا برای شاهزاده یمین‌السلطان، که مدتی حاکم همدان بود تکرار شد. محلی که برای او در نظر گرفته بودند ابداً موافق میلش نبود، اما به خواسته‌اش اعتنایی نکردند و روانه‌اش ساختند. البته باید بگویم‌آنها که اهل کسب وپولند از چنین خط‌مشی و سیاستی هم چندان نگرانی ندارند. مسلماً دلایلی بر اعمال چنین روش و سیاستی وجود دارد، اما انگیزه‌های‌آن‌همواره آشکارنمی‌شود وعلت آن برناآگاهان مجهول می‌ماند.

حاکم، مسئول اداره ونظم ونسق دادن به بخش وسیعی است درتمام شهرهای بزرگ حاکم معاونی داردکه به امور کدخداها رسیدگی می‌کند. در واقع کدخداها عواید دولت را جمع وجور می‌کنند و مأموران خودرا به‌سراغ تمام مالکین می‌فرستند وپول‌طلب

می کنند.

میزان این پرداختها درمحلهای مختلف یکسان نیست وبرحسب قدرت وطمع حاکم متغیراست. بطورکلی، مالیات حقه آنقدرها زیاد نیست وسرانهٔ آن درحدود یك دلار درسال بیشتر نمی‌شود، ولی مالیات املاك، یك تا دو درصد ارزش آن است.

مالیات مختصری هم از بابت تمام دارایی شخص، چون‌اسب و الاغ وگوسفند وگاوی که در اختیار دارد، کالاهایی که درخانه دارد و غله‌ای که انبار کرده است، دریافت می‌شود. تاآنجاکه من اطلاع‌دارم مالیات بردرآمد، درآمدی که پول نقد باشد معمول نیست، اما قسمتی ازمحصولات کشاورزی سهم دولت می‌شود. چنین روشی، حقه‌بازی، ظلم وبی اعتمادی‌را درجامعه پی می‌افکند. بایدطرحهای تازه ومترقی برای جمع‌آوری مالیات براصولی منصفانه تدوین شود.

این شیوهٔ مدیریت به همراه خود، حق زندانی کردن افراد را به‌خاطرقرض نیز دارد، درحالی که مجرم ممکن است‌آشکارا و درملاء عام چوب هم بخورد. برای فرار از این قبیل مجازاتها دهقانان کم درآمد اغلب در مساجد یا سایر اماکن مقدسه بست می‌نشینند.

مسئلهٔ پناهندگی و بست نشستن را در فصلی دیگرکه درمورد برقراری مشروطه سخن رفته‌است خواهیم‌آورد. این‌تنها سلاح‌مؤثری است که ایرانیها می‌توانند به‌جنگ درماندگی و گرفتاریهای خود بروند.

هنوز خیلی زود است‌که پیش بینی کنیم در این سرزمین کهن و تاریخی چه تحولاتی به‌وقوع خواهد پیوست، و اگر هم حوادثی

قرارباشد صورت پذیرد مسلماً در مجلس شورای بعدی خواهد بود.

هر کسی علاقمندبه دگرگونیهای اساسی هست، اما با درنظر گرفتن شرایط و حوادث اخیر نمی‌توانیم بیش ازاین ازهیئت مقننه انتظار داشته باشیم. در ایران مردان مقتدر ومتنفذی هستندکه باشیوهٔ پارلمانی ومشروطه همراهی دارند ونیزمردان معتبری هم وجود دارند که کلاً با آن مخالفند. اما بهرحال قدم اول برداشته شده و ملت‌خود راگرفتار آن ساخته است. مشکل است عکس‌العملهایی که در آینده خواهد بود بتواند مردم‌را به‌دوران‌گذشته برگرداند. مردان نیرومندی در انتظارند تا درآینده با تمامی مشکلات مبارزه کنند، همانطور که درگذشته چنین بوده است. تحول ودگرگونی نیاز هرجامعه‌ای است، اما باید با آرامی و دقت نظر و به کمك دوستان ایران انجام پذیرد و شاید آنچه امروز می‌گذرد حاصل همان تلاشها باشد.

۱۷

قتل ناصرالدین‌شاه

روز اول ماه مه سال ۱۸۹۶[1] پایتخت هوایی گرم و آفتابی درخشان داشت. شهرخود را برای برگزاری پنجاهمین سال سلطنت شاه که قرار بود پنج روز دیگر انجام شود آماده کرده بود. کاروانسراها و بازارها پراز آدمهای غریبه‌ای بود که از مناطق مختلف کشور برای شرکت در جشن وشادی به تهران آمده بودند.

باغها و گردشگاههای شهرگویی برای خوش آمدگفتن با زیبا-ترین گلها و سبزه‌ها خودرا آراسته بودند. دستهای حنا بستهٔ مردم از روزهایی پرنشاط وجشنی بزرگ خبر می‌داد. شور وشوق بیشترمردم و برق زیبایی و جنب و جوشی که در کوچه و بازار به چشم می-

---

۱ــ برابر با سال ۱۲۷۵ شمسی، قتل ناصرالدین‌شاه روز ۱۹ آوریل ذکر شده است ــ تلاش آزادی.

خورد، می‌توانست دل هرحکمرانی را پر از امید و نشاط سازد.

روز بسیار خوبی بود و شاه به‌اتفاق صدراعظم و سایر مقامات مهم حکومتی عزم زیارت شاه عبدالعظیم کرد. حوالی ظهر به آنجا رسید و برای ورود به‌حرم می‌بایست از راهرو باریکی که ده یا دوازده فوت طول داشت عبور کند. همین که شاه از این راهرو گذشت و به داخل حرم رسید مواجه با زنی شد که خود را در چادر پیچیده بود*. او نامه‌ای در دست داشت که در زیر آن طپانچه‌ای رابا دست دیگر نگاه داشته بود، شاه‌گمان برد که او شکوائیه‌ای دارد که می‌خواهد تقدیم کند. به‌او نزدیکترشد، که ناگهان او نامه را به‌کناری افکند واسلحه‌را نشانه رفت ویك‌تیر به‌طرف شاه شلیك کرد. بلافاصله پیشخدمتها و مأموران محافظ دستگیرش کردند و نتوانست بیشتر تیراندازی کند.

شاه کوشش کرد که قدمی بردارد و از مهلکه دورشود، اما پس از یکی دوقدم مدهوش ازپا افتاد ونفس نفس می‌زد.

حضرت اشرف صدر اعظم بلافاصله بربالین او آمد، و در آن موقعیت خطرناك و حساس شاید هیچکس چون او نمی‌توانست با متانت وخونسردی اموررا تمشیت دهد. بدون توجه به‌اینکه چه کسی مرتکب این‌عمل شده و آیا ممکن است قربانی دوم خودش باشد، تصور کرد که شاه فقط زخمی سطحی‌برداشته است، فوراً طبیب و جراح را احضار کرد.

* ــ هنگامی که شاه درکنار ضریح بوده شخصی ملبس به لبادهٔ فراخ ایرانی عریضه به دست .... تلاش آزادی.

به‌سفارش او شاه مجروح را درکالسکه‌ای روباز قرار دادند و شخصی در کنار او قرار گرفت تا مانع افتادنش بشود. به سورچی دستور دادند تا هرچه سریعتر کالسکه را به‌قصر برساند. قاصدی که صدر اعظم روانه کرده بود، هیجان زده وشتاب آلود به بیمارستان‌ما آمد و ماوقع را تعریف کرد و کمك خواست. به‌اتفاق او درکالسکه‌ای نشستیم تا به‌دیدار شاه مجروح برویم.

هنوز فاصلهٔ زیادی نرفته بودیم، که دستهٔ سواران سلطنتی را دیدیم که وارد شهر می‌شدند. کالسکهٔ شاه از برابر ماگذشت، رنگ پریده به‌نظر می‌آمد و نشان می‌داد که زخمی‌کاری برداشته است. بر صندلی‌کالسکه بیرمق تکیه داده بود و صدراعظم درصندلی جلو قرار گرفته، او را باد می‌زد. وانمود می‌کرد که با یکدیگر گرم‌گفتگویند. طرح او بسیار هوشیارانه بود، و معلوم بود می‌خواهد عامهٔ مردم را گول بزنند و موفق هم شد.

دستهٔ سواران سلطنتی، عبارت از تعدادی کالسکه و در حدود هزار اسب سوار می‌شد که خشم‌آلود ونگران به نظر می‌آمدند. ما بلافاصله به جمع‌آنان پیوستیم و عجولانه به‌طرف قصرراندیم. سپس طبیب مخصوص و توانای شاه را دیدیم که او هم به‌جمع داخل شد. شاه را بریك صندلی قرار دادیم و به اطاق خلوت بردیم تا دور از چشم درباریان باشد. همین‌که اورا از تشك کالسکه بلندکردیم تا بر صندلی بنشانیم، متوجه شدیم که خیلی دیر شده است و ازطبیب و داروکاری ساخته نیست.

زخم‌را امتحان کردیم وبه‌نزدیکان گفتیم که‌گلوله به قلب‌اصابت

کرده و مرگ شاه حتمی است.

قبل از آغاز مراسم جشن، زیارت یکی از مقابر متبرکه سنتی نیمه رسمی ولی مبارك به‌حساب می‌آمد و شاه بسیاری ازجواهرات و مدالها را برخویشتن آویخته بود. اطاقی که شاه را درآن قرار دادیم توسط سلاطین قبلی ساخته شده وسرتاسر دیوارها و سقف آینه‌کاری زیبایی داشت. آفتاب درخشان بعد ازظهر به داخل اتاق می‌تابید و هزاران آینهٔ کوچك شعاع پر نوری به اطراف و بر جسد شاه می‌افکندند.

پیرامون ما همه‌چیزگرانبها، منحصر بفرد وبسیار زیبا می‌نمود، که می‌توانست الهامی برای یك هنرمند و زمینهٔ تفکری برای یك فیلسوف باشد، اما برای ما درآن بعدازظهر غم‌انگیز واقعیت تلخی بود، چون می‌انگاشتیم با این پیش‌آمد ایران لطمهٔ بسیارخواهد دید.

گرچه خبر تیراندازی به شاه در همه جا پیچیده بود، اما بنا به مصالح مملکتی، روز بعد خبر مرگ اورا اعلام کردند. درعین حال جریان ماوقع را به اطلاع ولیعهد رساندند و صدراعظم تا رسیدن شاه جدید از تبریز به‌عنوان نایب‌السلطنه برگزیده شد.

یك روز پس از مرگ شاه از تمام مساجد و بامهای خانه‌ها، مظفرالدین میرزای ولیعهد به‌عنوان شاه ایران معرفی شد و ملاها از مردم خواستند که دستور جدیدرا بپذیرند و از آن حمایت کنند.

در همان لحظهٔ اول قاتل را دستگیر کردند، محافظین گمان می‌برند که واقعاً زنی این‌عمل را انجام داده است و می‌توان حدس زد تا چه میزان حیرت کردند، وقتی که چادر و نقاب را بکناری زدند،



ماموران نظم و نسق در شهر

فشار بر مردم در تهران زیاد است. اینان رسولان شاهند و مردم از آنان بسیار در وحشتند. تنبیهات، مخصوصا" شلاق زدن و فلک کردن توسط اینها انجام می‌گیرد.

بامردی ریشو مواجه شدنـد. درشهر اورا می‌شناختند و می‌گفتند آدم یکدنده و متعصبی است. دو سال قبل به‌خاطر خطایی جزئی به‌زندان افتاده بود، اما گفتند که خباط است و آزادش ساختند. از آن پس بـه قسطنطنیه رفت و مدعی بود که از سید جمال‌الدین پیروی می‌کند که آشوبگر سیاسی بدنامی است. *

بهر حال حتماً باید مسائل دیگری ذهـن آشفتهٔ اورا آشفته‌تـر ساخته باشد که به چنین جنایتی دست زده است. شایدهم به سادگـی آلت دست دیگران قرارگرفته. بهرحال اورا تا رسیدن شاه جدیـد در زندان نگاهداشتند کـه پس از محاکمات دستور داد حلق‌آویـزش کردند.

درمحاکماتش گفته بود که ازانجام چنین عملی خیلی خوشحال است و فقط تأسفش ازاین است که محافظین شاه نگذاشتند به‌زندگی خودش نیز خاتمه دهد. آنان که خرافاتی بودند، می‌گفتند چون سال ۱۳۱۳ هجـری قمری بوده و ارقـام آن نحس است، چنین حادثه‌ای روی داده .

ناصرالـدین شاه، سلطنتی طـولانـی و راحت داشت. وقتـی نوجوانی بیش نبود مسئولیت سنگینی را بـرعهده‌گرفت و توانـایی خارق‌العاده‌ای در تمشیت اموراز‌خود نشان داد و سال به‌سال‌بر قدرت او افزوده‌گشت. او به‌خوبی موقعیت حساس خودرا دریافته بود و غم عمیقی که در اثر فقدان او برهمهٔ شهر سایه افکنده بود، می‌توانست

* همانطور کـه قبلا هم اشاره‌ای داشتیم ، چنین قضاوتهایی را به حساب بی اطلاعی این‌اشخاص می‌گذاریم ــ م.

نشانهٔ احترام و محبوبیتی باشد که در میان مردم داشت.

از خارجیانی که در ایران اقامت داشتند، به نهایت حمایت می‌کرد وباید اشاره‌ای داشته باشم به‌اینکه باهمهٔ حکایات وشوخیهای احمقانه‌ای که درموردشخص او روزنامه‌های امریکایی‌انتشار می‌دادند، تا خوانندگان‌را به‌خنده وادارند، او امریکاییها را درایران چون مهمان خود می‌پذیرفت. تلافی به مثل کردن و آزار امریکاییها برای اوخیلی ساده بود، اما رفتار بزرگوارانه‌اش نسبت به‌آنان تا لحظهٔ مرگ ادامه داشت.

اگرچه سه بار به‌اروپا سفر کرده بود، زبان فرانسه را به‌خوبی تکلم‌می‌کرد ومتون‌فرانسوی را به راحتی‌می‌خواند،چند کتاب‌درمورد سفرها و تجربیاتش نوشته بود، طراحی و نقاشی می‌دانست، ولی‌به تمام و کمال یك‌شرقی بود. شکار را بسیار دوست داشت، وباخشونت دیگران در این‌سرگرمی همراه می‌شد. خیلی زود ازشهر وقصرهایش خسته می‌شد، هیچگاه سرخوش‌تر و شادمان تر از زمانی که بردامنهٔ کوهستانها و دره‌ها یادرجنگلهای مازندران اردو می‌زد دیده نمی‌شد. اغلب در اواسط زمستان، آنگاه که برفی سنگین همه‌جا را پوشانده بود و سردی هوا غوغا می‌کرد، او قصر گرم و جای راحت خود را رها می‌کرد و در درهٔ رودخانهٔ جاجرود، یك هفته یا بیشتر به شکار می‌پرداخت. گرچه رفتاری‌گستاخانه وخشن داشت، اما نوعی‌مهربانی درآن احساس می‌شد. اگر از آنهمه خدمتگزاران و فراشان وخلاصه درباریان کسی بیمار می‌شد، شخصاً از او عیادت می‌کرد، تا اگر حاجتی دارد رو در رو درمیان بگذارد.

اما شرط حکومت و سیاست بود که خشونت به خرج می‌داد. درحالی که ترکیه درجانب غربی وافغانستان درجهت شرقی اغلب در نا آرامیهای سیاسی گرفتار بودند، ایران درثبات و صلح به جلو می‌رفت. آن زمان که در بخشهای شمالی ایران، روسیه تجاوزمی کرد و انگلستان چشم طمع به‌جنوب دوخته بود، برای هر زمامداری مشکل بود چنین کشتی طوفان زده‌ای را از ورطه‌های هولناك نجات بخشد. در عین‌حال که دربخش آسیایی ترکیه مسافر بدون محافظ نمی‌تواند قدم ازقدم بردارد، در دهات ایران امنیت برقراراست و بانکها، دائماً هزاران تومان اسکناس وسکه را باقاطر وبدون محافظ به‌نقاط مختلف می‌فرستند.

به مسیحیان نیز همان امتیازات مسلمانان را بخشید و در اینجا باید اشاره کنم که در همان زمان که در سرزمین سلطان عثمانی‌هزاران نفرارمنی قتل‌عام می‌شدند، کردهادرکردستان ایران، مجبوربه‌اطاعت از فرامین وحفظ حرمت اقلیتها بودند.

در دوران سلطنت ناصرالدین‌شاه مناسبات سیاسی میان ایالات متحده و ایران منعقد گردید. اولین سفیر در ماه ژوئن ۱۸۸۳[۲] وارد تهران شد، و عنوان وزیر، نمایندهٔ سیاسی یا سرقنسول یافت. پس از آن نام وزیرمختار یا نمایندهٔ فوق‌العاده را انتخاب کردند.

از سال ۱۸۳۵ تا ۱۸۸۳[۳] منافع امریکاییها توسط فرانسه،روسیه وانگلستان محفوظ بود. امریکاییها پس‌از دولت خود به‌بریتانیای کبیر

۲ــ برابر با سال ۱۲۶۲ شمسی ــم.

۳ــ ازسال ۱۲۱۴ تا۱۲۶۲شمسی ــم.

بسیارمدیونند. هرزمان که لازم بوده، قنسولها وهیئت سیاسی انگلیس همان حمایت و همراهی که نسبت به انگلیسیها می کرده‌اند، در مورد امریکاییها نیز مبذول داشته‌اند.

افتتاح سفارت امریکا در تهران، طبعاً توجه دربار را به آن سرزمین معطوف داشت. اولین وزیرمختار، اس، جی، و، بنیامین[۴] موفق شد برای امریکائیها امتیازاتی مهم کسب کند، که اگر از لحاظ مالی قدرت اجرایی آن را می‌داشتیم، منافع سرشاری دربر می‌داشت.

درطول بیست و پنج سال گذشته، یازده سفیر امریکایی از جمله آقایان، بنیامین، پرات[۵]، هاردی[۶]، بوون[۷]، گریسوم[۸] وجکسن[۹] مأموریت ایران یافته‌اند و کلیهٔ آنان خدمات ارزنده و پرارزشی در جهت منافع امریکا به انجام رسانده‌اند.

4- S.G.W. Benyamin. 5- Pratt.
6- Hardy. 7- Bowen. 8- Griscom. 9- Jackson.

۱۸

مظفرالدین‌شاه ومشروطه

مظفرالدین، شاه‌جدید دربیستم مارس ۱۸۵۳[۱] چشم‌به جهان گشود. مادرش از خاندان شاهی بود، بنابراین پدر او رابه جانشینی خویش برگزید، گرچه ظل‌السلطان که بعدها حکومت اصفهان یافت از اوبزرگتر می‌بود. سالهای‌سال رقابت سخت بین‌این دوبرادر ادامه داشت، اما کم کم به‌مرورزمان تاحد زیادی روبه‌کاهش گذاشت ولی هیچگاه ازمیان نرفت.

ولیعهد نمی‌تواند در پایتخت سکنی‌گزیند، بلکه قاعدتاً به حکومت آذربایجان منصوب و درتبریز مستقر می‌شود. شاه جدید در نوجوانی به عنوان ولیعهد وحاکم به تبریزاعزام شد وتحت نظروزیر دربار که عملاحکومت می کرد، تعالیم‌لازم را فرامی‌گرفت.

سی سال به همین ترتیب‌گذشت واگرچه وزیر دربار تغییرمی-

۱ــ برابربا سال ۱۲۳۴ شمسی ــ م.

کرد، اما حاکم جوان مجاز نبود محل خدمت را ترک‌گوید، مگربا موافقت شاه‌بابا. باوجودی که تبریز، پس از تهران بزرگترین ومهمترین شهرمحسوب می‌شود، به‌سختی می‌تواند محلی‌برای پرورش وتعلیم شاه‌آیندهٔ کشور باشد. معهذا این مظفرالدین خیلی‌هم بی‌مایه نبود و عقایدمترقی و آزادیخواهانه‌ای برای مردم درذهن داشت.

دردورانی که ولیعهد در تبریز بود، چندین سال دکتر جورج هولمزامریکایی نه‌تنها طبابت بلکه سمت‌مشاورت شاهزاده رانیزبرعهده داشت. زمانی که ولیعهد به سلطنت رسید، دکتر هولمز ترجیح داد مجدداً به میسیون‌پزشکی مراجعت کند وبه‌کارخویش بپردازد.

نفوذ وتأثیری که طی‌سالها این‌طبیب خوب امریکایی درشاهزاده داشت عشق نسبت‌به دنیای جدید را درقلب اوطوری بنیاد نهادکه تا زمان‌مرگش ازمیان نرفت. من‌خود به‌خاطر دارم بارها، حتی وقتی که شاه در بسترمرگ بود وسالها قبل از آن دکترهولمز به‌خاطر بیماریش ایران‌را ترک کرده بود، چقدرذکر نام اوشاه راتحت‌تأثیر قرارمی‌داد و یادش راگرامی می‌داشت.

پس‌ازمرگ ناصرالدین‌شاه، مظفرالدین به‌عنوان سلطان‌مملکت منصوب‌شد. اماچون ازتبریزتاتهران راه‌زیادی است، روزیکشنبه هفتم ژوئن‌به پایتخت واردشد.[۲]

روزبعد رسماً مشغول‌کارشد وپس ازآن هیئتهای سیاسی‌را به حضورپذیرفت. اگرچه وظیفهٔ‌سنگینی‌برعهدهٔ اوقرارگرفته بود، خاصه کسی که هرگزازکشورخودش پارا فراترننهاده است، باوجوداین، من

۲ــ پس ازچهل روزمظفرالدین‌شاه وارد تهران‌شد ــ تلاش آزادی.

به‌عنوان یك‌ناظر متوجه می‌شدم که باچه راحتی و تسلطی اوبا سفرای کشورهای مختلف هم‌سخن می‌شد.

پس ازپایان مراسم، دربار به قصرنیاوران که خارج ازشهر ودر شمیرانات واقع‌است منتقل وتا اوایل پائیزدر آنجا ماندگارشدند. قاتل شاه‌تا اواخرماه اوت[۳] در زندان‌بود وبالاخره درملاء عام درمیدان مشق به‌دار آویخته شد.

درواقع هیچکدام ازمقامات مملکتی دراین‌باره اندیشه‌نکردند، که‌اقدام این‌مرد درمورد قتل‌شاه، چون برافروختن آتشی بود که در سرتاسرمملکت شعله‌ورشد وتا استقرارمشروطه فرونشست.

اگرده‌سال‌سلطنت مظفرالدین‌شاه رابه‌دقت‌ارزیابی کنیم همطراز یکصد سال‌گذشته درآن حوادث ووقایع جریان یافته‌است. دربارروز به‌روزبه فساد وحرص‌گرایید وبالطبع خزانه خیلی‌زود تهی‌شد. حتی نشانهای‌طلایی صندلیها راکندند وهمراه باجواهرات سلطنتی‌فروختند. روش‌تشبث وحقه‌بازی جایگزین‌نظم وضابطه شد، بطوری که‌آن افراد که چندسال قبل‌با ماهی پنجاه دلاربا رضایت‌گذران می کردند سراز قصرها درآوردند.

نمونهٔ مشخص‌آن‌که خودشاهد بودم، طبیبی ایرانی بود که در دربارکارمی‌کرد. اووقتی به‌اتفاق شاه ازتبریزبه تهران‌آمد، آه دربساط نداشت وزمانی که مرد، یعنی‌هفت‌سال بعد تنهاقصری که درآن زندگی می کرد بیش ازنیم‌میلیون تومان‌ارزش داشت.

وقتی مملکت توسط دربساریان بـه‌آستانهٔ ورشکستگی رسید،

۳ـ شب ۳۱ ژوئیه درمیدان‌مشق داری برپاکردند ... تلاش‌آزادی.

توانستند ازروسیه قرض‌بگیرند ورسیدهای گمرکخانه رابرای چندین سال به‌گروبگذارند. تعداد زیادی ازاروپائیان به‌ادارات دولتی‌وگمرك‌خانه راه یافتند و برای آنان اهمیت چندانی نداشت که مملکت روبه ورشکستگی کامل می‌رود. آنان بدون توجه به‌اوضاع بحرانی حقوقهای کلانی دریافت می کردند که یك حکومت‌غربی تصورش راهم نمی‌کرد، برای مسئولیتی‌مشابه چنین‌پولی بپردازد.

درهمین‌احوال‌بیماری‌شاه روز به روزسخت‌ترمی‌شد واوناچاراً روانهٔ اروپاشد تاتحت نظرمتخصصان به‌مداوا بپردازد.[۴] خیلی مناسبتر و بهتر می‌بود، اگر متخصصان را به تهران دعوت می کردند، اما اعلیحضرت ترجیح دادند سفرطولانی وخسته کننده‌ای راآغاز کنند و خودبه اروپا بروند.

همین که زمان سفر شاهانه به اروپا نزدیك شد، تعداد بیماران درباری که‌ظاهراً احتیاج به مداوای‌متخصصان اروپایی‌داشتند‌بانحوبی سابقه‌ای افزایش‌یافت، زیرا اعلام‌شده بود آنان که درر کاب‌اعلیحضرت باشند، علاوه برآنکه مواجبشان پرداخت خواهد شد، مخارجشان نیز برعهدهٔ دولت است. یکی ازشاهزاده‌های جوان این داستان رابرای من نقل کرد:

«من‌علاقهٔ‌زیادی داشتم که‌جهان پیشرفته ونحوهٔ زندگی دراروپارا ازنزدیك‌ببینم. به‌این‌لحاظ درخواست کردم، جزو ملتزمین باشم، اما پاسخ دادند که تعدادهمراهان خیلی زیاد

۴ــ شایداشاره به‌آخرین‌سفرمظفرالدین‌شاه به‌فرنگ درسال۱۲۸۴ شمسی (۱۹۰۵ میلادی) باشد ــ م.

است ورفتن من مقدور نیست.

پس ازعزیمت شاه‌فکرسفر ودیدارازاروپا ازسرم بیرون نمی‌رفت، حتی بی‌خوابم کرده بود. قضیه را بامادرم درمیان گذاشتم‌واوهزینهٔ سفرمرا متقبل شد. وقتی وارد پاریس‌شدم، بسیاری ازدوستان را جمع‌دیدم وشاید هم‌چندتن ازدشمنان، چون‌بلافاصله به‌اطلاع رساندند که منهم‌جزوملتزمین هستم.

اعلیحضرت فوراً مرا احضار کردند وگفتند، وقتی موافقت‌نشد درالتزام‌باشم‌چرا آمده‌ام؟ چه‌می‌توانستم‌بگویم، جزاینکه به‌عرض رساندم، به‌شدت‌بیماربوده‌ام. باشنیدن این سخن چهرهٔ ایشان‌ازهم بازشد وبامهربانی ازنوع بیماری‌من پرسیدند. به‌عرض رساندم، اطباء در تهران توصیه کردند به پاریس‌بیایم، چون‌احتیاج به‌یك عمل‌جراحی دارم که فقط‌در اینجا مقدوراست. اعلیحضرت‌دراین وقت فرمودند که‌هزینهٔ آن‌را ما خواهیم‌پرداخت. دیگرنمی‌دانستم‌چه کنم، زیراابداً خیال رفتن‌به مریضخانه ودیدارجراح‌را نداشتم، چون حتی بسوی سالنهای مریضخانه، بیمارم می کند. سپس به منشی مخصوص‌امرفرمودند، نامه‌ای‌به‌فرانسه برای‌یکی ازجراحان معروف پاریس بنویسد، ونامه‌را به من دادند و خیلی‌جدی فرمودند، جوابیهٔ طبیب رابرای مابیاور، که عرق سردی‌تمام وجودم‌را فراگرفت.

من‌مریضی‌مختصری داشتم، که طبیب‌گفته‌بود مداوای جدی‌هم‌لازم نداردتاچه‌رسد به‌جراحی. ازطرفی‌دیدارجراح

برایم وحشت‌آور بود، مبادا تصمیم برجراحی بگیرد.

خاصه اینکه شاه‌خواسته است مـرا امتحان طبی کنند. حتم‌داشتم که کاری بـه روزم خواهند آورد. وحشت من بی‌اساس‌هم‌نبود، چون‌ساعت‌ده روزبعد درحالی کـه ازبـوی بد اتر کلافه بودم، به‌هوش‌آمدم.

یك خواهر روحانی بربالینم ایستاده بـود وبه فرانسه سخنانی می‌گفت که من‌چیزی نمی‌فهمیدم واز بوهای نفرت‌انگیزمریضخانه سرم می‌خواست بترکد. مرا جراحی کرده بودند. بـه مجرد اینکه حالم‌مساعد برای مسافرت‌شد، بقچه بندیم کردند وروانهٔ ایرانم‌ساختند. ازآن پس‌هرگزخیال سفر اروپا خوابم راآشفته نساخت.»

درسال اول سلطنت، مظفرالدین‌شاه، امین‌الدوله‌را که ازبسیاری جهات اقتدار وتوانایی داشت به عنوان صدراعظم خود برگزید. اواز میان طبقهٔ اعیان ومحترمین، خوب‌تحصیل کرده وتربیت یافته ومهمتر ازهمه یك میهن‌پرست واقعی بود.

امین‌الدوله بـا تجدید سازمان‌گمرکات وپست، درآمد کشور را احیا کرد وگرنه مصیبت خیلی زودتر بـه سراغ مملکت می‌آمد. روش اوبرای حفظ منافع مملکت بسیاری از درباریان راخوش نیامد، که‌آنها به دنبال مال‌اندوزی خود بودند. بنابراین پس از مدتی ازمقام خود معزول شد وبقیت عمررا درخارج ازپایتخت بسربرد. من اورا شخصاً می‌شناختم وچندین سال درهمسایگی اوبودم وهمصحبت. بـه

یاد می‌آورم همواره ترقی وپیشرفت مملکت راآرزو داشت.

تمام کوشش وشوق اودرجهت بهبود شرایط‌مملکت ومردم دور می‌زد ودراین مسیرروز به روزثابت قدم‌ترمی‌شد. با مرگ او که ناشی ازشدت ناامیدی وزندگی درتبعید بود، ایران مردی دانا ومیهن‌پرستی واقعی‌را ازدست داد، آنهم دردورانی که بنیهٔمالی‌مملکت روز به روز رو به کاهش می‌گذاشت و شرایط بحرانی‌تر می‌شد و نیازمندی به مدیریت چنین افرادی بیشتر احساس می‌گردید.

بیماری شاه وخیم‌ترمی‌شد وافق سیاست‌را ابرهای تیره وتارفرا گرفتند. جماعاتی پنهانی منعقد می‌شد ومسائل‌سیاسی موردبحث قرار می‌گرفت. هرروز دولت درادارهٔ امور ناتوان‌تر می‌شد. تغییردولت در اصلاح اوضاع‌تأثیری نداشت وباکمبود غله وگرانی نان روزبه روز مردم درتنگی وفشاربیشتر گرفتار می‌آمدند. وبا نیز پابه میدان‌گذاشت وهزاران قربانی‌گرفت.

در چنین بحـران وآشفتگی تابستان ۱۹۰۶[۵] مقامات حکومتی دستوردستگیری یك روحانی‌را صادر کردند. اودربرابر مردم درانتقاد ازسیاست دولت وشرایط اجتماعی هراسی به‌دل راه نداده ومستقیمابه بعضی مقامات حساس حمله‌کرده بود. اوبه‌جای اینکه روش‌حکومت را درکل مطرح سازد، به افرادی اهانت روا داشته بود. وقتی‌مأموران بـرای دستگیری اوآمدند، پیروان اومقاومت‌کردند ونجاتش دادند. سربازان‌را فرا خواندند ودرحمله‌ای جدی‌تر چند نفر ازجمله یك‌سید به‌قتل رسیدند. ایـن پیش‌آمد موجب طغیان مردم شد. پیراهن خون‌

۵ـ برابربا سال ۱۲۸۵ شمسی ـ م.

آلود سیدرا درخیابانها حمل می کردند، اما حکومت موقعیت‌را بـه خوبی دریافت واقدامی به‌خون‌ریزی بیشترنکردند.

بازارها به‌حال تعطیل درآمد ومردم به عنوان مقاومت منفی در سفارت انگلیس متحصن شدند. بست‌نشستن سنت، یارسمی است، که هرگاه کسی تظلمی بخواهد و یـا بـه او اجحافی شده باشد به خانهٔ شخصی قابل احترام پناه می‌برد، به این امید که شخص مورد نظربـه حمایت ازاوبرخیزد، چون بستی جزو ابوابجمعی اوبه حساب می‌آید. مردی هشت سال تمام دریکی ازسفارتخانه‌های تهران بست‌نشست و صبورانه‌انتظار کشید تا ادعای‌پول مختصری که‌ازحکومت طلب‌داشت به‌اثبات برساند وپول‌را دریافت دارد.

وزرای مختار آمدند و رفتند و او پا برجا باقی ماند. بـالاخره طلبش‌را ازدولت دریافت کرد ودرجشن پیروزیش جهان‌را وداع گفت. چندین سفارتخانه هستند که جرات دارند ومتحصنین رابیرون می‌رانند وکسی هم‌کاری به‌کارشان ندارد.

درآن ایام پرماجرای سیاسی، تمام دکانها دربازاربزرگ تهران بسته بودند وبین پانزده تابیست هزارنفر ازتجار، صنعتگران وتعدادی روحانیون به‌سفارت‌انگلیس‌پناهنده‌شدند، تاوزیرمختاررادرجریان‌قرار دهند، که‌میانجی آنان ودولت‌بشود. اودرآن‌فرصت‌درمحل کارش‌حضور نداشت. تقریباً تمامی کسبهٔ تهران‌به‌اعتصابیون پیوستند، مگر پستخانه، قصابهـا و نانواها. تنها روزی نیم تن نان برای متحصنین لازم بود و روزانه هزاران نفرقرائت‌قرآن‌می کردند وازخداوند مددمی‌خواستند.

ملتی ستمدیده که سالها حقوقشان پایمال شده بود، بـاحرکتی

ناگهانی برای احقاق‌حقوقشان دنیا را به‌تعجب واداشتند. درآغاز آنان درخواست بعضی اصلاحات داشتند، چون پایین‌آوردن قیمت نان و گوشت واز بین بردن تشبث و رشوه‌خواری در ادارات. شاه ابتدا از واقعیت قضایا اطلاعی نداشت وبا ادامهٔ بیماری دریکی ازقصرهای خارج شهر بسر می‌برد. وقتی ازجریانات آگاه شد، بلافاصله صدر-اعظم امین‌الدوله راخلع کرد وچون توجه بسیار داشت که درباریان و مردم‌را راضی نگه دارد، به‌خاطر ضعف یا بیماری، چندتن ازرهبران انقلابی رابرای مذاکرات به‌حضور خواند. اما پیروزیهای ژاپن در جنگ با روسیه‌آسیا را نیز تحت تأثیر قرار داد و پس از هفته‌ها که متحصنین درسفارت‌گذراندند، نتیجه‌گرفتند که ازاین روش و کوشش آنان نفعی دایمی عاید نخواهدشد، مگراینکه درامور دولتی تغییراتی به وجودآورند.

ابتدا تصمیم‌گرفتند شورای مشورتی تشکیل دهند، ولی سپس قرارگذاشتند که تا برقراری عدالتخانه وتشکیل مجلس شورای ملی‌به اعتصاب ادامه دهند. روزرا اگربا مصرف نصف قرص نان هم می‌شد گذران می کردند، تاشاه ومشاورانش آمادگی پاسخگویی‌به‌درخواست ملت را یافتند. هیئتی برگزیده شدند که نظامنامه‌ای موقتی تهیه کنند و شاه قول دادکه رسماً آن راخواهدپذیرفت وچنین کرد.

آنان که درسفارت انگلیس بست‌نشسته بودند به‌خانه‌های خود مراجعت کردند وامور، جریان قبلی‌خودرا به‌سرعت بازیافت. لازم‌به یادآوری است که تمام‌این ماجراهای سیاسی مگر درآشوبهایی که در روز اول به وقوع پیوست بدون شلیك یك تفنگ و خونریزی پایان

گرفت. چنین حوادثی در سایر شهرهای بزرگ بدون درگیریهای خونین جریان یافت.

ظهر هفتم اکتبر ۱۹۰۶[۶] مجلس شورای ملی در تهران گشایش یافت. یک‌هفته قبل در تمام ایالات وولایات اولین انتخابات ایران انجام شده‌بود، اما درسرزمینی که هنوز راه‌آهن وجودندارد، تنهانمایندگانی در مجلس حضور یافتند که از تهران و حومه انتخاب شده بودند. هیئتهای سیاسی کشورها دعوت شدند و جملگی در مراسم افتتاح شرکت کردند. گرچه آنان را دراطاقی روبه باغ نشاندند که هیچ چیز دیگری در معرض تماشای آنان نبود و نتوانستند خود شاهد مراسم باشند، اما کسی گلایه‌ای برزبان نیاورد. البته آن روز به‌ایران تعلق داشت وحکومت جدید می‌خواست به‌دیگران بفهماند که تمام اموردر دست ایرانیهاست، نه‌فرنگیها.

این مراسم درمحوطهٔ قصر برگزار شد، که همراه‌با غرش توپها ودستهٔ موزیک دوازده نفره ونمایشات معموله بود. جملگی‌شادمان و خندان بودند، مگر شاه که‌گویی توجهی نداشت چه حوادثی درجریان است. درپنجرهٔ طبقه دوم قصر برمبلی نشسته بود وحالتی بی‌تفاوت داشت. نگاهی که‌به‌جمعیت پایین می‌انداخت وصورت کم‌خون پریده رنگ ونگران اونشان می‌داد، که بیماری آرام‌آرام اورا به‌کام مرگ می‌راند. دستهایش که به رنگ موم بود، وبیرمق، فرمانی را امضا کرده بود که شکل حکومت یک کشور کهنسال را بکلی تغییر می‌داد. بدون شك احساس اوجدا ازدرباریان نبود که چندان تمایلی به‌پذیرفتن

۶- برابربا ۱۲۸۵ شمسی - م.

این شرایط نداشتند. یکی ازافسران عالیرتبهٔ دربار نقل‌قول کرد که شاه گفته است، «عظمت امپراطوری کوروش‌درهم فروریخت.» جمعهٔ قبل آن روز شورایی از پزشکان تشکیل شده بود تا مشخص شود آیا شاه توانایی وتحمل مراسم افتتاح مجلس رادارد یانه‌دارد.

هیچ اشتباه یـا لغزشی در سخنان شاه مشاهده نشد. بعدهـا از سخنرانی اوعکس انداختند (هیچکس درایران قابل اعتماد نیست) و سپس چاپ کردند، ودرخیابانها بـه‌فروش رساندند. مشروح سخنان او ازاینقرار است:

«منت خدای را که آنچه سالها درنظر داشتیم امروز بعون‌اله تعالی ازقوه به فعل آمده وبه انجام‌آن مقصود ومهم به‌عنایات الهیه موفق شدیم، زهـی روزمبارك و میمونی که روز افتتاح مجلس شورای ملی است. مجلسی که رشته‌های امور دولتی و مملکتی را به هم مربوط و متصل می‌دارد و علایق مابین دولت وملت را متین ومحکم می‌سازد. مجلسی که مظهرافکار عامه واحتیاجات اهالی مملکت است مجلسی که نگهبان عدل وداد شخص همایون ماست درحفظ ودایعی که ذات واجب‌الوجود به کف با کفایت ما سپرده. امروز روزیست که‌بر وداد واتحادمابین‌دولت وملت‌افزوده می‌شود و اساس دولت و ملت بر شالوده محکم گذارده می‌شود و امروز روزیست که یقین داریم روسای‌محترم ملت و وزرای دولتخواه دولت وامناء و اعیان وتجار وعموم رعایای صدیق مملکت دراجرای قوانین شرع وترتیب ونظم دوایردولتی و

اجرای اصلاحات‌لازمه وتهیه‌اسباب ولوازم امنیت ورفاهیت قاطبه اهالی وطن ما بکوشند وهیچ منظوری نداشته باشند جز مصالح دولت وملت ومنافع اهالی مملکت والبته می‌دانید که نیست‌اساس مقدسی که به‌ملاحظات شخصی‌مشوب ومختل‌نشود وباغراض نفسانی فاسدنگردد. حالا برانتخاب شدگان است که تکالیف خود را چنانچه منظور نظر دولت وقت است انجام بدهند. بدیهی است هیچکدام از شماها منتخبین انتخاب نشدید مگربواسطه تفوق ورجحانی که از حیث اخلاق و معلومات براغلب ازمردم داشته‌اید و وجود این نکته باعث اطمینان خاطر و قوت قلب ماست و رجاء واثق داریم که با کمال دانش وبینش وبیغرضی دراین جاده مقدس قدم خواهید زد و تکالیف خود را با کمال صداقت و درستی انجام خواهید داد. ولی‌با وجود این چون قاطبه اهالی‌را مانند فرزند خود دوست داریم ونیك وبدآنان را نیك وبدخودمان می‌دانیم ودرخشنودی ومسرت وغم والم آنها سهیم وشریکیم خاطرشما رابه این نکته معطوف می‌داریم که تا امروز نتیجهٔ اعمال هر کدام ازشماها فقط عاید خودتان بود وبس. ولی ازامروزشامل حال هزاران نفوس است که شماها را انتخاب کرده‌اند و منتظرند که شماها با خلوص نیت و پاکی عقیدت به دولت و ملت خود خدمت نمائید وازاموری که باعث فساد است‌احتراز نمائید. پس‌باید کاری بکنید که درپیش همه مسئول ودرنزدما شرمنده وخجل



محمد علی میرزا (شاه) پادشاه ایران

نباشید واین پند ونصیحت مـارا هیچوقت فراموش نکنید و آنی ازمسئولیت بزرگی که برعهده‌گرفته‌اید غافل نباشید و بدانید که خداوند متعال ناظرحقیقی اعمال ماهاست وحافظ حق وحقانیت. دست خداهمراه شما، بروید مسئولیتی که بر عهده‌گرفته‌اید با صداقت ودرستی انجام بدهید وبه فضل‌قادر متعال وتوجه ما مستظهر وامیدوار باشید.[۷]

ازبهارسال قبل شاه ازضعف عمومی رنج می‌برد وبیشتراوقات را دراطاق خـودش می‌گذرانید. وحقیقتاً نمی‌دانست حتی درمحوطهٔ قصرچه می‌گذرد. مشیرالدوله (میرزا نصراله‌خان) مرد بزرگوار و دانا تاحد زیادی مسئولیت ادارهٔ امورحکومت را برعهده داشت. بارسیدن زمستان حالت شاه بـه‌شدت روبـه وخامت‌گذاشت، تعدادی ازپزشکان محلی نیزبه شورای پزشکی پیوستند، تاچاره‌ای بیندیشیم. سپس یك متخصص معروف پروفسور دامش ازگوتینگن[۸] بـه ایران دعوت شد. باکوششهای همه‌جانبه‌چندماهی‌حیات شاه طولانی‌ترشد، امابیماری‌در تمام وجود اوپنجه‌انداخته‌بود که‌بیماری کلیه‌چاره‌پذیرنبود. روزبه روز به پایان زندگیش نزدیکترمی‌شد، تا اوایل سال نومسیحی درآرامش جهان‌را بدرودگفت.[۹]

۷ــ عین متن سخنرانی‌را ازکتاب تلاش‌آزادی نقل‌کرده‌ام ــ م.

8_ Professor Damsch «Gottingen».

۹ــ ۱۴ ذیقعده ۱۳۲۴ برابر بـا ۹ ژانویه ۱۹۰۷ وبیستم دیماه ۱۲۸۶ شمسی ــ م.

۱۹

محمد علی‌میرزا (شاه) و تحولات سیاسی در ایران

اوایل صبح نهم ژانویه که آفتابی درخشان بر تهران می‌تابید و مردم شتابانه به‌طرف کارهای خود روان بودند، درشهر شایع شده بود که شب گذشته شاه وفات یافته است. احساسی خاص برهمه مستولی شده بود، نمی‌دانم آرامش بود یانگرانی. هفته‌ها می‌گذشت که تقریباً همگی می‌دانستند امیدی به‌بهبود او نیست و دولت احتیاط‌های لازم را برای استقرار نظم به‌عمل آورده بود، و این پیش‌بینی، پیش‌آمد‌های احتمالی را عقیم گذاشت. تنها چیزغیر معمول‌در آن صبح، وجود مأموران بود که در خیابانها بالا وپایین می‌رفتند و کالسکه‌های متعدد اعیان و اشراف که با عجله از خیابان سفرا به‌طرف قصرسلطنتی در حرکت بودند. اعلان رسمی دولت به‌اطلاع عامهٔ مردم رسانده شد

که «شاهنشاه به اجداد بزرگوارش پیوست»

درقصر سکوت و آرامش خاصی احساس می‌شد، پرده‌ها را پایین انداخته بودند، اطباء خستگی ناپذیر ووفادار و خدمتگزاران‌هر کاری که از دست بشرساخته بود برای بهبود حال شاه ونجات اواز چنگال مرگ انجام داده بودند.

با توجه به‌شرایط بحرانی مملکت، بسیاری گمان می‌بردند که نا امنی و آشوبی همه‌جارا فراگیرد، و از کلیهٔ سفارتخانه‌ها تنها یکی دو مورد چنین تصوری داشتند. روزنامهٔ نیویورك هرالد و چند روزنامه که در لندن انتشار می‌یافت نمایندگانی در تهران داشتند، اما مسئلهٔ مهمی برای نوشتن دراختیار آنان نبود. در مدت طولانی‌بیماری شاه هیچ اطلاعیهٔ رسمی منتشرنشد، اما برای آنها که بخواهند خبری به‌دست آورند، این مسئلهٔ چندان مشکلی به‌حساب نمی‌آید.

اعلان عمومی که در تهران و سرتاسر ایران درتغییر حاکمیت منتشر شد، اشاره‌ای داشت به روحیهٔ صلح‌جویانهٔ مردم ایران وهوش و درایت مقامات مسئول. ولیعهد از تبریز به پایتخت آمد وآماده بود تا زمام امور مملکت را در دست‌گیرد. شرایط او با آنچه پدرش در سال ۱۸۹۶[۱] درموقع جانشینی داشت کاملامتفاوت بود.

دعوت ازاو برای سلطنت چون غرش یك‌رعد درآسمانی‌آبی آرامش او را برهم ریخت. در عین حال او سیصد میل از پایتخت فاصله داشت، وگویی هیچگونه آمادگی برای سفری طولانی درخود احساس نمی‌کرد، و چندان شوقی هم برای رسیدن به‌چنین قدرتی

۱ــ برابر با سال ۱۲۷۵ شمسی ــ م.

در دل نداشت.

محمد علی میرزا،شاه جدیددر بیست و یکم ژوئن سال ۱۸۷۲[۲] به‌دنیا آمد ودرظهرشنبه نوزدهم ژانویه سال ۱۹۰۷[۳] به سلطنت‌رسید. مراسم با حضور هیئتهای سیاسی کشورهای مختلف و خارجیان مقیم ایران، بعد ازظهر انجام پذیرفت.

این‌مراسم با آیین تاجگذاری شاه همراه بود، و اگرچه خیلی مفصل تدارك دیده شده بود، اما ساده‌تر از سایر کشورها برگزار شد. تمام بزرگان، رجال وسفرای ممالك مختلف درقصر حضور داشتند. محل ملاقات نمایندگان سیاسی، اطاق کوچکی است که خارج از بنای قصر است. سپس از آنجا به سالن تاجگذاری یاموزه هدایت می‌شدند. بخشی از شکوه دربار ایران بخاطر لباسها و جواهراتی است که درباریان برتن دارند. بعضی ازاین لباسها سنگین هستند و حاشیه‌ای باپوست خز دارند. به یاد دارم که اواخر ماه ژوئن در یکی از این مراسم شرکت داشتم. بنا بر رسوم کهن معمولاً چنین مراسمی را یك ساعت بعد از ظهر آغاز می کنند، و ماه ژوئن تهران در منتهای گرما می‌جوشد. یکی از صاحب منصبان دربار لباس سنگین وگرم خز را برتن داشت وبا آن خودداری که لازمهٔ تشخص است درحالی که عرق از سر و ریش جاری بود تمام مراسم را تحمل کرد.

روزتاجگذاری محمدعلی‌شاه هوای بسیارخوبی بود وجمعیت در خیابانهای ارگ موج می‌زد و هزاران نفر درتلاش بودند تا شاید

۲ــ برابر با سال ۱۲۵۱ شمسی.

۳ــ برابر با سال ۱۲۸۵ شمسی ــ م.

بتوانند نیم نگاهی به‌این مراسم باشکوه بیفکنند.

در سالن تاجگذاری هنگامهٔ غریبی بود، تمام مقامات طراز اول ممالك غرب به اتفاق وزرای مختار و سایر نمایندگان سیاسی حضور داشتند. وقتی گروه درباریان وارد شدند برادرشاه در پیشاپیش و به‌دنبال او مقامات مهم درباری سپس مجتهدین ومقامات روحانی و و مهمانان خاص قرار داشتند.

سپس صدراعظم پیش رفت و تاج جواهرنشان را بر سرشاه قرارداد و اورا به‌عنوان تنها وارث تاج و تخت ایران معرفی کرد. در دراین لحظه یکی از مجتهدین شروع به‌قرائت قرآن کرد. بعد شاعری درباری شعری غرّا دربارهٔ آن مراسم خواند. کلیهٔ این جریانها با آداب و احترام خاص اجرا می‌شد. درآخرشاه ازتخت برخاست وبا وقار و حالتی‌خاص و رسمی با یکایك خارجیان صحبت کرد. همین که سالن را ترك گفت، دستهٔ موزیك سرود ملی را نواخت ومراسم پایان یافت. شهر چراغانی شده بود و شور ونشاطی در همه جا احساس می‌شد.

شاه شباهت بیشتری به پدر بزرگش ناصرالدین‌شاه دارد تا پدر خودش. کوتاه قد و تنومند است. چون نزدیك بین است، معمولاً عینك می‌زند. قدمهای محکم و سریعی برمی‌دارد و اعتماد به‌نفس در او مشهود است. خیلی جدی ساعت نه صبح پشت میز کارش حاضر می‌شود و به مسائل جاری می‌پردازد. من بیشتر بطور غیر رسمی به دیدار اومی‌رفتم، همیشه رفتاری محبت آمیزداشت. ازامریکا باتحسین یاد می‌کرد و معتقد بود که آینده‌ای درخشان در انتظار آن کشور است. او منصفانه همیشه خدمات میسیونهای امریکایی را می‌ستود،

خاصه آنان که درغـرب کشور می‌شناخت. از دکتر ونمن[۴] و دکتر کوشرن[۵] بانیکی یادمی کرد. تمامی آن کسانی که با شاه درتماس بودند، اورامردی مهربان، مؤدب، باوقار ودارای حضورذهن تشخیص می‌دادند.

بلافاصله پس از تاجگذاری به خاطـر نوز بلژیکی کـه وزیر گمرگات بود مورد انتـقاد شدید قرار گرفت. او کنترل شدیدی در سرتاسر مملکت برقـرار کرده بود و مـواجب بسیاری به این وآن از درآمد مملکت می‌پرداخت. شاید شکایات علیه او بیشتر بـه‌این علت بود که جاه‌طلبی هایش او را خارج از مسیر اصلی انداخته بود.

از طرف دیگر نمی‌توان منکرشد که کشور از لحاظ مالی در مضیقه‌ای سخت بود و شدیداً احتیاج به پول احساس می‌شد، و نوز تنها کسی می‌توانست باشد که در این مورد کمکهای مؤثر بکند. ابقای او درپستی که‌داشت موجب آشفتگی و اعتراضات بیشترشد وبالاخره صدر اعظم از جانب مردم خشمگین در خیابان مورد سوء قصد قـرار گرفت و به‌قتل رسید.

این حملات از جانب نمایندگیهای سیاسی به سرکردگی چند وزیر مختار مورد اعتراض قرارگرفت، نه بخاطر اینکه نوز را بر سر کار نگه دارند، بلکه‌به‌این لحاظ که افراد بی مسئولیتی در خیابانها بـه اروپائیان اعتراض می کردند، و رفتار بدی داشتند. مخالفتهابـه‌حدی شدید شد که نوز ناچار شد مملکت را ترک‌گوید.

یکی از دلایل عمده‌ای که مردم را علیه نوز برانگیخت این‌بود که درجلسهٔ رقص بالماسکه‌ای بـا لباس روحانیون ایران حاضر شده

3_ Dr. Vanneman. 4_ Dr. Cochran.

و با همان لباس عکسهایی نیز انداخته بود.

عکسهای او دربازار وسرتاسر شهر مجاناً توزیع شد و بیش از حد خشم مردم را برانگیخت. چنین شایع کردند که منظور از این عمل تحقیر و اهانت به دین اسلام است. مسلم است که در واقع امر چنین نیتی درمیان نبوده است، ولی نشان می‌دهد که اروپائیان تا چه میزان باید با احتیاط درایران رفتار کنند.

سروصدای این قضیه موقعی پایان گرفت که درحوالی همدان و کرمانشاه آشوب و درگیری به سرکردگی شاهزاده سالارالدوله که برادر ناتنی شاه بود برپا شد. او سپاهی عظیم اما نامنظم، از قبایل کوهستان کردستان فراهم آورده بود وهمدان را تهدید می‌کرد.

می‌گفتند پس از تسخیر همدان درنظر دارد به‌تهران حمله کند و تاج وتخت را تصاحب نماید. معلوم نشداز کجا او را تحریك به‌این کارکرده بودند و اوچگونه تصور می‌کرد مجلس شورای ملی چنین آدم سرکشی‌را خواهد پذیرفت. مجلس‌مطیع شاه‌بود و سروصداهای اوهم پس از یکماه فرونشست.

بار مسئولیتی که بردوش شاه جدید سنگینی می‌کرد، طبیعتاً او را واداشت تا درصدد یافتن مردی با تجربه وفهیم باشد تا بامشارکت به رفع‌مشکلات بپردازند. چهار سال، قبل علی‌اصغرخان امین‌السلطان پس از دوبار نخست وزیری روانه تبعید شده بود. او مرد بسیار هوشمندی به‌نظر می‌آمد و رفتاری معمولی با مردم داشت. اما وام بیست‌میلیون دلاری * که زیادهم مورد نیازنبود از روسیه‌گرفت. شاه

* درتاریخ ۱۲ ژوئیه۱۹۰۷ کل این‌قروض معادل ۵۰۰۰۰۰۰۰ لیره‌بوده‌است. کتاب آبی.

جدید بـا وساطت بعض متنفذین اورا از اروپا فراخواند، در مـاه مه وارد تهـران شد و به‌عنوان اتابك اعظم ، پس از شاه بالاتریـن مقام دولتی را تصاحب نمود.

اما درعـرض چندسال گذشته همه‌چیز تغییر کرده و گویـا او متوجه این تحولات نشده بـود. مردان ایرانی در سن پنجاه سالـگی پیرند وپیرها نمی‌توانند نظرات خودرا دوباره تعدیل کنند، پیش‌بینی‌های لازم را داشته باشند و دربارهٔ مسائل پاسخی قطعی بیابند.

اوایل شبی ازماه سپتامبر، درحالی‌که از مجلس خارج می‌شد به‌قتل رسید وقاتل اوهم بلافاصله خودکشی کرد. جسد اتابك اعظـم بدون تشریفات خـاص و باسادگی برای دفن به قم حمل شد. جـالب است که قاتل او بااحترام به‌خاك سپرده شد و دریك روز شاید بیست هزار نفربا دسته‌های گل به‌زیارت قبراو می‌رفتند.

در تصور بسیاری او قهرمان ملی شده بود و شعرای بسیاری در بارهٔ او اشعار حماسی سرودند. چنین اقدامی طبعاًترس را دردل جملهٔ مقامات مملکتی‌جایگزین ساخت وبه فکرراههای عاقلانه‌تر واصولی‌تر برای ادارهٔ امور افتادند.

در همین شرایط بودکـه اصول مـوافقتنامهٔ انگلیس و روسیه دربارهٔ تقسیم ایران در همه جا پخش شد وبعض مسئولین امـر رسوا شدند. مـردم حساسیت خـاصی نسبت به دخـالت در امور سیاسی و اقتصادی خود پیدا کرده بودند. در واقع طرفین قرارداد هم منافـع ایرانیان را بطورکلی نادیده گرفته بودند وهمه چیزرا به‌نفع انگلیس و روسیه درمد نظر داشتند. همین طور در قرارداد تأکید شده بود که

به‌مناطق‌نفوذ یکدیگر به‌خاطرمنافع اقتصادی‌یا امتیازات‌سیاسی دخالت نکنند، و اگرایران نتوانست بدهی خودرا به‌موقع پرداخت کند، آن آن دو کشور کنترل قطعی بر مناطق تحت نفوذ خود داشته باشند.

موافقتنامه، استقلال ایران را ظاهراً نیز تضمین می کند ومنافع خارجیان را که در آنجا حضور دارند جاودانی می‌سازد. درحالی که بعضی از اعضاء سرشناس حکومت و مجلس فوایدی هم در این قرارداد می‌بینند، اکثریت‌نسبت به‌آن‌شك داشتند واین تضادها موجب بحثهای طولانی و تفرقه‌های بسیار شد.

درخلال این احوال سپاه عثمانی از مرزگذشتند و چند شهر آذربایجان منجمله اورمیه وسلماس‌را اشغال کردند. که درآن موقعیت آشفته، مشکلی به‌مشکلات دیگرافزودند. سپاهی به‌فرماندهی شاهزاده فرمانفرما * به‌آن منطقه اعزام شد، امااز ترکها شکست خورد وناچار به عقب‌نشینی شد. البته آنچه اکنون مطرح کردم، سؤال انگیزاست وهنوز تحت بررسی که دلایل آن ابهام دارد.

در ماه نوامبر ۱۹۰۶ شاه برای اولین بار ازمجلس دیدن کرد و با احترامی خاص مورد استقبال قرار گرفت. بیچارگی مملکت این بود که همکاری و همدلی میان بخشهای مقننه و اجرائیه خیلی به‌طول نیانجامید. چند هفته پس از دیدارشاه از مجلس میان آنان اختلافی عظیم افتاد، اما خوشبختانه بدون عواقب سویی پایان پذیرفت.

پس از چندماه روزی که شاه طبق معمول برای گردش خارج شهر می‌رفت، بمبی به طرف او پرتاب شد که چند تن از سواران به

*ـ در متن Firma Firman آمده است ـم.

قتل رسیدند و به اتومبیل نیز آسیب زیادی وارد آمد. شاه قبلاً اتومبیل را ترك کرده بود و در کالسکه قرار داشت. پس از این واقعه شجاعت زیادی از خود نشان داد، بطوری که از کالسکه پایین آمده ودستور رسیدگی و کمك به مجروحان را صادر کرد وپای پیاده به‌طرف قصر مراجعت کرد. زخمی‌ها را به‌بیمارستان ما آوردند وتحت مداوا قرار گرفتند.

اولین سال سلطنت محمدعلی شاه، بادهای مخالف، گویی ابر-های پراکنده را فراهم می‌آورد و افق سیاسی ایران روزبه‌روز تیره‌تر می‌شد. که هنوز هم سؤالات بسیاری در این باب بلا جواب مانده است، ولی مشخص بود که مملکت به جانب نا آرامی و آشوب پیش می‌رود. شاید کسی مانندروزولت‌می‌توانست بحران را به‌آرامش‌مبدل سازد، اما در هرحال وضع وخیمی به‌وجود آمده بود، خاصه تفرقه و تضاد درمیان دولت ومجلس آنقدر بالاگرفته بود که‌احتمال درگیریهای علنی می‌رفت.

در ژوئن سال ۱۹۰۸[۶] این نا آرامیها به انفجاری مبدل شد که بنیاد مجلس را زیرورو کرد و تعدادی ازرهبران آزادیخواه و افرادی دیگر را به قتل رسانید، عده‌ای را دربدر و تبعید کرد و بسیاری نیز هستی خود را از دست دادند.

جریان از اینقرار بود که شاه بریگاد قزاق را فرستاده بود تا عده‌ای که درمجلس پناهنده شده و قصد توطئه داشتند دستگیر کنند. وقتی سربازان قصد خودرا بیان داشتند مجلس از تحویل آنان امتناع

۶ــ ۲۳ ژوئن ۱۹۰۸، برابر با سال ۱۲۸۷ شمسی‌ــم.

کرد. سپس به طرف قزاقان تیراندازی شد. قزاقها هم به مجلس حمله بردند وزمانی که مقاومت مجلس فزونی گرفت، آنجا را به‌توپ بستند. نه‌تنها بخش عمده‌ای از ساختمان مجلس، بلکه مسجد جنب آن که به سپهسالارمعروف است خسارت فراوان دید. هراسی ناگهانی سرتاسر شهررا فراگرفت، ولی پس‌از اعلام حکومت نظامی به تدریج آرامش برقرار شد. دراین آشوب و بلوا اموال بسیاری از مردم به غارت رفت. درمیان رهبران آزادیخواهان یکی هم ملك‌المتکلمین روحانی بود که درجهت ملیون‌فعالیت داشت. شاه‌اورا اعدام‌کرد، وما شش‌ماه قبل از آن چشمش راکه‌آب مروارید آورده بود عمل کرده بودیم. مجلس اورا به بیمارستان ما معرفی کرد درحالی که کاملا کور بود، پس از بهبودی دیگرهرگز اورا ندیدیم.

آشوب واعتراض در تبریزشدیدتر از تهران بود، در این‌نوشته ها اشاره‌ای به‌آن نکرده‌ام. درسرتاسر مملکت موج اعتراض قوی‌ترو شدیدتر می‌شد، اما دربیشتر ایالات هردسته که قویتر بودند، اختیاررا به‌کف داشتند. شاه با روشهای خاص‌خود وحشت را دردل انقلابیون می‌افکند و می‌خواست بهرقیمت‌که شده پایه‌های حکومت خویش را ثابت سازد.

اماضعف اودراعمال قدرت وتسلط براوضاع در دسامبرگذشته، انقلابیون را امیدوار می‌ساخت، باوجود این چشم‌انداز این مقاومت چندان امیدبخش نبود، زیرا شاه نیروهای زیادی به‌کارگرفته بود. در آن شرایط او فقط می‌توانست به‌زور متوسل شود. اگرقضاوت بی‌طرفانه‌ای بکنیم، شاه در آن روزهای بحرانی دلایل بسیاری در دست

داشت، که احساس کند تاج و تختش درخطر است. نمی‌توانیم انکار کنیم که در پایتخت شبکه‌های سیاسی و انقلابی متعددی تشکیل یافته بود * که در رأس بعضی از آن گروهها شاید افراد نالایق و بی اطلاعی قرار داشتند و نیزازجانب نیروهای بالقوه‌ای حمایت می‌شدند وطوری برای هدفی واحد همگام و هماهنگ شده بودند که بالاتفاق در ابتدا تأکید برمشروطیت وافتتاح مجلس را مقدم ساختند. دیگربرای مقابلهٔ با آن، شاه جزظلم وتعدی چاره‌ای نمی‌دید. درنظرشاه خلافکاری مجلس خیلی بیش از یك دخالت جزئی و یك امراتفاقی بود، بلکه او تصور می کرد که دراین بلواها آیندهٔ سلطنت به‌مخاطره خواهد افتاد ووقتی تاج و تخت مورد بیحرمتی قرار گیرد، دیگر نمی‌توان با ملایمت آن را تحمل کرد، حتی درغرب هم چنین انتظاری نمی‌رود.

درپائیز انتخابات دیگری قرار است انجام گیرد و مجلس دوم تشکیل یابد. می‌توان پیش‌بینی کرد که مرحلهٔ دوم بیشتر با دخالت و اعمال نظر شاه در قانون اساسی و انتخاب نمایندگان برگزار خواهد شد. خیلی زود است قضاوت کنیم چه حوادثی اتفاق خواهد افتاد و نتیجهٔ آن چه خواهد بود، اما خوب است احزاب مختلف همواره این واقعیت را در مدنظر داشته باشند که درخت آزادی زمانی به‌ثمر خواهد رسید که باطوفانها ودرگیریها درآمیزد وبا خونها آبیاری‌شود.

* تنها درتهران در دهم ژوئن ۱۹۰۸، ۱۴۰ انجمن سیاسی که بیش ازسی هزار عضو داشتند، به‌فعالیت مشغول بودند ــ تلاش آزادی.

۲۰

جنبش ترقیخواهانه

اکنون جهان می‌داند که ایران دربحران یك دگرگونی سیاسی، اقتصادی و اجتماعی قرارگرفته است. همه‌جا آشوب وناآرامی‌وجود دارد ومردم در انتظارند. گویی در جریان یك طوفان سهمگین قرار گرفته‌اند، بدون‌توجه به‌اعتبار وافتخارات گذشتهٔ خویش، از آنجا که قوانین‌مادها وایرانیان تاکنون تحولات اساسی وتازه‌ای نداشته است. اما جنبش ایران، بخشی از تحولاتی است که اکنون بسیاری از کشورهای آسیا را فراگرفته است. اگر بخواهند آنچه امروزه در شرق می‌گذرد مهار کنند، به‌گمان من نه‌تنها بی فایده‌است، بلکه اقدام احمقانه‌ای به‌حساب می‌آید. پیروزی ژاپن برروسیه، توانایی وقدرت اروپا و امریکا و نیازها و محرومیتهای بیشماری که در آسیا وجود دارد، تأثیرحوادث روسیه، دست به‌دست هم داده‌اند تا شرایط امروز به‌وجود آمده، که آن را ناآرامی و انقلاب شرق می‌خوانیم.

ایران متحول خواهد شد، اما آنچه امروزه در سرتاسر مملکت می‌گذرد درحد مدیریت افرادی دانا وباتجربه است که ازعهدهٔ هدایت آن برآیند. بخشی از این آشفتگی‌ها نیز ریشه در گذشته دارد.

پنجاه سال قبل وقتی مرد دانا، میرزا تقی‌خان امیر کبیر، صدر اعظم ناصرالدین شاه بود، شاه افراد زیادی را فقط به‌جرم اینکه افکار ترقیخواهی و آزادیخواهانه‌دارندبه‌قتل رسانید. درچهل سال‌پس‌از آنهم حتی اگر کسی ادعایی داشت که در امور حکومتی دخالتی کند از خشم اومصون نمی‌ماند. به‌هر حال اگرچه بخش عمده‌ای از این ماجراها پنهانی می‌گذشت ولی اذهان مردم از تعدیات و فجایع روز به روز انباشته تر می‌شد، که خصوصیت تاریخ چنین است.

درسال ۱۸۹۱[۱] وقتی همان مرد نا آگاه وزیر ترقیخواه خودرا به تبعید روانه کرد و قصد داشت که شیوه‌ای تازه با کمك شرکت تنباکو بنیادکند، اشتباهات مکرر او را در تنگنایی سخت قرار داد. این شرکت‌تنباکو، انگلیسی‌بود وقرار بودامتیاز تنباکو وحتی‌صدور آن‌را از ایران باپرداخت مبلغ کلانی‌به‌خزانه دولت در اختیاربگیرد. این امتیاز بسیار سخاوتمندانه بود و اگر زعمای قوم بیداری و هوش‌کافی داشتند و ازجنبه‌های مذهبی و روحیهٔ مردم اطلاع‌دقیق، جریان بدون مواجه شدن با مخالفتها و آشوبها، چون سایر مسائل معتبر دیگر بی سروصدا انجام می‌گرفت. اما چون اصل مهمی را نادیده‌گرفته‌بودند، مخالفتی‌جدی وعمیق آغازشد ووضع را دگرگون ساخت. قضیهٔ دیگری نیز باعث شکست قرارداد شد که دولتیان‌گمان

۱ ــ برابر با سال ۱۲۷۰ شمسی ــ م.



ولیعهد ایران

می‌بردند با دریافت‌پول زیاد قادرخواهند بود براوضاع مسلط شوند.

اما اگر بـه‌عوض صرف پول زیاد، فشار کستری بـرمردم وارد می‌آوردند و مختصری در مورد موقعیت حکومت اندیشه می‌داشتند وسنجیده عمل می‌کردند کار به‌آنجا نمی‌کشید، هم به نفع خودشان بود و هم به نفع مملکت تمام مـی‌شد و هم خارجیانی کـه درایران زندگی می‌کردند از شرایط بهتری برخوردار می‌شدند.

آنان چـون با جبرانگشت خـودرا درچشم مردم فرو کـردند، طرحشان شکست خورد. ما دریافته‌ایم که هرگاه پای معامله باغربیها در میان بـاشد، چنین عکس‌العملهایی اتفاق می‌افتد. زیرا افـراد بسیاری چنین‌مسئولیتهای‌بزرگ پذیرفته‌اندبدون‌اینکه‌از زبان مردم، خصوصیت اخلاقی آنان، وجههٔ ملی و نیات آنان‌آگاهی داشته‌باشند، اعتقادات و مذهب که دیگرجای‌خوددارد: وبالطبع این‌ناآگاهی‌ها عکس‌العملهایی را به‌دنبال خواهد آورد، که توفیقی نصیب نخواهد شد.

کوشش دربرقراری روش جدید برای دریافت مالیات، درهمه جا با مخالفتهای جدی مواجه شد.

مصرف تنباکو در ایـران بسیار زیاد است، زن ومرد هـرروز مقدار زیادی توتـون و تنباکو می‌کشند، اما وقتی یکـی ازمجتهدین شیعه درکربلا استعمال آن را منع کرد، تمام چپقها و قلیانها به‌کناری افتاد. زنان و مردان کـه معتاد به دودکردن این‌گیاه بـودند از کشیدن سرباز زدند و در غضبی سرکش مصمم شدند ایادی شرکت رژی و ماژور تالبوت و شرکاء را از کشور اخراج کنند.

اوایل ژانویهٔ ۱۸۹۲[۲] بسیاری ازمردم پیرامون قصرشاه درارگ

۲ــ برابر با سال ۱۲۷۱ شمسی ــ م.

تهران جمع آمدند و خواستار لغو قرارداد امتیاز تنباکو و اخراج نمایندگان آن شدند. ازهمان روز برای اهل بصیرت مسلم شده که پایه‌های تخت سلطنتی به‌لرزه در آمده است وزندگی تمام خارجیان مقیم ایران درخطر است.

ناصرالدین‌شاه و هیئتهای سیاسی نیز این موقعیت حساس را دریافتند، پس‌از درگیریهایی که به‌قتل چندنفرانجامید، دولت ناچارشد به خواستهٔ مردم ترتیب اثردهد و با اخراج مسئولان شرکت تنباکو از ایران، غائله پایان یافت.

مؤسسین شرکت ، دوونیم میلیون دلارغرامت گرفتند، درحالی که موجودی و هزینهٔ آنان به نصف این مبلغ هم نمی‌رسید و ایران را با جیب پرترك کردند. اما درعین‌حال به‌حیثیت خارجیان مقیم‌ایران لطمه‌ای شدید خورد. بیش از همه نمایندگان سیاسی انگلستان در در تهران از این قضیه تأسف داشتند، زیرا آنان تمام مسائل مملکت را به‌خوبی می‌شناختند و ازابتداکارشرکت را بااشتباه همراه‌ساختند. آنان که دور از ایران و درکشور خود هستند و بخواهند کاردانی و هوشی که در امور تجارتی ایران باید اعمال شود، با عدم وجود ولزوم چنین امکاناتی در فعالیتهای میسیونهای مذهبی مقایسه کنند، بیشتر به بیحاصل بودن میسیونها تکیه خواهند داشت، اما چنین حوادثی و موارد مشابه آن که‌با مدیریت اروپائیان و امریکائیان اتفاق می‌افتد، می‌تواند کمك مؤثری در قضاوت آنان بنماید.

نمی توانیم ادعاکنیم که مشکلاتی که بعدها ایران را گرفتار کرد ناشی از شکست این کمپانی و عوارض بعدی آن بود، اما می-

توانیم بگوییم کـه از همـان لحظات مملکت را دچـار استقراض و محرومیت کرد. اگرچه در ابتدا مبلغ استقراض ناچیز بود و مملکت یا مردم می‌توانستند خود جبران آن‌را بکنند، ولی گویی مقدمه‌ای بود برای قروض بعد، که روزبه‌روزافزایش یافت واثرات آن درحکومتهای بعدی نیزباقی ماند، بطوری کـه وقتی شاه جدیـد به‌سلطنت رسید، قرضها ده برابرشده بود.

یکی دیگرازعوارض جنبی، که‌در اثر واگذاری امتیاز تنباکو ولغو آن ایران را دربرگرفت نفوذی بود که در اثراین پیروزی متوجه رهبران طبقهٔ روحانی شد. وقتی شرکت تنباکو میدان را خالی کرد، نفوذ مذهبیون سال‌به‌سال روبه فزونی گذاشت و همانطورکه درفصول گذشته اشاره کردیم، بالاخـره منجر به تشکیل حکـومت مشروطه و مجلس شورای ملی گردید. ازآنچه درگذشته اتفاق افتاد، یك نتیجهٔ کلی دیگرنیز عاید شد، که مذهب بایستی همواره نفوذ و تأثیر علنی خودرا در حوادث ایران حفظ کند. علاوه براین روحانیون، می‌توانند هم‌روشنفکران وهم‌مذهبیون را تحت‌نفوذ خویش درآورند، پس‌بدون حضورآنان پیروزی هر قیام وعـکس‌العمل اجتماعی، امـکان شکست قطعی دارد. اگرآنطورکه می‌گویند تاریخ تکرار می‌شود، ودربعضی کشورها نیز توالی حوادث اجتماعی و تشابه روندآنها با یکدیگـر این قضیه را به‌اثبات رسانده‌است، نفوذ و قدرت روحانیت درسیاست زمانی تقلیل‌خواهد یافت، که جنبش‌های آزادیخواهی به کمال‌قدرت و اعتبار خود رسیده باشند.

درعرض ده‌سال‌گذشته و شایدهم پیشتر ازآن، اگر چه مملکت

ازلحاظ فکر وشعور اجتماعی پیشرفتی داشته، به عوض درامور اقتصادی سیرقهقرایی پیموده است. برای ثروتمنداداره امورزندگیش وپرداخت دیونش بسی دشوار شده و دهقانان به‌هم پیوسته‌اند تا در برابر مأموران مالیات از خود مقاومت نشان دهند. گر چه آن عده‌از ماها که ایران را دردورهٔ شاه قبلی‌دیده‌ایم بسیارتعجب‌می کنیم وقتی‌از تاجر، صنعتگر و یا یك دکاندار می‌شنویم که دربارهٔ طرحهای بهبود اجتماعی و مسائل عمومی به‌بحث و گفتگو می‌پردازد. صرفنظر از اینکه مباحث وگفتگوها بسیار ابتدایی وکودکانه است، اما نشان می‌دهد که‌درتفکر وشعور اجتماعی‌آنان افق تازه‌ای‌پدیدارگشته است، و اینان درآغاز طلوع و روشنائی تاریخ سیاسی خود قرارگرفته‌اند.

نقش روزنامه‌ها که اخیراً در تهران تعدادشان زیاد شده، دراین تحول وآگاهی اجتماعی بسیار مؤثر بوده است، روزنامه‌های مجلس، مساوات، معارف، ندای وطن، تمدن‌را به‌خاطر دارم و یکی‌دیگر که عنوانی انقلابی دارد « صور اسرافیل » است. عنوان این روزنامه فرشته‌ای درحال پروازبرفراز قبرستانی است، که با دمیدن در شیپور مردگان راحیات بخشیده و آنان به‌پاخاسته‌اند. از شیپور طوماری آویخته که بر روی‌آن، حریت، مساوات واخوت نوشته شده. دولت اکنون این روزنامه را توقیف کرده است. سال قبل ابداً روزنامه‌ای منتشرنمی‌شد، باآنکه‌علاقه‌مندان به‌علوم، تعلیم وتربیت و اخباریومیه فراوان بودند. گرچه یکی از مواد قانون اساسی تأکید می کند، تاآن زمان که روزنامه‌ها مطالبی مضر علیه اصول و منافع کشور منتشر نکرده‌اند، در انتخاب و چاپ مطالب آزادند. تمام مذاکرات مجلس

را می‌توان به‌چاپ رسانید ولی گویا به‌خاطر طولانی بودن تاکنون‌در این باره اقدامی نشده است.

بحث دربارهٔ منافع‌ومصالح ایران به‌روزنامه‌های داخلی‌محدود نمی‌شود. درحدود یک سال قبل وزیر داخله که در آن موقع رئیس شورای ایالتی بود، دربارهٔ مجلس شورای ملی اظهارداشت: تا امروز حتی یك مطلب در بارهٔ مصالح ایران در روزنامه ها به چاپ نمی‌رسید. درحالی که اکنون تقریباً هرروز مطلبی دراین باره منتشر می‌شود.

هر روز در روزنامه‌های تهران‌هم مقالاتی به‌چشم می‌خورد که دربارهٔ قوانین قدیم و اجرای قوانین جدید، گفتگوهای مربوط به واگذاری امتیازات، معاهدات، قرضها، مسائل اقتصادی، هزینه‌های سنگین دربار، تحمیل مالیات، ساختمان راه آهن، جاده سازی وسایر مسائل جامعه مطالبی‌درج کرده‌اند.

اولین مجلس شورای ملی از دوگروه تشکیل شد، اعضای شورا وسنا، که‌فقط پانزده نفراز اعضای‌مجلس سنابه معرفی شاه بود و بقیه انتخاب شدند. تمام لوایح قبل‌از آنکه به‌صورت حکم و قانون در آید به تأیید و امضای آنان می‌رسید و سپس شاه هم برآن صحه می‌گذاشت. درحال حاضر تعداد وکلای مجلس شورا دویست نفر و مجلس سنا پنجاه نفرند.[۳]

باید ببینیم آیا سیستم انتخاباتی وبرگزیدن نمایندگان درایران،

۳ــ عدهٔ وکلا بر ۱۶۲ نفر مقرر شده بودکه قریب ۶۰ نفرآن از شهر تهران بود ـ تلاش آزادی .

کشوری کـه از ده رأی دهنده ، نـه نفر آن بیسوادنـد وابداً بـرای برخورداری ازچنین حقوق و مزایایی تعلیم ندیده‌اند، که‌خودحاکم‌بر سرنوشت‌خویش‌باشندمی‌توانندعملی‌باشد. عده‌ای‌ترجیح‌می‌دهند تحت قیمومت کشورمقتدری قرارگیرند که‌البته بعض سرمایه‌داران ازاین راه حل، استقبال می کننـد. مسیحیان یعنی دوگـروه ارمنیان و نسطوریها نماینده‌ای مستقیم‌درمجلس‌ندارند ویهودیان‌نیز[۴]. شنیده‌ام تعداد زیادی بابی به عنوان مسلمان درمجلس شورا و سنا نفوذکرده اند. کسب و تجارت دراین احوال به‌طرز نا امیدکننده‌ای متوقف شده است، واگر علی‌الاتفاق محصول غله کاهش‌یابد، مملکت با قحطی و تنگی شدیدی روبه‌روخواهد شد. ازاین‌مهمتر وضع خطرناك ونا امنی‌راههای‌تجارتی است که‌حمل و نقل‌کالا راغیرممکن می‌سازد. مردم کلاً اعتمادخود را نسبت‌به‌دولت‌از دست داده‌اند وآنان که‌سرمایه وپولی داشته‌اند، آن‌را درجایی‌مخفی کرده‌اند، تاببینندبه‌دنبال‌این‌تحولات چه‌پیش‌خواهد آمد.

اگر موافقتنامهٔ انگلیس و روسیه در مورد تقسیم ایـران نبود، انتظار می‌رفت تحولات واصلاحاتی اساسی درتهران‌به وقوع پیوندد. نفوذ روز افزون روسها درحاشیهٔ بحرخـزر و مناطق غربـی، احتمال تصاحب آن نواحـی را قویتر ساخته است. واضح است کـه روسیه کنترل تجارتی بربخشهای شمالی وغربی ایران را ترجیح می‌دهد، تا جنبهٔ استیلای سیاسی که درآن صورت مسئولیت و هزینه و مشکلاتی به دنبال خواهد داشت. انگلستان نیزچنین تصوری مـی کند وچندان

۴ــ ارامنه و یهود هرکدام حق یك وکیل در مجلس داشتند. ــ تلاش آزادی .

اصراری ندارد که ایالات جنوبی را اشغال‌سیاسی کند، بلکه می‌خواهد تا آن حد در حکومت نفوذ داشته باشد که بتواند مرزهای هندوستانش را امنیت بخشد.

اخیراً منافع آلمانها درایران رو به افزایش است و وزارت خارجهٔ فرانسه نیزکاملا مراقب اوضاع است و سهم خودرا می‌برد. مشکل است بگوییم کدامیك از این صاحبان قدرت دست کمك و دوستی به جانب ایران درازخواهند کرد.

گرچه هرنوع اصلاح و تحولی را خود جامعه بایستی جهت بدهد و به‌نتیجه برساند.

آیا مملکت تحت چنین شرایطی رو به بهبود خواهد رفت و حیات تازه‌ای خواهد یافت؟

این سئوالی است که در امریکا بارها از این و آن می‌شنویم.

تعبیردیگری نیز عنوان می‌کنند که آیا شراب تازه را می‌توان دربطریهای کهنه ریخت؟

تجدید حیات هر ملتی که خواسته است به‌حکومتی صالح و واصلاح طلب‌دست یابد، بسیار کند وباچشم ترسیدگی ونگرانی‌همراه بوده است.

افشاندن‌تخم نیرنگ وحقه‌بازی وبرداشت‌شکست واضمحلال، تجربه‌ای‌است که بسیاری ممالك غرب و شرق کسب کرده‌اند.

نمی‌توانم انکارکنم که حب وطن در قلوب بسیاری از مردم ایران جایی دارد، ولی از طرفی دیگر با همان صراحت باید اعلام کنم که رشوه‌گیری خطرناکترین تهدیدی است که هرحکومت مقتدر

و پیشروی را در این مملکت ازپا می‌اندازد.

مسلم است که افراد توانا، هوشیار ومطلعی که حرکت آزادی‌خواهی‌را جانبداری می‌کنند وجهت می‌دهند، کم نیستند، امادر کنار آن باید تعلیم وتربیتی وسیع و همگانی در سرتاسر کشور بطورجدی اعمال شود و در جهت اخلاقیات و فرهنگ اجتماعی دگرگونیها و جهشی نو پدیدار آید. آنوقت این نا آرامیهای زود گذر به‌مسیری دایمی وآینده‌ای روشن و امیدبخش خواهد انجامید وگرنه هرتلاشی بیهوده است. باز هم جای امیدواری است که گاه می‌بینیم درمیان طبقات مختلف این سرزمین افراد شرافتمند، پاك و علاقمند هم وجود دارد.

مشکل دیگری که به سادگی خودنمایی می‌کند این است که حتی درمیان طبقات مرفه و طرازاول مملکت هم به علت نا آگاهی و نداشتن تعلیمات لازم همراهی و همقدمی با تحولات اجتماعی به چشم نمی‌خورد.

گمان دارم شبکهٔ راه‌آهن سرتاسری ازجهات مختلف می‌تواند منافع ایران را دربر داشته باشد، و ازهمه مهمتر ارتباط و مبادلهٔ اندیشه‌های نو واختلاط فرهنگهای گوناگون را سهل‌تر می‌سازد.

هر اقدامی دراین موارد پشتیبانی همه جانبهٔ تودهٔ مردم را به دنبال خواهد داشت، چون باید مبنای اقتصادی ایران برپایه‌ای‌استوار و دقیق قرارگیرد.

بدون تردید سرمایه‌گزاری خارجی نیز برای رفع این حاجت به‌جریان خواهد پیوست. در چنان شرایطی صادرات افزایش خواهد

یافت، کسب وتجارت رونـق خواهدگـرفت و ازهمه مهمتر مملکت هیچگاه با خطر قحطـی روبه‌رو نخواهـد شد، زیرا باوضع خـاص جغرافیایی وآب وهوای مناطق مختلف غله به‌میزان زیادی قابل کشت وبرداشت خواهد بود.

گرفتاری دیگرفراهم نبودن امکانات حمل ونقل است، که‌گـاه دریك منطقه غله درنهایت فراوانی است، درحالی که درناحیه‌ای‌دیگر که درفاصله‌ای دورقرارگرفته و رساندن‌آذوقه باکاروان عملی‌نیست و باید مدتها به‌طول انجامد، قحطی بیداد می‌کند. هربرنـامه و طـرحی که قیمت نان راکاهش داده وتغذیهٔ مردم‌را در رفاهی نسبی قرار دهد، خواهد توانست بـر بسیاری از مشکلات و ناآرامیهای امـروز ایران مسلط شود.

آغازکار جاده سازی امیدبخش و مـؤثر بـوده ، و درفصلـی دیگر درمورد راهها سخن رفته است که می‌توان‌گفت راه بین‌تهـران و بحرخزر اولین وبهترین است. هم‌چنین جادهٔ وسیع‌کالسکه رو، تهران را به‌تبریز متصل می‌سازد. اما امیدکشور براین است که راه آهـن از تهران به‌مشهد در شرق وتبریز درغرب امتداد یابد و نیز خطی دیگـر ازطریق‌قم، اصفهان و شیراز، خلیج فـارس را به‌تهران مربـوط کند. انتظار می‌رود این پیشرفتها و اصلاحـات در دوران سلطنت شاه فعلی انجام پذیرد.

آثار امیدبخش دیگری درجـامعه احساس می‌شود که ایـرانیان متوجـه شده‌اند، خـارجیها هر وظیفه‌ای برعهده دارند برای رضایت وبهبود وضع مردم است و این‌اندیشه باعث به‌وجود آمـدن احترام و

توجه بیشتر به‌خارجیها شده است.

درپائیز ۱۹۰۷[۵] مجلس شورای ملی اعلانی درهمه‌جا پخش کرد که خارجیان‌چون مهمانان ملتند واحترام‌آنان برهمه واجب‌است. هیچکس حق توهین وآزاررساندن به‌آنان را ندارد.

اگردر آمد کشوربه درستی جمع‌آوری شود و ارحیف و میل آن جلوگیری به عمل‌آید، ایران به راحتی قادر خواهد بود سپاهی نیرومند تشکیل دهد و ازمرزهایش با اقتدار حفاظت نماید.

وضع کنونی‌قشون ایران‌نباید این‌شبهه را ایجاد کند که سربازان ایرانی آمادگی و توانایی تعلیم دیدن را ندارند، یا حداقل آنان که درك بهتری دارند نباید چنین تصوری داشته باشند. اگربه سپاه حقوق مکفی پرداخت شود، اروپائیان را برآنان بگمارند تا انضباط و تعلیمات‌لازم را عرضه کنند، مدت زیادی طول نخواهد کشید که توجه جهانیان را به‌جانب خود جلب خواهند کرد.

این سربازان می‌توانند فقر وعسرت را به راحتی تحمل کنند و و فواصل طولانی‌را باجیره‌ای که یك سرباز غربی حتی قادربه‌خوردن آن نیست سر کنند.

در میان آنان افراد شجاع و جنگ آوربسیار است. لباس‌آنان از ارزانترین پارچه‌های پنبه‌ای وحقوق سالیانهٔ آنها از درآمد یکماه سرباز امریکایی کمتر است. پس اگربه انضباط خو بگیرند و تعلیمات لازم را به‌آنان بیاموزند، و درآمد متناسب هم داشته باشند، دلیران و جنگاورانی ممتاز خواهند بود.

۵ــ برابر با سال ۱۲۸۶ شمسی- م.

دلاوران بختیاری، کردها و سایر قبایل کوهستانی می‌توانند مملکت را از هرنوع هجوم و تجاوز دشمنان حفاظت کنند. هیچ کوهستانی برای آنان صعب‌العبور و هیچ‌گردنه و راه سنگلاخی آزار دهنده نیست، که از هرمانعی می‌گذرند.

امکان تجدید سازمان و احیای قشون ایران خیلی بعید به‌نظر می‌رسد، اما امری محال نمی‌تواند باشد، که درعرض دو سال گذشته بسیاری امورغیرمنتظره دراین سرزمین به‌وقوع پیوسته است.

به‌گمان من آنان که فصول قبل را مطالعه کرده‌اند و با زندگی اجتماعی ایران مختصری آشنا شده‌اند، نتیجه خواهند گرفت که اگرچه اجرای قوانین مترقی نیاز اولیهٔ این ملك است، اما به تنهایی نمی‌تواندکارساز و سازنده باشد و نتایج دلخواه را برای پیشرفت و ترقی به‌دنبال بیاورد.

همه دراین‌امیدند که دولتی‌برسرکار آید که با اجرای برنامه‌های ترقیخواهانه نهال امیدرا در دل مردم پرورش دهد وهدفی والا برای زیستن و تلاش آنان فراهم آورد، که اگر جز این باشد، نمی‌تواند حاکم برسرنوشت ملت باقی بماند.

اما رسیدن به چنین موقعیتی تا آن زمان که جامعه در جهل و اشتباه می‌گذراند، امری‌است که‌محال‌به‌نظرمی‌آید. باچنین‌مردمی‌حجم کسب وتجارت‌باید محدود ومختصرباشد، مگراینکه زمانی‌اصلاحات و تحولات اقتصادی جانشین شرایط امروز شود. هرگز نباید در آسیا تضادی میان مدیریت، تجارت و مأموران دولتی بوجود آید، زیرا منافع آنان درجهتی واحد باید هدایت شود وآن سوق دادن مردم به

سویی‌است که بتوانند به‌آن حد ازشعور اجتماعی و آگاهی برسند تا سرنوشت و مدیریت جامعهٔ خویش را برعهده‌گیرند. گرچه ممکن است جرقه‌های دخالت وانتقاد در بعضی جهات بر پیکر آنان فرو ریزد، اما چندان هراسناك نیست ونمی‌تواند به منافع شرق اگرپایداری کنند آسیبی‌برساند. این قبیل ایرادات در عین‌حال که رو به زوالند وگذرا، اجتناب ناپذیر نیز هستند.

بنابراین، همانطور که درمباحث‌گذشته‌بارها اشاره کردم، تلاش ایران درجهت اصلاحات و ترقیات درسه‌بخش عمده خلاصه می‌شود. اجرای قانونی‌دقیق و مترقی، به‌کار گرفتن روشهای صحیح و مشخص کسب و تجارت و احداث مدارس درجهت بیداری مردم وبالا بردن فرهنگ اجتماعی، که شرافتمندی و راستی را بنیادی استوار بخشند. اگر به یکی از این اصول توجه شود، و آن دیگر را نادیده انگارند، ممکن است بعضی جنبه‌ها و مسائل اجتماعی را اصلاح کند واعتبار بخشد، اما چارهٔ دردهای درهمریختهٔ ایران را نخواهد کرد.

فهرست عام

آ

آب گرم، ۱۴۸
آذربایجان، ۱۲۶–۱۲۷–۱۳۰–
۲۲۵–۳۲۵–۳۴۶
آرارات، ۱۲۵–۱۲۷
آریزونا، ۱۱۸–۲۸۰
آستارا، ۷۰
آسیای صغیر، ۱۲–۲۳–۲۷
آشوربانی‌پال، ۴۲
آشور، ۱۲–۱۴۰
آغامحمدخان، ۸۲
آق‌پرینگ، ۶۰
آلپ، ۱۳۵
آلمان، ۲۳–۲۴–۳۷–۱۰۵–۱۲۹–
۱۴۰–۱۵۰–۲۲۴–۲۶۷–
۲۷۸–۳۵۹
آلن، ۲۲۷
آمل، ۱۴۹
آمیدیا، ۴۹–۵۷
آن (ملکه)، ۱۰۸
آنتیگون، ۲۶–۲۷

ا

ابراهیم، ۱۶۶–۱۷۴–۱۷۵–۲۸۷–
ابوعلی سینا، ۱۱۶–۱۴۱–۱۸۷
اخشویرش، ۱۳۹
ادکاك (سرهوگ)، ۳۰۲
ارباب جمشید، ۸۸
اردشیراول، ۱۳۹
ارس، ۷۲–۱۲۷–۱۵۴–۱۵۶–۲۷۰
ارمنستان، ۵۸–۶۹–۱۵۶
ارنتس، ۲۶
اروپا–اروپایی، دراکثرصفحات

استرومردخای، ۱۳۹–۱۴۰–۲۵۶
استرالیا، ۹۸–۲۶۶
اسك، ۱۴۸–۱۴۹
اسکندرون، ۲۳
اسکندریه، ۷
اسل‌ستین (دکتر)، ۱۴۵
اصفهان، ۱۵۶–۱۵۷–۱۶۷–۱۷۱–
۱۸۱–۲۲۶–۲۷۷–۳۲۵–
۳۶۱
اطریش، ۲۷۸
افشنه، ۱۴۱
افغانستان، ۳۲۳
اکباتان، ۱ ۸–۱۱۶–۱۴۰
البرز، ۷۵–۷۶–۷۸–۸۲–۹۲–
۱۰۴–۱۱۲–۱۱۶–۱۴۵
الکوش (القوش)، ۴۲
الوپن، ۱۱
امریکا–امریکایی، دراکثر صفحات
امیرکبیر، ۳۵۲
امین‌السلطان، ۲۴۰–۳۴۴–۳۴۵
امین‌الدوله، ۱۸۷–۲۴۱–۳۳۰–
۳۳۱
امین‌الملك، ۱۸۷
انزلی، ۷۱–۷۲–۱۷۴–۲۷۰–۲۹۵–
۲۹۶
انگلستان– انگلیسی، دراکثرصفحات
اودلینگ، ۱۰۸–۳۰۳–۳۰۴
اورفه، ۲۷
اورمیه، ۲۰–۲۲–۲۸–۳۰–۳۵–۳۶–
۵۵–۵۸–۱۲۴–۱۲۷–۱۲۸–
۱۲۹–۱۷۷–۲۲۵–۲۴۹–
۲۵۰–۲۵۲–۲۵۸–۲۵۹–
۲۶۰–۲۷۷–۳۱۳–۳۴۶
اوهایو، ۶–۷۵
اهواز، ۱۵۷
ایران–ایرانیها، دراکثر صفحات
ایستر (جشن)، ۱۷
اینتریور (روزنامه)، ۴
ایندیپندنت(روزنامه)، ۴
ایندیاناپلیس، ۴–۱۰۹

ب

بابل، ۳۹–۴۰–۱۴۰–۲۷۹
بابلسر، ۱۵۲
بارفروش، ۱۵۰–۱۵۱–۱۵۲–۱۵۳
بخارا، ۱۴۱–۲۷۲–۲۷۳
بخت‌النصر، ۱۳
بختیاری، ۱۵۷–۱۵۹–۲۰۰–۳۶۳
باکو، ۷۰–۷۲–۱۸۲
برایتون، ۴۲
بکوری، ۶۶
برلین، ۶۹
برور، ۵۱

بریتانیا، ۳۹-۲۷۰-۲۷۸-۳۲۳
بغداد، ۱۵-۲۴-۳۸-۴۰-۲۳۸
بلغارستان، ۶۷
بمبئی، ۱۸۳-۲۶۷
بندرعباس، ۱۵۷
بنیامین-اس-جی-و، ۳۲۴
دکتر بوج، ۳۹-۴۰
بوستون، ۱۲۴
بوشهر، ۱۵۷
بویاجیان، ۶۱
بومهن، ۱۵۵
بوون، ۳۲۴
بحتان، ۵۰-۵۱-۵۴
بیت‌المقدس، ۵۸
بیروت، ۲۲۷

پ

پارتیان، ۱۱۶
پاریس، ۹۲-۹۳-۳۲۹
پرات، ۳۲۴
پرسیتر، ۴-۷۳
دکتر پرکینز، ۲۴۹
پس‌قلعه، ۱۱۲
پکن، ۱۱
پنجاب، ۲۴۵
پنچت، ۱۱
پوست، ۲۲۷
پیربازار، ۷۲-۷۳

ت

تال، ۶۲
تبریز، ۳۵-۳۸-۷۲-۱۲۳-۱۲۴-
۱۲۵-۱۲۶-۱۲۷-۱۲۸-
۱۶۴-۱۷۰-۲۲۵-۲۴۹-
۲۵۰-۲۵۱-۲۵۸-۲۶۰-
۲۶۴-۲۷۰-۲۷۴-۳۱۰-
۳۲۰-۳۲۵-۳۲۶-۳۲۷-
۳۴۰-۳۴۸-۳۶۱
تجریش، ۱۱۰
ترکیه، ۷-۸-۱۸-۲۴-۲۵-۳۵-۳۶-
۳۸-۴۱-۴۸-۴۹-۵۳-۵۷-
۵۸-۶۷-۹۹-۱۲۷-۱۳۰-
۱۶۱-۱۷۷-۲۰۲-۲۵۹-
۲۶۷-۲۷۴-۳۲۳
ترکستان، ۱۴۱-۲۰۰
ترکمن، ۲۰۰-۲۷۳-۲۷۶
تفلیس، ۷۲-۱۲۵-۱۲۷-۲۷۰
تکریت، ۴۰
روزنامه تمدن، ۳۵۶
تنسی، ۲۴۸
تنقت (تنگوت)، ۱۱
توخما، ۲۹-۶۲-۶۵-۶۶

توروس، ۵۹
توکات (توقات)، ۱۵۶
دکتر تورنس، ۲۶۰
توماس‌لاری، ۱۰
تهران، ۳-۳۷-۳۸-۶۱-۶۹-۷۱-
۷۴-۷۶-۷۷-۷۸-۷۹-۸۰-
۸۱-۸۲-۸۷-۸۸-۹۰-۹۱-
۹۲-۹۳-۹۵-۹۸-۹۹-۱۰۱-
۱۰۳-۱۰۴-۱۰۵-۱۰۸-۱۰۹-
۱۱۰-۱۱۱-۱۱۲-۱۱۳-۱۱۴-
۱۱۶-۱۱۹-۱۲۰-۱۲۳-۱۲۴-
۱۲۵-۱۲۷-۱۳۱-۱۳۲-۱۳۳-
۱۳۸-۱۴۲-۱۴۶-۱۴۷-۱۴۸-
۱۵۰-۱۵۱-۱۵۳-۱۵۴-۱۵۵-
۱۵۷-۱۶۳-۱۶۶-۱۷۱-۱۷۹-
۱۸۱-۱۸۲-۱۸۳-۱۹۶-۲۰۰-
۲۰۲-۲۰۴-۲۲۱-۲۲۵-۲۲۷-
۲۲۸-۲۲۹-۲۳۹-۲۴۰-۲۴۱-
۲۴۴-۲۴۸-۲۴۹-۲۵۰-۲۵۱-
۲۵۲-۲۵۴-۲۵۸-۲۶۱-۲۷۹-
۲۸۰-۲۸۳-۲۸۴-۲۹۰-۲۹۵-
۲۹۶-۳۰۰-۳۰۱-۳۰۲-۳۰۳-
۳۰۷-۳۱۰-۳۱۱-۳۱۳-۳۱۷-
۳۲۳-۳۲۴-۳۲۶-۳۲۷-۳۳۱-
۳۵۳-۳۵۴-۳۵۶-۳۵۷-۳۶۱-
تیاری، ۲۲-۴۳-۴۹

ج

جاجرود، ۳۰۰-۳۲۲
جزیره، ۲۳
جکسن، ۳۲۴
جلفا، ۷۲-۱۲۷-۱۵۴-۱۵۶-۲۷۰

چ

چمبالك، ۱۱
چمبادوش، ۱۱
چین، ۷-۱۰-۱۱-۱۲-۱۴-۱۲۵-
۲۲۷-۲۷۸

ح

حافظ، ۱۴۳
حزقیل، ۱۳-۱۴
حسنه (حسنیه)، ۵۰-۵۱-۵۲-۵۳-
۵۴-۵۵
حلب، ۲۳-۲۴-۲۵-۲۷-۲۳۸

خ

خابور، ۶۳
خانی، ۶۱
خاورمیانه، ۲۸۲

خرپوت، ۵۸–۶۱
خرمیثن، ۱۴۱
خزر، ۷۰–۷۱–۷۲–۷۳–۷۷–۱۴۲–۱۴۶–۱۴۹–۱۸۲–۲۷۴–۲۷۵–۲۷۶–۲۹۵–۳۵۸–۳۶۱
خزران، ۷۷
خشایارشا، ۱۳۹–۱۴۰
خلیج‌فارس، ۱۵۷–۲۷۱–۲۸۵–۳۶۱
خوی، ۱۲۷

د

داتی، ۱۲۶
داریوش، ۱۴۰
دالوریگ، ۶۰
پروفسوردامش، ۳۳۷
دجله، ۸–۱۴–۱۵–۲۳–۲۷–۳۷–۳۸–۴۰–۴۲–۶۱
درکه ونك، ۵۹
دماوند، ۷۹–۱۱۱–۱۱۳–۱۳۳–۱۴۶–۱۴۷–۱۴۸–۱۵۲–۲۱۱
دوشان تپه، ۱۱۳
دهلی، ۲۹۵
دیاربکر، ۲۳–۲۷–۶۱
دیهوگ، ۴۳

ذ

رودخانه ذاب ۳۶

ر

رابینو-ژوزف، ۲۸۳
راجس-رایس، ۱۱۶–۱۲۴
راوندوز، ۳۵–۳۶–۵۵–۵۶
رباط، ۶۶
ربیع‌نیسان، ۶۲–۶۳–۶۴
رشت، ۷۳–۷۴–۷۷–۲۲۵–۲۴۹–۲۵۰
رودبار، ۷۵
دانشکده روبرت، ۶۷
روزولت، ۳۴۷
روم-رومی، ۱۲–۲۷–۵۸–۷۹–۹۹–۱۲۹
رویتر، ۲۸۴
روسیه، ۲–۷۰–۷۱–۷۳–۱۲۶–۱۲۷–۱۳۰–۱۴۲–۱۴۷–۱۵۰–۱۵۲–۱۵۷–۱۷۸–۲۲۱–۲۴۴–۲۵۹–۲۶۷–۲۶۸–۲۷۴–۲۷۷–۲۷۸–۲۸۳–۲۸۴–۳۰۷–۳۰۹–

۳۲۳–۳۳۳–۳۴۵–۳۵۱–
۳۵۸
ری، ۸۱–۱۱۳–۱۱۴–۱۱۶

ز

زرگنده، ۱۰۵
زنجان، ۱۹۵
زیگلر، ۱۳۶

ژ

ژاپن، ۲۴۵–۲۸۱–۳۳۳–۳۵۱
ژولامرگ (یولا)، ۱۸–۶۲–۶۶

س

سارا، ۱۷۵
ساری، ۱۵۳
دکترسادوسکی، ۳۰۳
ساسون (سامسون)، ۵۹–۶۰
سالارالدوله، ۳۴۴
سانفرانسیسکو ۳۰۸
ساوجبلاغ، ۱۲۹
سئول، ۲۲۷
سباستوپول، ۳۰۱
سپهسالار، ۳۴۸
ستراوس، ۱۳۶
سرخه‌حصار، ۱۴۶
سریانی، ۱۶–۱۸–۱۲۴–۱۶۱
سعدی، ۱۴۳
سفیدرود، ۷۵
دکترسکات، ۳۰۳
سلطنت‌آباد، ۱۱۱
سلطان‌آباد، ۱۳۱–۱۳۲–۱۳۶–۱۳۸
سلطانیه، ۸۲
سلماس، ۳۵–۵۸–۱۲۴–۱۲۷–
۱۲۸–۱۲۹–۳۴۶
سمال، ۵۹
سناخریب، ۴۲
سن‌پطرزبورگ، ۷۳
سوپنا، ۴۳
سوریه، ۲۶–۲۷–۱۷۰–۲۲۷
سوزیان، ۱۴۰
سویس، ۱۱۳
سیدجمال‌الدین، ۳۲۱
سین‌سیناتی، ۷۵
سینگان فو، ۱۱

ش

شادا، ۶۲–۶۴–۶۵
شاه‌آباد، ۷۹
شاه‌عبدالعظیم، ۳–۷۹–۱۱۳–۱۱۴–

۱۱۷-۲۰۸-۳۱۸
شاه‌عباس، ۱۵۱-۲۹۵
شبار، ۱۲
شرنوش، ۵۰-۵۱-۵۴
شمیران، ۱۰۴-۱۰۵-۱۱۱-۱۱۲-
۱۱۳-۱۳۱-۲۱۷-۲۲۹-
۲۳۱-۲۵۳-۳۲۷
دکترشنیدر، ۳۰۲
شوشان (شوش)، ۱۴۰-۲۵۶
شیراز، ۱۵۵-۲۷۷-۳۶۱
شیخ‌عبیداله، ۲۵۸
شیکاگو، ۱۲۴

ص

صوراسرافیل، ۳۵۶

ط

طرابوزان، ۲
طولوزان، ۳۰۱-۳۰۲

ظ

ظل‌السلطان، ۳۲۵

ع

عاصی، ۲۷
عبری، ۱۵۹-۱۶۰
عثمانی، ۵۳-۶۶-۳۲۳-۳۴۶
عراق، ۸-۱۳۵-۲۵۸
عربستان، ۷-۸-۲۰۰
عکا، ۱۷۰
علاءالدوله، ۹۸
عیلام، ۱۴۰

ف

فارس، ۱۵۵
فاینانشیال تایمز، ۲۸۶
فرات، ۱۴
فرانسه-فرانسوی، ۲۵-۲۹-۹۲-۹۷-
۹۸-۱۲۴-۱۲۹-۱۶۰-
۱۸۷-۲۵۷-۲۶۷-۲۷۴-
۲۷۸-۳۰۱-۳۰۲-۳۰۴-
۳۱۰-۳۱۱-۳۲۲-۳۲۳-
۳۲۹-۳۳۰-۳۵۹
فرمانفرما، ۳۴۶
فیروزکوه، ۱۴۶-۱۵۳-۱۵۴
فیلادلفیا، ۱۲۴

ق

قابیل، ۱۶۳
عیدقربان، ۱۶۶
قزوین، ۷۶-۷۷-۷۸-۷۹-۲۲۵-

۲۵۰-۲۷۷
قسطنطنیه، ۷-۲۴-۲۵-۳۶-۳۸-۴۳-۶۶-۱۲۴-۱۷۰-۳۲۱
قصرقجر، ۱۱۱
قفقاز، ۱۲۵-۱۲۷-۲۷۷
قلهك، ۱۰۴-۱۰۵-۱۰۶-۱۰۷-۱۱۳
قم، ۱۳۱-۱۳۲-۱۳۴-۱۶۴-۲۳۹-۳۰۸-۳۶۱

ك

کارون، ۱۵۷
کاشایوخانان، ۶۲-۶۴-۶۵-۶۶
کاشان، ۱۸۱-۲۷۴
کانتون، ۱۰
کر، ۲۲۷
کربلا، ۱۶۱-۱۶۳-۱۶۴-۱۶۷-۱۸۶-۲۳۹-۳۵۳
کرج، ۷۸
کردستان-کرد، ۷-۸-۹-۱۰-۱۲-۱۵-۱۶-۱۸-۱۹-۲۰-۲۱-۲۲-۲۳-۲۸-۳۴-۳۷-۴۱-۴۵-۴۸-۵۲-۵۴-۵۵-۵۶-۵۷-۶۱-۶۶-۶۷-۶۹-۱۳۰-۱۳۹-۱۴۵-۱۵۷-۱۵۹-۲۰۰-۲۲۳-۲۵۰-۲۵۸-۲۵۹-۳۴۴-۳۶۳
کرمان، ۱۵۷-۱۸۱-۲۲۶
کرمانشاه، ۱۳۸-۲۲۵-۲۵۰-۲۷۲-۲۷۹-۳۴۴
کریمه ۳۰۱
روزنامه کریستین اندیورورلد، ۴
کره، ۲۲۷
کوشان، ۱۸
دکتر کوشرن (کوچران)، ۲۵۸-۲۵۹-۳۴۳
دکتر کن، ۱۹-۵۷
دکتر کنی (آگوستوس)، ۲۶۶
کلدانیان، ۱۳
کویون جیك (قویون)، ۴۲
دکتر کوپن، ۳۰۲

گ

گرانت، و، ه، ۵۵
گرتفند، ۱۴۰
گرجستان، ۱۲۵
دکتر گرنت، آساهل، ۱۰-۲۰-۲۱-۲۲-۲۲۵
گزنفون، ۹
گنج نامه، ۱۴۰
گنگ، ۲۴۵
گوتنیگن، ۳۳۷
گریسوم، ۳۲۴

گیلان، ۱۵۹–۲۷۵

ل

لاباری، ۱۲۷
لار، ۱۱۱–۱۱۲
لرستان، ۱۳۹–۱۵۷–۱۵۹
لاله‌زار، ۹۸–۹۹
لندن، ۴۲–۴۳–۱۰۷–۲۷۲–۲۸۶–۳۱۰–۳۴۰
لیبی، ۷
دکتر لیندلی، لئونکس ۳۰۲–۳۰۳
دکتر لیوینگ‌ستون، دیوید، ۲۲۷

م

ماد، ۱۱۶–۱۴۰–۱۴۲–۲۰۰
ماردین، ۲۳–۲۷
مازندران، ۱۵۳–۱۵۹–۱۷۰–۲۷۵–۳۲۲
محمدعلی میرزا، ۳۳۹–۳۴۱–۳۴۷
مدینه، ۱۶۱–۱۶۴–۱۸۶
مراغه، ۱۳۰
روزنامه مساوات، ۳۵۶
مسکو، ۱۴۲–۲۶۹
مش، ۵۸–۵۹
مشهد، ۷۰–۱۵۶–۱۶۴–۱۸۶–۲۳۹–۲۸۰–۳۶۱
مشهدسر، ۱۵۲–۱۵۳
مشیرالدوله (میرزا نصرالله‌خان)، ۳۳۷
مصر ۲۲۷–۲۶۹
مظفرالدین‌شاه ۹۶–۲۵۷–۲۹۵–۳۲۰–۳۲۵–۳۲۶–۳۲۷–۳۳۰
مغولستان، ۷–۱۱
مک‌دوول، ۲۳–۲۷–۲۸–۳۵–۴۱–۴۲–۵۳–۶۱
دکتر مک‌لارس، ۲۲۶
مکه، ۷۰–۱۶۱–۱۶۴–۱۷۰–۱۷۶–۱۸۶
ملبورن، ۲۶۶
ملک‌المتکلمین، ۳۴۸
منچستر، ۱۳۶
سرمورتایمر دوراند، ۲۴۸
موصل، ۲۱–۲۲–۳۵–۳۶–۳۷–۳۸–۴۱–۵۵

ن

نادرشاه، ۲۹۵
ناصرالدین‌شاه، ۹۴–۱۱۳–۱۲۱–۱۴۹–۲۸۳–۳۰۱–۳۰۷–۳۱۷–۳۲۱–۳۲۶–۳۴۲–۳۵۳

نانکینگ، ۱۱
ناحوم، ۴۲–۴۳
روزنامه ندای وطن، ۳۵۶
نسطوریوس، ۷
نصیبین، ۱۲–۱۴–۱۵–۴۳–۶۱–۲۴۹
نلیگان، ۳۰۴
نینگ‌پو، ۱۱
نوز، ۳۴۳
نیاوران، ۱۱۱
نیـنوا، ۳۷–۳۸–۴۰–۴۲–۸۱–۱۴۰–۱۴۱–۲۷۹
نیوانگلند، ۴۹
نیوپورت، ۴۲
نیومکزیکو(مکزیك‌جدید)، ۱۱۸
نیویورك، ۴۲–۵۵–۹۷–۱۱۵–۳۰۸–۳۱۰
روزنامه نیویورك هرالد، ۴–۳۳۰

و

واشنگتن، ۸۰–۱۲۶–۱۲۷–۱۷۱–۲۴۸–۲۶۰–۲۹۵
وان، ۵۸–۱۲۸
دکتروان من، ۲۵۷–۳۴۳
ورامین، ۱۲۰
وستر، ۵–۶
والترسکات، ۷۹
ویشارد، برتا آلیس، ۱۰۷
ویشارد، فرد، ۱۰۷–۱۱۰
ویشارد، موتر، ۵۵
ویلیامز، ۱۰
وین، ۶۹–۹۳

ه

هابیل، ۱۶۳
هاجر، ۱۶۳–۱۷۸
هاردی، ۱۱۰–۲۴۰–۳۲۴
هاردینگ، آرتور، ۱۰۷
هامان، ۱۳۹
هاودوریك، ۵۹–۶۰
روزنامه هرالد، ۴
هشترخان، ۲۷۶–۲۷۷
هکمتانه، ۱۱۶
همدان، ۷۷–۱۳۱–۱۳۲–۱۳۸–۱۳۹–۱۴۰–۱۴۱–۱۴۲–۲۲۵–۲۴۵–۲۴۹–۲۵۰–۲۵۱–۲۶۰–۲۷۷–۳۱۱–۳۴۴
هنری، مارتین ۱۵۵
هندوستان-هندی، ۷–۱۰–۲۹–۹۸–۱۵۴–۲۲۷–۲۴۵–۲۵۹–۲۶۹–۲۷۱–۲۷۶–۲۷۸–

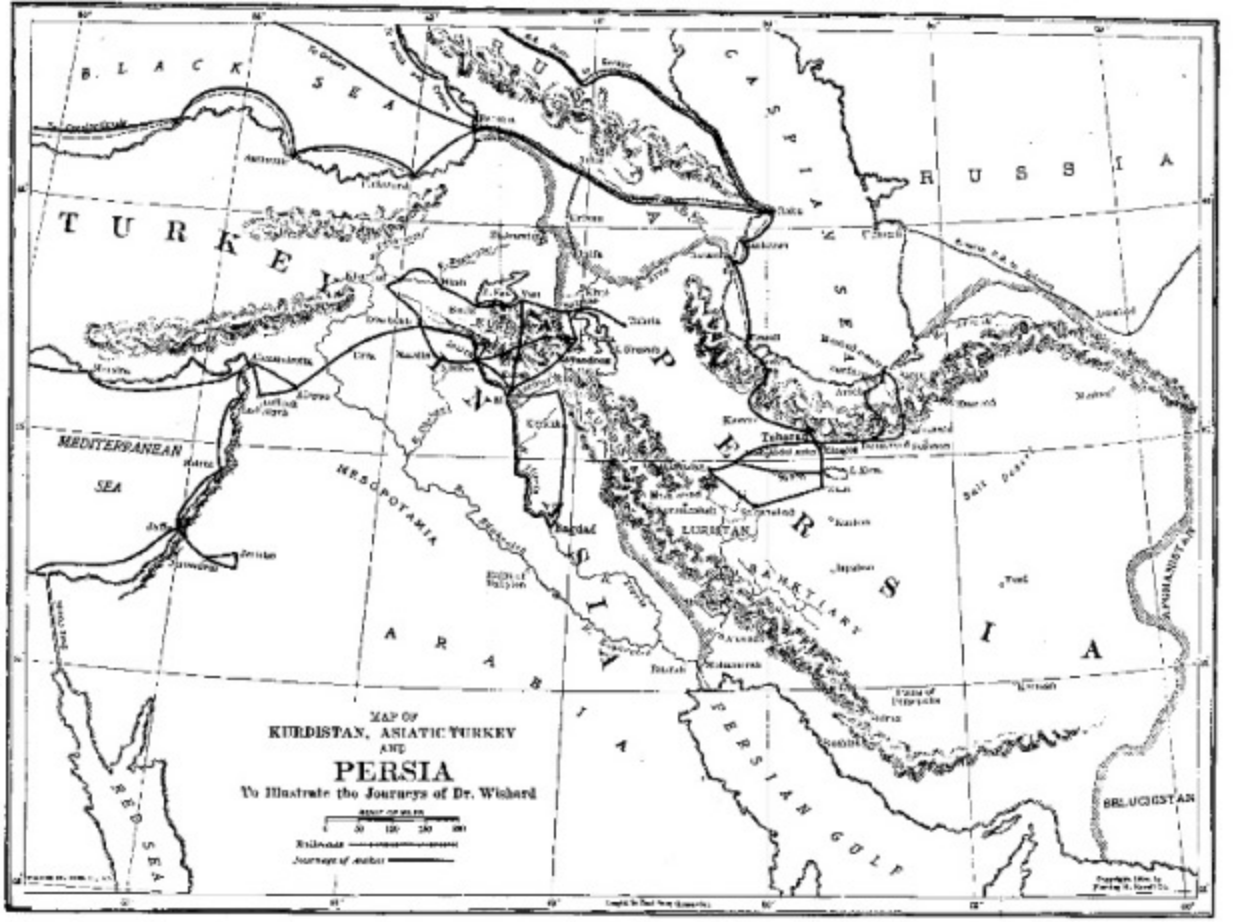
۳۰۳-۲۸۴
دکترهولمز-جورج، ۱۸۷-۲۲۷-
۲۶۰-۳۰۲-۳۲۶
هوهاناس، ۵۹

ی

یزد، ۱۵۷-۱۸۱-۲۲۶-۲۳۶-
۲۷۴
یزیدیان، ۴۳
یمین‌السلطان، ۳۱۳
یونان،یونانیها، ۹-۹۹-۱۴۱-۲۸۰

کتابهای منتشرشده توسط انتشارات نوین

۱ــ نهج‌البلاغه علی (ع)	ترجمهٔ محمد علی‌انصاری
۲ــ وقایع اتفاقیه(گزارشهای خفیه‌نویسان انگلیسی درولایات جنوبی ایران)	به‌کوشش سعیدی سیرجانی
۳ــ کمونیزم ودمکراسی	نوشتهٔ دکترعنایت‌الله رضا
۴ــ سالهای حاکمیت (روی. آ مدوودف)	ترجمهٔ دکترعنایت‌الله رضا
۵ــ هزار نکته	جمع‌آوری محمود مستجیر
۶ــ گروگانگیری درایران (پیرسالینجر)	ترجمهٔ دکتر ثقةالاسلامی
۷ــ جنگ حقیقی (ریچارد نیکسون)	ترجمهٔ دکتر ثقةالاسلامی
۸ــ سازمان جاسوسی **کا.گ.ب** (الکسیوویچ مپاگوف)	ترجمهٔ اسکندردلدم
۹ــ مردی ازجنگل میرزاکوچک‌خان	نوشتهٔ احمد احرار
۱۰ــ توفان درایران	نوشتهٔ احمد احرار
۱۱ــ تاریخ بیداری ایرانیان	به‌کوشش سعیدی‌سیرجانی
۱۲ــ سپهسالارتنکابنی (محمد ولیخان‌خلعت‌بری)	به اهتمام محمودتفضلی
۱۳ ــ گفتگوبا استالین (میلوان جیلاس)	ترجمهٔ دکترعنایت‌الله رضا
۱۴ــ سنگواره‌ها	ترجمهٔ دکترمیثمی


BLACK SEA
TURKEY
CASPIAN SEA
RUSSIA
MEDITERRANEAN SEA
MESOPOTAMIA
Baghdad
LURISTAN
PERSIA
ARABIA
PERSIAN GULF
RED SEA
BALUCHISTAN
AFGHANISTAN
MAP OF
KURDISTAN, ASIATIC TURKEY
AND
PERSIA
To Illustrate the Journeys of Dr. Wishard
Railroads
Journeys of Author